

پورِ خرد



به کوشش:
مصطفیٰ عمرزی



پژوهشگر نامور و پرچمدار بزرگ اسلام

استاد ناصر «پورپیرا»

در

کتاب کارنامہ، تلخیص و تالیف
و گزیده ای از نگارش‌ها

Ketabton.com

به نام آفریده کار بی همتا

پور خرد

(پژوهشگر نامور و پرچمدار بزرگ اسلام، استاد ناصر پورپیرار
در بازتاب کارنامه ها، قلم اندیشمندان و گزیده ای از نگارش ها)

به کوشش مصطفی عمرزی



بنگاه انتشارات میوند
کابل - افغانستان

مشخصات کتاب

نام کتاب: پورِ خِرد

(پژوهشگر نامور و پرچمدار بزرگ اسلام، استاد ناصر پورپیرار در بازتاب

کارنامه ها، قلم اندیشمندان و گزیده ای از نگارش ها)

به کوشش: مصطفی عمرزی

تایپ و تصحیح: م.ع

آذین و طراحی جلد: م.ع

شمار صفحات: ۵۱۸

زبان: دری

نوبت نشر: اول

ناشر: بنگاه انتشارات میوند (بام)

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

سال: ۱۳۹۳ خورشیدی

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

شماره - عنوان

صفحه

- ۱- به اعضای محترم محفل بنیان اندیشان!.....۱
- ۲- به مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان!.....۳
- ۳- نیاز های جدی برای آثار و پژوهش های استاد ناصر پورپیرار در افغانستان.....۶

فصل اول: پیرامون استاد ناصر پورپیرار

- ۴- اگر حقگو نیستید، حداقل جرات شنیدن حقیقت را داشته باشید!.....۸
- ۵- مروری بر فحوای مجلدات هشت گانه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران».....۲۱
- ۶- پورپیرار، آب به خوابگاه مورچه گان ریخت!.....۴۰
- ۷- ناصر پورپیرار بازداشت شد!.....۴۳
- ۸- سکوت طرفداران تز «دوازده قرن سکوت!» در مقابل طرفداران تز «دو قرن سکوت!» شکسته شد.....۴۵
- ۹- اندر احوال مردم روسیاه!.....۵۵
- ۱۰- قسمتی از نیمهء پنهان دکتر مهاجرانی.....۵۸
- ۱۱- مباحثه ی دوستان.....۶۶
- ۱۲- ایراد های بنی اسرائیلی بر آقای پورپیرار.....۷۲
- ۱۳- یادداشت دیگر در باب موشه داوید.....۸۰
- ۱۴- انتشار اخبار مستند «تختگاه هیچ کس» در سایت های خبری.....۹۲
- ۱۵- بیانیه ای برای امضای جمعی در اعتراض به ممانعت از ادامه ی چاپ کتاب های استاد ناصر پورپیرار.....۹۶
- ۱۶- نمایشنامه ی روحوضی.....۹۸
- ۱۷- بیانیه ی جمعی از دانشگاهیان و اهل قلم در محکومیت وزارت ارشاد برای ممانعت از چاپ کتاب «ساسانیان».....۱۲۰

- ۱۸- پرسش و پاسخ.....۱۲۳
- فصل دوم: واکنش های استاد ناصر پورپیرار
- ۱۹- گونه ی «روش» در نقد کتاب!.....۱۵۵
- ۲۰- به نعل و به میخ.....۱۵۷
- ۲۱- واکنش های کودکانه به نخستین کتاب «ساسانیان».....۱۷۶
- ۲۲- دفاع بخش ادبیات به جای تاریخ.....۱۷۸
- ۲۳- بروز عوارض ضربه ی کتاب «اشکانیان».....۱۷۹
- ۲۴- تحریف در کتاب های «تاملی در بنیان تاریخ ایران».....۱۸۱
- ۲۵- محور های تاملی در بنیان تاریخ ایران.....۱۸۵
- ۲۶- برخورد فیزیکی و اوباشیگری در دانشگاه مشهد در برابر بیان حقایق.....۱۹۰
- ۲۷- منتقدین کتاب «مگر این پنج روزه».....۱۹۴
- ۲۸- طلبکاری به جای پاسخگویی.....۲۰۲
- ۲۹- وارونه نمایی جنگ با شرق و غرب.....۲۰۵
- ۳۰- گفت و گو با مسئول ممیزی اداره ی ارشاد.....۲۰۸
- ۳۱- دست تنگی مدعیان ایران باستان در خارج از کشور.....۲۱۴
- ۳۲- خاکسپاری اساتید بین المللی و توحش مزدوران دست چندم...۲۱۶
- ۳۳- دفاع از اندیشه و از قلم و بیان.....۲۲۷
- ۳۴- دوازده قرن شکوه.....۲۲۹
- ۳۵- نقدی بر نقد.....۲۳۳
- ۳۶- «داش اسمال» در مجله!.....۲۳۷
- ۳۷- سراسیمه گی به اصطلاح اساتید.....۲۵۳
- فصل سوم: تنقیدات استاد ناصر پورپیرار
- ۳۸- قالیچه ی پرنده ی ایرانیان.....۲۵۵
- ۳۹- رکورد مهمل بافی.....۲۶۳

- ۴۰- نقدی بر نوشته ی آقای غلامی در سایت بازتاب..... ۲۷۴
- ۴۱- مدعیان در قضاوت نماد فروهر و اهورامزدا ی زردشتی و باستان پرستی..... ۲۷۷
- ۴۲- دزدی ادبی مطالب..... ۲۷۹
- ۴۳- رسوایی موزه ی بریتانیا و عقب نشینی آهسته..... ۲۸۳
- ۴۴- موج سواری و فرصت طلبی..... ۲۸۵
- ۴۵- تولد تاویلگر تازه..... ۲۸۸

فصل چهارم: گفت و گو ها با استاد ناصر پورپیرار

- ۴۶- نقد و نظر پیرامون کتاب «دوازده قرن سکوت!»..... ۳۱۵
- ۴۷- مدعی روایت جدیدی از تاریخ ایران استم..... ۳۲۵
- ۴۸- از حذف افتخارات قلابی ملی، وحشت نکنید!..... ۳۳۸
- ۴۹- گفت و گو با استاد ناصر پورپیرار درباره ی مستند باشکوه «تختگاه هیچ کس»..... ۳۴۵
- ۵۰- گفت و گو با پورپیرار..... ۳۵۰
- ۵۱- نقش قوم یهود در برآمدن هخامنشیان..... ۳۷۴

فصل پنجم: گزیده ای از نگارش های استاد ناصر پورپیرار

- ۵۲- حربه ی خوش دست حقوق بشر!..... ۳۸۶
- ۵۳- تاریخ و نشانه های حضور تاریخی یک ملت..... ۴۰۸
- ۵۴- منشای بیماری هموطن ستیز..... ۴۱۱
- ۵۵- تاریخی گری..... ۴۳۰
- ۵۶- تاملی در مدخل اجرای عدالت..... ۴۵۹

فصل ششم: نامه های من به استاد ناصر پورپیرار

- ۵۷- نامه ی اول..... ۴۶۸
- ۵۸- نامه ی دوم..... ۴۶۹
- ۵۹- نامه ی سوم..... ۴۷۰

- ۴۷۲.....۶۰- نامه ی چهارم.....
- ۴۷۶.....۶۱- آدرس های مجازی دست یابی به آثار استاد ناصر پورپیرار و بنیان اندیشی.....
- ۵۰۳.....۶۲- تصاویر استاد ناصر پورپیرار.....
- ۵۱۳.....۶۳- معرفی مصطفی عمرزی.....

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱ /

به اعضای محترم محفل بنیان اندیشان!

در راستای انتشار اندیشه های ناصر پورپیرار: با سلام بر شما! به عنایت پروردگار، بالاخره حضور استاد پورپیرار را با نخستین کتابی که از کارنامه ها و اندیشه های وی سخن خواهد گفت در کابل گرامی خواهیم داشت.

این نخستین کوشش جدی جهت معرفی این بزرگمرد در افغانستان است. یقین دارم جایش را به زودی در روان و تفکر افغانان باز خواهد کرد. دلیل این گشایش، تعلق خاطر مردم ما به دین اسلام و احتراز از گرایش های قوم محور می باشد که در پستی فرهنگ های جعلی، زمینه های نا استوار اند. هرچند کار معرفی استاد پورپیرار در افغانستان و معرفی کارنامه ی او زیر ثقلت انبوه نشریات تصنعی ایران در یک قرن اخیر، خیلی دشوار بود و ساعت ها صحبت و توضیح، به آسانی ره به جایی نمی بردند، اما پرسش های بی پاسخ و تقابل ستیزه جویانه ی جریان های قومی که در مقال سیاست، حمایت رستم و لشکریان شاهنامه را نیز غنیمت می شمردند، باعث شدند به عنوان مسیری برای بیرون رفت، از روزنه ای نیز بنگریم که استاد ناصر پورپیرار با عمری تلاش گشوده است.

کتاب «پور خرد» را با همکاری آقای نصیر عبدالرحمن در کابل منتشر کرده ایم. آقای عبدالرحمن، موسس و رییس یکی از بزرگترین انتشارات افغانستان (بنگاه انتشارات میوند) است که بیش از سی سال در کار نشر و چاپ کتاب می باشد.

محتوای کتاب «پور خرد» برای دوستان ایرانی استاد پورپیرار، نو نیست، اما برای افغانان از هر جهتی بکر خواهد بود. این کتاب، گزیده ای از خبرها،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲ /

تبصره ها، نوشته ها و واکنش هایی را در بر می گیرد که استاد پور پیرار را در جریان کار در تقابل و ستیز قرار داده اند. خدا کند بدین وسیله در برابر مردی ادای دین کرده باشیم که از فضل کار و اندیشه های او، آگاهی های ما در موضوعات انسانی و اسلامی بیشتر شدند.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۳/۴/۱

کابل - افغانستان

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳ /

به مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان!

پس از احترام نگاشته می شود:

مُعضلات افغانستان فقط تعاریفی در گرو عناصر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تجارتي نیستند. در روزگار ما، جغرافیا هایی که روی ایده های قومی، دیموکراسی را توجیه می کنند، به خلق ایدئالوگ هایی منجر شده اند تا عصیت قومی، بدون ملاحظه ی کرامت انسانی، حاد شود. بنابراین نقش افکاری که کج اندیشی ها را راست می سازند، آن قدر مهم است که از مولفه های دیگر سخن برود.

در سالیان اخیر (پس از طالبان) اگر فضای نو، فرصت های زیاد تنوع شد، متاسفانه توجیه اغراض قومی را تا مرز جنون نیز اجازه داده است. گرایش های شدید منفی مبنی بر میراث های به اصطلاح ادبی و فرهنگی که با بازخوانی های عجیب و عجین در عصیت در انواع مختلف ارائه شدند، بستر هایی آن تضاد اجتماعی را باعث می شوند که در عقب خویش، سیاست های فرهنگی بیگانه گان را به نام تعدی به همراه داشتند. من معتقدم «بنیادگرایی فرهنگی» را باید پا به پای «بنیادگرایی دینی» نیز به نقد بکشیم.

کشور ما در مسیر یک رقابت منفی، پس از برقراری حاکمیت پهلوی در ایران که خالق بدترین پدیده ی غیر انسانی و نژادی (فارسیسم) بود، بر اثر نیاز های رقابت، عمق تاریخی را جزو رسمیات فرهنگی قرار می دهد.

اکنون که در مسیر رقابت منفی، بیش از هشتاد سال است جلو می رویم، دست آویز و ابزار جعل (آریایی، خراسانی و فارسی) که در توهم و سوء برداشت ها بزرگ شده اند، تکدري نیز به شمار می روند تا حقایق روشن،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴ /

تاریخی و مستند ما (افغانستان و افغان) دستخوش سیاست ها شده و به چالش کشیده شوند.

چنان چه تجربه کرده ایم اگر جلوگیری و پیش گیری با دلیل و خردورزانه نباشند، نه فقط نتیجه ی مثبت نخواهند داشت، بل باعث اشاعه ی این بدپنداری نیز می شوند که چون پاسخ نداشتند مانع شدند!

به مقام ریاست جمهوری اسلامی افغانستان پیشنهاد می کنم جهت بیرون رفت از مُعضلات ایدیالوژیک، به خصوص در عرصه ی تاریخ، از داده های نو تحقیقی استفاده شود. به عنوان نخستین موضوع کاری این اجندا، آثار پژوهشگر نامور، استاد ناصر پورپیرار را که با پرچمداری ارزش های اسلامی، نگارش ها و پژوهش های انسان محور، بهترین نوع کار فرهنگی را ارائه کرده است، در حد ادارات یا نهاد های جدید التاسیس چون «مرکز مطالعات پیرارشناسی» یا در حدود اکادمی علوم افغانستان، امر ترویج بفرمایند. در نتیجه نه فقط راه ها را جهت یافته های درست هموار خواهند ساخت، بل برای زدودن اوهام فرهنگی که بر اثر آن ها بیگانه گان داخلی، تاریخ افغان ها را مصادره می کنند، تطهیر فکری نیز رونما می شود.

نویسنده در شمار ارادتمندان استاد ناصر پورپیرار که درستی ادعای این شخصیت بزرگ را در مطالعه ی همه جانبه ی آثارش به تمامی یافته ایم، کارنامه ی این پژوهشگر و مدافع بزرگ ارزش های اسلامی و انسانی را نه فقط از بهترین ها می دانم، بل مدخل های نو گشوده ی او جهت نگرش های نو و توجه بر ژرفایی که واقعیت ها را تبیین کرده اند، شاید طی صد سالی که از پُرباری کار فرهنگی در زبان دری می گذرد، در جغرافیای این زبان از تاجکستان تا افغانستان و ایران، بی مانند و بی همتا باشند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵ /

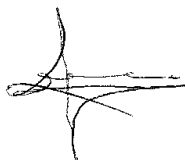
یادآوری این نکته بی جا نخواهد بود که استاد ناصر پورپیرار در راستای اهداف برحقش از تنگناهای مختلف فرهنگی و سیاسی، عبور کرده است. محتوای این کتاب، بهترین پیام جهت پیشنهاد به ریاست جمهوری اسلامی افغانستان می باشد و در قبال آن، آماده ی هرگونه توضیح و پاسخگویی استم.

با احترام

مصطفی عمرزی

۱۶/ سرطان / ۱۳۹۳ خورشیدی

کابل



پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶ /

نیاز های جدی برای آثار و پژوهش های استاد ناصر پورپیرار در افغانستان

ژست های فرهنگی افغان ستیز، افزون بر تنازع سیاسی از توهم و جعل تاریخی نشات یافته اند. متاسفانه کمتر کسی از خودش پرسیده است چه جنونی باعث می شود مدعیانی که کتله های مشخص کمیت های بشری در جهان سوم اند و این حقیقت، حتی جزو گذشته ی تاریخی آنان نیز بوده است، هار می شوند تا در اوج خیالبافی سیر کنند؟ پاسخ این پرسش بدون تنقید «بنیادگرایی فرهنگی»، میسر نیست.

مجموعه آثاری با درونمایه ی شعری، نثری و به اصطلاح علمی را می شناسیم که در بررسی گذشته های مغشوش (آریایی، خراسانی، فارسی) ناقلان باور هایی شده اند که امروزه از رهگذر تبعیت و تاثیر، مقداری در جهت دار و ندار موروثی، شماری را خرسند می سازند، اما در جانب دیگر، اعتقاد بر آن ها، گونه ی افتری را در قبال دارد که نه فقط دگم می سازد، بل خودبینی و فزون خواهی را بی آشکارایی وزن، اصالت و اهمیت، بزرگ نمایی می کند.

در گیری های فرهنگی که به حد گریبان گیری رسیده اند، در مسیر سیاست ها و اهداف گروه هایی که به تعصب قومی تمایل دارند، انواع کنش ها و واکنش هایی نیز استند که نیاز برای طرح مقوله ی بنیادگرایی فرهنگی و تنقید میراث های به اصطلاح ادبی را مبرم می کنند.

در کشور ما که قربانی انواع تعدیات بوده ایم، در کنار پذیرش کالای تجارتي، بازار سیاه ایدئولوژی نیز داریم. سیاست های نادرست، نسخه های تفاخر فرهنگی را بی کمترین نقد، اما در ابهام مطلق، به عادت جمعی مبدل

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷ /

کرده اند تا بدون هیچ پنداری بر ناراستی ها، هرچه در باب گذشته های عتیقه و دار و ندار آن ها مطرح کرده اند، بپذیریم. در طول آشنایی با شخصیت و آثار استاد پورپیرار، زود متوجه شدم نه فقط بخشی از نیاز های جدی ما جهت تنقید آثار عتیقه بر آورده شده، بل ما را کمک خواهد کرد با ارزش های انسانی و اسلامی، سلامت اجتماعی را وقایه کنیم.

کتاب «پور خرد» با معرفی استاد ناصر پورپیرار، باب تنقید فرهنگی را می گشاید. تفاوت این مدخل با آن چه در گذشته رونما شده، در این است که از این طریق، شناخت بنیانی مُعضلات، به ریشه یابی عوامل ناهنجاری می انجامد.

بی نیاز از توضیح بیشتر، خواننده ی افغان با مرور صفحات این کتاب، متوجه می شود آن چه در مقابل او گذاشته شده از پایه های تنقید مقوله ی «بنیادگرایی فرهنگی» نیز شناخته می شود.

خلای تنقید «بنیادگرایی فرهنگی» باعث شده با زیر سوال بُردن ارزش ها، تاریخ و واقعیت ها، افغان ستیزی را حداقل در حد مدعای هژمونی فرهنگی اقلیت های ناقل هارتر کنند.

با انتشار کتاب «پور خرد» در زمینه ی حذف هاریت ادعا، شخصیتی را معرفی می کنم که با کارنامه ی عظیم فرهنگی، نسخه های تظہیر فکری را خلق کرده است.

مصطفی عمرزی

۱۶ / سرطان / ۱۳۹۳ خورشیدی

کابل - افغانستان

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸ /

فصل اول: پیرامون استاد ناصر پورپیرار

اگر حقگو نیستید، حداقل جرات

شنیدن حقیقت را داشته باشید!

سودابه روزبهان

پورپیرار طی سخنرانی پُر تنشی در دانشگاه زنجان اظهار داشت: «فاجعه‌ی پوریم به عنوان بزرگترین واقعه‌ی تمدن سوز تاریخ بشر، به دستور داریوش هخامنشی به وقوع پیوسته است!»

ناصر پورپیرار به عنوان یکی از فارسی‌زبانان و مورخین دگر اندیش تاریخ باستان ایران، چهره‌ی شناخته شده است. سلسله کتاب‌های او تحت عنوان کلی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» (دوازده قرن سکوت و پلی بر روی گذشته) موجب بروز مباحثات و مناقشات شدیدی در میان مورخین موافق و مخالف وی شده است. موافقین او معتقد اند که به دلیل این قبیل روشنگری‌ها، پورپیرار دچار انواع حملات رسمی و غیر رسمی شده است. دو جلد کتاب‌های اخیر وی از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ممنوع‌النشر شده و خود او نیز جهت پاسخگویی به تحقیقات منتشر شده‌ی تاریخی‌اش راهی بازداشتگاه گردیده است.

روز سه‌شنبه ۱۳۸۳/۹/۲۹، ناصر پورپیرار به دعوت جمعیت اسلامی دانشجویان تُرک دانشگاه زنجان در ساعت ۱۷ جهت سخنرانی در سمیناری با عنوان «تاملی بر تاریخ‌نگاری ایران»، وارد آمفی‌تئاتر مملو از جمعیت تالار «سهره وثردی» دانشگاه زنجان شد. نخست حسین علی به عنوان یکی از دانشجویان رشته‌ی تاریخ به معرفی آثار و نظرات پورپیرار پرداخت و او را

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹ /

فردی دانست که به رغم مخالفت های شدید صاحبان زر و زور و تزویر با شجاعتی که واجد پشتوانه های قوی علمی است، از اندیشه و تحقیقات نوین خود در خصوص تاریخ باستان ایران دفاع می کند. سپس ناصر پورپیرار در میان تشویق های وسیع حضار در پشت تریبون قرار گرفت. پورپیرار اظهار داشت: «امشب بخشی از تاریخ شرق میانه و کهن را از طریق کمک گرفتن از تصاویر بیان خواهم کرد و بخش پنهان مانده ی تاریخ این منطقه ی وسیع و تمدن ساز را با زدودن غبار های ۲۵۰۰ ساله ی آن شرح خواهم داد. اساساً تاریخ امروز ایران، روایت ایرانیان نیست، بل که این تاریخ عبارت است از مجموعه ای از تالیفات و حکایات مورخین روس، آلمانی، انگلیسی و ایتالیایی. اگر هم مورخین ایرانی در این خصوص مطالبی نوشته اند در کل اقدامی جز تبعیت، تدوین، بیان و انعکاس مطالب مورخین خارجی کاری دیگر نکرده اند. به این ترتیب تاریخی که به دست بیگانه گان نوشته شده برای شاگردان ایرانی آنان مورد پذیرش قرار گرفته و وارد کتب درسی و مراسم ملی ما شده است.

پورپیرار با اشاره به این که اکثریت مطلق این تاریخ نویسان یهودی بوده اند و همه ی آنان بدون تفاوت خاص، مطالب همدیگر را مورد تائید قرار داده اند، می پرسد: از چه روی تاریخ ایران برای مورخان تا این حد جذاب بوده و به چه دلیلی در خصوص تاریخ ۲۵۰۰ سال قبل این فلات، چنین اتفاق نظر وجود دارد؟ در حالی که حتی در خصوص حوادث جنگ جهانی دوم که در همین ۷۰ سال گذشته به وقوع پیوسته، هرگز نمی توانیم شاهد چنین اجماع نظر باشیم.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰ /

با درخواست پورپیرار، مجموعه‌ی بسیار نفیس و منحصر به فردی از آثار سفالی، سنگی و فلزی مکشوفه در فلات ایران به نمایش گذاشته شد که قدمت آن‌ها به چند هزار سال قبل از حضور هخامنشیان در ایران می‌رسید و نشانگر حیات و بالنده‌گی تمدن‌های عموماً ناشناخته‌ای در چهار گوشه‌ی فلات ایران می‌کرد.

او (پورپیرار) اظهار داشت: شرق میانه‌ی کهن، مادر تمدن بشری است و مهد تمدن‌هایی است که سراغ آن‌ها را می‌توان از هفت هزار سال پیش در گستره‌ی وسیعی از مصر تا شرق فلات ایران گرفت.

پورپیرار معتقد است: شرق میانه‌ی کهن، کلید تمدن امروز بشری است؛ چرا که تمدن‌های دیرین این سرزمین، شامل تجمعات پیشرفته، سیستم‌های مترقی آبیاری، خدایان متعدد و افسانه‌های جذاب، معابد زیبا، سفال‌های هنرمندانه، صنعت ریخته‌گری و همچنین تقنین نخستین قوانین بشری بوده است؛ حتی انسان بابلی جهت رصد آسمان، اقدام به ساختن برج عظیم بابل می‌کند که مقدمه‌ای برای پیشرفت‌های فضایی امروز است؛ اما به رغم وجود این همه عظمت و شکوه در تاریخ هفت هزار ساله‌ی اقوام ایران، کمتر سازمان و موسسه‌ی دولتی مایل است اقدام به تحقیق و تفحص در این وسعت کهن و پنهان‌کننده؛ اما برعکس، همین نهادها با برق انداختن سنگ‌های تخت جمشید، فقط می‌کوشند تاریخ این مملکت کهن را به کوروش و داریوش برگردانند.

پورپیرار اظهار داشت: مثلاً در مورد تمدنی که از جیرفت سر برآورده است، تا دو سال تمام دست سارقان و یاغیان در سرقت و یغمای آثار نفیس این منطقه باز گذاشته شده بود و سازمان میراث فرهنگی، کوچکترین توجهی به

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱ /

گزارش های مسئولین دلسوز نمی کرد. او (پورپیرار) افزود: برای من ثابت شده است که این سازمان عریض و طویل، هیچ علاقه ای به تاریخ و فرهنگ قبل از هخامنشی ندارد. اینان فقط خود را خدمتگذار تاریخ هخامنشی می دانند.

پس از نمایش اشکال و تصاویر آثار تاریخی، پورپیرار اظهار داشت: همه ی این قبیل آثار نفیس تمدنی بشر شرق میانه، کوتاه زمانی پس از به قدرت رسیدن هخامنشیان از صفحه ی تاریخ گم می شوند، به نوعی که پس از ۱۲۰۰ سال، آثار تمدنی مکشوفه در همین منطقه بسیار ابتدایی اند و نشان دهنده ی ضعف شدید علمی، هنری و مدنی اقوام سازنده ی آن می باشند.

او (پورپیرار) می پرسد، چه شده است که ناگهان پس از گذشت ۱۲۰۰ سال از حکومت هخامنشیان، اقوام فلات ایران به رغم سیر محتوم تکامل، دچار چنین نزول دهشتناک شده اند؟ پورپیرار با تکیه بر همین نکته اعلام داشت که وقوع یک حادثه ی عظیم و بسیار مهلک، سبب هلاک و قهقرای تمدنی در فلات این سرزمین شده است. او با بازخوانی آیات معینی از کتاب مقدس تورات به حادثه ای تحت عنوان «پوریم» اشاره می کند و از قول قوم یهودی می گوید: «مطلع شدیم که مردم منطقه ی شرق میانه تصمیم به نابودی یهودیان گرفته اند. پس ما پیشدستی کردیم و با کمک هخامنشیان، دشمنان خود را در سیزدهم ماه ادار از بین بردیم و ۷۷ هزار تن از آنان را هلاک کردیم!»

پورپیرار با این پرسش بحث خود را آغاز می کند که چرا وقتی مورخان غربی از طوفان نوح و ساختن کشتی نوح به تفصیل سخن می گویند، در قبال حادثه ی پوریم، سکوت اختیار کرده اند و حتی در دایره المعارف ها نیز در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲ /

مورد این ماده، سخنی به میان نیامده است؟ او افزود: سندی از دوران هخامنشیان تحت عنوان کتیبه ی بیستون در دست است که در آن سنگ نوشته، شرح مقاومت های ملل تحت سم هخامنشیان علیه داریوش، ثبت شده است. در این کتیبه از قیام های سراسری و مستمری سخن گفته می شود که همزمان با آمدن داریوش در سراسر قلمرو هخامنشیان به وقوع پیوسته و هخامنشیان نیز جهت خاموشی شورش ها به شدیدترین سرکوب ها و قتل عام متوسل شده اند.

پورپیرار معتقد است، این نبرد جمعی علیه داریوش، خودجوش نیست و به نوعی تحت کنترل یک سازمان مرکزی ضد هخامنشی قرار دارد و این سازمان به دلیل همپیمانی یهودان با جلادان هخامنشی، خواهان نابودی دشمنان خویش می باشد.

پورپیرار معتقد است: بعد از فاجعه ی پوریم، منطقه به قدری خالی از سکنه شده که بشر برای ۱۲۰۰ سال در شرق میانه، قادر به تولید یک سنجاق نیز نشده است، اما به رغم این مسایل، برخی از مورخان از یافته شدن آثار ساسانی خبر می دهند. مطابق ادعای این مورخان، بشقاب ها و کوزه های یافت شده مربوط به مناطق اورال، ایتالیا و بلغارستان اند. توجه کنید که همه ی این آثار در خارج از فلات ایران امروز یافت شده اند. می پرسیم این آثار چگونه خود را به آن نواحی دور دست رسانده اند؟ در مورد منطقه ی اورال می گویند که ایرانیان در دوران ساسانی به پوست خرس علاقه داشتند، لذا در مبادلات پایاپای، بشقاب ساسانی می دادند و پوست خرس اورالی می گرفتند. پورپیرار می پرسد: پس از چه روی تاکنون در درون فلات ایران به عنوان مرکز اصلی این تولیدات فرضی، هیچ اثری یافت نشده است؟ او

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳ /

همچنین می گوید: توجه داشته باشید که برخی از آثار مکشوفه ی منسوب به دوران ساسانی به حدی تازه و صیقلی اند که مورخ در نگاه اول به جعلی بودن آن ها پی می برد؟ پورپیرار از بشقابی سخن می گوید که منسوب به یزدگرد سوم ساسانی است. او می گوید: به دلیل تشابه نقش اسب سوار موجود در این بشقاب با نقوش سکه های ادعایی دوران یزدگرد، آن را ساسانی و مربوط به یزدگرد سوم می دانند. او می پرسد: اما چرا آن سکه ها ساسانی دانسته شده اند؟ در جواب می گوید: همین مورخان به دلیل تشابه نقوش این سکه به آن بشقاب، آن را ساسانی می دانند! وی با سخره گرفتن وجود چنین تسلسل باطل در استدلالات تاریخی، این توجیحات را تلاشی برای تاریخ سازی جهت ملل و اقوام ایران می داند. او بار دیگر به کتیبه ی بیستون اشاره می کند و نام برخی از اقوام مندرج در آن کتیبه را می خواند؛ اقوامی همچون اووجه، مودرای، سه ته گوشه، رخج و ... که در حال حاضر، تنها و تنها نامی از آنان بر روی سنگ نوشته ی مذکور باقیمانده است و دیگر هیچ! او می گوید: همه ی این اقوام در فاجعه ی پوریم به دست هخامنشیان و یاوران آنان کشته شده اند. به همین دلیل است که در ایران امروز، هرجایی که کاویده می شود، تمدن نابود شده ای از دل خاک سر بر می آورد؛ تمدنی که ثروت های آن رها شده است. او مجدداً می پرسد: اگر سبب این اتفاقات مهلک، یک حادثه ی طبیعی است، چرا بازمانده گان برای بازیافت این ثروت ها همچون همیشه بازنگشته اند؟ او به اکتشافات آقای نگهبان در حوزه ی مارلیک اشاره می کند و از اشیای بسیار نفیس و رها شده ای در عمق نیم متری زمین خبر می دهد که تنها به دلیل گذر زمان با خاک و شن پوشیده شده اند. چرا هیچ کس به رغم این که این اشیای بسیار بسیار نفیس،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴ /

سال های سال بر روی زمین قابل مشاهده بوده اند، جهت تصاحب آنان اقدامی نکرده است؟ پورپیرار می گوید: جواب این سوال، مرگ همه ی انسان ها و اقوام آن روز ایران است! پس مورخان جهت پر کردن این شکاف عظیم تمدنی، اقدام به جعل اوستا و مانی و مزدک کرده اند. من (پورپیرار) معتقدم همه ی کتیبه های واقع در جنوب ایران جعلی اند و از صد سال پیش توسط برخی از مراکز غربی و از جمله دانشگاه شیکاگو در نقش رجب و نقش رستم کنده شده اند.

او (پورپیرار) معتقد است که پس از فاجعه ی هستی سوز پوریم تا طلوع اسلام، بخش بزرگی از فلات ایران، فاقد شواهد تمدنی است. پورپیرار مدعی است: حتی با طلوع اسلام، اسامی اشخاص و اماکن مجدداً وضع می شوند. او می گوید هر اسمی در هر زبانی معنایی دارد؛ مثلاً بویوک در تورکی احمد در عربی و ... اما چرا در شاهنامه به هنگام اشاره به اسامی ایران باستان، کلماتی مطرح می شوند که فاقد هرگونه معنا هستند؟ او از سیصد اسم همچون رستم، منیژه، بیژن و ... نام می برد که کوچکترین معنایی را تداعی نمی کنند.

پورپیرار تاکید می کند که او اصلاً قصد تخریب قوم یهود را ندارد و به هیچ وجه دشمن یهود نیست و می گوید بدون هرگونه حب و بغض نسبت به تاریخ ایران، بیائید یافته های تاریخی جدید را بررسی کنیم! او تاکید می کند: در کمال تاسف، مقامات کنونی جمهوری اسلامی حاضر نیستند به این یافته ها و تحلیل های جدید تاریخی توجه کنند. به همین دلیل است که وزارتخانه های آموزش و پرورش، فرهنگ و ارشاد اسلامی، آموزش عالی و همچنین صدا و سیمای میراث فرهنگی، همه ساکت اند! او می گوید: از چه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵ /

روی مقامات، جلو بیان حماسه های دروغین شاهنامه را به عنوان تاریخ نمی گیرند، اما مانع بیان یافته های جدید تاریخی می شوند؟
سخنرانی پورپیرار در میان تشویق های مکرر بیش از ۴۰۰ دانشجوی حاضر در سالون به پایان رسید؛ اما در انتهای سالون، جمعی که تعداد آنان کمتر از ۳۰ نفر بود و به زبان فارسی صحبت می کردند، بار های کوشیدند با فریاد ها و سوت های خود، نظم سالون را به هم بریزند. در دستان آنان ویژه نامه ی نشریه ی تخته ی سیاه، ارگان انجمن نشراتی دانشگاه زنجان نیز به چشم می خورد که علیه کتاب های پورپیرار نوشته شده و در سطح وسیعی توزیع شده بود.

سپس نوبت به بخش سوالات حضار رسید. آقای سید حسینی، مجری این برنامه جهت دیموکراتیک برگزار شدن اجلاس، پیشنهاد شفاهی مطرح شدن پرسش های مخالفین را به رغم وجود تعداد کثیری از سوالات مکتوب پذیرفت.

اولین سوال از یک دانشجوی مخالف بود. او با قرائت آیه ای از قرآن کریم به کلمه ی مجوس اشاره کرد و گفت که به رغم ادعای شما قرآن، مجوسان یعنی گبران را به رسمیت شناخته است. پورپیرار با بیان این که قرآن، افصح الکتاب است، اظهار داشت مجوس به معنی گبر نیست و دلالت بر کسانی غیر از صابئین و اهل ذمه دارد. این دانشجو مجدداً پرسید چگونه از تمرکز توجه میراث فرهنگی بر تخت جمشید سخن می گوید که در حال حاضر آنان نسبت به ساخت سد سیوند و نابودی تنگه ی بلاغی و آثار تخت جمشید، بی تفاوت اند؟ پورپیرار اظهار داشت از بیست سال پیش در خصوص ساخت این سد در مطبوعات خبر رسانی شده است. اکنون چه شده

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶ /

که طی یک سال گذشته، ناگهان بحث خطرات آبیگری سد سیوند از طرف جمعی باستانگرا مطرح شده است؟ همین دانشجو با تاکید بر تحریف شدن تورات، اعلام کرد که پوریم مورد نظر تورات، مربوط به بخش تحریف شده ی آن می باشد.

مخالف دیگر بر ستیز رفت و با قرائت چند بیت از ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه را کتابی دانست که تاریخ واقعی ایران را ترسیم و بیان کرده است. او با اشاره به آیه ی روم در قرآن کریم، اظهار داشت که ترکیب قرآنی غلبت الروم به معنای تسلط امت اسلام بر دو امپراطوری روم و ایران است!

سومین سوال از طرف فردی مطرح شد که با حمله به ستیز، خود را به تربیون رساند و اظهار داشت که خود شیرازی است و پدر بزرگ ۱۰۷ ساله دارد که در سن ۱۷ ساله گی سوار بر الاغی از کنار مکعب زرتشت گذشته و این بنا را دیده است. شما چگونه مدعی جعلی بودن این مکعب و نوسازبودن آن طی ۶۴ سال گذشته استید؟ پورپیرار اظهار داشت شما اصلاً به حرف های من گوش نکرده اید! من می گویم کتیبه های صد سال گذشته در جنوب ایران، جعلی اند. من نمی گویم که مکعب زردشت جعلی می باشد. من مدعی جعلی بودن کتیبه های نقش شده بر روی آن استم!

این بار یک دانشجوی موافق بر ستیز رفت. او که به شدت مورد فحاشی مخالفین قرار گرفته بود، اظهار داشت: اگر حقگو نیستید، حداقل جرات شنیدن حقیقت را داشته باشید! وی با اشاره به این که ملت های اروپایی برای قرن های متمادی بر اساس فزیک ارسطویی، زمین را مرکز جهان می دانستند، اظهار داشت: آقایان مخالف! باور کنید که دوران علمی ادعای شما سرآمده و زمین شما دیگر مرکز جهان نیست. این دانشجوی موافق اظهار داشت در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷ /

میان ما اکنون در این جلسه کمتر کسی است که به دروغین بودن نصب یازده ترجمه از شعر معروف «بنی آدم ... سعدی» بر سر درب سازمان ملل اطلاع داشته باشد! او نتیجه گرفت وقتی بسیاری از موضوعات قابل مشاهده ی امروز را برای ما تا به این حد دروغ گفته اند، وای بر حال تاریخ ایران باستان! این دانشجو در خصوص قدمت و ارزش استوانه ی معروف به حقوق بشر کوروش سوال کرد. پورپیرار اعلام داشت: در این خصوص، دروغ های بزرگی گفته شده اند. جهت تعیین قدمت کل استوانه و یا حداقل بخش هایی از جملات این استوانه، نیازمند زمان سنجی فزیکمی هستیم. او همچنین گفت که حتی در صورت فرض صحت این استوانه، اولین قوانین نوشته شده ی بشری، بسیار بسیار قدیمی تر از تاریخ حضور کوروش اند. ضمن این که مطالب این استوانه نیز به دلیل نگارش از طرف قوم فاتح، می تواند امری غیر حقوقی و کاملاً سیاسی تلقی شود.

آخرین مخالف به دنبال تهدید شدیدالحن مؤلین سمینار در پشت تریبون قرار گرفت. او با تاکید بر بی ارزش بودن کتاب تورات و نیز بیان جمله ای از ریچارد «آرمیتاژ»، یکی از سیاستمداران آمریکایی در خصوص بربریت پارسیان در عصر کوروش و داریوش، پورپیرار را دشمن پارسیان، پان تورکیست، عرب زده، مامور مستقیم سازمان های جاسوسی آمریکا و اسراییل دانست که قصد بی هویت کردن تاریخ ایران را دارد.

با اعلام اتمام وقت از طرف مجری، حدود پنج تن از مخالفین با نعره های بلند، پورپیرار را مورد فحاشی قرار داده، وی را تهدید به حملات فزیکمی مهلکی کردند؛ اما به دنبال عکس العمل صد ها تن از موافقین پورپیرار، این تعداد همراه جمعی از سمپات های خود ضمن قرائت سرود «ای ایران»،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸ /

مجبور به ترک جلسه شدند، اما همچنان در رهرو های ورودی ماندند و منتظر پورپیرار شدند؛ حتی یکی از آنان به فلمبردار سمینار حمله ور شد و او را مورد تهدید و ضرب و شتم قرار داد. سرانجام به دنبال حضور جدی حراست دانشگاه، این مورخ دگراندیش به بیرون هدایت شد. پورپیرار در پاسخ به سوال یکی از خبرنگاران حاضر در اجلاس در خصوص علت رفتار های خشونت آمیز معدود مخالفین خود گفت:

این آقایان در حال مشاهده ی فروریختن بنای شیشه یی عظیمی استند که طی هشتاد سال گذشته با مکعب هایی از جعل و جهل برای آنان ساخته اند... به آنان حق دهید که خشمگین باشند!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹ /



پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰ /



پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱ /

مروری بر فحوای مجلدات هشت گانه ی «تأملی در بنیان تاریخ ایران» اتفاق

به سال ۱۳۷۹ هـ.ش، اولین جلد از مجموعه آثار هشت گانه با عنوان «تأملی در بنیان تاریخ ایران» به قلم آقای ناصر پورپیرار در کتابفروشی ها خودنمائی کرد که تاریخ ایران و شرق میانه و حتی جهان را از آن دیدگاه متعارف و کلیشه یی نمی دید و از منظری دیگر بدان می نگریست. برآورنده ی کتب موصوف پیرامون ظهور هخامنشیان و شخص کورش و دیگر اجزای آن سلسله سخنی دیگر می گفت و اثبات کرد که تخت جمشید، بنای ساخته نشده و به اتمام نرسیده بوده است. او آشکار نمود که کتیبه های منتسب به پادشاهان اصطلاحاً ساسانی در اضلاع و جبال فارس نوکنده اند. بنی امیه را به شکلی دیگر تعریف کرد، شیعه را به لونی دیگر دید، غدیر را به قامتی متفاوت تفسیر نمود، کشتار و قتل عام «پوریم» در ۲۵۰۰ سال پیش توسط یهودیان که به سبب آن ایران به درازای ۲۲-۲۰ قرن دیگر ایران نشد را پیش کشید و علل عقب مانده گی شرق میانه معرفی کرد. او سراندر کار کاروانسراها و حمام ها و پل ها و مدارس و مساجد و مصلاها و... گذاشت و اثبات کرد که عمده ی ایشان ۱۰۰۰ سال با طلوع اسلام فاصله دارند و عملاً اگر به دارائی های موجود بنگریم، توشه ی اندکی از دوران ماقبل از اصطلاحاً صفویه در ایران می توانیم برچینیم و ...

مسلم است در فضای مملکتی نظیر ایران که در نگرش و ذهن مردمانش کلام «در خانه ی اگر کس است، یک حرف بس است» ملکه است، گفتار صاحب قلم مذکور به مذاق متصدیان امور خوش نیامد و بعد از انتشار ۵

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲ /

کتاب اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت آقای سید محمد خاتمی در نامه ی شماره ۱۹۳۳۰۷ / ۱ - ۱۳۵ مورخ ۷ / ۱۱ / ۸۲ به استناد قسمت «و» از بند «ب» ماده ی ۳ آئین نامه ی ضوابط نشر، آثار را به دلیل «تمسخر و تضعیف غرور ملی و روح وطن پرستی و ایجاد روحیه ی خود باخته گی در برابر فرهنگ و تمدن و نظامات استعماری غربی و شرقی»، فاقد صلاحیت انتشار شناخت و توقیف کرد! لیکن ناصر پورپیرار که مردی پای در سن و با تجارب فراوانی از رهگذر فعالیت های گسترده ی اجتماعی - فرهنگی و سیاسی بود با سرمایه ی خود، ۳ مجلد دیگر را در کشور سنگاپور چاپ و در ایران پخش کرد تا بالاخره بی وفائی روزگار و گزافی هزینه های چاپ کتاب در خارج از کشور و مشکلات و موانع پخش که برایش پیش آوردند، او را از ادامه ی چاپ مجلدات باز دارد و به سمت ادامه ی کار از طریق نگارش در صفحات اینترنتی هدایت کند؛ اما واقعاً او چه می گوید و حرف حسابش چیست و چرا سعی در ارائه ی طرح دیگری از ایران و ایرانی دارد و از این رهگذر، چه کسب می کند؟ این که کورش، اقامه کننده ی اولین بیانیه ی حقوق بشر (آن چنان که شایع است) به مزد بگیر یهود و غارتگر شقی تنزل یابد، چه نفعی برای او دارد؟ این که سراسر دوران پیش و بعد از اسلام در ایران را اعتلای فرهنگ و هنر بدانیم یا این که با پیش کشیدن قتل عام موحدش «پوریم»، ایران را تا برآمدن اسلام و حتی سلسله ی اصطلاحاً صفویه، گورستان و بعد از آن سرزمینی که تازه الفبای رشد را یاد می گیرد بدانیم، چه بری برای او، ایران و ایرانی دارد؟ این که منکر وجود ساسانیان و غزنویان و سلجوقیان و دیگر سلاله ها شویم و آغاز حکومت و حکومتداری در ایران را به حوالی قاجاریه منتقل کنیم، چه سودایی ست که او در سر می

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳ /

پروراند؟ و... این سؤالات و ده ها افزون بر آن ها پاسخی مناسب نخواهند یافت، مگر با مراجعه به آثار و قلمی کرده های مشارالیه که در ذیل چکیده ای از فحوای کلی مجلدات هشت گانه ی «تأملی در بنیان تاریخ ایران» را از نظر خواهیم گذراند و خواننده گان را برای قرائت و دیدن دیگر آثار و فرآورده های فکری ایشان و نیز چگونه گی تهیه ی کلیه ی آن ها و حتی بهترین تقدم و تأخر ممکن قرائت و دیدن این آثار و فرآورده ها به توضیحاتی که در وبلاگ «ناریا لینکس» به نشانی <http://WWW.Narialinks.Blogfa.Com> مندرج است، ارجاع

می دهیم:

[۱]- «به معنای درست، تاریخ هخامنشیان، برگی تازه از تاریخ یهود است و اگر هخامنشیان را یکی از «اسباط» بدانم، سخنی به گزاف نگفته ام.»

[۲]- «... فرض مورخین پیوسته این بوده است که کورش بنابر «آزاد منشی» خود، یهود را از اسارت بابل رهانیده که رمزگشائی آن آسان نیست. فرض من این است که یهودیان، کورش را از درون قبیله ای بی نشان و غیر بومی، اما خونریز با حمایت های مادی و عقلی تا مقام یک امپراطور برکشیدند تا اسیران و ثروت یهود را از بابل آزاد کند و تمدن های چندگانه پرست مزاحم را از بین النهرین برچیند ... قومی که به سفارش و پشتیبانی یهود در تاریخ ایران به نام نهائی هخامنشیان برآمدند، برابر صدها سندی که بدون غرض بررسی شدند، به هیچ روی ایرانی نبوده اند و شاید باید آن ها را تنها قبیله ی مهاجر غیر بومی دانست که در حوالی ۶۵۰ پیش از میلاد و یا درست تر این که بگوئیم کوتاه زمانی پیش از سقوط بابل [اول] به بین النهرین و سپس به ایران وارد شده اند... ویژه گی غیر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴ /

متعهد این قبیله که به تمدن منطقه و مردم ایران کهن تعلق و پیوندی نداشته، فاقد درک فرهنگ ویژه ی بین النهرین بوده است، یهود آواره را که سامان و تاریخش به دست امپراتوران بین النهرین برچیده شده بود، واداشت که سرداری از میان آنان را تقویت کند تا به دست او انتقام شکست های خود از تمدن های بین النهرین را بازستانند و راه بازگشت خود به اورشلیم را هموار کنند. آنان پس از تکمیل توافق با کورش که هنوز خاستگاه او را نمی دانیم، مثنی اسناد درباره ی این توافق برای ایجاد دلگرمی در یهود اسیر به عنوان وعده های الهی بر تورات افزودند... تمدن های بسیار درخشان بین النهرین که مأخذ و منبع تمدن بشری اند، آشور و بابل و سومر را هخامنشیان نابود کردند و کوشش های مستمر این ملت های بزرگ برای تجدید حیات، چنان که داریوش در بیستون می نویسد، به دفعات در خون سرداران بزرگ آنان غرق شده است... امید بازگشت به تجدید هویت کهن شرق [میانه] که طلعه ی آن پس از ۲۵۰۰ سال ستیز آشکار می شود، هنوز هم در بطن خود این خیال را پرورش می دهد که شرق میانه علی رغم ظاهر کنونی، سرانجام با عقل و خرد فطری و باطنی خود به رستگاری جهان بر خواهد خواست و پیامبران فردا نیز چون گزیده گان الهی دیروز، ندای رهایی انسان را از شرق میانه سر خواهند کرد... تاریخ نویسان عمده ای که کثرت در آنان با یهودیان است، کوشیده اند تا ظهور قدرتمند این قوم [هخامنشیان] ایران و بین النهرین را با عنوان جعلی امپراطوری ایران مزین کنند؛ اما این توطئه و تهمتی ست که در دوران اخیر برای ایجاد شکاف بین ایرانیان و مردم بین النهرین... به دست صهیونیسم تدارک دیده شده است. مقصد نهائی، انحراف اذهان از مشترکات وسیعی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵ /

است که شرق میانه را به هم پیوند می دهد. ایرانیان در این ضایعه ی بزرگ بشری [(ظهور کورش و هخامنشیان و فروپاشی تمدن های بین النهرین)] که به توقف حرکت طبیعی تاریخ در شرق میانه منجر شد، هیچ سهم و مسئولیتی ندارند؛ زیرا ایران کهن نیز در آن زمان چون مردم بین النهرین، علی رغم ده ها بار تحریک قومی و ملی آزادی خواهانه، تسلیم نظامیان غیر بومی هخامنشی بوده اند... اسلام، حیات دوباره ی ایران و بین النهرین پس از دوازده قرن سکوت و خموشی است. این پابرهنگان و ناآزموده گان عرب نبوده اند که جهان را از دو سو در اندک زمانی تسخیر کردند. این غرور خفته ی بین النهرین مقهور بود که با نیروی اسلام، دوباره سر بر آورد، وحدتی بود از تمدن سامی و آرامی، آشور و بابل، سومر و اکد که توان دیرین خود را در قالب اندیشه ی اسلام باز می گفت. آن چه در خاور میانه ی کنونی می گذرد، از نظر تاریخی، دنباله ی ستیز کهن یهود با تمدن های بین النهرین است. اینک که آن تمدن های کهن به اسلام گرویده اند، به شکل ستیز بین اسلام و یهود نمایان می شوند و آن نفرت و خشونت که مردم بین النهرین [(و به لونی اکثریت اعراب)] نادانسته هنوز به ایرانیان نشان می دهند، بازتاب اقدام دیرین هخامنشیان نسبت به تمدن بین النهرین است.»

(ناصر پورپیرار، هخامنشیان، گزیده ای از صفحات مختلف.)

«می خواهم خبره گان ملی را به بحثی بخوانم که یک بار برای همیشه گفتگو درباره ی عرب و عجم را سامان دهند و توجه کنند که ما مردم شرق میانه بی توجه به محدوده ی برآمدن و نام و زبان خویش، پیوسته در تاریخ سربلند زیسته ایم و پیش از توطئه و تمهید یهود در فراخوانی هخامنشیان و نیز پس از اسلام، چراغ فرهنگ و تمدن بشر را برافروخته ایم. می خواهم

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶ /

توجه دهم قوم عرب که ندای اسلام را آواز داد با بررسی های یهودساخته، شناخته نمی شود و می خواهم توجه دهم که اعراب از همسایه گان خردمند ایرانیان اند که هرچه را اینک بدان می نازیم، از جمله ادب ممتاز ایرانی، تحفه ای ست که عرب، همراه اسلام به ایران سپرده و اینک وقت آن است تا اشتراکات فرهنگی و دینی شرق میانه را علی رغم افتراات و اختلافات بی پایه ی موجود بازشناسیم و شرق میانه ی کهن پیش از هخامنشیان را که گهواره و نگین و علت فرهنگ کنونی بشر است، بار دیگر بازسازی کنیم. ... بزرگ ترین نهضت تاریخ نگاری امروز، نقد و بررسی و دوباره خوانی اسناد به جای مانده از شعوبیه است. آنان لشکری از جاعلین را برای تخریب فرهنگی و سیاست آن دوران به کار گرفتند تا حرکت و گسترش شرقی اسلام را که به مرزهای چین رسیده بود، مانع شوند... هریک از این به اصطلاح تألیفات کهن از فقه و فلسفه و تاریخ و عرفان و شعر و ادب و تفسیر و تحشیه بی اعتناء به نام آوری مؤلف و مفسر و مورخ آن باید بی رحمانه و سختگیر به داوری دوباره خوانده شوند و برابر سؤالات محقق امروز، قرار گیرند و اگر از صافی خرد و انصاف انسان کنونی گذر کرد، آنگاه می توان اجازه داد که به سلسله ی اسناد فرهنگی معاصر پیوندد و ابزار گسترش اندیشه شناخته شود.»

(ناصر پورپیرار، پلی بر گذشته، گزیده ای از صفحات مختلف.)

«پس اینک از چه بگویم، هنگامی که تقریباً بر هیچ نقل و روایتی درباره ی دو قرن اولیه ی اسلام اعتماد نیست و اوراق تاریخ صدر اسلام لاقلاً ۲۵۰ سال پس از حوادث آن مکتوب و منظم شده است؟! ... چگونه اثبات می کنیم که عمر، این سردار بزرگ صدر اسلام، صریح کتاب خدا و سنت پیامبر را

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷ /

رعایت نکرده و به صرف ادعای راویان گزافه بافی مشکوک الاحوال گمان کنیم که سرباز و سردار عرب در برابر جنگ باخته گان ایران به جنایت رضایت داده اند؟! ... اتحاد دوباره ی اسلام جز با رجوع به مبنای اختلاف و بررسی دوباره ی آن ممکن نیست. ... روایت است که رسول خدا در بازگشت از حجه الوداع و در محل غدیر در حضور جمعی که تا قریب یکصد و پنجاه هزار شماره کرده اند، داماد خود امام علی را به جانشینی برگزید. اگر هریک از این اعداد را بگیریم، شماره ی تمامی خاصان و مقربان و اصحاب و مهاجر و انصار و گرونده گان نخست به اسلام می شود که قدر هم رکابی و همراهی با پیامبر در آخرین زیارت خانه ی خدا را داشته اند. ... در این باره که چگونه این جمع گزیده فقط دو ماه بعد که حد اکثر فاصله ی تجمع غدیر تا درگذشت پیامبر است، توصیه ی رسول خدا را فراموش کرده، به سقیفه گردن گذارده اند، شاید بتوان گفت که جمع عظیم مؤمنان حاضر در موعظه ی غدیر از سخنان پیامبر خدا، برداشت بعدی شیعیان را نداشته اند و آن پیام و توصیه را حکم جانشینی امام علی نگرفته اند... همراهان رسول خدا، توجه پیامبر در حادثه ی غدیر را توصیه به ملاطفت و اخوت بیشتر با امام علی گرفته اند و نه جانشینی... آیا آن مقابله ای را که علیه امویان در اوائل قرن دوم به صورت تجهیز عباسیان در خراسان صورت گرفت، یک اقدام رهائی بخش ملی بدانیم و یا یک توطئه ی بزرگ جهانی علیه قدرت مهار نشدنی اسلام؟! ... این آن حصه ی تاریخ اسلام است که مورد بررسی جدی و دقیق قرار نگرفته و ورود بدان، محتاج نهایت توجه است؛ زیرا یهود و مسیحیت، اسناد تاریخی خود درباره ی سقوط بنی امیه را با سرسختی و لجاجت و دقت از دیده ها مخفی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸ /

نگه داشته اند. ... پایان کار عمر و ضربت خوردن او که در شمار پُر ابهام ترین ترور های تاریخ است و معرفی ضارب به عنوان ابولوء لوء ایرانی که دلیلی بر صحت نام و هویت و ملیت او جز این که اینک قبر او را در کاشان - از اصلی ترین مراکز کهن تجمع یهود - نشان می دهند، به دست نداریم و نگاهی به مزار او، مورخ را در این حیرت عمیق می برد که چرا معماری صحن و گنبد مخروطی ابولوء لوء، این همه به معماری صحن و گنبد قبور برگزیده گان یهود چون مقبره ی دانیال و استر و مردخای و بسیاری دیگر در شمال و جنوب ایران، شبیه است؟! ... مورخ این حقیقت را از یاد نمی برد که تسلط بنی امیه بر مدیریت امپراطوری اسلام بر خلیفه کشی ها پایان داد و سربازان اسلام را از تنگه ی طارق و از کوه های پیرنه گذراند و انگهی آن چه را بنی امیه به عنوان راه حل برای پایان دادن به درهم ریخته گی سیاسی در مرکز اسلام پیشنهاد دادند، همان شیوه ی وراثت در خلافت بود که شیعه از پس مرگ پیامبر عرضه می کند. ... آیا آن جنگ های طولانی و فرسایشی خزر ها با لشکریان اسلام و نیز همزمانی حمله ی بزرگ آنان با حمله ی بزرگ پوآتیه در غرب را که هر دو در یک زمان و به سال ۱۱۴ هجری انجام شده، زائیده ی تصادف روزگار بدانیم و یا حاصل تصمیم به دفاع مشترک کلیسا و کنیسه؟ ... پس از شکست لشکریان اسلام در هر دو جبهه ی شمال و غرب و از سال ۱۱۴ هجری، دوران افول بنی امیه آغاز می شود و آنگاه در همان زمان، پایگاه دیگری در شرق، وظیفه ی کامل نابودی امویان را به عهده می گیرد و آن ظهور شعوبیه در خراسان و تبدیل آن خطه به مرکزی برای تجمع عباسیان است! آیا چنین مراکز توطئه، همزمان و وسیع علیه بنی امیه، خود به خوبی نشان نمی دهند که بنی امیه، استوارترین نیروی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹ /

تاریخ اسلام و نابودی آنان، توطئه‌ی همه‌جانبه از سوی کلیسا و کنیسه بوده است؟ ... از دیدگاه مورخ امروز، ساخت ابومسلم برای آن گروهی که در کار برکندن استحکام اسلام به نام ایرانیان بوده‌اند، به یقین از ساخت آن همه حدیث و محدث، شاهنامه، ابن ندیم، مدائنی، ابومخنف، دوئلی، ابن سبا و دیگران دشوارتر و ناممکن‌تر نبوده است! ... بی‌شک آن کوشش فرهنگی که از میانه‌ی قرن اول تا اواخر قرن چهارم در تدارک اسناد فرهنگی ضد عرب و اسلام با ظاهر ایرانی و با نام کلی «شعوبیه» در جریان بوده است، ربطی به ایرانیان ندارد، توطئه‌ای است که در مراکز دینی یهود و مسیحیان می‌گذرد و هرچند همه چیز را به نام ایرانیان عرضه می‌کنند، ولی هیچ مسئول و نام مشخص ایرانی به تاریخ معرفی نمی‌شود؛ چندان که پیگیری هر یک از اسامی آن تمرکز به بن بست و خلای ناشناخته‌گی برخوردار خورد! ... مردم ایران هیچ مقاومتی به هیچ صورتی و در هیچ زمانی برابر حضور عرب و اسلام در ایران از سقوط ساسانیان تا پایان امویان از خود بروز نداده‌اند. ... دخالت دادن ایرانیان در فروپاشی امویان با تدارک پیش فرض‌های خیانت بنی‌امیه به خاندان رسول خدا، همه و همه از جمله تلقینات و تمهیدات و ترتیباتی بوده است که نیروهای بیرونی عمل‌کننده علیه امویان برای گم کردن رد پای خویش و انتساب اجرای آن توطئه به ایرانیان فراهم دیده‌اند.»

(ناصر پورپیرار، پلی بر گذشته، گزیده‌ای از صفحات مختلف.)

«خرد، آدمی را از تعصب دور می‌دارد و عقل، داور نهائی هر برهانی است. اقوال مرده که از عصر هر نسل دورتر رود، به سنت می‌گراید و باور آن به مرور دوباره و به تأیید عقل زمان موکول است. قدرت آدمی در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰ /

رد و نفی پذیرفته های پیشین، حضور سازنده و نو شونده ی او در هستی را تأیید و مفهوم «عصر» را تا مقدار سوگند خداوندی متعالی می کند... در مجموع گمان دارم بهتر است گردش قلم درباره ی تاریخ ایران و اسلام و بررسی های قرآن شناسی را چند گاهی متوقف کنیم و به بازبینی های بنیانی درباره ی تلقینات و باورهای مانده از قرون نخست هجری که از قول یک سلسله راوی و محدث و مفسر و صاحب کتابان مجعول و مجهول که بخش پیش از قرن سوم آن همه گی برخاسته و توصیه شده ی الفهرست ابن ندیم است پردازیم، آنگاه شاید زبان تفاهم بیشتری به کار افتد، رگ های برآمده ی گردن به موضع خویش باز گردد و عقل و اندیشه، راهنمای همه ی ما شود... از اواخر قرن سوم و به ویژه در سراسر قرن چهارم، اسنادی پدید آمده اند که حاصل مجموعه ی آن ها برپا کردن آشوب در دین اسلام و اغتشاش در تاریخ صدر اسلام و سده های نخست آن است که فقدان کتاب، رواج بی محابای هر مهملی درباره ی آن دوران را برای مؤلفین قرن چهارم و از جمله ابن ندیم میسر کرده است. در خراسان که پیوسته مرکز بزرگ تجمع یهود بوده، وسیع ترین کوشش برای دور کردن ایرانیان از متن و بطن اسلام پدید آمد. انبوه کتاب تدارک شد که مدعی بودند به فرهنگ ایران پیش از اسلام متعلق اند. دین و پیامبر بزرگی ساختند به نام زردشت و زردشتیگری که گویا کتابی به نام اوستا از ۷۰۰۰ سال پیش از اسلام، سرشار از خرد و دانش و حکمت و انسانیت به دست داشته است و گفتند که قرآن و انجیل و تورات، احکام خود را از آن کتاب ربوده اند! یک سلسله ادیب و مترجم و مورخ و نحوی و لغت دان و پزشک و صنعتگر و شیمی دان ساختند که گویا در قرون اول و دوم و سوم و پیش از

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱ /

پیدایش خط عربی و یا فارسی، زیر بغل مسلمین عرب نادان را برای برخاستن و روی پای خویش ایستادن گرفته اند. از مجموعه ی آن افسانه های تازه ساز که به پیش از اسلام نسبت می دادند، کتابی سفارش دادند به نام شاهنامه تا ایرانیان را به مقام بنیانگذاری همه چیز نیک در جهان ارتقاء دهند و بالاخره مجموعه ای ساختند به نام الفهرست و مؤلفی به نام ابن ندیم که ۷۵۳۰ کتاب در میانه ی قرن چهارم که آغاز کتاب نویسی اسلامی است معرفی کند و در صفحات آن ها تمام این اطلاعات نادرست را یک جا بگنجانند و تأیید کنند و مصلحین و آزادی خواهان و پیامبران بزرگی که تمامی آنان را در تقابل با شخصیت پیامبر، دین بزرگ اسلام و اعراب حامل قرآن ساخته اند. ... کوشش این قلم در رسوا کردن این یهودزاده ی منحوس که به غلط او را شیعی جا زده اند [ابن ندیم] برداشت ما و جهان را از فرهنگ اسلام در آینده ای شاید هم که نه چندان دور زیر و رو خواهد کرد. ... تاکنون هیچکس و با هیچ اسلوبی نتوانسته برای این سؤال که پیامبر چگونه نجد را به اسلام آراست و بر کینه های قبیله یی و امتیازات خانواده گی آنان برتری گرفت و از آن مهمتر چگونه دست پرورده گان و ایمان آورنده گان به او در مدت کوتاه قادر شدند نیمی از جهان شناخته شده ی زمان خود را به باور خویش ملحق کنند، پاسخی روشن بیاورد. احمقان و بی خردانی عمدتاً از میان دست پرورده گان فرهنگ یهودی کوشیده اند که این توانائی تاریخی اسلام و مسلمین را حاصل خونریزی و توحش گسترده ی مسلمین عرب بدانند، اما از توضیح این مطلب ساده عاجز اند که آن اندیشه ی با خونریزی و تازیانه مسلط شده، چرا هنوز با همان استحکام نخستین در میان ملت های مغلوب شمشیر و تازیانه ی عرب، نه فقط برقرار است، بل آنان با پذیرش

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲ /

زبان و آداب و سنن عرب، شیفته گی و شیدائی و نیز ستایش خود را نثار آن پیامبر عرب کرده اند؟ ... از دیدگاه این مؤلف، رد زبان عرب به عنوان زبان ملی و دینی در میان ایرانیان و ترکان، حاصل یک اقدام سیاسی- فرهنگی موفقیت آمیز یهود است که با ایجاد آلوده گی و تلقین بزرگ انگاری و برتری نمائی های بی پایه در تصورات نخبه گان اجتماعی از طریق عرضه ی اسناد فرهنگی مجهول و نادرست، اما فریبنده و دلخوشی آور، آنان را به راهی بُرد که ظاهر و رنگ و لعاب مطلوب استقلال طلبی داشت و موجب ایجاد فاصله بین شرق و غرب سرزمین های اسلامی شد. ... اینک مسلم است که نخواهیم توانست زبان ناتوان فارسی را که بدون سود بُردن از قواعد و لغات عرب به لقلقه می افتد، کنار گذاریم و به زبان قرآن پناه بریم؛ اما بی شک از آن که آینده ی ما را اتحاد اسلامی رقم خواهد زد. گسترده شدن زبان عرب میان جوانان، گنجانیدن جدی تر آن در موارد درسی و زدودن مزخرفات باستان پرستی از عرصه ی سنت ها و رسومات سراسر خرافات می تواند زیربنای این اتحاد را پی ریزی کند و شاید که تا زمان معین، این فاصله ی انباشته از کینه و عداوت و ناشناخته گی را با پژوهش و پردازش به مشترکات خویش از میان برداریم. می توانیم این جنبش ملی و فرهنگی و اسلامی را از بررسی همه جانبه ی کتاب الفهرست ابن ندیم آغاز کنیم که زیرکانه و پنهان و در سیمای دلسوزی فرهنگی، مبلغ جدائی بین سرزمین های اسلامی بوده است و روشنفکران و علاقه مندان جهان اسلام را دعوت کنیم که این کتاب را [با هم] در معجم آکادمیک و در محافل خود دوباره بخوانیم، اطلاعات پراکنده ساز آن را ارزیابی کنیم و به بررسی این مطلب پردازیم که از چه راهی و چگونه این کتاب را که هرگز دست مایه و ابزار

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳ /

محققین اسلامی در طول تاریخ نبوده است، بار دیگر در میان ما پراکنده اند و وسیله ای برای ایجاد تفرقه ی وسیع تر و پُرگوئی های تازه تر در مقوله ی «مفاخرات» کرده اند. ... جستجوی کوچکی در زبان یونانی ممکن است هر کس را به این توضیح برساند که واژه ی «اکدمی» یعنی «محلّه یا تجمعی از اکدی ها!» و بدین ترتیب خاستگاه تمام صاحبان سخن و خرد پس از قرن پنجم پیش از میلاد و آن هم نه در آتن، بل در محلّه ای دور از پایتخت که صاحب نظران و خردمندان «اکدی» گریخته از جباری های هخامنشی را مدت ها پیش از ظهور سقراط و افلاطون و ارسطو در خود جای داده بوده، آشکار می شود... «اکدمی»، نامی بوده است که مردم آتن بر تجمع و کلنی بابلی های حومه نشین آتن گذارده اند و عجیب تر از این نیست که گفته اند دروازه ی این مرکز عقل و اندیشه و فلسفه و علم، نه در جهت آتن، پایتخت یونان که رو به شرق و بین النهرین بوده است.»

(ناصر پورپیرار، پلی بر گذشته، گزیده ای از صفحات مختلف.)

«قرنی ست تبلیغات تازه و وسیع کلیسا و کنیسه همراه آواهایی با نمای روشنفکری، شرق میانه را عقب افتاده و مسلمانان را مرتجع و وحشی و این روزها تروریست می خوانند! تاریخ، این توطئه های سازمان یافته علیه مردم منطقه ی ما، علیه مسلمانان و علیه بشریت را رد می کند و گواهی می دهد که با مفهوم دورانی و آرمانی تا کنون رسالت و سیاست و فرهنگ متمدنانه ای در غرب پدید نیامده تا قضاوتی قابل اعتناء ارائه دهد. مدیران و راهبران آن جوامع هنوز همان بربران و ایکینگ، گل، فرانک و اسلاو اند که اینک گرز های خود را با بمب های هدایت شونده ی لیزری تعویض کرده اند و به جای قایق های کوچک چرمی، ناوگان های هواپیمابر اقیانوس پیما

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴ /

دارند و تجاوز به جهان را در جای تجاوز به قبیله ی همسایه گذارده اند! ... افتخار مسلمین است که در حیات و حضور اسلام و به بهانه ی آن پیکر تمدن انسانی را مجروح نکرده اند، حقوق هیچ ملتی را به خانه ی خویش نبرده اند، پیوسته با توانائی طبیعی خود پیش رفته اند، دعوت به مسالمت و تسلیم به خرد را ندا داده اند و به اسلوب زنده گی دیگران، حتی دشمنان شان احترام گذارده اند. ... امروز کلیسا و کنیسه یعنی صاحبان دو سوم سرمایه ی جهانی متحد اند تا مسلمین و مشرقیان را به زانو در آورند. انگیزه ی آنان انتقام کشی تاریخی از شکست های پیشین و تصرف منابع غنی شرق میانه است تا تمام دارائی جهان را به خود منتقل کرده باشند! در طول تاریخ و هم امروز مسلمین با فداکاری بی نظیر هویت ملی، قومی و اعتقادی خود را حفظ کرده تسلیم زیاده خواهی های کلیسا و کنیسه نشده اند. احترام به این پرچم مقاومت و کمک به افراشتن بیشتر آن تنها راه مبارزه علیه زور گوئی های ملی و جهانی در جغرافیای ملت های مسلمان است، ولی با افسوس بسیار در همان حال که برنامه ریزان و مفسران سازمان های بزرگ جاسوسی و تحقیقاتی کلیسا و کنیسه به اهمیت نقش اسلام در مقاومت تاریخی شرق میانه معترف اند، روشنفکری بی مایه ای در میان مسلمین به ستیزه ی ایدئولوژیک با اسلام و تمسخر آن مشغول است! ... اگر غریبان، بازی ساقط کردن سرسختی شرق میانه را که ظاهراً از افغانستان و عراق آغاز شده برنده شوند، هیچ یک استوار و برجای نخواهیم ماند و دیری نیست به اجبار، منابع منطقه را به رایگان تقدیم شان کنیم و از هستی و هویت کهن خویش دست بشوئیم... باری مورخ با درک حساسیت و دشواری شرائط عبور از این مرحله ی تاریخ شرق میانه، خود را در ورود به این مبحث

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵ /

معاصر ناگزیر می دید و در کتاب حاضر نیز می خواهد ... معلوم کند که کلیسا و کنیسه، هدف اصلی خود یعنی مبارزه ی پنهان و غیر مستقیم تاریخی و فکری با اسلام را تا چه حد جدی گرفته اند و برای تحریک مردم شرق میانه علیه یکدیگر تا کجا رفته اند! شاید که انتشار مباحث این کتاب، مبلغین «توهم توطئه» را به توطئه آمیز بودن هیاهوی خویش واقف تر کند و شاید که نقاب آزادی خواهی و فرهنگ مداری دروغین و ناپیدا و روغن زده ی دنیای غرب که اینک مردم از پای افتاده ی جهان را به باج خواهی مسلحانه آشکار تهدید می کند، دریده تر شود. ... این کتاب به وضوح کامل برای هر عقل و اندیشه ای که مسخ غرب نشده و بر فرهنگ و خرد و دانش شرق میانه ی کهن استوار مانده باشد، خواهد گفت که چگونه این گروه به ظاهر شرق شناس و ایران و اسلام شناس، ما را بازیچه ی تصورات خویش خواسته اند تا به سود شان همسایه گان کهن و همکیش خود یعنی اعراب را لعنت کنیم و مسبب و مقصر نابودی میراث امپراطوری ها و تمدن های قدرتمند ایران باستان بدانیم که نه در تاریخ، بل فقط در ذهن شرور و علیل این محققان غرض ورز غربی، ساخته شده اند.»

(ناصر پورپیرار، اشکانیان، گزیده ای از صفحات مختلف.)

«حالا زمانی است که همان سؤال مکرر را بار دیگر طرح کنم اینان کیانند که برای ما کتیبه ساخته اند، تفسیر سکه نوشته اند و کاخ های مقوایی ماکت وار بالا برده اند تا ایران پیش از اسلام را از امپراطوری های به ظاهر پرتوان، اما به واقع پوشالی پُر کنند و اندیشه ی جوانان ما را با عظمت طلبی های بی حاصل دروغین بیالایند؟ و پیرسم این گروه سندساز از این همه کوشش باور نکردنی خویش، انتظار چه حاصلی را داشته اند؟ اگر چنان که

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶ /

امروز می بینیم، سرانجام روشن این تلاش آنان به انباشته شدن ذهنیت غلط درباره ی عرب و اسلام در خیالات روشنفکری ایران منجر شده و اگر معلوم است که چنین برداشتی از اسلام و عرب فقط می تواند آرزوهای یهود در تفرقه اندازی میان مردم شرق میانه را برآورده کند، پس بر توهمات موجود در موضوع تاریخ ایران باستان نایستیم؛ سیمای دشمن مردم شرق میانه و ایران و اسلام را نیک بشناسیم و با تکرار تلقینات شان در خدمت آنان قرار نگیریم.»

(ناصر پورپیرار، ساسانیان، گزیده ای از صفحات مختلف.)

«آن بخش این کتاب که به مسأله ی «تورات و آرامیان» پرداخته است، پرتو روشنگر دیگری بر اوراق تاریخ شرق میانه و بر مردم یگانه ی آن می تاباند تا معلوم شود که سرشت و سرنوشت این خیزگاه پیامبران اولوالعزم با قلم مشتی مورخ یهود اندیش آشفته نمی شود. ... آیا مگر می توان با این سهل انگاری آشکار، اینک که مقیاس و دلائلی در اثبات نادرستی مباحث تاریخ ایران باستان عرضه می شود، همچنان بی تفاوت ماند و اجازه داد این خوراک های مسموم تاریخی بی وقفه به حلق نوآموزان ما سرازیر شوند و در آنان ذهنیت پلید مملو از بزرگ انگاری های بی دلیل و ستیزه های سودائی با عرب و ترک و یونانی و مردم بین النهرین پدید آورند؟! آیا ادامه ی این سهل انگاری ظاهراً عمدی، معنای همکاری با این توطئه گران و تاریخ پردازان غالباً یهودی را نمی گیرد؟»

(ناصر پورپیرار، ساسانیان، گزیده ای از صفحات مختلف.)

«... درست از همین قماش اند صاحب اختیاران تریبون های رادیو و تلویزیون و مطبوعات که با ... شروحنی که پیایی از آنان در موضوع

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷ /

هخامنشیان می خوانیم و تصاویر مکرر و مهوعی که از شمائل سرستون های تخت جمشید نمایش می دهند، رسن داران کاروانی شده اند که مال التجاره ی دروغ نویسی های یهودیان در موضوع تاریخ ایران را جابه جا می کنند! ... مورخ، سپاسگزار خداوند است که به او توان تنظیم و تدوین یک نفره و دشوار این مجموعه را نیز عطاء کرد. کتاب بزرگی که به اراده ی خداوند شاید که سنگی در زیربنای شرق میانه ی اسلامی و متحد فردا شناخته شود. ... و سرانجام کسانی دلوپس تلافی یهودیان اند و مرا از عاقبتی بر حذر می دارند که با نمونه های رفتاری تمامی قرون، جز آدم کشی آنان نیست. مسلماً صحت مطلق مطالب این مجموعه، شاهدی محکم تر از قتل من نخواهد یافت؛ هنگامی که تمامی ایران شناسی متعفن کنونی حتی در پاسخ نویسی بر پاراگرافی از آن نیز عاجز مانده است. و کفی بالله حسیا. ... باستان شناسی جهان، قادر نیست آثاری از تجمع انسانی به صورت شهر، ابنیه ی باستانی، لوازم مصرفی سفالین یا فلزی، قطعات زینتی زنانه یا مردانه، آلات و ابزار جنگ و یا معبد و بازاری [- در شرق میانه -] معرفی کند که ساخت یا تولید آن [- توسط مردم این منطقه -] در فاصله ی اوائل قرن پنجم پیش از میلاد یعنی زمان حادثه ی پوریم تا اوائل قرن نهم میلادی صورت گرفته باشد. ... نمودار و یاد های تاریخی، کمترین اثر هستی از مردم سراسر شرق میانه از بابل و آشور تا رنج و سیستان از این دوران منعکس نمی کند و تمامی نام های جغرافیائی و قومی و بومی را ... به دنبال حادثه ی پوریم از حافظه ی تاریخ، پاک شده می بینیم. ... بقایاء و علائم باستان شناختی القاء می کنند که این نابودسازی، چندان وسیع و گسترده بوده است که هیچ مرکز قابل شناختی از تجمع بومیان و اقوام کهن

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

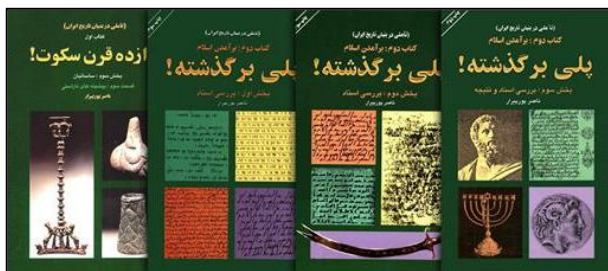
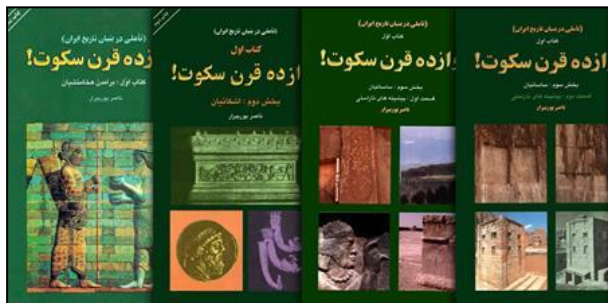
۳۸ /

بین النهرین و ایران باقی نمی ماند و هستی اقتصادی و فرهنگی سراسر شرق میانه را تا طلوع اسلام، متوقف مانده و منجمد می بینیم. ... آن چه را که در بین النهرین و ایران و در فاصله ی پوریم تا قرن دوم هجری به عنوان آثار تمدن و تولید از کاخ و معبد و بنای عمومی و خصوصی و دست ساخته و سکه و مهر و غیره یافته ایم، جز به سلوکیان در بین النهرین و کلنی های مهاجرنشین یونانی در ایران تعلق ندارند. ... به راستی اعراب نجد را جز اجتماعی از جان به در برده گان و گریخته گان از پوریم در پرت افتاده ترین گوشه های اقلیم بین النهرین نمی توان شناخت. ... همین جاست که توضیح فرهنگ ممتاز عرب و به ویژه زبان بدون زوال آنان ممکن می شود که بی شک از پیشینه ی اقوام پُرآوازه ی سرزمین نامدار بین النهرین، آشور و بابل و سومر و آرام تغذیه می شود. به گمان من، اعراب را باید چکیده و حاصل و گنجینه و ذخیره ی پنهان مانده ای از بقایای تمدن شرق میانه ی پیش از پوریم شناخت که در قالب یک تجمع دور از دسترس با حفظ فرهنگ کهن منطقه در انتظار فرصت تاریخی ماندند تا در اولین امکان با عرضه ی اسلام و با سخنگوئی به شأن محمد و قرآنی که بیان آن تنها با زبان آن فرهنگ میسر بود، حیات دوباره ای را به ملت های مرده ی بی شمار در منطقه ی ما و در جهان بازگرداند. مورخ، بدون کمترین تردید و از طریق نمایش کامل نمونه های تولید و مراکز تجمع شهری و نیاز های زنده گی جمعی معتقد است که... شهر های کنونی در سراسر نجد ایران، حاصل بازسازی و توسعه ی طبیعی استقرار نخستین کلنی های مسلمین [(اعراب)] است که به تدریج و پس از لااقل یک قرن، بقایای مختصر بومیان پراکنده در کوهپایه ها و جنگل ها و اعماق صحراها و نیز مردمانی از همسایه گان و به ویژه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹ /

ترکان را به داخل خود جذب کرده است. ... آنان [= ایرانیان] که مسلمین و اعراب را نابودکننده گان تمدن اجداد خویش می شناسند و با این بهانه به آنان ناسزا می گویند، در حقیقت به اجداد واقعی خویش می تازند؛ زیرا اقدام پوریم از مراکز تمدن و از بومیان متمرکز پیش از هخامنشی [- در ایران-] چندان ادامه ای باقی نگذارد که خود را به آنان منتسب کنیم. ... این کتاب که خطاب عمده ی آن متوجه ی باستان شناسان و باستان شناسی منطقه است، راهی گشوده ای ست برای بازگشت به همبسته گی پیشین شرق میانه که در شرائط کنونی، مردم آن ریسمان محکم اسلام را نیز برای اتفاق و اتحاد بیشتر به چنگ دارند. (ناصر پورپیرار، ساسانیان، گزیده ای از صفحات مختلف.)



پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰ /

پورپیرا، آب به خوابگاه مورچه گان ریخت!

پیمان بهراد

سلمان ساوجی:

«نام مرد شایسته، بلند خواهد شد، حتی اگر همه ی گریبادهای نیز علیه وی متحد گردند!»

لئونید سالاویف:

«... زیرا کتابی ست که خلفا بر آن فرمانروائی ندارند و آن کتاب، ذهن مردم است.»

در عرصه ی سیاست و روزنامه نگاری سیاسی، اگر نشریه ای تنها به درج مقالاتی که موافق با اندیشه و مرام خود باشد بسنده کند، چندان عجیب نیست و این گونه نشریات حتا اگر گاهی به قدر پُر کاه به مخالفان خود مجال ظهور و حضور بدهند، بیشتر برای تظاهر به برخورداری از فرهنگ مدارا است. نگارنده شخصاً سیاست را ساحت عافیت اندیشی و احتیاط های راهبردی می داند و از چنین کنش و واکنشی شگفت زده نخواهد شد، اما اگر چنین امری در حوزه ی فرهنگ و اندیشه و هنر رخ دهد، واقعاً «جای آن است که خون موج زند» در دل همه ی ما.

متأسفانه در نظام روشنفکری ایران (که به نظر نگارنده، هنوز وجود حقیقی پیدا نکرده و تنها در حد یک نام باقی مانده) شاهد چنین رویکردی بوده و هستیم. گواه این مدعا، واکنش غالب اساتید و اهل قلم نسبت به کتاب ها و مقالاتی است که هراز چندگاه، چرت چند صد ساله ی آنان را پاره می کند! گویی رسم معهود شان آن است که در برابر نظریات ناخوش آیند- و مسلماً بدیع- مطروحه به ناسزا و شعار و در محترمانه ترین حالت به سکوت و بایکوت نویسنده اکتفا کنند. چنین واکنشی در برابر کتاب های اخیر آقای

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱ /

ناصر پورپیرار هم رخ داده، اما خوشبختانه اقدام فرهنگی و تحسین برانگیز هفته نامه ی امید جوان باعث شد تا آرای مخالف در این باب مطرح شوند. بنده در این بحث سر آن ندارم که به محتوای کتب آقای پورپیرار بپردازم، چرا که این کار را بدیهی ترین وظیفه ی اساتید متخصص و مورخان می دانم. این فراگرد در حقیقت بهانه ای ست تا به آقای پورپیرار، نه به عنوان محققی که «آب در خوابگاه مورچه گان ریخته»، بل که در مقام نویسنده ای که به واسطه ی آرایش به مهجوری و بایکوت محکوم شده توجه شود. در آغاز روی سخن با کسانی ست که در شماره ی ۲۶۰ امید جوان به نویسنده تاخته اند؛ همان کسانی که به خاطر اجتناب از سکوت استراتژیک، شایسته ی تقدیر اند؛ اما این جوایبه ها که غالباً با احساسات شوونیستی و غیر محققانه نوشته شده، از آن کسانی اند که علاقه مند به تاریخ و به تعبیر دیگر آماتور اند. عزیزان من! آیا از خود پرسیده اید که واقعاً چرا متخصصان در پشت سر شما پنهان شده و این وظیفه را بر دوش شما گذاشته اند؟ به گمان من، اگر محققی برای رد نظریات نویسنده، مدرک و دلیل محکم داشت، حتا ساعتی در ارسال پاسخ درنگ نمی کرد و افتخار نجات فرهنگ و تاریخ ما را از ورطه ی تهمت و توهین از دست نمی داد. از شما ملتمسانه می خواهم مقاله ی آقای محمد حسین ملایانی - مندرج در همان شماره - را یک بار دیگر مطالعه بفرمایید. آیا در عبارات ناسیونالیستی و رمانتیک ایشان، پاسخ مستندی می توان یافت؟

آیا بهتر نیست به جای چنگ زدن به نظریه هایی که چون عادات مندرس، چهره ی واقعی تاریخ ما را پوشانده، به بی طرفانه شنیدن و حقیقت جویی عادت کنیم؟ بی تردید برای اساتید تاریخ، تنها دو راه وجود دارد: ارائه ی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲ /

پاسخ درخور، مستند و مستدل و یا پذیرش این آراء که به معنای دور ریختن سال ها تدریس و مطالعه و انکار همه ی دانسته های پیشین است. تنها کسانی را یارای چنین واکنشی ست که باور دارند در حوزه ی دانش، هیچ نظریه ای مقدس و لایتغیر نیست؛ حتا اگر در رابطه با مقولاتی چون سلسله ی هخامنشیان، شاهنامه و یا ... باشد.

دردناک است اگر بینیم مدعیان آزاد اندیشی، خود به ستیز با آرای جدید برخاسته اند. شاید باور نکنید اما استند نشریاتی که به رغم یدک کشیدن عنوان روشنفکری، حتا از معرفی کتابی که با ذائقه ی آنان ناسازگار باشد، سرباز می زنند. این درد تاریخی ماست که هر گونه خلاف آمد عادت را برنتابیم. باور کنید بسیاری از کسانی که نقاب آزاد اندیشی به چهره زده اند، دیکتاتور های بالقوه ای استند که امکان خود کامه گی ندارند. یقین بدانید چنین روشنفکرانی اگر قدرت داشته باشند، روزی مرا و شمایان را به خاطر باورهای مان به بند خواهند کشید. با تمام عشقی که به ایران دارم، به احترام آقای ناصر پورپیرار بر می خیزم، کلاه از سر برمی دارم و در همان حال بر جنازه ی روشنفکری می گریم.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳ /

ناصر پورپیرار بازداشت شد!

حامد

چند ماه پیش، شجاع الدین شفا، سخنگوی دربار پهلوی، طراح جشن های ۲۵۰۰ ساله، فراماسونر یهودی الاصل و اسلام ستیز معروف در جلسه ی باستانگرا های مخالف اسلام در دانشگاه سوربن فرانسه با ذوق زده گی به مخاطبانش مژده داده بود که «اخیراً با همت دوستانم در وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی (!!!) از انتشار کتابی که بر علیه باستانگرایی نوشته شده، جلوگیری کردیم!» منظور او کتاب «ساسانیان»، نوشته ی ناصر پورپیرار بود.

این چه وضعی است؟ کتابی که در تطهیر هویدای آدم کش، فراماسون بهایی هم جنس باز، حلقه به گوش شاه و نوکر اسرائیل نوشته شده باید با مجوز وزارت ارشاد در تیراژ بالا منتشر شود! کتاب های ابراهیم نبوی که محتوی موهن ترین مطالب علیه امام خمینی و انقلاب اسلامی و بالاترین تعریف ها و تمجید ها از رضاشاه پهلوی است - مثل کتاب «در خشت خام» - با مجوز وزارت ارشاد چاپ می شود، ترجمه ی ترانه های خواننده های لختی آمریکا (مثل جنیفر لوپز) با مجوز وزارت ارشاد چاپ می شود، ترانه های گروه های شیطان پرست غربی با مجوز وزارت ارشاد چاپ می شود (کتاب های نشر مس) کتاب های صادق هدایت که بعضی از آن ها حاوی علنی ترین فحاشی ها علیه حضرت رسول (ص) و دین مبین اسلام است، به راحتی چاپ و به فروش می رسند، اما کتاب هایی که دروغ های شاخدار باستان پرستان مخالف اسلام را افشا می کنند، باید جلوی انتشار شان گرفته

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴ /

شود. دست پورپیرار درد نکند که کتاب هایش را در خارج منتشر کرد. نمی شود که دزدها رها باشند و پای شحنه گان بسته!
حالا امروز، ۲۶ آبان، برادران نیروی انتظامی زحمت کشیده اند و لطف نظام را در حق بزرگترین مدافع اسلام (استاد ناصر پورپیرار) کامل کرده اند و ایشان را معلوم نیست با کدام دلیل، بازداشت کرده اند. دفتر انتشارات تحت مدیریت ایشان (نشر کارنگ) را نیز پلمب کرده اند. دست شان درد نکند! اما واقعاً چه شد که کار ما به این جا کشید؟

۲۶ آبان ۱۳۸۳

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵ /

سکوت طرفداران تز «دوازده قرن سکوت!» در مقابل طرفداران «دو قرن سکوت!» شکسته شد م. خسرو (محصل رشته ی میراث فرهنگی)

گزارشی از جریان جلسه ی سخنرانی دکتر دریایی در موسسه ی «ایران شناسی بریتانیا» در مبحث تاریخ ساسانیان:

موسسه ی ایران شناسی بریتانیا در تهران، عصر روز سه شنبه بیستم مردادماه، جلسه ای جهت سخنرانی آقای دکتر تورج دریایی در خصوص تاریخ ساسانیان در محل سالن این موسسه واقع در باغ سفارت انگلیس با حضور ده ها تن از مشتاقان تاریخ ایران باستان برگزار کرد.

دکتر تورج دریایی، یکی از ساسانی شناسان فارغ التحصیل از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا است که در حال حاضر سردبیر فصلنامه ی بین المللی «نامه ی ایران باستان» می باشد. این فصلنامه به هزینه ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در ایران منتشر می شود. عنوان سخنرانی دکتر تورج دریایی، عبارت بود از: «پادشاه آرمانی در دنیای ساسانی؛ اردشیر بابکان یا خسرو انوشیروان؟!»

سخنرانی دکتر دریایی پیرامون این عنوان پس از خیر مقدم آقای پیترو مورگان، ریاست موسسه ی ایران شناسی بریتانیا به زبان انگلیسی ایراد شد، اما آن چه که بسیار بیشتر از اصل این سخنرانی، مورد توجه حضار قرار گرفت و وقت جلسه را به خود اختصاص داد، مباحثات وسیع، مستمر و متخالفی بود که به هنگام پرسش و پاسخ میان چند تن از مستمعین با سخنران مذکور اتفاق افتاد.

باتوجه به این که از نظر حضار جلسه، مباحث بخش سئوال و جواب، مهمترین قسمت این سخنرانی محسوب گردید و همچنین با عنایت به این

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶ /

که سخنرانی آقای دکتر تورج دریایی، قبلاً در شماره ی پنجم فصلنامه ی ایران باستان در مورخه ی بهار و تابستان سال ۱۳۸۲ و در بخش مقالات خارجی چاپ شده است، لذا در این نوشتار به شرح مبسوط مهمترین سئوالات شرکت کننده گان و پاسخ های سخنران محترم در رابطه با تاریخ ساسانیان خواهیم پرداخت.

یکی از دانشجویان رشته ی باستان شناسی که در این اجلاس شرکت کرده بود با ابراز تردید در خصوص صحت استناد آقای دکتر دریایی به کتیبه های موجود در نقش رجب و نقش رستم و نیز نادرستی اظهارات و کشفیات تاریخی برخی از مستشرقین غربی در قبال سایت های فرهنگی کشور مان، اعلام کرد عکس های واضح و مستندی در اختیار دارد که نشان می دهد اصلیت این کتیبه ها و نیز صحت اظهارات مذکور در معرض تردید جدی قرار گرفته اند. وی نخست خواستار اجازه ی نمایش این عکس ها شد که به دلیل نبود امکانات فنی، مقدور نگردید. سپس فرد یاد شده با ارائه ی جدیدترین نسخه از سری آثار «دوازده قرن سکوت!»، نوشته ی آقای ناصر پور پیرار، خواستار اظهار نظر سخنران در قبال مجموعه مطالبی از نویسنده ی مذکور گردید که همانند کتاب های پیشین اش در جلد دوم ساسانیان نیز مدعی جعل وسیع مستشرقین و جهل عمیق باستان‌گرایان وطنی در قبال تاریخ ایران قبل از اسلام می باشد.

دکتر دریایی در پاسخ به این سؤال اظهار داشت: همان گونه که می دانید در دوره ی پهلوی، دچار ناسیونالیسم افراطی و ایدئولوژی های نژادی و تاریخی عجیبی شده بودیم، مثلاً مدعی بودیم که ما ایرانی ها اولین مخترع خط و الفبا هستیم، در واقع ما در آن دوران، ایده ی بسیار مسخره ی آریایی و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷ /

غیره را با شدت تبلیغ می کردیم، اما در حال حاضر، زیاده روی های دیگری را شاهد استیم. مثلاً همین آقای پور پیرار که در مورد وی صحبت می کنید و بنده تمام کتاب های ایشان را خوانده ام، یک تاریخدان نیست. مثلاً ایشان نوشته اند که سربازان هخامنشی وقتی به جنگ دشمنان خود می رفتند با صدای بلند واق واق می کردند و به این ترتیب، نام آنان از خصوصیات سگ ها اخذ شده و پارس گذاشته شده است (خنده ی بلند برخی از حضار). پس می بینید که منطق ایشان چقدر بی مایه است! وی می کوشد تا از طریق حمله به تاریخ ایران باستان، اثبات کند که ما در آن زمان وحشی بودیم و هیچ نداشتیم و دیگران ما را متمدن کرده اند. به همین دلیل، وی به بزرگانی چون خانلری و تفضلی حمله می کند. او حتی به یهودیان حمله می کند، غافل از این که هم اینک ۳۰ هزار یهودی در ایران داریم و هنوز آنان را از کشور بیرون نکرده ایم! ایشان هیچ چیزی از زبان یونانی نمی داند، اما به رغم این نادانی، اقدام به خواندن کتیبه های یونانی کرده است!

سؤال کننده تذکر داد که اولاً من تمام کتاب های آقای پورپیرار را خوانده ام و به یاد ندارم که ایشان جایی نوشته باشند که هخامنشیان هنگام حمله، واق واق می کرده اند! ثانیاً این که شما در قبال عکس های مستند این کتاب ها، چه نظری دارید؟ آیا می پذیرید که هزاران متر مربع از بناهای بسیار ارزشمند و چندین هزار ساله ی ایلامی در تخت جمشید توسط مستشرقین ویران شده اند و یا مثلاً در همین نقش رستم در پای مکعب زرتشت، سه بنای قابل توجه که به صورت سه سکوی همشکل و هم اندازه از زیر خاک خارج کرده اند و احتمالاً کاربری مذهبی داشته اند، پس از خاک برداری، توسط عوامل دانشگاه شیکاگو در اواخر دوران پهلوی اول،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸ /

به کلی تخریب و برچیده شده اند و بعداً ادعا گردیده که در محل همان سکوهای نیایش و به صورتی غیرممکن، کتیبه هایی یافته اند؟! آیا شما به عنوان یک ساسانی شناس و بالاخص یک ایرانی، نسبت به این تخریبات وسیع و وحشتناک و نیز جعلیت آشکار که قصد تلقین یک هویت دروغین برای ایرانیان را داشته اند، معترض نیستید و اساساً این رفتار ایران شناسان غربی را اقدامی خصمانه علیه فرهنگ و تاریخ نیاکان و اجداد ما نمی دانید؟! توجه به این امر لازم است که علی رغم این پیشینه ی نادرست در عملیات حفاری و توهین ها و تجاوزات مسلم، اخیراً در کمال تاسف، رییس جدید میراث فرهنگی با اتخاذ سیاستی بسیار نگران کننده، خواستار حضور دائمی باستان شناسان و حفاران خارجی در سایت های فرهنگی ایران شده است! آقای دریایی در جواب وی گفت: من خود به آزادی بیان معتقدم، اما آخر این چه آزادی بیانی است که اجازه ی نشر چنین کتاب های مشوش و منحرفی را می دهد که برای سلامت اذهان عمومی و نیز تاریخ و فرهنگ ما مهلک اند.

پرسشگر مذکور خاطر نشان کرد که به دو جلد اخیر این کتاب در کشور اجازه چاپ داده نشده و مورخ یادشده، مجبور به چاپ آن ها در سنگاپور به هزینه ی شخصی خود شده است!

دریایی ادامه داد: متأسفانه تاکنون به این کتاب ها جواب خوب نیز داده نشده است. البته اساساً این بحث مطرح است که آیا به این کتاب ها جواب بدهیم یا خیر؟! اما در مورد سؤال شما باید بگویم که تاریخ ایران همیشه پُر از این تخریبات بوده است. هر رژیم کوشیده تا آثار رژیم قبل را از بین ببرد و خاطره ی گذشته گان را تخریب کند. من خود می دانم که به صورت حتم،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۹ /

ایلامی ها تمدن بسیار بزرگی داشته اند، اما خوب، دولت های دیگر روی آثار این تمدن دست گذشته اند. ضمن این که شما زیاد نگران نباشید! در اکتشافات باستانی رسم است که برای آشکار سازی یک اثر مهم، یک اثر کم اهمیت تر را خراب کرده اند. این تخریبات درست اند، اما جعل کتیبه دیگر امر خارق العاده ای ست! در سال ۱۹۳۰، بخش بزرگی از تاریخ ما به همت اساتید و عوامل دانشگاه شیکاگو به ما ایرانی ها شناسانده شد. خواندن این کتیبه ها هم به مرور روان تر و درست تر گردید. این که شما مستشرقان و باستان شناسان خارجی را به رغم سهم بزرگ شان در بیداری ما متهم می کنید، واقعاً بی انصافی است. اگر اینان نبودند، ما همچنان در افسانه های شاهنامه مانده بودیم و بیشتر از کیانیان و پیشدادیان را نمی شناختیم، اما شما چرا از تخریباتی که اکنون شاهد آن هستیم، حرف نمی زنید؟ مثلاً در همین معبد آناهیتا در کرمانشاه، من تندیس رها شده بر زمین را دیدم که بسیار با اهمیت است. الان تاریخ ما را دارند جلوی چشم مان نابود می کنند.

جوان سؤال کننده در جواب گفت: اولاً ما از کجا بدانیم که آن سکو های نیایش که می توانسته موجب شناسایی بیشتر و بهتر مکعب زردشت شود، یک اثر بی اهمیت بوده است؟ من به عنوان یک ایرانی از هر گونه تخریب تاریخی بی زارم و به شدت محکوم می کنم. خواهش می کنم که شما نیز تبعیض روا ندارید و می پرسم اگر شخص شما در همان هیئت حفاری حضور داشتید، اجازه می دادید که آن سکوها به هر بهانه ای برچیده شوند؟

دکتور دریایی: خیر من با انجام این کار موافق نبودم!
سپس یک خانم جوان از جای برخاست و آقای دکتر دریایی را مخاطب قرار داد: آقای دکتر ببینید! من خودم الفبایی که شما از آن به عنوان الفبای

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰ /

پهلوی نام می برید را یاد گرفته ام. به محل مکعب زرتشت در نقش رستم رفته و تک تک این کتیبه ها را بار ها نسخه برداری کرده و خوانده ام. از نظر من، این کتیبه ها واقعاً جعلی هستند. چطور ناگهان پشت سکوها و لابلای شکاف ها و جرز سنگ ها، کتیبه کنده شده است؟! این اصلاً عقلانی نیست. مثلاً در همه ی این کتیبه ها ستون از گوشه و یا وسط کتیبه ها می گذرد. این چه سلطانی بوده که پشت ستون کتیبه کنده است؟! کتیبه ی پشت ستون، به درد چه کسی می خورده و یا این که فاصله ی یکی از این کتیبه ها در پای همان مکعب زرتشت، بیشتر از دو-سه وجب بالاتر از زمین نیست. فکر نمی کنید این کتیبه ها هم که فاقد بار معنایی مشخص هستند و هر کس ترجمه و تفسیری از آن ها ارائه کرده، اساساً جعلی هستند؟! آیا واقعاً این الفبای ناقص و آن زبان الکن به اصطلاح پهلوی، قدرت کتابت و محتوای معنایی مورد ادعای شما را داشته است؟! آیا فکر نمی کنید زمان دفاع از این اوهام سپری شده و نسل جوان می خواهند حقایق را بدانند (خنده ی برخی از حضار با صدای بلند و اعتراض جمعی دیگر به آنان).

دکتر دریایی گفت: این که چرا این کتیبه ها را ساسانیان آن جا و این گونه نوشته اند، به من مربوط نیست. بهتر است از خود ساسانیان سؤال کنید! خانم یاد شده با مخاطب قرار دادن جمعی که اقدام به تمسخر پرسشگران دگر اندیش می کردند، با عتاب گفت: شما بهتر است به جای این قهقهه ها و خنده ها، به ارائه ی پاسخ های علمی بیاورید! چرا که استفاده از حرابه ی تحقیر برای دفاع از مواضع شخصی، شرم آور است؛ اما آقای دکتر دریایی! از نظر من اگر واقعاً شما به عنوان یک ساسانی شناس معتقد به وجود چنین زبان و ادبیاتی هستید، فقط یک جمله به زبان پهلوی صحبت کنید تا همه به

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱ /

صحت گفتگو های تان آگاه شوند. خواهش می کنم بفرمایید من منتظر شنیدن استم ...

دکتر دریایی بعد از استماع درخواست این خانم، اظهار داشت: شما باید سال ها درس بخوانید تا بتوانید این زبان را یاد بگیرید! من اساساً فکر می کنم شما چیزی از این زبان نمی دانید. من سال ها در خارج درس این زبان را خوانده ام.

خانم مذکور دوباره از آقای دریایی در خواست کرد که برای اثبات ادعاهای خود، جمله ای به زبان پهلوی بگوید ...

در همین حال که آقای دریایی از قبول درخواست خانم یاد شده خودداری می کرد، یکی از آقایان حاضر در جلسه پرسید که با توجه به شدت تردید های موجود، آیا مایل نیستید که درخواست آزمایش های لازم را برای تشخیص حقیقت این کتیبه ها به عمل آورید؟ مثلاً اگر بشود آزمایش کربن چهارده ...

دکتر دریایی گفت: ببینید آقا! ما برای تشخیص عمر سنگ، آزمایش کربن ۱۴ انجام نمی دهیم. متن کتیبه، گویای عمر آن است. مثلاً اگر در کتیبه از پادشاهی اردشیر صحبت شود، این امر مبین تاریخ نگارش آن سنگ نوشته خواهد بود.

همان فرد دوباره پرسید: هنگامی که در خصوص اصلیت یک سنگ نوشته تردید کردید، چه می کنید؟! مثلاً بنده وقتی از خروجی متروی میرداماد می آمدم، سنگ نوشته ی تزئینی را به صورت نمادین در یکی از سالن ها دیدم. خوب اگر ملاک فقط خواندن باشد که در خصوص عمر این کتیبه ی مشخصاً تازه تعبیه شده هم به شدت دچار اشتباه خواهیم شد. سؤال من این

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۲ /

است که از چه راه هایی برای تشخیص عمر واقعی این قبیل کتیبه ها استفاده خواهد شد؟!

دکتر دریایی: راه های متعددی وجود دارند، اما قرار نیست من همه ی آن ها را توضیح دهم. شما وقتی به پزشک مراجعه می کنید، برای درد خود تان درمان طلب می کنید. پزشک، موظف نیست که برای شما به صورت علمی، ماهیت درد و علت آن را توضیح دهد. مگر این که خود تان پزشک شوید و این موضوعات را بفهمید. من سال ها در دانشگاه های آمریکا درس خوانده ام! شما هم بخوانید تا بفهمید!

مرد جوان سؤال کننده گفت: اولاً که پزشکان واقعی، نوع بیماری و نحوه ی ابتلا و روش های معالجه را توضیح می دهند و فقط پزشکان قلابی، خود را بی نیاز از این توضیحات می دانند. و آنگهی چون شما پاسخ های طعنه دار و تحقیر کننده ای را تحویل پرسشگران تان می دهید، بنابراین من دیگر از شما چیزی نخواهم پرسید.

در همین حین، خانمی میان سال ضمن مخاطب قرار دادن پرسشگران دگر اندیش گفت: به چه حقی شما از جعلی بودن این کتیبه ها حرف می زنید؟! من خودم بارها شاهد بودم که چگونه برخی از اعضای سازمان میراث فرهنگی با کاردک به جان این کتیبه های نفیس افتاده بودند و آن ها را می تراشیدند تا هویت ما را از ما بگیرند!

اظهارات این خانم، موجب خشم دانشجوی جوانی شد و وی با صدای بلند خواستار اثبات این ادعاها گردید!

فرد دیگری نیز با تعجب گفت: چطور ممکن است سازمان میراث فرهنگی که حتی نگران ساییده شدن سنگفرش های تخت جمشید زیر پای معدود

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۳ /

بازدید کننده گان آن است و قصد دارد محافظ چوبی بر روی آن ها تعبیه کند، می تواند مرتکب چنین تخریباتی شود؟!

پا درمیانی دکتر دریایی با گفتن این که این خانم خود از اعضای میراث فرهنگی است و لطفاً ما را با میراث فرهنگی درگیر نکنید، سبب ختم مناقشات و سکوت طرفین شد!

سرانجام نوع پرسش های حضار و نیز نحوه ی پاسخگویی سخنران محترم سبب شد تا آقای پیتر مورگان، رییس موسسه ی ایران شناسی بریتانیا در تهران با ایستادن در کنار دکتر دریایی، اتمام وقت اجلاس را به وی خاطر نشان کند.

پس از پایان سخنرانی، یکی از خانم های شرکت کننده با خطاب عتاب آلودی به یکی از پرسشگران گفت که شما خوب می دانید که این بحث ها عموماً سیاسی هستند و نیازی به اثبات و یا رد علمی آن ها وجود ندارد.

وی متذکر شد که تبلیغ شکوه تاریخ باستان ایران در حال حاضر سبب قوت ایرانیت ماست و در غیر این صورت، ترک ها و کردها و عرب ها تاریخ خود را جایگزین آن خواهند کرد؛ لذا عقل سلیم حکم می کند که ما نسبت به ابهامات تاریخ باستان، هیاهو راه نیاندازیم و موضوع را بیشتر سیاسی بدانیم تا علمی.

به هنگام خروج، یکی از اساتید خاموش و شرکت کننده در جلسه به این جانب گفت:

به نظر می رسد که امروز سرانجام سکوت نویسنده و هواداران صبور مجموعه کتاب های «دوازده قرن سکوت!» در مقابل هیاهو ها و تحقیر های طیف «دو قرن سکوت!» شکسته شد که این امر به معنای سقوط آزادمنش

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۴ /

های باستان‌گرایانه و صعود شتابدار کنش های اثبات گرایانه در برخورد با
تاریخ قبل از اسلام ایران است!

۳۰ مرداد ۱۳۸۳

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۵ /

اندر احوال مردم روسیاه! عارف گلسرخی

به مناسبت فیلتر و مسدود کردن وبلاگ استاد ناصر پورپیرار و نویسنده ی این سطور:

آن زمان که کتاب اول مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» با عنوان «دوازده قرن سکوت!» منتشر شد، کمتر کسی می توانست اندازه و چگونه گی تاثیر گذاری و آینده ی آن را پیش بینی کند. غالب، اصلی ترین مخاطبان کتاب یعنی لایه ی روشنفکر نمای جامعه، آن به اصطلاح اساتید تاریخ و باستان شناسی و اهل تاریخ در جایگاه های مختلف در برابر این کتاب، واکنش های مشتمل بر خشم و غضب بی امان، نثار فحش های چارواداری و از همه مهم تر نسبت دادن تهمت های موهوم و برخاسته از اذهان بیمار مبتنی بر مزدوری مولف آن برای جمهوری اسلامی و صدام و سران کشورهای عربی نشان دادند و این حد اکثر توان این مجموعه ی به ظاهر حامل دانش و آگاهی بود! اما با گذار زمان و آشکار شدن این که پای جمهوری اسلامی و صدام و دیگران در پس انتشار مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» در میان نیست، ترس این موش های کور و بی نوا از آسیب جمهوری اسلامی و بقیه فرو ریخت و چماق به دست وارد میدان شدند و همزمان گروهی از زباله های درون جمهوری اسلامی و نیز گروه بچه دلکک بی مایه و پرسه گرد از قماش بابا یادگار و سورنا گیلانی و داریوش کیانی و آریان و آرمان و ... را هم برای بدنام کردن نویسنده ی آن مجموعه و متوقف ساختن انتشار این کتاب ها با خود وارد عرصه کردند... شباهت عجیبی ست میان رفتار این ویروس های حاکم بر فرهنگ ایران با

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۶ /

ابوسفیان ها و آن کوچه گرد هایی که به فرمان ابوسفیان ها خاک و خاکروبه بر سر و روی پیامبر و مسلمین می پاشیدند! امروز کسانی چون شجاع الدین شفا، پرویز ورجاوند، عطاءالله مهاجرانی، حسین مرعشی و محمد خاتمی در جای ابوسفیان ها و بی مایه گانی نظیر بابا یادگار و کیانی و حامد قندی در جای ولگرد های گوش به فرمان کوچه و بازار به سر و روی ناصر پورپیرار و در واقع به چشم حقیقت خاک می پاشند! و چه بی نهایت ابله اند اینان که نمی دانند فروغ درست اندیشی آنان را بسیار زودتر از آن چه می پندارند، کور خواهد کرد! برای این موش های کور که طاقت دیدار نور پُر فروغ حقیقت را ندارند، البته بهترین راه همان پنهان شدن در سوراخ یا به عبارت بهتر، پنهان شدن در پشت نام های قلابی مانند بابا یادگار و کیانی یا روی آوردن به نق نق ها و بهانه گیری های کودکانه در محفل های خصوصی در بسته ی شان است! تا بدین وسیله اندکی از حریق تعصب و تحجر و نادانی خود را فرو نشانند. آیا جز این است که تمام اینان در کرنش کردن در برابر مبتدی ترین ایران شناسان غربی و شرقی بر یکدیگر پیشی می گیرند؟! و آیا جز این است که بازتاب رفتار آنان در برابر کتاب های استاد پورپیرار، حد اکثر ناتوانی شان در نوشتن سطری ردیه ی انتقادی و یا فهم حداقل یکی از مدخل های این مجموعه را با وضوح تمام به نمایش می گذارد؟!

با این همه به نظر من هنوز ابوسفیان ها و کشیش های قرون وسطی بسیار از اینان برتر اند، زیرا ابوسفیان ها و کشیشان اروپای قرون وسطی، مدعی آزاد اندیشی، آزادی قلم، بیان و گفت و گوی فرهنگ ها و تمدن ها و روشنفکری و دانش و آگاهی نبودند، اما هم اینان که داعیه ی تفکر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۷ /

آکادمیک و دفاع از آزاد اندیشی دارند، در برابر یک نویسنده ی فرهیخته ی مستقل و دست تنها که در سن ۶۵ ساله گی، تنها جرمش دگر اندیشی است، از فرط سرسپرده گی و جهالت حتی قادر به کنترل خود و حفظ ظاهر نیز نیستند و برای متوقف ساختن یک اندیشه ی تازه، نه تنها حرمت و شان انسانی یک محقق مسن را نگه نمی دارند، بل با کثیف ترین بیان ها و رفتار های فاشیستی و دیکتاتور مآبانه، تهدید، تلاش برای یافتن یک «ضارب کسروی»، عدم اجازه ی انتشار ادامه ی کتاب های تاملی در بنیان تاریخ ایران از سوی وزارت ارشاد، بازداشت نویسنده ی آن و هم اینک مسدود و فیلتر کردن وبلاگ نویسنده این مجموعه و مدافعان وی از سوی اداره ی مخبرات جمهوری اسلامی روی می آورند تا بل که مانع انتشار حقایق تازه درباره ی تاریخ و هویت ایران و ایرانی شوند.

آیا این جمهوری اسلامی را چه شده است که عنان مسائل فرهنگی و سیاسی آن این چنین به دست باستان پرستان و مزدوران بی مزد و بامزد صهیونیسم و جهان سرمایه داری و مستی بی مایه ی متعصب و دست پرورده ی آنان افتاده است و بزرگ ترین منتقد جهالت باستان پرستی و بزرگ ترین منتقد صهیونیسم و عالترین مدافع اسلام، می باید بدین سان از سوی دستگاه های این جمهوری از ارائه ی اندیشه اش باز داشته شود؟!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۸ /

قسمتی از نیمهء پنهان دکتر مهاجرانی (سید عطاء الله مهاجرانی) عارف گلسرخی

دیر زمانی ست عنان مسایل فرهنگی ایران به دست بی نوایانی افتاده است که در عرصه ی فرهنگ و دانش به جای حقیقت جویی و خدمت به فرهنگ به اعمال اغراض و تمایلات قومی، نژادی، مذهبی و ایدئولوژیکی خود مشغول اند. بررسی حیات فکری، فرهنگی و سیاسی این آقایان در طول یکی - دو قرن اخیر، بیشتر نشانی از انواع و اقسام سرسپرده گی های سیاسی، قومی و نژادی آنان به قدرت ها و خواسته های غیر ملی داخلی و خارجی دارد و این جماعت بی ریشه در حیات ملی ایران با ادعا های نظیر وطن دوستی، دفاع از آزادی بیان، خدمت به مردم و غیره، عمدتاً به ثروت اندوزی، مجیز گویی، سرسپرده گی و در یک کلام عمدتاً به خیانت (آگاهانه یا ناآگاهانه) دست زده و می زنند. بخش عمده ی این آقایان نیز که در سال های اخیر، لباس اصلاح طلبی بر تن کرده اند، ظاهراً در توافقی با لایه ای از حکومت، اجازه یافتند برای تقویت نظریه ی «ولایت» از طریق ارتباط دادن آن با اندیشه های سیاسی - دینی (البته ساخته گی) ایران باستان هم، چون فره ایزدی و فره کیانی باستان گرایی و توجه به ایران باستان را رونق و رواج دیگر دهند (و البته بی فایده بودن این راهکار نیز عیان است).

اما در این میان به راستی ظهور آقای پورپیرار در تاریخ نویسی ایران، اتفاق غیر منتظره و به تمام معنا از لونی دیگر است که خیال پردازی ها و آرزو ها و دکان های تمامی این آقایان در هر لباس و جایگاه و مکانی را به باد داده و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۹ /

همه گی این جماعت را در بهت، حیرت، گیجی، هراس و عصبانیت توصیف ناپذیر فرو برده است.

بالاخره تلاش های فراوان این آقایان در جلوگیری از طرح نتایج بررسی های بنیانی آقای پورپیرار بعد از گذشت تقریباً سه سال از چاپ نخست کتاب «دوازده قرن سکوت!» نتیجه داد و وزارت فحیمه ی ارشاد در صیانت و حفاظت از تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران! جلوی انتشار مجلد بعدی مجموعه کتاب های ضاله ی! «تأملی در بنیان تاریخ ایران» را گرفت. برای هزارمین بار مشخص شد که این مدعیان دفاع از آزادی بیان و قلم، خود در عمل تا چه اندازه مستبد و دیکتاتور مسلک و از طرح نظرات مخالف هراسان اند؛ اما چرا اینان از خواب خرگوشی بیدار نمی شوند و نمی بینند که در این عصر رشد روزافزون تکنولوژی های ارتباطی و جهانی شدن، دیگر نمی توان جلو طرح هیچ اندیشه ای به خصوص تازه و بنیانی را گرفت و شیوه ی ندادن مجوز چاپ کتاب در این راه، نه تنها کارایی خود را تقریباً به تمامی از دست داده است، بل نتیجه ی عکس به بار می آورد.

ظاهراً - تا آن جایی که من توانسته ام بفهمم - در جلوگیری از انتشار کتاب «ساسانیان» روشنفکر، دانشمند، اصلاح طلب و همه رنگ معروف یعنی شخص آقای دکتر سید عطاءالله مهاجرانی، نقش اصلی را داشته است. دلیل اصلی این امر نیز همان بی اعتبار شدن مدرک د کترای تاریخ آقای مهاجرانی در اثر نقد جسورانه ی آقای پورپیرار بر کتاب «سلمان فارسی» (رساله ی د کترای مهاجرانی) در جلد سوم «تأملی در بنیان تاریخ ایران» است. این هم یک رسوایی دیگر برای د کتر مهاجرانی در کنار دیگر رسوایی های سیاسی، مالی و به خصوص اخلاقی او. من به سهم خودم به

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۰ /

دکتر مهاجرانی در ابتدا به خاطر تبدیل موفقیت آمیز مرکز بین المللی! گفت و گوی تمدن ها به مرکز «رفت و رو» و مرکز «ازدواج های غیر شرعی!» و در آخر به خاطر موفقیت در جلوگیری از دادن مجوز چاپ به کتاب «ساسانیان»، صمیمانه تبریک می گویم.

پس از صد و حکم تکفیر آقای پورپیرار در مرکز به اصطلاح گفت و گوی تمدن ها مطلبی نوشتم که بد نیست به مناسبت جلوگیری از انتشار کتاب «ساسانیان» و برای نشان دادن ماهیت و انگیزه های مخالفان عمده ی آقای پورپیرار، آن را در این جا بیاورم:

«مبارک باد این افتضاح بر مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن ها... مدتی بیش از دو سال است که اساتید دانشگاه و جامعه ی روشنفکری ایران پس از انتشار مجموعه ای تحت عنوان «تاملی در بنیان تاریخ ایران» از سوی آقای ناصر پورپیرار با یک چالش جدی و بنیادین در باور های ساخته گی رایج خود پیرامون تاریخ ایران و منطقه مواجه شده اند و متاسفانه بخش اعظم آنان با افاضاتی که در طول این مدت درباره ی این مجموعه ارائه داده اند، آبروی فرهنگی خود را با وضوح کامل به حراج گذاشته اند. از جمله ی آخرین فرمایشات این آقایان درباره ی مجموعه ی فوق الذکر و مولف آن، سخنان شش نفر از اساتید سرشناس دانشگاه است که در یک جلسه ی نقد کتاب در مرکز گفت و گوی تمدن ها (بخوانید مرکز روفت و روی تمدن ها) ابراز شده و گزارش آن را در آخرین شماره ی نشریه ی قرن بیست و یک خواندیم.

ظاهراً این سخنان گهربار و این فرمایشات سرشار از ناسزا، دو سال پس از انتشار نخستین مجلد از کتاب های آقای پورپیرار، تنها داشته های اساتید

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۱ /

عالی مقام دانشگاه های ما در پاسخ به سوالات مطروحه درباره ی تاریخ ایران از سوی ایشان است که در عین حال میزان دانش و تعهد روشنفکران ما را به گفت و گو و آزادی بیان به بهترین صورتی نشان می دهد و آن «تهی دستی» را که آقای پورپیرار معمولاً به عنوان صفت همراه عنوان باستان پرستان می آورند، مفهوم تر می کند که تمام عمر، جز تکرار تلقینات نادرست و جعلیات آشکار شرق شناسان درباره ی تاریخ ایران، توانایی دیگری نداشته اند و اینک که دکان تاریخ نگاری و تاریخ سازی جعلی و غیر ملی آنان در اثر ظهور یک مورخ شجاع و نکته بین در شرف تعطیلی همیشه گی است، چه سان بی تعهدی خود را در پذیرش گفت و گوی رو در رو جهت دستیابی به حقیقت نشان می دهند و چه سان در مقابل حیرت همه گان، باطن متعصب و دیکتاتور خود را با توصیه به ضرورت استفاده از شیوه های فاشیستی برای بریدن صدای «دیگران»، عیان می کنند؛ اما واقعاً دلیل گریز و هراس این حضرات از گفت و گوی رسمی و علمی درباره ی این کتاب ها چیست؟ آیا دلیل این پرهیز سراسری روشنفکران و مطبوعات و رسانه های ما در صحبت بر سر استنادات این کتاب ها و دعوت جمعی آنان به سکوت در این باره، جز این است که آنان بهتر از همه می دانند؛ هر گفت و گویی درباره ی بنیان تاریخ ایران بر اساس مستندات این کتاب ها به تایید نظریات آقای پورپیرار و خراب شدن کاخ آرزو های شوونیستی و دکان های نان خوری و بر باد رفتن اعتبار عناوین و مدارک دانشگاهی این ضد فرهنگیان می انجامد؟!

بی تردید اینان به درستی می دانند که به هیچ وجه از عهده ی پاسخ گویی به استنادات حتی یکی از مدخل های کتاب های «تاملی در بنیان تاریخ ایران»

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۲ /

نیز بر نمی آیند و تمامی تلاش های فردی و جمعی آنان در تهیه ی پاسخ مستدل در برابر این مجموعه تا به امروز ناکام مانده و از این رو پاسخ پیوسته ی آنان به لزوم گفت و گوی دوباره درباره ی تاریخ ایران، تکرار این ادعای ملتسمانه است که پورپیرار را فراموش کنید. او شایسته گی پاسخ دادن را ندارد! همین ناتوانی آنان در پاسخ گویی و بدتر از آن ناتوانی آنان در درک مدخل های این مجموعه و نیز ذهن علیل و سیاست زده ی اینان است که نه تنها باعث شده افتخار نجات فرهنگ و تمدن ایران به دست عده ای آماتور، نظیر نویسنده گان ردیه های کتاب «آشتی با تاریخ» بیافتد، بل که این مولف و محقق دگر اندیش را عامل صدام یا جمهوری اسلامی بدانند و ضمن تهدید های کثیف، غیر انسانی و شرم آور، آرزوی روزی را کنند که ایشان حامیان فرضی خود در قدرت را از دست بدهند تا آن وقت صورت واقعی جلادگونه ی خود را در مقابله با فرهنگ و قلم، آشکار کنند. سکوت سنگین و معنی داری که این آقایان و مطبوعات و متولیان مسایل فرهنگی ما از زمان انتشار این مجموعه در پیش گرفته اند در مورد انتشار این افاضات در مرکز گفت و گوی تمدن ها، باز هم معنی دارتر و سنگین تر شده است. البته همه گی می دانیم که اگر چنین سخنانی را ولو چندین بار خفیف تر، یکی از رجال حکومتی بر زبان آورده بود، این آقایان و مطبوعات به اصطلاح اصلاح طلب و مدافع آزادی بیان و اندیشه و قلم، چنان هیاهویی در داخل و خارج به پا می کردند که به یقین حد و مرزی نمی شناخت، اما اینک که این احکام تکفیر در مورد یک نویسنده از سوی هم محفلی های خود شان صادر شده، تنها راه گریز را در سکوت می بینند. به راستی آیا نمی دانند که تاریخ تفکر و ادب ایران، این بی تعهدی آنان را ثبت خواهد کرد؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۳ /

اما سکوت دکتر مهاجرانی به عنوان رییس مرکز گفت و گوی تمدن ها در این باره، علاوه بر تایید صحت آن جلسه، نشان می دهد که بیان آن افاضات در مرکز به اصطلاح گفت و گوی تمدن ها از سوی چنین بی مایه گانی که بدبختانه مسولیت مراکز علمی و فرهنگی جامعه ی ما را در دست دارند با نظر مساعد و همراهی ایشان و نیز دکتر شعبانی (که تمایلات نژاد پرستانه ی افراطی اش مشهور است) رییس دیپارتمنت تاریخ این مرکز که هر دو از هم مسلکان همان آقایان استند، صورت گرفته است. برای باور این امر کافی است نگاهی به کتاب های مذکور بیندازیم تا ببینیم جایگاه علمی این ظاهراً دو مورخ و مسئول طراز اول مرکز گفت و گوی تمدن ها تا چه اندازه در اثر پژوهش ها و بررسی های نقادانه و بی واهمه ی آقای پورپیرار، آسیب دیده است و آن موقع، دلیل این همراهی و رضایت و سکوت پس از آن را به خوبی خواهیم فهمید. ضمن آن که شایع است دکتر مهاجرانی در واکنش به این افتضاح بروز کرده در مرکز گفت و گوی تمدن ها به جای توضیح رسمی درباره ی آن نشست با کمال تاسف به شیوه های فاشیستی هم شان خود روی آورده و به مواخذه ی کارمندان آن جا دست زده است. پیش از این هم دکتر مهاجرانی، همین شیوه را در شرایطی مشابه در وزارت ارشاد به کار برده بود. در زمان تصدی پست وزارت ارشاد، دکتر مهاجرانی دستور می دهد از توزیع بعضی نشریات نظیر آدینه، ایران فردا و... تا پیش از ملاحظه و بررسی شخصی ایشان، جلوگیری شود. این کار بی سابقه و غیر قانونی در همان زمان، اعتراض روزنامه ی کیهان هوایی را در پی آورد که به چه دلیل می باید نشریه ای تا پیش از دیده شدن توسط وزیر ارشاد، «توزیع» نگردد؟! به دنبال این اعتراض، دفتر روابط عمومی وزارت فخریه ی ارشاد، پاسخی تهیه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۴ /

می‌کند با این مضمون که چنین اقدامی از سوی وزیر ارشاد، اشکالی ندارد. نامه‌ی مذکور پیش از ارسال به نظر مهاجرانی می‌رسد و ایشان در حاشیه‌ی آن مرقوم می‌فرمایند: «نقل به مضمون» مناسب است، ارسال گردد. از خوشبختی همه، دفتر روابط عمومی وزارت ارشاد، همان نسخه از نامه‌ی با دست خط دکتر مهاجرانی در حاشیه آن را برای روزنامه‌ی کیهان هوایی می‌فرستد و کیهان هوایی نیز شجاعانه آن را به صورت کلیشه‌ی عیناً چاپ می‌کند. نتیجه‌ی این رسوایی و بی‌آبرو شدن روشنفکر و دانشمند آزاد اندیش و رییس سابق زندان شیراز ما، بر کنار شدن رییس روابط عمومی وزارتخانه از سوی دکتر مهاجرانی بود! و بعد هم دشمنی دکتر مهاجرانی با سردبیر کیهان هوایی که البته این دشمنی غیر از این مسئله، دلایل دیگری هم داشت که اشاره به آن‌ها فرصت دیگری را می‌طلبد؛ ولی از جمله‌ی آن‌ها یکی هم بر می‌گردد به زمان دعوت دکتر مهاجرانی برای گفت و گو با آمریکا پس از سقوط هواپیمای مسافربری ایران از سوی نیروی دریایی ایالات متحده در خلیج فارس. پس از این دعوت، دولت آمریکا در دهن کجی به دولت ایران و دعوت معاون رییس جمهور، به ناخدای ناو جنگی عامل آن جنایت، مدال می‌دهد! و تنها روزنامه‌ای که خبر اعطای مدال را در فضای بی‌خبر داخلی آن موقع ایران منتشر می‌کند، کیهان هوایی بود و بلافاصله پس از آن، دیگر روزنامه‌ها هم به نقل از کیهان هوایی، این خبر را پخش می‌کنند و شما خود میزان عصبانیت دکتر مهاجرانی از انتشار این خبر از سوی کیهان هوایی را حدس بزنید.

به این ترتیب مشخص می‌شود که اعتراض دکتر مهاجرانی، نه به بیانات آن محترمین انتخابی در مرکز گفت و گوی تمدن‌ها، بل که به چرایی انتشار آن

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۵ /

فرمایشات است. با این اتفاق، ارزیابی ویژه گی ها و نوع منطق روشنفکران ما و علی الخصوص دکتر مهاجرانی بر ملا و معلوم می شود که کار اصلی چنین مراکز و افرادی، نه گسترش تفکر و توان اندیشمندی ملی، بل که حیف و میل بیت المال، زن باره گی با پول مردم بدبخت، التفات و توجه به افراد طفیلی و کرنشگر و به کار گیری شیوه و حربه ی شلاق در مورد کسانی ست که چون آقایان نمی اندیشند، پیداست در چنین بنایی که چنین شخصیت هایی برای گفت و گوی تمدن ها بالا می برند، چنین گفت و گو هایی نیز انتظار می رود. به راستی که «مبارک باد بر آقای پورپیراز از سرازیر کردن آب در لانه ی این مورچگان...»

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۶ /

مباحثه ی دوستان عارف گلسرخی

یک پاسخ کوتاه:

این مطلب در پاسخ به نظر آقای کاوه آهنگر و دکتر زمانی راجع به نظر من در وبلاگ ذوالقرنین با آدرس par30.persianblog.com نوشته شده است. اصل یادداشت من این بود:

سرانجام وبلاگ منتقدان آقای پورپیرار با تاکید بر ایران دوستی، شروع به کار کرد. ویژه گی اصلی تمام منتقدان آقای پورپیرار، تاکید بسیار بر وطن دوستی است تا به طور ضمنی، بر باد دهنده گان تاریخ دروغین ایران و مفاخرات آلوده به نژاد پرستی و ... را غیر ایرانی و حتی دشمن ایران معرفی کنند. در این راه حتی به وضوح به باز گویی تحریف شده ی نتایج بررسی های آقای پورپیرار نیز دست می زنند؛ مانند چکیده ی که آقای کاوه از آرای آقای پورپیرار در وبلاگ خودشان آورده اند. برای من جای خوشحالی بسیار است، زیرا این نوشته ها حد تعصب، کج فهمی، بی سواد ی و تحریف سازی باستان پرستان ما را نشان می دهند و اسنادی دیگر را در تاریخ ثبت می کنند. باز هم به اینان که حداقل به فحاشی های نفرت انگیز صرف دست نمی زنند، در این جا فقط به اشاره می گویم که آقای کاوه! تا صد سال پیش در ایران، کسی از کوروش خبری نداشت و تا پیش از کتاب ابوالکلام آزاد، کسی نگفته بود کورش ذوالقرنین است! افکار و انتقادات شما ها آدم را به یاد گالیله و برخورد های اروپای قرون وسطی می اندازد. به نظر من، آقای پورپیرار مثل گالیله، گرفتار قرون وسطایی های خشک مغز است و بس.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۷ /

و پاسخ آقای کاوه: آقای عارف! شما که به حتم راست فهم، باسواد و عالم بر تاریخ تحریف نشده‌ی استاد معظم خویش، آقای پور پیرار، استید و برداشت خلاصه‌ی ما از نوشته‌های ایشان را ناشی از کج فهمی، بی‌سوادی و باستان پرستی می‌دانید، لطفاً چکیده‌ای از آرای ایشان را ارائه فرمایید تا ما هم به حقیقت و درک واقعی نوشته‌های استاد هدایت شویم. در ضمن اشاره فرموده‌اید که تا صد سال پیش از کوروش خبری نبوده و پیش از ابوالکلام، کسی از او به عنوان ذوالقرنین یاد نکرده است که جسارتاً باید عرض کنم بهتر است چنین استدلالی را در مورد پذیرش یا رد یک نظریه، فراموش کنید! چرا که تا ده سال پیش هم خبری از آقای پور پیرار نبود و کسی هخامنشیان را برآمده از میان یهودیان و قبیله‌ای خونریز معرفی نکرده بود و جالب آن که همین استاد بزرگ در مقدمه‌ای بر کتابی از زبان داریوش، یکی از پربارترین نوشته‌ها را در معرفی بزرگواری و عظمت سلسله‌ی هخامنشی ارائه داده است که بد نیست نگاهی عمیق به آن نوشته‌ها که از انتشارات خود استاد نیز هست بیاندازید تا حکایت قرون وسطایی‌های خشک مغز و گالیله برای تان بیشتر روشن شود.

و پاسخ دکتر زمانی: جناب عارف! سخنان شما در خصوص ذوالقرنین بسیار خام و بچه‌گانه‌اند؛ زیرا در صورت پذیرش اسکندر مقدونی به عنوان ذوالقرنین باید رسالت کلیه فرستاده‌گان خداوند را زیر سؤال برد؛ چرا که طبق کلیه مستندات تاریخی اسکندر، فردی کافر و بی‌اعتقاد به خالق هستی بوده است. چگونه می‌شود که خداوند، رسولی را برگزیند که به خود او اعتقادی نداشته است؟! به علاوه، چگونه ممکن است ادعای مضحک شما را مبنی بر این که کسی تا صد سال پیش، کوروش کبیر را نمی‌شناخته، باور

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۸ /

کنیم؟ حداقل در کتاب تورات که مربوط به حدود ۲۷۰۰ سال پیش است، مکرراً نام کوروش ذکر شده و کلیه جهانیان که از ابتدای تدوین با این کتاب آشنا بوده اند، منجمله روحانیون و طبقات تحصیل کرده ی کشور خودمان، کاملاً با این نام آشنا بوده اند. مگر این که بخواهید یکسره منکر کتاب تورات شوید که البته ضمن یادآوری این که پیامبر اسلام هم چنین ادعایی ننموده، باید گوشزد کنم در این صورت بسیاری از تحلیل و تفسیر های استاد تان آقای پورپیرار که با توسل به کتاب تورات انجام گرفته، دود هوا خواهد شد و بیشتر مایه ی آبروریزی شما مقلدان می گردد. برای آقای کاوه و دکتر زمانی:

اولاً من جزو کسانی استم که کتابی از زبان داریوش و مقدمه ی آقای پورپیرار بر آن را از همان چاپ اول و قبل از توزیع آن خواندم. بعد هم جزو کسانی استم که مطالب کتاب های آقای پورپیرار را نیز پیش از چاپ آن ها به صورت کتاب دوازده قرن سکوت و... خواندم. بنابراین بر خلاف تصور شما، آقای پورپیرار را از سال ها پیش می شناسم و نوشته های او را از گذشته خونده ام و می دانم او چه کسی ست و برای همین بر خلاف تصورات کسانی که دچار توهم توطئه استند، در انگیزه ی بازخوانی تاریخ ایران از سوی ایشان، دنبال دست جمهوری اسلامی و صدام و... نمی گردم، به اضافه ی این که پیدا کردن دست جمهوری اسلامی و یا هر کس دیگری، چیزی را عوض نمی کند، زیرا هر آدمی (و حتی خامنه یی) آزاد است. حرفش را بزند و هر حرفی را تنها با استدلال باید رد کرد و نه با تهمت. تمسخر و فحاشی هم تنها عصبانیت مخالفان را فرو کش می کند و چیزی را در مسائل علمی رد یا تایید نمی کند. دوماً اکنون بیش از ۴ سال است که با

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۶۹ /

مخالفان و منتقدان آقای پورپیرار در سطوح مختلف و در گوشه و کنار ایران و حتی خارج از ایران، اعم از ایرانی و غیر ایرانی مشغول بحث و جدل استم و بعد از ۴ سال به این نتیجه ی نسبتاً قطعی رسیدم که بعضی حرف ها در بعضی زمان ها برای بعضی افراد زود است و خیلی ها از روی همین اصل نمی توانند متوجه درک بعضی مسائل شوند و این موضوع در مورد همه ی آدم ها و حتی خود من صادق است. از این رو معتقدم درک کتاب های آقای پورپیرار، خارج از توانایی کسانی بسیار است که باور های خود را مقدس و لایتغیر می دانند و به باور های موجود خود از روی احساس، تقدس، ملی گرایی، تعصب و... نگاه می کنند و فعلاً قادر به کنار زدن پرده های دست ساخت بیگانه گان در مورد باور های شان نیستند. در این مورد همین قدر بگویم که هیچ باور و نتیجه ای در علم و به خصوص در تاریخ، مقدس و همیشه گی نیست و هر نتیجه و ارزیابی، قابل بازخوانی، رد یا تایید دوباره است (اینها الفبای علم تاریخ است که ظاهراً منتقدان و به خصوص فحاشان به آقای پورپیرار نمی دانند). بنابراین، مخالفان آقای پورپیرار، خواهی نخواهی کمی دیرتر و مثلاً چند سال بعد به درستی این نتایج خواهند رسید؛ چنانی که چندین سال بعد از گاليله، همه متوجه درستی حرف هایش شدند. در حالی که در زمان خودش کافر و مرتد محسوب شد و شایسته ی سوزاندن! برای همین، آقای پورپیرار در پایان مقدمه ی کتاب ساسانیان به درستی گفته است: ... مورخ... برای چشم ها و گوش هایی می گوید و می نویسد که گویی هنوز در رحم اند. سوماً از من خواستید چکیده ای از آرای آقای پورپیرار بیاورم. آرای شما و کتاب های آقای پورپیرار، همه منتشر شده اند و همه می توانند با مقایسه ی آن ها، متوجه تحریف های عمدی و کج

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۰ /

فهمانه ی منتقدان آقای پورپیرار بشوند؛ ولی با این حال به چشم! در صورت یافتن وقت در یک یادداشت مفصل، نمونه هایی از آن را ذکر خواهم کرد؛ اما حرف شما هم در ظهور آقای پورپیرار به عنوان مورخ درست است، ولی چیزی را عوض نمی کند. مورخی پس از عمری مطالعه و دود چراغ خوردن و رسیدن به مرتبه ی استادی، نتایج بررسی های خود را منتشر کرده است و تاریخ ایران دست ساخته ی بیگانگان در طول یکی دو قرن اخیر را به زیر سؤال برده است. قبل از او هم البته کسانی در ابعاد بسیار کمتر، این کار را کردند و پس از او هم البته در ابعاد بزرگتر، این کار خواهند کرد؛ اما در مورد هخامنشیان، این موضوع بیانگر یک فراموشی تاریخی عظیم در حافظه ی تاریخی مردم ایران در مورد ظاهراً عظیم ترین و ملی ترین اجدادشان! است که مسلماً دلیل دارد و باید آن را جست. و در مورد شما دکتر زمانی: تصویر اسکندر در سکه هایش با دو شاخ (به معنای ذوالقرنین) آمده است. من نگفتم اسکندر، فرستاده ی خدا و پیامبر است (یک نمونه ی واضح تحریف) و اساساً درباره ی اسکندر، حرفی نزد. اسکندر به عنوان یک شخصیت تاریخی با نام ذوالقرنین (صاحب دو شاخ) در قرآن ذکر شده است و جایگزینی وی با کوروش، جزو تلاش های تاریخ ایران سازان در طول یکی - دو قرن اخیر است. و در مورد تورات: به خاطر همین نوع گفته های شماست که معتقدم مخالفان آقای پورپیرار، اصلاً متوجه موضوع نمی شوند و با تعصب های قرون وسطایی به تاریخ می نگرند و اساساً بسیاری از آنان تاریخ نمی دانند و تنها از روی تعصب مثلاً ملی به نقد آثار آقای پورپیرار دست می زنند. برای شما همین قدر بگویم که اسم کوروش پس از تورات از سوی برخی مورخان دوران بعد از اسلام به صورت کیرش،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۱ /

کیروش و حتی کورش ذکر شده است. در مورد تورات باید جالب باشد بدانید، حتی خود یهودیان هم پس از انجام فعالیت های باستان شناسی و زبان شناسی و خواندن کتیبه های هخامنشیان (به ویژه بیستون) و در یک کلام کشف سلسله ی هخامنشی، تازه فهمیدند آن کورشی که در تورات شان ذکر شده است، همین کورش هخامنشی است و تا پیش از آن، هیچ کسی از کورش چیزی نمی دانست و از آن مهمتر تا پیش از زمان رضاشاه، هیچ پدر و مادری در ایران و در این ۲۳۰۰ سال، اسم فرزندش را کورش و داریوش نگذاشته است و مردم ایران در طول این همه قرن، هیچ یادی از هخامنشیان نکرده اند (در حالی که مردم ایران، اسامی چنگیز و تیمور و اسکندر و... را فراوان بر روی بچه های شان گذاشته اند). به این ترتیب، اسم کورش پس از تورات، تنها در بعضی آثار تاریخی، آن هم به صورت کاملاً گمنام و ناشناخته ذکر شده است. در حالی که تمام تاریخ و به ویژه ادبیات ایران و تمام شرق میانه اسکندر، یعنی نابود کننده ی هخامنشیان و تمدن عظیم آنان! را می شناسند و او را تا سرحد خدایی، تقدیس و ستایش می کنند (البته منهای آثار زردشتی)؛ اما هخامنشیان را نمی شناسند! حتی فردوسی (احیا کننده ی ایران باستان!) اسکندر را به زیارت کعبه می برد و او را حاجی می کند! و در پایان بد نیست درباره ی معنی واژه ی هخامنشی، چیزی بدانید: هخا = حاخام (به عبری) = حاخام (به فارسی)، هخامنش = دوستدار روحانیت یهود، دوستدار حاخام. آقایان ایران دوست دانشمند: کمی مطالعه و سپس تأمل کنید! والسلام.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۲ /

ایراد های بنی اسرائیلی بر آقای پورپیرار عارف گلسرخی

پاسخ کوتاه:

«آن کسی که برای رسیدن به حقیقت تلاش می کند، اگر به نتیجه ی صحیح هم نرسد، یک ثواب و اگر به نتیجه ی صحیح برسد، دو ثواب کرده است.» غزالی

«آنانی که نادانی را پپرستند، به تاریکی کور کننده ای گرفتار می شوند و آنانی که به آن چه می دانند راضی استند، در تاریکی بیشتری فرو خواهند رفت.» اوپانیشاد

(تشکر از بابا یادگار برای آموزش معنای علمی بودن).

در غیاب استادان و محققان و صاحب نظران داخلی و خارجی به خصوص آنانی که ساختمان قلابی تاریخ ایران باستان را در طول یکی - دو قرن اخیر بالا برده اند، وظیفه و افتخار نجات فرهنگ و تمدن ایران از دست وطن فروشان! بر عهده ی برخی آماتور های احساساتی قرار گرفته است و همه ی آنان مدتی است به متخصصان تاریخ و زبان شناسی و ... درباره ی ایران باستان تبدیل شده اند. باز خدا را شکر که قبل از طرح نظریات استاد پورپیرار، گروهی به خواندن تاریخ سوق داده شده و حداقل با اطلاعات کنونی تا حدودی آشنا شده اند.

۱- ناگزیرم در ابتدا برای این دانشمندان یک نکته ی بنیانی و البته بدیهی درباره ی تاریخ ایران باستان را یادآوری کنم؛ منهای نظرات آقای پورپیرار. تاکنون هیچ نظریه ی بومی و ملی در ایران طرح نشده است و هنوز هم در تمام مجامع دانشگاهی ایران، تخصص اساسی در این باره به ایران شناسان

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۳ /

خارجی که همان معماران این ساختمان استند و خود بهتر از هر کسی به ساختمان دست ساز شان آشنایی و اشراف دارند، منسوب است. هنوز هم صاحب نظران اصلی درباره ی ابعاد مختلف فرهنگ و تمدن ایران باستان، بیگانه گان استند و معدودی به اصطلاح استادان داخلی این حوزه نیز در منتهای کوشش خود، تنها مترجمان (به معنای تکرار کننده گان) آثار و نظرات ایران شناسان خارجی بودند و به جز در جزئیات مسائل، اساساً اجازه ی طرح نظر دیگر نداشته اند. سؤال من از مخالفان آقای پورپیرار این جاست: آقایان و خانم ها، کاشفان و برپاکننده گان عمارت تاریخ و تمدن ایران باستان از فاصله ی ظهور هخامنشیان تا پایان ساسانیان، بیگانه گان بوده و استند! چرا اجازه نمی دهید و از آنان نمی خواهید خود شان از دست ساخته ی خودشان دفاع کنند؟! به زبان ساده، چرا شما باید در نقش کاسه های داغ تر از آش از آش دست پخت آنان در برابر هجوم نابهنگام منتقدان سختگیر دفاع کنید؟ مگر سهم شما در ساخت این بنا چقدر بوده است که این بنای بیگانه ساز را ملی و بومی می شمارید و تخریب آن را مساوی به خیانت به ایران و ایرانی؟!

۲- در میان مخالفان آماتوری که تا کنون دیدم، جناب بابا یادگار بیش از هر کس دیگری (به همان دلایلی که در بند اول آوردم) به ایران شناسان خارجی ارادت دارند و این طور که از نظرات شان بر می آید، هیچ کسی را جز آنان قبول ندارند و حتی پس از انتقادات خانمان برانداز آقای پورپیرار نسبت به تالیفات آنان، همچنان مرعوب دانش آن حضرات استند. در طول بحث های من با بابا یادگار در وبلاگ ذوالقرنین، ایشان به کرات معیار علمی بودن نظرات محققان داخلی را منوط به چاپ آن در یکی از نشریات

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۴ /

تخصصی خارجی دانستند و به هیچ ترتیبی هم از این نظر خود کوتاه نمی آیند و ظاهراً حتی از خواندن کتاب ساسانیان استاد هم تا چاپ چکیده ی آن در یکی از آن نشریات، پرهیز می کنند!

بابا یادگار بر خلاف آقای کاوه که تحت تاثیر کتاب های استاد، خیلی ایران شناسان بیگانه را مقدس و مطلقاً معتبر نمی شمارند، حداقل به یکی از نشریات علمی داخلی هم رضا نمی دهند و حتی برای یک بار هم پای یکی از استادان داخلی را به میان نمی کشند و جزو ملاک های علمی بودن، تایید دیپارتمنت های تاریخ دانشگاه های داخلی را نیز محسوب نمی کنند! این نحوه ی برخورد نشان می دهد که اولاً بابا یادگار و همفکران شان، بزرگ ترین متخصصان تاریخ ایران باستان را کما فی سابق همان بیگانه گان می دانند و دوماً به خصوص به خود آنان نشان می دهند که ساختمان تاریخ ایران باستان، نه یک بنای بومی و ملی، بل که یک بنای دست ساخت بیگانه گان است و اظهار نظر در این باره، ظاهراً باید در تیول و بر عهده ی آنان باشد و نه محققان داخلی که بعضی وطن فروش نیز استند! در نتیجه اینان باید از خود بپرسند نقش آنان در ورود به رد نظرات تازه و دفاع از نظرات بیگانه گان، جز دایه ی دلسوز تر از مادر، چه می تواند باشد؟!

جناب بابا یادگار! اگر معیار علمی بودن یک نظریه، آن هم نظریات بنیانی استاد که درست در جهت تخریب نظریات به اصطلاح علمی ایران شناسان غربی طرح شده اند، چاپ آن در یکی از مجلات ایران شناسی خارجی است و بعد تایید آن از سوی محققان اروپایی، پس با این حساب، بسیاری از همین استادان داخلی نیز که هرگز حتی یک مقاله هم در آن نشریات به چاپ نرسانده اند با جهان علم، فاصله ی زیادی دارند! و بنابراین در صورتی که

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۵ /

دلایل و استنادات تصویری مربوط به تازه ساز بودن کتیبه ی کرتیر در یک مجله ی خارجی به چاپ برسد علمی است و در غیر این صورت غیر علمی! و تنها در صورت نخست است که می توان و باید به نقد و ارزیابی آن پرداخت (بخوانید تنها در آن صورت است که یک مقاله، شایسته ی نقد و ارزیابی دارد، زیرا گرداننده گان و خواننده گان آن نشریات، همان ایران شناسان بیگانه استند!). پس با این حساب، ما در گام نخست می بایست درب تمام نشریات و مجلات داخلی را تخته کنیم و در قدم بعد تمام این سایت ها و وبلاگ ها و... را جمع آوری کنیم، چون هیچ کدام اساساً نمی توانند علمی باشند! به علاوه بر اساس دلایل معتبر شما، ما باید تمام دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی نه تنها ایران، بل که تمام کشور های منطقه را تعطیل کنیم و همانند دهه های گذشته، بررسی کلیه مسائل مربوط به فرهنگ و تمدن ایران و ارکان هویت ایرانی را دو دستی به تیول دانشمندان اروپایی و آمریکایی واگذاریم تا کماکان مسائل ملی، تاریخی، مذهبی و هویتی ما را به سود اغراض استعماری و سیاسی - مذهبی خود بازسازی، تعبیر و تفسیر کنند، برای ما تاریخ بنویسند، گذشته ی ما، کورش و داریوش های دیگر را کشف کنند، هویت ملی ما را معنا کنند و ... و ما در این جا مثل استادان سابق، این پیامبران آگاه به گذشته ی ایران را تنها ستایش و تقدیس کنیم و جرات هر گونه اظهار نظر و نقد را از جوانان این آب و خاک سلب کنیم تا مثل شما، صرفاً دنباله رو های مطیع و گوش به فرمان دیاکونف ها، بویس ها و... باشند! به راستی زهی تاسف. چه خوب با این رویه ی خود به کسب خودباوری و استقلال رای و رشد توانایی بچه های ایران در شناخت بومی و ملی گذشته ی خود یاری می رسانید! حداقل گروهی از مخالفان استاد، طرح این

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۶ /

نظریات را از این بابت که نخستین نظریات ملی ما هستند، به رشد خودباوری جوانان ایران کمک می‌رسانند، جرات مستقل اندیشیدن و جرات طرح نظرات مخالف و نقد ایران شناسان بیگانه را به بچه‌های ما می‌دهند، مثبت ارزیابی می‌کنند؛ اما شما با آن استدلال‌ات گهربار ثابت کردید که حتی توانایی درک این ویژه‌گی‌های مثبت را هم ندارید. چقدر آقای پورپیرار، خوش بخت و خوش شانس است که مخالفان دوآتشه‌ی او، تقریباً همه‌گی از قماش همین روشنفکران بی‌سواد و مرعوب غرب و بیگانه با ملیت استند که نه تنها هر ارزیابی تاریخی از آنان با اعلام ندانم‌کاری و تخریب برابر است، بل که در هر مشارکت ضروری و جدی در نقد علمی یا موضعگیری ملی (مثل موضعگیری در برابر حمله‌ی آمریکا و غرب به عراق) تنها ماهیت ناتوان و بیگانه‌ی خود را عیان می‌کنند. اگر چه استاد ما از این بابت که با زمانه‌ی خود فاصله دارد، می‌باید به تنهایی تلاش کند، اما از این بابت که با چنین منتقدان دانشمند و متعهدی سر و کار دارد، بی‌شک موقعیت ویژه‌ی نیکو دارد و می‌تواند کلی تفریح کند!

۳- گروهی از این دانشمندان «نخوانده ملا» و به ویژه بابایادگار، یک معیار دیگر علمی بودن را علاوه بر مورد فوق‌الذکر، الزاماً دارا بودن عنوان فوق‌لیسانس و دکتر و پروفیسوری و ... می‌دانند و معتقدند که هر کسی فاقد عنوان دکتری است، قطعاً با جهان علم، فاصله‌ی زیادی دارد. این قسمت را به خصوص برای ثمری‌ها می‌گوییم که فکر می‌کنند دکتر زمانی گمنام با آن سئوالات من درآوردی، ابتدایی و کودکانه‌اش، تنها به صرف آوردن عنوان دکتر، متخصص است و آقای پورپیرار چون تحصیلات دانشگاهی را طی نکرده است، آماتور است و فاقد صلاحیت! دوستان منتقد، پیش از این

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۷ /

هم برای تان گفتم که دانشمندان برجسته ای نظیر مرحوم احمد کسروی نیز مدرک تحصیلی شان در حد دیپلم بوده است (همان کسی که چون با ایران شناسان بیگانه، مانند مینورسکی مرتبط شده بود، جناب بابا یادگار حاضر شدند او را عالم بدانند!) و بسیاری از استادان دانشگاه تهران در سال های اولیه این دانشگاه، عناوین معلم و دبیر داشتند (نظیر دکتر باستانی پاریزی که همچنان بر روی کتاب هایش می نویسد: دبیر دانشکده ی ادبیات). حتی بسیاری از ایران شناسان غربی نخستین هم از این عناوین بی بهره بودند. ایجاد و دریافت مدرک دکتری، تنها از بابت مقررات مربوط به استخدام اعضای هیئت علمی دانشگاه در ایران به تدریج اهمیت و رواج پیدا کرد و امروزه هم که بسیار گسترده شده است. من تنها می پرسم چگونه است که کسروی ها (صرف نظر از موافق یا مخالف بودن با دیدگاه های وی و یا نادرست بودن یا نبودن نظرات او) می توانند بدون ورود به دانشگاه و کسب مدرک دانشگاهی و بدون داشتن عنوان دکتر، پروفیسور و ... و تنها از طریق مطالعه و تحقیق فردی و در یک کلام دوده ی چراغ خوردن به مراتب علمی و توانایی در پژوهش و اظهار نظر برسند، اما دیگران نمی توانند؟! یا چگونه است که در گذشته و پیش از پیدایش دوره های دکتری در دانشگاه ها چنین کاری امکان پذیر بود، ولی امروزه نیست؟!

یا مثلاً شخص سر هنری راولینسون و یکی از نخستین کاشفان رمز خط میخی هخامنشی و نخستین مترجم متن کتیبه ی بیستون، اساساً هرگز تحصیلات دانشگاهی زبان شناسی نداشته است. وی یک افسر ارتش انگلستان بود که (صرف نظر از میزان تاثیرپذیری از اغراض استعماری) تنها با پشتکار و علاقه توانست پس از سال ها مطالعه بر روی کتیبه ی بیستون و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۸ /

انجام مطالعات زبان شناسی فردی، به معنای واژه های میخی هخامنشی پی ببرد و پس از چندین سال مطالعات و تحقیقات فردی در حوزه ی زبان شناسی، به یک زبان شناس برجسته تبدیل شود. در این باره، مثال های بی شمار دیگری نیز از حوزه های مختلف علمی و حتی از زمان حال می توان آورد؛ اما شما دوستان دانشمند اگر می خواهید اشکال تراشی های منطقی داشته باشید، حداقل اندکی زحمت کشیده و با تفکر و تامل، نکات قابل طرح و موثرتری بیابید.

۴- استاد دانشگاه ندیده ی ما، در عمل توانسته است با طرح نظرات بنیانی تازه، برخی حوزه های تحقیق و به ویژه بعضی دکان های کتاب نویسی را برای ابد تعطیل کند (به خصوص تعدادی از مراکز ایران شناسی در غرب را!). از جمله پس از چاپ کتاب «مگر این پنج روزه» در «احوال» زنده گی سعدی تا به امروز، منهای کتاب های تجدید چاپ شده، کتاب و مقاله نویسی در این «موضوع» تعطیل شده است. دوستی می گفت در آخرین مراسم سعدی شناسی که هر سال از سوی بنیاد فارس- شناسی در شیراز برگزار می شود از رییس بنیاد و برنامه ی مذکور پرسیده است: چرا دیگر درباره ی احوال زنده گی سعدی مطلبی نمی نویسند و موضوعی را در این مورد در مراسم طرح نمی کنید؟ در حالی که این مبحث جزو ارکان مقالات مراسم سعدی شناسی بود؟! گرداننده ی آن مراسم نیز پاسخ داد: ما تصمیم گرفتیم از این به بعد موضوع احوال زنده گی سعدی را از مراسم حذف کنیم و دوست ما گفته بود به این ترتیب اگر روزی آقای پورپیرار درباره ی آثار سعدی نیز کتابی بنویسند، ناگزیر خواهید بود تمام محور های مربوط به

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۷۹ /

سعدی شناسی را از برنامه ی خود حذف کنید و در آن صورت از مراسم سعدی شناسی چیزی باقی نخواهد ماند!

در حوزه ی تاریخ نیز کاملاً خبردارم پس از بلایی که بر سر دو تن از استادان دانشگاه و مولفان مجموعه های تاریخ ایران باستان بر اثر چاپ کتاب اشکانیان آقای پورپیرار و نقد آثارشان آمد، اولین فرد یعنی دکتر رجبی، مولف هزاره های گمشده و ناشرش یعنی توس، کتاب ساسانیان دکتر رجبی را تا چند ماه نگه داشتند تا پس از چاپ کتاب ساسانیان آقای پورپیرار، تصمیم به عرضه ی آن بگیرند که نهایتاً از بخت خوب آقای پورپیرار به دلیل ملاحظات اقتصادی نشر، آن کتاب را توزیع کردند، اما مولف بعدی یعنی دکتر خدادادیان و استاد دانشگاه شهید بهشتی (طبق قول دانشجویانش) برای همیشه از تالیف و چاپ بخش دوم کتاب ساسانیان خود منصرف شده است! و آنانی که این سخن را باور ندارند می توانند برای ابد منتظر چاپ کتاب ساسانیان دکتر خدادادیان باشند؛ شاید که شانس آوردند و تصمیم استاد شان عوض شد!

ساعت ۱۹:۵۹

پنجشنبه، ۱۸ تیر، ۱۳۸۳

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۰ /

یادداشت دیگر در باب موشه داوید عارف گلسرخی

پیام موشه داوید، اعلام دور انداختن حساب شده ی تاریخنگاری لمپنسیمی و...:

مقاله ی زیر، پیام مفصلی ست که یکی از خواننده گان ظاهراً یهودی وبلاگ ناریا به نام موشه داوید، روز دوشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۸۳، در بخش پیام های آن وبلاگ نوشته است. در این مقاله، بدجنسی های متعددی به چشم می خورند، اما در عین حال نکته های قابل درنگ و اعتنایی هم در آن وجود دارند. ضمن آن که نویسنده گاهی «روغن ریخته را نذر امام رضا می کند!» و نیز در برابر خرد شدن سراسری تندیس دست ساخته ی یهود به نام «پان فارسیسم»، همچون «گربه ای که چون دستش به گوشت نمی رسد، می گوید بو می دهد!»، می نویسد تاریخ مصرف پان فارسیسم برای ما تمام شده است! و ما دیگر نیازی به پان فارسیسم نداریم! و البته پُر واضح است که اگر این تندیس هنوز خرد نشده بود، چنین اعترافاتی هم هرگز بیان نمی شد! و به علاوه نویسنده ظاهراً غافل است که در همین ایام به اصطلاح پایان یافتن تاریخ مصرف پان فارسیسم، یهودیان در حال صرف حداکثر تلاش بین المللی خود برای احیاء و حفظ پان فارسیسم استند! به هر حال آقای پورپیرار در یادداشتی جداگانه این مقاله را به نقد کشیده و جوابیه های لازم را به ادعاهای موهوم نویسنده دادند. برخی خواننده گان وبلاگ ناریا نیز طی پیام هایی نظرات شایسته ای پیرامون این مقاله طرح کردند؛ اما هنوز تمسخر گزنده و زیبای نویسنده نسبت به فارس دوستان و باستان گراهای پان ایرانیست به طور برجسته بر جای خود باقی است. موشه داوید، صرف نظر از

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۱ /

انگیزه و رویکرد پنهان یا آشکار او در موضعگیری اش نسبت به مدخل های نوین آقای پورپیرار پیرامون تاریخ ایران، درباره ی فارس پرستان ایران، حقایق تلخی را به صراحت بر زبان آورده و با قضاوت های بی پرده ی خود درباره ی جایگاه واقعی و تاثیرات اصلی جریان پان فارسیسم در تحولات سیاسی معاصر ایران، هویت پوچ و قلابی و مخرب آنان و نیز دیگر صاحبان تصورات بیمار گونه در میان اعراب و ترکان را به روشنی عیان کرده است. شاید دلیل این نحوه ی برخورد موشه داوید آن است که او نیز مانند بقیه همگرو هایش، جوابی برای سئوالات آقای پورپیرار ندارد و چون قادر به بازسازی بنای ویران شده ی پان فارسیسم نیست، ناچار شده حقیقت را بپذیرد و برای همه کاره نشان دادن سازنده گان این بنا، گنده گویی های گزافی را درباره ی نقشه های آینده ی یهودیان برای خاورمیانه مطرح کرده و به تمسخر گزنده ی باستان گراهای ما روی آورده و همچنین عظمت بررسی های دوران ساز تازه را که تنها طی دو هزار صفحه، تلاش بین المللی و بی اندازه حداقل ۲۰۰ ساله و صد هزار صفحه یی کلیسا و کنیسه را به باد فنا داده است، به هیچ بیانگارد!

به هر حال در پیام موشه داوید، همان پان فارسیسم هایی که زهره ی ورود به گفت و گوی ملی درباره ی مدخل های نو گشوده درباره ی تاریخ ایران را از بیم فروپاشی کامل کاخ آرزو های شوونیستی خود ندارند، شهادت نوشتن به اندازه ی حتی برگی در این باره را از دست دادند، عرصه ی نقد و بررسی آکادمیک این مدخل ها را به دست آماتورهای مدرسه یی سپرده اند و در پشت سر آنان مخفی شده اند، به طور دائم و در هر محفلی که می نشینند و حتی در محفل های خانواده گی و فامیلی و در میان غیر متخصصان به خاطر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۲ /

بر باد رفتن بنیان تصورات و خیالات به ظاهر علمی خود درباره ی تاریخ و هویت ایران و ایرانیان، ناله های سوزناک سر داده و با به نمایش گذاردن تعصب و جهالت خویشتن، به «ژاژ خاییدن» روی می آورند و برای فرونشاندن آتش عصبانیت روزافزون خود، پی در پی تکرار می کنند آقای پورپیرار توده یی است، آقای پورپیرار ایرانی نیست و از نژاد ترک و عرب است، آقای پورپیرار از ترکان و اعراب پول می گیرد، آقای پورپیرار از وزارت اطلاعات و جمهوری اسلامی پول می گیرد، آقای پورپیرار، مزدور و وطن فروش است، آقای پورپیرار، متخصص تاریخ نیست (!؟)، آقای پورپیرار، میخی و پهلوی نمی داند (!!؟) و آقای پورپیرار ... (و با وجودی که در برابر دیدگاه ها و تحلیل های بنیادین تازه، همچون اسفند روی آتش در حال بالا و پریدن استند و در عین حال برای دلداری همدیگر بلغور می کنند، کسی به حرف های آقای پورپیرار توجهی ندارد (!!!؟))، هم اینک به مرتبه ای رسیدند که حتی موشه داوید هم آنان را به تمسخر و بازی گرفته و خطاب به آنان می گوید تاریخ مصرف تان تمام شده است!

اما شدت صدای فحاشی ها و پهنای نافهمی های قرون وسطایی آنان تا به حدی است که این موشه داوید دشمن نیز با لحنی مهربان برای آقای پورپیرار می نویسد: «اگر زمانی زنده گی در میان این سفه ها برای تان غیر قابل تحمل شد، منزل ما را خانه ی خودتان بدانید.»

این مقاله، سندی است از دور انداختن حساب شده ی جریان پان فارسیسم و تفکرات مشابه آن از سوی برخی از سازنده گان این تفکرات و سندی است از حقه بازی های مکرر و تخیلات پوچ و واهی آنان درباره ی خاور میانه ی فردا:

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۳ /

«درود بر خواننده گان و بلاگ ناریا! قبل از آن که نظراتم را بیان کنم، لازم می دانم ذکر کنم که این نوشته فقط یک گفت و گوی ساده با پورپیرار خواهد بود و موضع هیچ گروه و جریانی محسوب نمی شود. نگارنده ی این سطور، منبعی نزدیک به یکی از بنیاد های مطالعات استراتژیک در خارج ایران می باشد و در این راستا خواهشمندم فقط شخص پورپیرار به این دیالوگ پاسخ دهند؛ زیرا سطح اطلاعات بقیه بازدید کننده گان ناریا را در حد وارد شدن به این گفتمان نمی بینم. اخیراً شبهه ای برای پورپیرار و سمپات های ایشان ایجاد شده است به این صورت که فکر می کنند هیچ مورخ و تحلیلگری قادر به پاسخ گویی به تالیفات ایشان نیست. ضروری می دانم در این مورد روشنگری کنم. پورپیرار عزیز، سکوت مورخین، نظریه پردازان و تحلیلگران غربی و عمدتاً یهودی مسایل ایران در قبال تالیفات شما، نه از سر در مانده گی، بل که سکوتی کاملاً استراتژیک و تاکتیکی است و شاید هم نشانه ی رضایت. بدین نحو که از نظر تحلیلگران ما، ظهور شخصیتی نظیر شما برای ما قابل پیش بینی بود، اما با این تفاوت که ما چنین فردی را در میان عرب ها، ترک ها و یا سایر ملل غیر فارس ایران جست و جو می کردیم. لذا ظهور شما در خانواده ی فارس در نوع خود جالب توجه و تعمق است. در واقع زمانی که ما بروی گزینه هایی نظیر زهتابی و عزیزی بنی طرف متمرکز بودیم، پدید آمدن شما به عنوان یک استثنا برای مان شگفت انگیز بود. آقای پورپیرار، مورخین یهود، وظیفه ی خود را به نحو احسن انجام داده اند. تالیفات آنان در جهت ایجاد جریان مشخص و معین شده، کارکرد ابزاری داشته و دارای تاریخ مصرف می باشد. لذا به سر آمدن تاریخ مصرف بعضی از آن ها طبیعی است و شما در به زیر سوال بردن آن ها

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۴ /

کاری شاق انجام نداده اید که سخت به آن می نازید. هر استراتژیست سیاسی در طراحی دکترین خود، همیشه این اصل را در نظر دارد: «همه ی مردم را برای مدتی می توان فریب داد. بخشی از مردم را می توان برای همیشه فریب داد، اما همه ی مردم را برای همیشه نمی توان فریب داد.» لذا دنیای سیاست نیز در اساس خود دارای تز، آنتی تز و سنتز است و ساختار دیالکتیکی دارد و در همین راستا هر جریان فکری - سیاسی برای مقطع زمانی مشخص در مکان و موقعیت خاص طراحی و تعریف شده و بر روی آن تاریخ مصرف گذاشته می شود؛ چرا که آنتی تز پس از اتمام تاریخ مصرف پدیدار خواهد شد. در این جا نیز سیاستمدار باید شرایط و زمینه های پدید آمدن آنتی تز را کاملاً شناسایی و آن را در جهت اهداف و برنامه های خود تئوریزه کند. با این توضیح یک استراتژیست سیاسی کاری نمی کند جز شکل دادن به تزها و آنتی تزها در جهت برنامه های خاص خود. در واقع کار یک استراتژیست سیاسی، شباهت بسیار زیادی به کار استراتژیست نظامی دارد و تمام اصول رزم نظامی از قبیل استتار، اختفا، فریب، پوشش و غیره در نوع ذهنی آن در رزم سیاسی نیز کاربرد دارد. پس اگر یک استراتژیست نظامی را میلیتاریست عینی بدانیم، استراتژیست سیاسی دقیقاً یک میلیتاریست ذهنی است. با این مقدمه من می توانم ادعا کنم که مورخین ما در ایجاد جریان پان فارسیسم، کاملاً موفق بوده اند و علت سکوت ما نیز در برابر شما، اتمام تاریخ مصرف پان فارسیسم است؛ چرا که جریان پان فارسیسم، رُل اساسی خود را در شقه کردن ایران، انجام داده و ماموریتش از نظر ما پایان یافته تلقی می شود و جالب این که شما هم اکنون با سربازان پیاده ی ما که باز مانده های آن ماموریت استند می جنگید و باز هم جالب

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۵ /

است بدانید که حتی یک نفر از آن سربازان پیاده نمی دانند که برای چه کس و چه چیزی می جنگند و آن فحاشی ها و ناسزا ها که هم اکنون نثار شما می شوند از جانب همین لژیونر های بی مزد است. جا دارد من از شما به خاطر اعمال این بی خردان عذر خواهی کنم؛ چرا که خودم را یک جنتمن می شناسم و شخصاً دوست دارم با دشمنان خردمند هم پیاله شوم تا با دوستان این چنین که بیشتر آنان چیزی بیش از گوشت دم توپ برای مان نیستند.

ناصر خان عزیز! گسترده گی، ژرفا و دامنه ی ویرانگری پان-فارسیسم در ایران به حدی ست که اگر لشگری از پورپیرار ها هم ظهور کنند، نمی توانند آب رفته را به جوی باز گردانند؛ چه رسد به چند نفری که تعداد شان از انگشتان یک دست هم تجاوز نمی کند. حال درک می کنید که چرا می گویم اشپولر، گیرشمن... و جاده کوب های بی مزد آنان نظیر زرین کوب ها، میر فطروس ها، پیرنیاها، رجبی ها، پور داوودها، نادرپورها، کسروی ها و نیز جارکش هایی چون صور اسرافیل، شفا و ... در انجام این ماموریت موفق بوده اند؟ این ماجرا شبیه آن روایت اسیران محبوس در غار است که پلاتو آن را نقل می کند. در آن جا اسیران درون یک غار به گونه ای به بند و زنجیر کشیده شده اند که صورت شان به سمت داخل غار بوده و نمی توانند سرشان را به طرف بیرون غار بر گردانند. در همین حال و در بیرون غار و در روشنایی نمایشی در حال اجراست که آن اسیران در بند داخل غار فقط سایه هایی از آن نمایش را می بینند، اما بالاخره یکی از آن اسیران از بند فرار می کند و نمایش واقعی را می بیند. او می خواهد بقیه ی اسیران را نیز آزاد کند؛ اما آیا می تواند؟! هم اینک صدای خرد شدن تندیس پان فارسیسم به وضوح

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۶ /

به گوش می رسد و پیکر تراشان بی مزد آن نیز در حال احتضار اند و صدای ضجه های آن محترمین نیز به روشنی شنیده می شود. آقای پورپیرار، افتخار اولین فرودآورنده ی پُتک بر تندیس پان فارسیسم در تاریخ به نام شما ثبت خواهد شد. از این بابت مطمئن باشید، اما آزاد کردن آن اسیران داخل غار را ...

دیالوگ، خیلی رماتیک شد. بر می گردم به موضوع اصلی. قصد دارم ایران ۲۰۲۰ را برای تان سیمیلاتور کنم که هم اکنون این طرح روی میز کار نیو کانسرواتیو های ساکن وایت هاوس قرار دارد. در حال حاضر دو نسخه ی درمان برای ایران بعد از جمهوری اسلامی وجود دارد:

- ۱- فدرالیزاسیون (درمان مقطعی و مسکن).
- ۲- بالکانیزاسیون (درمان قطعی و نهایی). من پس از بررسی گزینه ی اول و رد کردن آن به عنوان درمان قطعی و نهایی به تشریح چگونه گی گزینه ی دوم خواهم پرداخت. فدرالیسم در اساس تئوریک و پراتیک خود یک فرایند بسیار پیچیده است و نهادینه شدن آن در کشور های بسیار پیشرفته و مدرن امکان پذیر بوده و مستلزم وجود شعور بسیار بالا در بین شهروندان است و احترام و اعتقاد راسخ آنان را به بنیادی ترین و جزئی ترین اصول جامعه ی دموکراتیک و آزاد، طلب می کند. گذشته از همه ی این ها، ما هم اکنون فدرالیسم را در کشور هایی می بینیم که فاقد اصالت تاریخی هستند: یک آمریکایی، کانادایی یا یک استرالیایی، خود را نه بومی آن سرزمین، بل که مهاجر به آن سرزمین می شناسد و به همین علت است که تعصبات ملی و نژادی در کشور های فدرال، جایی برای ابراز وجود پیدا نمی کنند. فرهنگ حاکم بر این جوامع، مولتی کلچر است و این کشور ها به راحتی قادر اند

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۷ /

تمام خرده فرهنگ های وارداتی را جذب و در خود هضم و حتی آن را تعالی بخشیده و به آن جاذبه ی جهانی دهند. حال با توجه به این نکات، من نمی دانم چگونه ایرانی که ۸۰ سال است در مسیر سانترالیزاسیون دیوانه کننده قرار دارد، می خواهد فدرالیزه شود؟ مطلب دیگر در این خصوص آن است که در حال حاضر، پان فارسیسم به چنان سطحی از جنون و جمود رسیده است که هیچ حقی را برای غیر فارس به رسمیت نمی شناسد و ذهنیت شهروندان فارس به دلیل سیاست های رضاخان در ۸۰ سال گذشته (جمهوری اسلامی، تغییری در این سیاست ها ایجاد نکرده و تقریباً مجری همان سیاست های سیستم پهلوی می باشد؛ حتی اخیراً آزادی بیشتری نیز به این جریان داده است، به طوری که حتی افراطی ترین لایه های اصولگرا نیز اسلام را کنار گذاشته و پان فارسیست شده اند! که این موضوع در قضیه ی خلیج، نمود عینی پیدا کرد. ضروری می دانم بگویم که ما در ماجرای نشنال جیوگرافیک، ارزیابی های بسیار عمیقی در مورد شدت و ضعف جنون پان فارسیسم انجام دادیم که نتایج حاصله از آن، بسیار جالب و حیرت انگیز بود. برخی از این آقایان، جنون عرب ستیزی را به مرزهای فحاشی به مبانی اسلام و پیامبرش نیز رساندند! آن چنان آلوده است که برخی از شهروندان فارس، دیدگاه های آپارتاید گونه پیدا کرده اند و سایر ملل غیر فارس ایران را پست و حتی وحشی و مناطق غیر فارس را تیول خود می دانند و جالب این که خود را مردمانی فوق العاده باهوش! و متمدن قلمداد می کنند! از همه ی این ها هم که بگذریم، منافع ناشی از فروش نفت خوزستان برای مناطق فارس نشین، آن چنان جاذبه و نقش حیاتی دارد که در هر پروسه ی فدرالیستی، بخش بسیار عمده ی منافع آنان از بین خواهد رفت. بنابراین نزدیک به ۳۰

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۸ /

میلیون فارس در برابر هر گونه تمرکز زدایی از تهران و اصفهان و سایر شهر های مطلقاً فارس نشین، مقاومت سرسختانه و جنون آمیزی از خود نشان خواهند داد. حقیقت آنست که با حذف درآمد نفتی خوزستان، اکثر مناطق ایران (گرچه برخی استان ها نظیر آذربایجان و بلوچستان و... می توانند از منابعی دیگر نظیر کشاورزی و توریسم و موقعیت ژئوپلتیک خود امرار معاش کنند) و مخصوصاً فارس ها به در یوزه گی خواهند افتاد (و آن موقعی ست که به قول شما، پارس ها بایستی همانند خصلت دیرین آبا و اجدادی خویش، غذای خود را از دهان درنده گان بگیرند. البته من فکر نمی کنم در کویر های بی آب و علف پرشیا، درنده ای نیز بتواند زنده گی کند!) تصور کنید آن وقت قیافه های این مردمان فوق العاده باهوش! و سردمداران تمدن! چقدر دیدنی خواهد شد تا توبه کنند و دیگر هیچ گاه توهم ژاندارم شدن خلیج را به مخیله ی خود راه ندهند. در این جا و با یقین کامل می گویم فدرالیسم در ایران، یک پروسه ی مقطعی و عقیم می باشد و عمق تاثیر آن از حرافی در محافل دوستانه و یا استفاده ی ابزاری فراتر نخواهد رفت و البته لازم است بدانید که بخش عمده ی حامیان فدرالیسم در میان عرب ها، ترک ها، کردها و بلوچ ها عمدتاً استقلال طلب استند تا فدرالیست و از فدرالیسم به عنوان یک سپر در برابر سرکوب پان فارسیسم و پان ایرانیسم (پان ایرانیسم در واقع همان پان فارسیسم است با این تفاوت که لباس خوشرنگ و فریبنده بر تن کرده است تا اندام بی ریختش در پس آن پنهان بماند) بهره می گیرند. آن سوی فدرالیسم در ایران، بالکانیزاسیون به احتمال بسیار بسیار زیاد و پان فارسیسم توتالیترا با احتمال بسیار کم خواهد بود. پان فارسیسم توتالیترا به همان نحو که در ابتدا گفتم، تاریخ مصرفش به سر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۸۹ /

آمده است و دنیا نیز دیگر تحمل چنین جریان های ارتجاعی را ندارد. در ثانی، وجود هر گونه رژیم پان فارسیستی در ایران، ضرورتاً در داخل ایران توتالیترو در برابر جامعه ی جهانی یاغی و غیر پاسخگو خواهد بود. بنابراین منبهد هر گونه حمایت غرب از این گونه رژیم ها در ایران به مثابه ی پروراندن مار در آستین است. از بُعد اقتصادی هم وجود چنین رژیمی در ایران، تنش قومی را تشدید کرده، امنیت سرمایه را به عنوان حیاتی ترین عنصر در جهان کاپیتالیستی از بین خواهد برد که غرب مطلقاً و شدیداً با آن مخالف است؛ چرا که منافع تراست ها عمیقاً به امنیت و به حداقل رسیدن تنش درونی ممالک، ارتباط مستقیم دارد. بدین ترتیب به یگانه راه حل قطعی و نهایی مسئله ی ایران، یعنی بالکانیزاسیون می رسیم. در این پروسه، ایران به ۴ کشور مستقل تقسیم می شود که عبارتند از: عربستان ناصری (مشممل بر خوزستان و شهر های عرب نشین استان های مجاور آن)، آذربایجان جنوبی (مشممل بر استان ها و شهر های ترک نشین شمال غرب ایران)، بلوچستان (مشممل بر مناطق سنی نشین سیستان و بلوچستان) و پرشیا (مشممل بر مناطق مرکزی و فارس نشین ایران فعلی و نیز مناطق کردنشین). تمامی این کشور ها به جز پرشیا از سوی کشور های مجاور شان حمایت خواهند شد. عربستان ناصری از طرف کلیه کشور های عرب حوزه ی خلیج، آذربایجان جنوبی از طرف آذربایجان شمالی و ترکیه و بلوچستان از طرف پاکستان. بنابراین صورت مسئله ی ایران برای همیشه پاک و تمام این معضلات نیز از بین خواهد رفت و دیگر نه کسی تحقیر و نه کسی تمجید می شود. نه عرب سوسمار خور است و نه ترک خر. و البته فارس ها نیز دیگر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۰ /

داعیه داران تمدن! نخواهند بود و آن موقع دیگر زمان واقع بینی برای پرشین ها فرا رسیده است.

پور پیرار دوست داشتنی! حال درک می کنید چرا ما در برابر قلیان یهود ستیزی شما که گاه حالتی تارانتیستی نیز به خود می گیرد، سکوت کرده ایم؟ زمانی که شما وارد سیکل بالکانیزاسیون شدید، آن موقع دیگر ترک و عرب استقلال طلب، نه پورپیرار را می شناسد و نه موشه داوید را. او سنگینی و درد ۸۰ سال تحقیر و تحمل تبعیض از سوی آپارتاید پارس را بر سینه ی خود احساس می کند و تازه آن موقع، بازی برای ما شروع می شود. ما از تمام استقلال طلب ها حمایت مادی و معنوی کرده و به آنان کمک می کنیم از چنگال پارسه ها آزاد شوند و آنان نیز ما را دوستان خویش خواهند دانست. دوست من! سیاست، بازی کثیف و متعفن است، اما اجتناب ناپذیر. شما و ایرانی ها آن قدر سر خود نشده اید که هر کاری دل تان خواست بکنید. فکر می کنید این همه انستیتوت های مطالعاتی در آمریکا و اروپا، چه کار می کنند؟ آقای پورپیرار! این مراکز مانند مرکز گفت و گوی تمدن ها در تهران، محلی برای قدم زدن و هواخوری و یا عشق های رومئو-ژولیتی! نیستند. در انستیتو های غربی، ریسرچر های ما استخوان خرد می کنند تا ساختمان جهان آینده را آن گونه که خواست ماست، شکل دهند.

ناصر خان! چندی پیش در روزنامه ی شرق خواندم که یکی از محققان ایرانی! هخامنشیان را به افتخار کشف قاره ی آمریکا! نائل کرده است. من آن مقاله را پس از ترجمه در یکی از شب نشینی های دوستانه برای همراهان خواندم و البته خاطر نشان کردم که این مقاله در روزنامه ای نوشته شده که مدعی ست سردمدار روشنفکری در ایران است. راستش می دانید، همه از

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۱ /

خنده روده بر شده بودند. یکی از دوستان، سخنانی جالبی بدین صورت گفت: «اگر روشنفکران و خواص ایران تا این اندازه احمق استند، وای به حال بقیه ی مردم.»

بعضی وقت ها دلم سخت به حال تان می سوزد. اگر زمانی زنده گی در میان این سفه ها برای تان غیر قابل تحمل شد، منزل ما را خانه ی خودتان بدانید. پورپیرار عزیز! در خاتمه ی این دیالوگ، از شما می خواهم موتور خاور میانه ی جدید را در اسرائیل جست و جو کنید! چرا که هم اینک با کنار رفتن کبوتر از تیم بازها و جایگزینی دراگون به جای وی، کابوی کرافورد، فراغ بالی بیشتری برای پیگیری این طرح پیدا کرده است و خودم نیز شخصاً بر این اعتقاد بوده و هستم که مدیریت خاورمیانه، مسولیتی تاریخی و اجتناب ناپذیر بر دوش ملت یهود است و امیدوارم ملت یهود در انجام این وظیفه ی خطیر، سربلند باشد.»

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۲ /

انتشار اخبار مستند «تختگاه هیچ کس» در سایت های خبری

توسعه ی دیدگاه های تازه:

به دنبال ساخت فیلم «تختگاه هیچ کس» با همکاری استاد ناصر پورپیرار از سوی آقای مجتبی غفوری، مستند ساز، دو خبر زیر در این مورد در سایت مرجع متخصصین ایران و سایت امید نیوز منتشر شد:

بازشناسی تخت جمشید از نگاه ناصر پورپیرار

در فیلم مستند «تختگاه هیچ کس!»

<http://www.irexpert.ir/Webforms/News/NewNewsDetail.aspx?EVID=19819>
ناصر پورپیرار، مورخ دگر اندیش و مؤلف مجموعه کتاب های «تأملی در بنیان تاریخ ایران»، اخیراً با ساخت یک فیلم مستند درباره ی مجموعه تخت جمشید با نام «تختگاه هیچ کس!» بازخوانی و بازشناسی ملی این بنای باستانی را وارد مطالعه ی جدید و تأثیر گذاری کرده است. پورپیرار پیش از این در قسمت اول کتاب ساسانیان از مجموعه «تأملی در بنیان تاریخ ایران» با ارائه ی عکس های قدیمی متعدد و متنوع از تخت جمشید، مدخل ها و زوایای باورنکردنی و تازه ای را در شناخت دوباره ی این سایت باستانی گشوده بود که هر کدام از آن مدخل ها می توانند زمینه ی یک مطالعه ی طولانی مدت و نوین را فراهم آوردند. از جمله ی موضوعات اساسی کتاب مذکور، اثبات این نکته بود که باستان شناسان یهودی غرب، طی حفاری هایی که از زمان رضاشاه در تخت جمشید انجام داده اند، بخش عمده ای از قسمت های خشتی و پیش از هخامنشی سایت تخت جمشید را با هدف معرفی این تختگاه به عنوان یک بنای صرفاً هخامنشی، از بین برده اند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۳ /

پورپیرار با بررسی عکس‌های قدیمی باقی مانده از دوران حفاری‌های تخت جمشید و مقایسه‌ی آن‌ها با عکس‌های زیگورات‌ها و دیگر ابنیه‌ی خشتی عیلامی، این مدعا را طرح می‌کند که پیش از هجوم هخامنشیان، در سایت تخت جمشید، یک زیگورات معظم عیلامی وجود داشته است که هخامنشیان با تخریب آن به ساخت مجموعه‌ی سنگی حاضر دست زده‌اند و پس از آنان باستان‌شناسان یهودی معاصر با برچیدن کامل بقایای خشتی ابنیه‌ی عیلامی تخت جمشید، این سایت کهن را به طور کامل هخامنشی معرفی کردند و ردپای نابودی عیلامیان به دست هخامنشیان و بخش عمده‌ای از تاریخ ایران زمین را از بین بردند. موضوع اساسی دیگر و تازه‌ای که ناصر پورپیرار در کتاب‌ها و یادداشت‌های وبلاگی خویش به آدرس:

naria.blogfa.com و اخیراً در فیلم «تختگاه هیچ کس!»، مورد توجه قرار داده است، مبحث ناتمام بودن کاخ‌های تخت جمشید است. این بحث که به خودی خود می‌تواند مسیر شناخت هخامنشیان و بخش عمده‌ای از تاریخ ایران را به طرز باورنکردنی تغییر دهد، بر اساس توجهات تازه و دقیق به نشانه‌های معماری بی‌شمار از بناهای سنگی تخت جمشید که به طور واضح ناتمام مانده‌اند، شکل گرفته است و به طور کامل اثبات می‌کند که هرگز هیچ قسمتی از کاخ‌های تخت جمشید بیش‌تر از ۴۰ درصد ساخته نشده‌اند. اثبات این نکته به طور طبیعی، کلیه اطلاعات موجود درباره‌ی تخت جمشید و داستان‌هایی نظیر برگزاری مراسم نوروز در آن‌جا را در زمره‌ی افسانه‌هایی معرفی خواهد ساخت که مورخین یهودی معاصر برای گم کردن رد پای نابودی‌های ناشی از هجوم هخامنشیان به تمدن‌های ایران و بین‌النهرین و واقعه‌ی «پوریم» و تاریخ‌سازی‌های هخامنشی محور و سلطنت محور و ایجاد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۴ /

شکاف میان ملل مسلمان منطقه از طریق تولید تفکرات قوم پرستانه ساخته‌اند. در این فیلم در حقیقت تصویر با بیننده حرف می‌زند و او را قادر می‌سازد ضمن دیدن حقایقی که تاکنون به عمد از نگاه ایرانیان پنهان نگاه داشته شده‌اند دریابد که غربی‌ها و یهودیان و دنباله‌روهای داخلی آنان چه گونه به طور پنهانی و با استفاده‌ی ابزاری از علوم باستان‌شناسی و تاریخ به ایجاد هویت‌های کاذب و ساخته‌گی برای ملت ایران دست زده‌اند. این فیلم را به طور رایگان می‌توانید از سایت‌های naria.ir و narina.ir دریافت کرده و یا از انتشارات کارنگ (تلفن ۶۶۴۰۶۱۸۳) تهیه کنید!

تختگاه هیچ کس! نگاه نو به تخت جمشید

<http://www.omidnews.ir/d.asp?id=10667>

ساخت و پخش فیلمی تحت عنوان «تختگاه هیچ کس!» با تلاش عده‌ای از دانش‌جویان هنر، باعث ایجاد مباحث نوی پیرامون مسایل میراث فرهنگی کشور شده است.

به گزارش خبرنگار مرکز خبری امید، این فیلم سه ساعته که براساس نظرات و آراء مطرح شده در مجموعه کتب تأملی در بنیان تاریخ ایران ساخته شده است، به بررسی معماری و تجزیه و تحلیل ابنیه‌ی تخت جمشید پرداخته و سپس با توجه به مانده‌های باستان‌شناسی در آن مدعی است که بر اساس نیمه‌کاره بودن حجاری‌ها و وجود برآمده‌گی‌های تراش نیافته در این ابنیه و ... هرگز هیچ قسمتی از تخت جمشید بیش از ۴۰ درصد پیشرفت ساخت نداشته است. در صورت اثبات این ادعا به طور طبیعی، بخشی عمده‌ای از اطلاعات موجود درباره‌ی هخامنشیان تغییر می‌یابد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۵ /

این گزارش می افزاید: در این فیلم که پخش آن توسط سایت www.naria.ir صورت می پذیرد، ادعا به نابودی بخشی عظیمی از ابنیه ی خشتی تخت جمشید در زمان رضاخان شده است. فیلم، مدعی است برچیدن وسیع این ابنیه ی خشتی سالم در تخت جمشید، توسط انستیتوت شرق شناسی شیکاگو به هدف تغییر ماهیت و حذف هویت عیلامی تخت جمشید و نابودی بخش عمده ای از تاریخ ایران صورت پذیرفته است.

این فیلم، سعی در ثابت کردن این مسئله دارد که مورخین غربی و عمدتاً یهودی- صهیونیستی به هدف تاراج سرمایه ی ملی و کهن کشور مان و با انگیزه های سیاسی در زمان پهلوی، مبدأ تاریخ ایران را از ۴۰۰۰ ق.م به آغاز سلسله ی هخامنشیان در ۲۵۰۰ سال ق.م منتقل کرده اند تا علاوه بر تأمین مقاصد سیاسی رژیم پهلوی با ایجاد تاریخ سازی کاذب به تفسیر هویت ملی- اسلامی مردم ایران و ایجاد شکاف میان ملل مسلمان منطقه از طریق تولید تفکرات قوم پرستانه، دست یابند.

گفتنی ست ناصر پورپیرار، مورخ و مولف مجموعه کتاب های تأملی در بنیان تاریخ ایران از سال ۱۳۷۹ تا کنون، ۵ مجلد از این مجموعه را تحت عنوان کلی ۱۲ قرن سکوت و پلی بر گذشته توسط انتشارات کارنگ منتشر کرده است و اکنون به ادامه ی بیان نتایج بررسی های خود در وبلاگ www.naria.blogfa.com می پردازد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۶ /

بیانیه ای برای امضای جمعی در اعتراض به ممانعت از ادامه ی چاپ کتاب های استاد ناصر پورپیرار

از همه مدافعان حقیقت و همراهان آقای پورپیرار درخواست می شود تا بیانیه ی زیر را در اعتراض به ممانعت از چاپ کتاب های ایشان امضاء کنند و لینک آن را برای سایر دوستان و آزاد اندیشان نیز ارسال نمایند. با تشکر
<http://persianpetition.com/sign.aspx?id=e13aeda4-86dc-464d-b5c9-17ed38e6d16f>
خطاب به تمام ایرانیان دوستدار ایران و مدافعان حقیقت!

صد سال است منابع دانشگاهی غرب، برای ایران و شرق میانه، پیش و پس از اسلام در مقاطع و مسائل مختلف، تاریخ و شرح می نویسند. از زمان پیدایش این تألیفات تا شش سال پیش، روشنفکران و صاحب نظران و مراکز آموزشی شرق میانه به صورت غیر طبیعی، بدون ابراز تردید عمده، این گونه محصولات مورخین و شارحین غربی را پذیرفته و اساس گفت و گوی از خویش و از همسایه گان قرار داده اند. به نظر می رسد در گسترش این پذیرش، باز هم به وجه مشکوک، امکانات تبلیغاتی و تعلیماتی دولت های منطقه در انتقال مطالب وارداتی غرب در باب تاریخ و دین و هستی و هویت منطقه ی ما، اصرار بیشتری داشته اند؛ چنان که مجموعه ی فرهنگ هویت شناسانه ی موجود در شرق میانه، گویی باز خوانی متن واحدی ست که همه ی ما را به نتیجه گیری واحد یعنی دشمنی، جدایی و اختلاف هدایت می کند. در میان زمزمه ی آرام و لالایی وار این قصه ی واحد در باب این همه مردم و ملت مختلف، شش سالی ست که صدای یک مؤلف و مورخ منتقد برخواسته است که عمدتاً به سعی یهود در هدایت تاریخ نویسی موجود در دو قرن گذشته اشاره دارد و تا میزان معین و قابل اعتنا موجد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۷ /

بیداری اندیشه و تصحیح زاویه‌ی نگاه مردم شرق میانه به یکدیگر شده است. از زمان ظهور تألیفات تازه‌ی این مورخ، تمام توان روشنفکری و دستگاه‌های تبلیغاتی دولتی و بین‌المللی در متوقف کردن این سعی جدید در روایت نوتر از هویت و تاریخ و هستی مردم ما که به نوعی تاریخ تمام بشر را تحت تأثیر و تصحیح قرار خواهد داد، به کار افتاده است و آن چه از ظاهر امر پیداست، مخالفان این ابراز نظر نو در عین حال که از عرضه‌ی ادله‌ی در رد این داده‌های جدید درمانده می‌نمایند، از طریق فشارهای مختلفی که بر این مؤلف و مورخ وارد می‌آورند، در صدد اند که به هر نحو این صدای تازه را خاموش کنند و آشکارترین نشانه‌ی آن، سعی وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران در ممانعت از ادامه‌ی انتشار مجلدات آتی این تحقیقات و تألیفات است.

امضاءکننده‌گان این بیانیه از دولت و مسئولین جمهوری اسلامی به خصوص از وزیر ارشاد اسلامی می‌خواهند که هرچه زودتر تضییقات در مسیر تحقیقات این مورخ شجاع خودی برداشته شود و در حالی که بازار کتاب ایران از انواع تبلیغات باستان پرستانه و ضد اسلامی مملو است، به مردم توضیح دهند با کدام دلیل باید تحقیقات بیدار ساز ملی که در سطح وسیع میان صاحب نظران و جوانان پایگاه دارد، از سوی وزارت ارشاد اسلامی متوقف بماند.

سه‌شنبه، ۲۱ شهریور، ۱۳۸۵

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۸ /

نمایشنامه‌ی روح‌وضی

(نقد کتاب در محضر بزرگان!)

مستندی بر اساس گفت و گوهای ثبت شده

تراژیدی، فانتزی و کمدی در یک پرده و دو اختتامیه:

مورچه گان و الگو برای پروفسوران ایران‌شناس:

صحنه: زیر سقف یکی از سالن‌های مرکز گفت و گوی تمدن‌ها در زمان تصدی استاد بزرگ دکتر عطاءالله مهاجرانی! پنج پیچه‌های معمول و تک سرفه‌های عالمانه‌ی حضار. صدای به هم خوردن کارد و چنگال و بشقاب، نعلبکی و فنجان، لیوان‌های آب پرتقال همه جا چیده شده‌اند. بهانه‌ی نشست، بررسی کتاب‌های تاریخ یکی از اساتید حاضر به نام دکتر پرویز رجبی است. از فضا بوی توطئه شنیده می‌شود. اخیراً نویسنده‌ای سند و بهانه‌ی دکترای رئیس مرکز گفت و گوی تمدن‌ها را در نقد جانانه‌ای ابطال کرده است و به نظر می‌رسد چند نفری را برای انتقام‌کشی آماده کرده‌اند. با صدای زنگ پرده بالا می‌رود. یک میز بزرگ، نام‌داران تاریخ و زبان‌شناسی و باستان‌شناسی و غیره، کت به کت، کنار هم نشسته‌اند. یکی - دو نفر کراوات دارند که فاتحانه حضار را می‌نگرند. مقابل میز بزرگ، چند نفر به عنوان مخاطبین نشست، حاضر‌اند. رئیس جلسه از معروف‌ترین ارادتمندان نظریه‌های مورخین غربی درباره‌ی تاریخ ایران، به نام دکتر شعبانی، تأثر را شروع می‌کند. پیش از او، صدای گوینده‌ای ناشناس از جای نامعلوم بلند می‌شود:

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۹۹ /

گوینده: ما این نمایشنامه‌ی تاریخی، تفریحی و اجتماعی را برای خدمت به جامعه‌ی فرهنگی بر پرده آورده‌ایم تا تماشاچیان عزیز چند چیز را خوب یاد بگیرند: یکی نحوه‌ی نقد چرب زبانه برای آثار دوستان است و دیگری طرز نقد کینه‌توزانه است که نوع فحاشی استادانه را به تازه واردان و منتظران عنوان استادی می‌آموزد. از تماشاچیان پوزش می‌خواهیم که بازیگران این نمایش نامه هر چند باید گفتار شان نمونه‌ی فصاحت و بلاغت باشد، اما به زحمت جمله‌ای صحیح از زبان بازیگران ما خواهید شنید.

دکتر رجبی: این آقای پورپیرار که معرف حضورتون هست، الان ۴، ۵ سال است که فحش خواهر و مادر و ناموس هم به من داده. واقعاً این جا این ترجمه‌اش شبیه بی‌ناموسه. نمی‌دونم چرا چاپ می‌کنند این‌ها را؟ سه شماره‌ی مفصل فحش‌نامه نوشته. من آقای مستوفی! پیش از این که ۳۲ سال است آقای دکتر شعبانی را می‌شناسم در دانشگاه اصفهان مقاله راجع به خط میخی فارسی باستان نوشتم. همیشه یا در مجله‌ی چیستا ۲۰، ۲۵ تا مقاله من نوشتم. خوب من ترجمه کردم کتیبه‌ی بیستون. من می‌دانم که خط میخی فارسی باستان از چپ به راست نوشته شده. اون ورداشته واس من توی جلد سوم اشتباهاً به جای از چپ به راست نوشتم، از راست به چپ، این درآورده توی جلد چهارم در مقدمه‌اش هم نوشتم. این درآورده یه قیامتی کرده این مردیکه فحش‌های بد. مردیکه نمی‌دونه که فارسی باستان حرف می‌زند. آی مردم بیاید ببینید این صهیونیست را باید به دار زد. چند روز پیش به من زنگ زد که من به زودی صد تا بلدوزر ور می‌دارم می‌رم تخت جمشید را از جاش برمی‌دارم صاف می‌کنم می‌دهم یونجه بکارند برای خرهای مثل تو.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۰ /

دکتر مستوفی: خوب نگران نباشید!

دکتر طاوسی: کاش اسم این مرد ملعون را اصلاً نمی آوردید. من این قدر دلم از این شخص پُره.

دکتر مستوفی: کی هست این شخص؟

دکتر طاوسی: پورپیرار، عضو حزب توده بود. بعد از حزب توده فرار کرد. اموال حزب را دزدید و برد و خورد. خودش هم به این حرف‌ها اقرار کرده. متأسفانه نمی‌دونم چرا این مملکت صاحب ندازه؟ کی این‌ها را رشد می‌ده؟ کی این‌ها را تبلیغ می‌کنه براشون؟ بابا دیگه بحث باستان‌گرایی و این حرف‌ها تموم شد. بالاخره یه مقداری الان جنبه‌ی علمی به خودش گرفته کشور. منطق یک مقدار حاکمه. چرا اجازه می‌دن چنین اشخاصی بیان این اراجیفو بیافن؟ چیزی که خود استاد مرحوم شهید مطهری وقتی بحث می‌کنه از کورش به عنوان ذوالقرنین و اون عبدالغدير، عبدالکلام آزاد و دیگران و اون کنفرانسی که ما در فارس داشتیم راجع به فارس شناسی.

دکتر رجبی: بله، بله!

دکتر طاوسی: خوب تشریف داشتید. بعد این مرد ورداره بنویسه که کورش اصلاً یهودی بود. همون حرف‌هایی که اون خلخالی (... می‌زد، این حالا یه شکل دیگش داره می‌زنه. من نمی‌دونم چرا واقعاً این مملکت صاحب ندازه؟ من اگر قدرت داشتم اینو می‌آوردم تو هر دانشگاهی می‌خواباندم لااقل ۱۰ ضربه شلاقش می‌زدم تا مردم بفهمند این کیه؟ یک دزد توده‌یی که نه وطن می‌شناسه نه فلان. اون بیاد راجع به این حرف‌ها بخواد صحبت کنه. چرا واقعاً بهشون فرصت می‌دن؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۱ /

دکتر مستوفی: تأیید مطلب ایشان! جناب آقای دکتر شعبانی! این کتابو من بردم روش یه چیزی بنویسم. خانومم اومد این کتاب را دید، بلافاصله گفت: این کتاب این جا جاش نیست. برد توی شوت انداخت توی زباله دانی آپارتمان‌ها و یک عده‌ای هم پیرو ایشان استند که دارن دنبال می‌کنند.

دکتر طاوسی: بله! حتماً کسانی دور ورش استند. پول می‌دن این کار را انجام بده. اگر ما درس حب الوطن من الایمان را لااقل قبول داشته باشیم، می‌فهمیم که کشور ما فقط کشور ما نیست. این تاریخ و تمدن فرهنگ جهانیه. هویت ملی ماست. همه ی این‌ها را چرا برای چی زیر سؤال ببریم؟ برای ماهی چه قدر حقوق؟ برای چقدر رشوه گرفتن؟

دکتر رجبی: من نوشته‌ام که امیدوارم فرزندان و نوه‌هام سهم من را از میهن پاسداری کنند. فحش داده که پدر سوخته خیال کردی که ارث باباته به دیگران بخشیده. این طرز نوشته. چرا سانسور نمی‌کنند؟

دکتر طاوسی: این مسئله‌ای که بحث می‌شه امشب جریان دیگری است، یعنی واقعاً من فکر می‌کنم که یک برنامه‌ریز نشسته این جا، می‌خواد پایه‌ی اعتقادات ما را نسبت به گذشته‌ی ما و هویت ملی‌مون، تاریخ‌مون، ما چه چیزی داریم جز تاریخ‌مون؟ چی داریم جز فرهنگ گذشته‌مون که تمام دنیا بهش اذعان دارند و بهش افتخار می‌کنیم. اون وقت این برداشته این‌ها را سست می‌کنه. فکر می‌کنن جوان‌های ما، من گاهی اوقات سر کلاس صحبت می‌کنم راجع به همین چیزهایی که استاد (اشاره به دکتر رجبی) نوشته‌اند، می‌بینم اشک شوق از دیده‌ی این بچه‌ها می‌ریزه. اشتیاق دارن، علاقه دارن، ولع دارن از گذشته‌شون بدونن. هر قدر این کارها را می‌کنند، نعل وارونه است. هر چی از این کارها را می‌کنند، مردم بیش‌تر. اتفاقاً روی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۲ /

همین ناصر پورپیرار توی یکی از این دانشگاه‌ها صحبت می‌کردم. یکی می‌گفت کجا هست آقا ما بریم فلان کنیم. گفتم این حرف‌ها را ننزید! خوب اون یه آدم مدمغ خود فروخته است. خدا بیامرزه مرحوم حبیب یغمایی. ببخشید همین من ناخودآگاه وارد شدم. حبیب یغمایی یک شعری داره می‌گه:

در مرتبه باید مرد چون چرخ برین باشد
گر دست نداد این جا در زیر زمین باشد
در مذهب من بدنام به تر بود از گمنام
جبریل امین گر نیست شیطان لعین باشد

این مرد از راه حزب توده و دیگر کلاشی‌هایی که کرده در تاریخ ۳۰، ۴۰، ۵۰ ساله ی اخیر به جایی نتونسته برسه. حالا اومده از این راه خودشو علم کرده.

دکتر مستوفی: چند سالش هست این آقا؟

دکتر رجبی: ۱۳۱۷.

دکتر مستوفی: بدیش اینه که همسن شماست!

دکتر رجبی: ما ۳۰ سال است رفیقیم. این آدم کتابی چاپ کرد ۹۰,۰۰۰ تومان قیمت گذاشته. نمی‌دونم دیدید یا ندیدید؟ آثار اسلامیه.

دکتر شعبانی: نه من ندیدم!

دکتر رجبی: اینو من نوشتم و ترجمه کردم!

دکتر مستوفی: همون که کتاب قطوری هست؟ من دیدم!

دکتر رجبی: همش عکسه. صد سال پیش این کتاب در پاریس چاپ شد. فقط عکسه فقط‌ها. یه کتابی هست سه جلد به اندازه ی این میز. این رو صد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۳ /

سال بعد لبنان چاپ کرد. چند سال پیش هم من پیشنهاد کردم به این آقای پورپیرار که این از زبان داریوش من زیر چاپ بود. گفتم من روی این کتاب یه مقدمه می نویسم، چاپ کنید! یه وقتی من این مقدمه را دارم بهت می دهم. یه مقدمه‌ی جانانه‌ای نوشته‌ام که اصلاً هنر اسلامی چی شد در همه‌ی ابعادش. اواخر چاپ از زبان داریوش بود که ما با هم دعوا کردیم. این رفت اسم من را از روی کتاب برداشت. کتاب را چاپ کرده ۹۰,۰۰۰ تومان می فروشه. دیوانه به هر جا می برند آخر می گن کتاب ۹۰,۰۰۰ تومانی از کیه؟ ما چه جوری بخریم؟ بهش گفتم دیر نشده بیا یه لفافی چاپ بکنیم. بزار روش نفیس‌ترین کتابی ست که تا حالا در ایران چاپ شده. کاغذ ۳۰۰ گرمی گلاسه‌ی رنگی. حالا هم که شروع کرده به این کارها، تلفن می کنم می گه هنوز گورتو گم نکردی؟ من پیام بهشت زهرا!

دکتر شعبانی: خوب شوخی می کنه!

دکتر مستوفی: آدم احتمالاً عمرش طولانی می شه آقای رجبی!

دکتر روح‌الامینی: امیدوارم موفق باشی! مقصر این کارهای آقای پورپیرار در واقع ناشران استند و الا خوب، بله آزادی قلم، آزادی بیان. حالا نمی دانم چه قدر این آزادی وجود داره؟ نمی شناسم کشوری را که واقعاً همه‌ی این آزادی‌ها وجود داشته باشه روی کاغذ هست؟ مقداریش هم تعارفه؛ ولی آیا ناشرانی که کتاب چاپ می کنند یا اهانتی که می شه، بعضی چیزها به خود فرد مربوط نیست دیگه. به یه گروهی است! حتی فحش دادن به یهودیا. حالا من نمی دانم چی بگم. این‌ها را جمع آوری کردم که سعدی هم دست ورنداشته. تمام چیزهایی که سعدی گفت، من بیرون آوردم. دکتر شعبانی: بله! آقای دکتر کتابی هم این کار را کرده.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۴ /

دکتر روح الامینی: بعد آخه این حرف‌ها برای چی؟ سعدی هم حرف‌هایی گفته. آدم واقعاً ناراحت می‌شه که اگر که چیه اسمش؟ ایا:

گر آب چاه نصرانی نه پاک است
جهود مرده می‌شورم چه پاک است

آیا واقعاً سعدی این شعر را گفته؟ من همیشه دفاعی که از سعدی می‌کنم اینه که سعدی شاگرد نظامیه ی بغداد بود. نظامیه فقط یک مذهب را تجلیل می‌کرد و بعد نتیجه می‌شه که هیچ کس را فروگذار نکرده. حالا اصلاً جرأت نمی‌کنم بگم که راجع به شیعه هم سعدی (مکتب) البته این کتاب‌های بعد از صفویه که چاپ شده، سانسور شده، ولی روزگاری اون رو هم به حساب سعدی نباید گذاشت. اون روز و زمان چیزی دیگه‌ای بوده. مطالبی را که می‌دونم من، واقعاً به سعدی صمیمانه دوستش دارم، ولی هر وقت که می‌بینم که می‌گه که: تو که با دشمنان نظر داری، ولی ما هیچ کدام دشمن خدا نیستیم و حالا یکی بیاد با این تیراژ، این‌ها را چاپ بکنه و کتاب‌های مختلفی، من اولین مرتبه در کنگره شیراز ایشونو (پورپیرار) را دیدم.

دکتر شعبانی: بنده هم همین طور!

دکتر روح الامینی: و بعد یه نفر هم ندیدم که از او تعریف بکنه!

دکتر رجبی: به چاپ دوم رسیده بود!

دکتر روح الامینی: اون هم به چی؟ به میراث کهنی که نه تنها ما اگر حرمتی که به ما در جای دیگری می‌گذارند به خاطر همین فرهنگ مونه. ما چیز دیگری نداریم! نه تکنولوژی صنعتی مون، نه نمی‌دونم نه موشکی تونستیم هوا کنیم. چرا تو سر و کله مون خورده موشک، ولی در این حد و بعد اگر احترامی داشتیم به خاطر فرهنگ و ادبیات مونه که بعضی از این شعرها آدم

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۵ /

فکر می‌کنه که چه قدر ظریفه، بعضی از این مضامین، بعضی از این شخصیت‌ها، اساطیرمان. مگر شما می‌توانید صحبت فردوسی که می‌شه، فقط این نیست که دیوانی سروده، مطالبی گفته. همه‌ی این‌ها با یه دقتی با یه مطلبی بیان شده. با این ظرافت می‌بینیم که ما در سایر علوم اجتماعی عنوان می‌کنیم که بله! مردم‌شناس معروف گفته که ما چهار نیاز داریم. نیاز اولیه‌ی بشر ۴ چیز است. تو کتاب‌های درسی هم. من درس مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تدریس می‌کنم. خوراک، پوشاک، مسکن و ازدواج کردن به عنوان نیازهای اولیه. فردوسی در این باره یک خط شعر گفته:

چنان دان که چاره نباشد ز جفت

نه از خورد و پوشاک و جای نهفت

یعنی اون کسی که در حدود ۱۵۰ سال به این فکر افتادند، فردوسی با این ظرافت و با این دقت که کسی هم که این شعر را بشنوه، فوری یاد می‌کنه و زمینه‌های مختلفی با این ظرافت بیان شده. این سرمایه‌ی ماست. اگه این را از دست بدیم، چیزی نداریم. بعد یکی بیاد شروع کنه فحش دادن. اگه فحش بده، مسئله‌ای نیست، فحش بده، فحش بده، ولی تکثیر کردنش، انتشار دادنش به وسیله‌ی دیگران، به این شیوه‌ای که الان منتشر می‌شه، این‌ها را نمی‌دونم کی باید جلوشو بگیره؟ یعنی واقعاً بایستی، و بعضی از این‌ها را هم باید معرفی کنند، حتی بگن نگاه کنید این چیزها نوشته شده.

دکتر طاوسی: آخه معرفی کردن، خودش نتیجه‌ی عکس داره. چون باید بگیریم که اون چی نوشته؟ هر کسی از ظن خود شد یار من، وز درون من نجست اسرار من. این‌ها را باید گرفت واقعاً و مخفی شون کرد. در «مگر این پنج روزه» دریابی، به سعدی تاخت. حالا شروع کرده تاختن به هویت ملی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۶ /

ما، فرهنگ ما، به تاریخ مون و آن چه که واقعاً بهش افتخار می کنیم، داره می تازه (با دهن کجی می گوید) دوازده قرن سکوت.

دکتر روح الامینی: و بعد هم مقداری از این جشن ها ضمناً بگم مراسمی که عنوان می کنند، ای کاش بتوانیم برگزار کنیم، نه تنها بخوانند ببینند. ما مقدار زیادی از جشن ها و از آیین ها مون می توانیم یه تاریخ بذاریم بگیم بله، امسال چندمین سال به اصطلاح این روی داده، اینو جشن بگیرم. جشن ها می تونه خیلی کمک بسیار خوبی باشد و جشن هامونو تبلیغ بکنیم، برگزار بکنیم. این می تواند خیلی موثر باشد.

دکتر مستوفی: یه مطلب دیگه هم واقعاً صحبت هایی را که می گیم این نوشته بشه در یه مقاله برای همین کتابی که این آقا نوشته، تهیه کنید. بفرستید به یه روزنامه ی کثیرالانتشار. اونا خودشون منتشر می کنند. من یک سخنرانی هم کردم در یه جا و گفتم که والا این داره رواج صهیونیستو می ده، یعنی همه چی دست یهودیاست؛ ولی منظور من اینه که در یه مقاله ای چکیده ای همین آقای دکتر روح الامینی بنویسند! من هم اگه تونستم بهشون کمک می دم. مطالب را یه جور بنویسیم؛ نه این که بردارند کتاب را بخوانند عاری از حقیقته. من که یه باستان شناس استم، اصلاً با باستان شناسی وفق نمی ده.

دکتر رجبی: ولی نمی شه، فایده هم نداره!

دکتر مستوفی: خوب، پس هیچی. راحتش بزارین!

دکتر رجبی: این آدم، وحشی تر از اونی است که تا به حال فکر می کردیم. خیلی دریده است.

دکتر مستوفی: بودجه ی این از کجا می یاد؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۷ /

دکتر رجیبی: از خودش!

دکتر طاوسی: جمع‌اش می‌کنند دیگه!

دکتر رجیبی: من چون از نزدیک اینو می‌شناختم، در زنده گی خصوصیش می‌دونم که با بچه‌ی خودش چی کار کرده. نمی‌شه. هیچ کاری نمی‌شه کرد. باید سوخت و ساخت. آدم وقیح، آدم پر رو، آدم باشعور، در ضمن خیلی باسواد. این می‌دونید به علت مبارزات سیاسی، زیاد درس نخونده. زندان بوده و کارگر چاپ‌خونه. الان روسی قشنگ بلده. انگلیسی بلده، ترجمه می‌کنه.

دکتر طاوسی: روسیه هم بوده؟

دکتر رجیبی: نه! زندان بوده، روسی را یاد گرفته!

دکتر طاوسی: نه نه نه!

دکتر رجیبی: نه نه نه! بعد از انقلاب قرار بوده دبیر کل حزب توده بشه. بین کیانوری و این و به آذین، بین سه نفر بحث بود. حالا جریان را من خیلی می‌دونم راجع به اینا که چه اتفاقاتی افتاد. الان هم این شده. فقط یک چیزه. بفهمیم که این چه قدر خبیثه. کتاب از زبان داریوش من زیر چاپ بود که ما با هم قهر کردیم. مقدمه را این نوشت. مقدمه‌ی ناشر تعریف کرد از کورش و داریوش و تخت جمشید. این کتاب به چاپ هشتم رسید امسال. هنوز اون مقدمه که تعریف از کورش و داریوش و تخت جمشید و میراث ملی ماست، انو عوض نکرده. اون سر جاشه. اون یه آخوره. یه آخور دیگه هم جای دیگه س. یه نفر پیدا بشه بگه آقا! این پورپیرار راست می‌گه. ما صهیونیست استیم آخه. این حرفا چیه این جا می‌نویسه، توی مقدمه از زبان داریوش می‌گه.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۸ /

دکتر طاوسی: خوب اینو منتسب می کنه به شما دیگه!

دکتر رجبی: ولی اون اسم و امضای خودشه!

دکتر فیروزمندی: آقای دکتر! من فکر می کنم کوچک تر از این استم که اظهار عقیده کنم. در این رابطه خوب می دونید وقتی یک چنین مسائلی، چنین کتاب هایی در این جا نوشته می شوند، حالا هر چه صاحب نظران، دانشمندان، دانشگاهیان به این مسایل اهمیت بدن، اون بزرگ تر می شه و من فکر می کنم اینو اصلاً مسکوت بزارن.

دکتر رجبی: به تره!

دکتر فیروزمندی: گرچه آزادی بیان، آزادی کتاب، آزادی انتشارات تو جامعه ی ما بالاخره باید شکل بگیره و با توجه به این که اینها همیشه در اقلیت استند با توجه به دیدگاه سیاسی، این مسائل را مطرح کردند، بنابراین، هیچ نخواهد داشت. این کتاب خود به خود بایگانی می شه می ره. حالا با توجه به این تبلیغاتی که دانشمندان و صاحب نظران و دانشگاهیان، این کتابها را سر کلاسها تبلیغ می کنند و این کتابها را در واقع در جای خودش به دانشجویان معرفی می کنند، اصلاً خود به خود جوابی ست دندان شکن بر علیه چنین اشخاصی و یا شخصی که بخواد چی کار کنه. تاریخ را میاد یعنی به صورت دیگه، وارونه به دست دانشجو بده. من همیشه معتقد به این بوده ام که ما باید به مقدار مسائل فرهنگ سازی را یعنی اگر بخواهیم بچه ای با تاریخ با علم باستان شناسی آشنایی پیدا بکنه، بعد خودش در واقع یعنی نظرش تعیین کننده خواهد بود. چیزهایی که در اختیارش قرار می دن، در صورتی که مطالعه بکنه، نهایتاً خوب قضاوت را می شه به عهده ی جوونها گذاشت که اینا رو تأیید نمی کنن. خوب آقای دکتر اشاره کردن و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۰۹ /

نظر خاصی دارند که من البته نظرشونو تأیید می‌کنم، ولی من فکر می‌کنم اصلاً چون آگه بخوایم یکی را بزرگ‌تر بکنیم، باید تبلیغ بکنیم. اون تبلیغات مسئله را بزرگ‌تر می‌کنه.

دکتر رجیبی: متأسفانه چند بار تلویزیون‌های خارجی و چند بار تلویزیون خود مام حرف‌های اینو تکرار کردن. بهش تریبون دادن. یه دفعه شب آقای دکتر شعبانی راجع به تاریخ ایران حرف می‌زنه. اون رد می‌شه. فردا شب آقای پورپیرار می‌یاد این مزخرفاتو می‌گه. حالا ببینید اون وقت این در حیطه‌ی آزادی قلم نیستا.

دکتر مستوفی: این همونیه که من عرض کردم. این پشتیبان داره. یه چیزی از اون حمایت می‌کنه.

دکتر رجیبی: این یک جایی حمایت می‌شه. باید یه موجی باشه. اینه که من می‌ترسم. خیلی علنی می‌گم اصلاً می‌ترسم با این تو جوال برم. خیلی آدم بدیه. در زنده گی خصوصی‌اش من چیزهایی از این دیدم که در زنده گی شخصی خانواده گی به خدا از حیوان ندیدم. شاید بتونین حدس بزنین از حیوان خیلی هم قلدر و قد بلند و یک و نیم برابر منه. من که حالا آگه باد بیاد می‌افتم، یه تو گوشی به من بزنه، من رفتم.

دکتر فیروزمندی: خدمت تون عرض کنم حدود یک ماه پیش، تبلیغاتی در تلویزیون بود راجع به لاستیک دنا. طرف خاکو می‌کنه مثل این که یک گنج‌نامه داره زمینو می‌کنه. یه لاستیک دنا پیدا می‌شه. یه گروه از اساتید دانشگاه تهران اومدن در ارتباط با این مسئله یه نامه‌ی دندان شکن علمی نوشتند. گیرنده گان رونوشت جناب آقای وزیر ارشاد و کجا و کجا این نامه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۰ /

رفت کار خودشو کرد. اگه شما توجه بفرمایید، دیگه اون تبلیغ نیست، یعنی اگه ایشون واقعاً به پشتیبانی داره از این طریق هم میشه اقدام کرد. دکتر مستوفی: ولی ما اگه سکوت بکنیم، آینده گان می گن لابد این مرد درست گفته! چرا که در آن عصر هیچ کس جوابگو نبوده. یه کاری هست که وظیفه‌ی یه عده‌ایه که باید انجام بدن. به خصوص کسانی که در این دوره تدریس می کنن، محدوده کارشون هست. حالا جنجال هم نمی‌خواد، ولی به این عنوان که دانش جویان از ما سؤال می کنن، ما جواب سؤال دانش جویانمونو می دیم، به این عنوان وارد معرکه بشن که نظریاتی که ایشون می‌ده و بعد هم با اون نشریه و با اون مجله با هر جای دیگه اگه ایشون هم خواست صحبتی بکنه، دیگه اجازه نندن برای این که ایشون حرفاشو زده. این یه وظیفه‌ای ست که من فکر می کنم به عهده ما خواهد بود. صد سال دیگه اینا می گن چرا اینا هیچی نگفتن در اون دوره یک نفر هیچی نگفت. پس ایشون حرفاش درست بوده. اگر حرفاش درست نبود، سخن می گفتن. این نظر بنده است. می‌بخشید.

دکتر ندیم: به عرضتون برسونم برای من خیلی سخته. عذر خواهی می کنم از جناب دکتر که بنده یک دانش جو بیش تر نیستم. اگه چیزی می گم، منو ببخشید. دوم، استاد عزیزم تشریف دارن. آقای دکتر طاوسی هم تشریف دارن. در نتیجه برای من خیلی سخته صحبت کردن. اول این مسئله‌ی پورپیرارو که گفتین، یه خورده غمگین شدم. حرفای آقای دکتر طاوسی هم روی من تأثیر گذاشت. خودشون هیجان زده شدن. من خودم شخصاً معتقدم که جواب ندادن خیلی بهتر هست. دلیل هم دارم؛ چون معتقدم که ببخشید معذرت می‌خوام، توی تاریخ معاصر ما چند نفر بودن، یه حرفایی زدن. یکی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۱ /

ذبیح‌الله بهروز بوده. بعد آقای دکتر حصوری بوده. بعد هم شاملو به صحبتی کرده و مرحوم حامی بودن. ببخشید (دچار بغض گرفته گی می‌شود).

دکتر شعبانی: هیجان پیدا کردین؟

دکتر ندیم: بله!

دکتر شعبانی: بله! این که جای پای اسکندر رو... اصلاً اسکندر مقدونی نیومده ایران، نخیر اسکندر آمده، خرابی هم کرده، پدر ما را هم در آورده، جای پاش هم هست، ولی آقای دکتر ندیم! بنده عقیده دارم که ما، نه در مملکتی زنده گی می‌کنیم که شرایط خاص خودشو داره، بل که در دنیایی زنده گی می‌کنیم که این دنیا دیگه متحمل این نیست که مثلاً به نفر بیاد به چیزی بگه، همه بگن همونی ست که اون گفته ...

این حرفا باید مطرح بشه، اون هم در جامعه‌ای که غالباً یک صدایی بوده. آقای پورپیرار هم در حقیقت داره در یک موقعیت خاص تاریخی ما در یک شرایط گذار ما از تک صدایی به سمت چند صدایی، نون اینو می‌خوره که آقا تا حالا هر کی اومده حرف زده، همش تحسین کرده و ستایش کرده و حرفای خوب زده و الان من در وجود سعدی هم که نگاه می‌کنم، مثلاً یکی، دو تا، ده تا ایراد می‌گیرم. صرف نظر از این که اون چیزی که ما مبانی فرهنگی مون می‌گیم، این مبانی فرهنگی ما به چیزهایی را برنمی‌تابه و ما به اس و قس‌هایی داریم برای خودمون و این اس و قس‌هام موجودیت ما رو تکوین کرده. واقعاً واقعاً عرض می‌کنم بنده که الان از ۴۲ سال قبل رفتم و می‌آم و بیش از ۱۲ سال از عمرم هم خارج از مرزهای ایران گذشته، هنوز هم به عنوان به ایرانی، به عنوان به فارغ‌التحصیل سوربون، مثلاً توی تلویزیون مثلاً می‌بینم به مردی به زنی رو می‌بوسه، اصلاً غیرتم می‌یاد. می‌گم خدا کنه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۲ /

اینا ایرونی نباشن. مثلاً وقتی بینم یه ایرونی مثلاً تو این فیلمای کهن یه جایی نشون می دن، من خجالت می کشم با این که نه مرد رو می شناسم نه زنه. شاید هم هر دو تا حالا مردن. اینا یه چیزایی ست که تو کت ما نمی ره. اینا مسائلی اند که برای ما جا افتاده. و بی ادبی به ساحت مثلاً سعدی، آخه چه مشکلی رو برای چه کسی می تونه حل کنه. والله بارها به شیراز رفتم گفتم که اگه مرگ مقدره برای انسان، دل ام می خواد توی این شیراز بمیرم که منو بیارن در فاصله ی ۱۰۰ کیلومتری سعدی به خاک بسپارن؛ جایی که مردی با این عظمت خوابیده، در ۲۰۰ کیلومتری حافظ بیارن به خاک بسپارن. اصفهان هم که می رم، همین حالتو دارم. اینا چیزای نیست که آدم بتونه فراموش کنه. چه جوری یه ملتی ملت می شه؟ چه جوری یه ملتی شکل پیدا می کنه؟ اصلاً آدم احساس تعلق می کنه به وطن اش. هر جای این خاک که نگاه بکنیم، این همه آدمای بزرگ بودند و ما این نیست که بگیم اینا جزو ممیزهای فرهنگی و یا جزو شاکله های مثلاً حیاته، اما اینم نیست که بگیم بیایمو بی ادبی کنیم. در همون حالی که حق مسلم هر آدمی ست که از خودش پیرسه تا حالا من این همه قرمه سبزی خوردم، آخه این قرمه سبزی چی داره؟ بیایم بسنجیم بینیم اینا مواد غذایی و پروتئین کافی داره و نمی دونم برای ریه، کلیه، قلب نمی دونم شش و اینا مفیده یا می شه با همین پول یه چیز بهتری درست کرد، اما در عین حال که حق هر آدمیه، ما نمی تونیم جلوی اون آدمای رو بگیریم که حرفشونو نزنن. چیزهایی هم هست که در این مملکت اصلاً برقرار نمی مونه. اگر هم هر کسی بخواد بیاد هر مقداری بی ادبی و گستاخی و این چیزا بکنه، ما اینا رو جدی نمی گیریم و اینا رو مهم نمی دونیم. در همین حال بنده عقیده دارم بالاخره ما باید از یه جایی شروع بکنیم. مثلاً این مرکز

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۳ /

بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌های ما از این بابت خوبه که بالاخره یه فتح باب‌هایی می‌کنه. از یه جایی شروع کنیم که سیاهه بشینه اینور با سفیده اون طرف حرف بزنه. سرخه بشینه با زرده حرف بزنه. مرده با زنده صحبت کنه. پیره با جوونه صحبت کنه. دانشمند با یه بی‌دانش مثلاً حرف بزنه. ما باید اینا رو شروع کنیم و باید این درها باز بمونه. شاید این افتتاحیه‌ی خوبی نباشه. شاید مثلاً نماد یا تصویر خوبی نباشه از یه جامعه‌ای که مثلاً طرف بیاد راجع به مردی به عظمت کورش که واقعاً واقعاً در چارچوب مثلاً فرهنگ ما نمی‌گنجه به این اندازه عظمت، این اندازه بزرگی، این اندازه شرف، این اندازه واقعاً عزت، بیاد راجع به کورش مثلاً یه چیزای بی‌خودی بگه. خوب همین جا یه آقایی گفته دیگه. مگه نگفته؟ تو همین تشکیلات ما و الان هم وبال‌گردن خود ما شده که آقا! این حرفای که تو زدی یعنی چی؟ من خبر دارم. واقعاً خبر دارم که این آدم این حرفا رو بی‌غرض زده. واقعاً می‌گم‌ها! یعنی من از اولش نمی‌دونستم، ولی بعد در جریان قرار گرفتم به وسیله‌ی مسئولین محترم که، ولی در عین حال می‌گم خیلی خوب بگه! همین که می‌گه، جامعه‌ی زنده عکس‌العمل نشون می‌ده دیگه. ما هممون که این جا نشستیم مستعد اینیم که بیمار شیم. در یه تعبیر دیگه می‌گن که همه‌ی ما اصلاً بیمار استیم، ولی علت این که از پا نمی‌افتیم، اینه که بدن ما مقاومت داره، مقاومت می‌کنه. والا میکروب سل و چه می‌دونم آبله و گرفتاری‌های دیگه، همه توی این فضای زنده گی ما هست؛ اما چون بدن مقاومت می‌کنه، ما سرپا و ایستادیم. این‌ها هم به گمان بنده، جامعه رو بیش‌تر واکسینه می‌کنه. مثلاً کتابی دیگه چرندتر از کتاب شعبان بی‌مخ هم هست. آدمی مزخرف‌تر از این مردیکه هم توی دنیا وجود داشته، تو دنیای ما. وقتی این کتب به

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۴ /

عرض چند ماه می‌رسه به چاپ چندم خوب، این جامعه دلش می‌خواد بدونه
اینی که بهش می‌گفتن شعبون بی‌مخ کیه؟ می‌بینی میاد کتاب می‌خونه، واقعاً
مردم پول می‌دن با یه قیمت بالا.

دکتر رجیبی: من هم گیر بیارم می‌خرم.

دکتر شعبانی: بله! حالا یه جلد برای آقای دکتر بفرستید. به هر حال، آقای
دکتر! بحث اینه که من گمون نمی‌کنم هیچ روزی را در جامعه‌ی ما نمی‌تونم
به ذهن ام بیارم، ولی شاید هم به قول ناپلئون که می‌گه در جهان ما هر چیزی
امکان پذیره، مثلاً یه روزی یه کسی بیاد یه مجسمه مثلاً چه می‌دونم حتی
گلی از شعبون بی‌مخ درست کنه، شعبون جعفری، ولی جامعه، این کتابو
می‌خره. برای این که ببینه این چی داره می‌گه دیگه. همه می‌شناسنش شعبون
جعفری رو. اصلاً آدمی است که یک صفت‌اش بی‌مخه؛ حتی من دیروز بود
که توی روزنامه‌ی همشهری دیدم که اون آقای محمدعلی مسعود انصاری
یه جوابی داده که این فلان فلان شده گفته که من در کتاب‌ام گفتم چهار
هزار دلار از رضا پهلوی گرفتم دادم به این. خوب اون فحش‌هایی را هم که
اون به این انصاری داده بود، اینارو نوشته بود که اله‌وبله، مثل همون
فحش‌هایی که آقای پورپیرار می‌دن. بله من می‌گم این چکه، شماره‌ی چک،
این تاریخ چک، این فلان چک، این پشت حاضر، مشت هم حاضر و این
۴۰۰۰ دلار رو من گرفتم از این آقا دادم به این آدم، اما من خوش‌حالم که
جامعه این قدر هوشیاری داره، این قدر تشنگی داره برای این مطالب که
می‌گه درسته که این کورش بابای منه، درسته که خاکش برای من مقدسه،
درسته که چه بگم چه نگم، افکار کورش برای من مدله، پروتوتایپ
شخصیت ایرانیه و عظمتیه. اگه ما در دنیا به هم رسوندیم به قول سابقه‌ای

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۵ /

است که داریم، اما می‌خوام ببینیم که این کورش همش خوبی بوده یا یه جایی هم بوده که گوسفند های پدر بزرگشو مثلاً دزدیده. خیلی خوب بزار حرفشو بزنه یا بالاخره کورش این کارو کرده یا نکرده. اگه کرده که در مقابل اون بتی که ما تو ذهنمون داریم، یه خورده تعدیل کنیم. اگر هم نکرده، جایگاه او تثبیت تر می‌شه. ما نمی‌تونیم به مردم و در روزگار خودمون که جهانی شدن فرهنگ‌ها یک امری ست مسلم و الان هم مهم‌ترین مشکلی که در دنیا وجود دارد، مشکل سر و کله زدن با نسل جوانه، از کودستان و دبستان بریم تا بالا. واقعاً نمی‌شه اینا رو اداره کرد. برای این که حالت طغیان دارن. حالا تو تمام دنیا نگاه می‌کنین هم پدر و مادرا در حالت چیز استن، تسلیم و رضان و هم بچه‌ها در حالت طغیان مداومند. اینا هم یه نسل‌هایی اند که نماینده‌ی یه چیزای اند. خوب اگه بگیم حزب توده‌ای تو این مملکت نیومده که اومده، اگه بگیم سابقه‌ی بدی داشته که خوب توش یه آدمی مثل دکتر ارانی هم بوده و مثلاً بزرگ علوی و چه قدر آدمای برجسته، نامداری دیگر هم بودن، من همین الان هم توی جامعه‌ی تهرون خودشون، کسایی رو می‌شناسم که با صداقت خاص خودشون به مبانی اعتقادی توده‌یی...

گوینده: تاکنون معلوم شده است که میزگردان جلسه، به سه مرجع عمده سرسپرده است و به زیارت سه امام‌زاده می‌رود: مورخین غربی، کورش و حزب توده. خوب معلوم است که مرید چنین مرادهایی بیش از رئیس چنین جلسه‌ای هم نخواهد بود.

دکتر رجبی: مثل پرویز شهریاری!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۶ /

دکتر شعبانی: و حالا من تعدادی اسمای برجسته‌تر از پرویز شهریاری هم دارم، ولی به خودم اجازه نمی‌دم اینارو اسم بیارم و یارو اصلاً عقیده داره به این، همون چی بود اون ارمنیه که راننده‌ی خسرو روزبه اینا بوده؟ مگه کم آدمی بود؟ آدمی با این همه عزت و اقتدار و ایمان و علاقه به این مسائل، خیلی‌ها بودن مثلاً همون پرویز جزایری، چی بود جزنی؟

گوینده: جای اونایی که در وبلاگ آقای پورپیرار، ایشان را که لااقل ۱۰۰۰ صفحه مطلب علیه حزب توده دارد، به عنوان توده‌یی می‌کوبند خالی که جواب این توده‌یی آشکار امروزی را بدهند.

صدای نامعین: بیژن جزنی!
دکتر شعبانی: این حرفا. گلسرخی و دیگران عین حال هم همین حزب توده، آدمای لجن آلوده‌ی کثیفی هم داشت که بی‌ادبیه که آدم تو این ساحت حرف بزنه و این آقا من شنیدم که تو همین چیزا صحبت بود که یه مدتی هم تو ساواک اعلیحضرت کار می‌کرده.

دکتر رجبی: نه!

دکتر شعبانی: والا من توی این سایت‌ها دیدم می‌گفتن جزو بازجوهای ساواکه...

دکتر رجبی: نه! چون تمام ریزه‌کاری‌های زنده گی اینو من به دلایلی می‌دونم. این آدم از این بابت پاکه. من شهادت می‌دهم‌ها! دزد هم نیست. پول هم از کسی نمی‌گیره. خیلی خود شیفته است. الان هم با مجاهدین کار می‌کنه. شش جلد کتاب به نفع اونا نوشته.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۷ /

دکتر شعبانی: مجاهدین انقلاب اسلامی یا مجاهدین خلق؟
دکتر رجیبی: خلق! منافقین، نه اونا هم مجاهد بودن. اونا م مجاهدت‌ها کردن.
دکتر شعبانی: پناه به خدا.
دکتر رجیبی: شش سال به خاطر اونا رفت زندان. به اعدام محکوم شد. اومد بیرون، عموی رو توی زندان کتک زد. می‌خواست بکشه. این قدر آدم عجیب و غریبه.
دکتر طاوسی: خوب دیگه همینه! پس در قبال رهایی از اعدام داره این کارها رو انجام می‌ده؟
دکتر شعبانی: خوب، حالا آقای دکتر قبول کنیم که به عنوان یک ایرانی به عنوان یک انسان در دنیا هست و یه حقوقی هم برای زدن حرف داره، اینو باید قبول کرد. خوب، حرفشو بزنه. خوب، ما هم الحمدالله هم کورش شناس داریم هم تاریخ شناس داریم و واقعاً الان کتاب‌های آقای دکتر در طی یک مدت کوتاه، به چاپ چندم رسیده که واقعاً زیر بار این کتاب رفتن و خوندن این حجم کتاب برای بنده خیلی وقت می‌گیره، ولی من برای هر کتاب ایشون باید یک هفته - دو هفته وقت بزارم که با توجه به گرفتاری‌های دیگم بخونم، اما چشم به راهم که کتاب‌های تازه شون در بیاد.
دکتر فیروزمندی: یه جمله رو هم من خدمتون عرض می‌کنم که واقعاً اصلاً اگه این شخص، یک شخص متخصص علمی بود، به هیچ وجه این مسائل را در واقع نه دامن می‌زد، نه نوشتاری درباره‌اش نوشته می‌شد. این آقایی که یه دیدگاه سیاسی خاصی داره با توجه به دیدگاه سیاسی خاص او، ممکنه فردا باز یه شخصی پیدا شه، اون هم با دیدگاه سیاسی خاص خودش، داریوش رو زیر سؤال ببره.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۸ /

گوینده: این یکی دیگه خیلی از مرحله پرته و نمونه‌ای ست از این که این اساتید درباره‌ی کتاب‌ها و موضوعی حرافی می‌کنند که از محتوای آن بی‌خبرند.

دکتر رجبی: آخه می‌دونی این چی کار کرده؟ الفبای خط میخی رو در آورده، پهلوی رو در آورده، اینایی که ما تا به حال خوندم، اشتباه کردیم. دکتر طاوسی: بله! می‌گه همش جعلی است.

دکتر رجبی: جعلیه!

دکتر شعبانی: ما که اشتباه نکردیم. والا گروتفند رو ما می‌دونیم که ۷ علامت رو خونده.

گوینده: به اعتراف این رئیس جلسه توجه کنید که می‌گوید که چیزی را نخوانده‌ایم والله. برای ما خوانده‌اند و ما هم به آنان گفته‌ایم دست شما درد نکند.

دکتر رجبی: حوصله رو ببین! می‌گه تو خیال بافی می‌کنی. این اینه. حوصله رو ببین! چه قدر این نشسته با خودش اینور و اونور کرده.

دکتر طاوسی: پیش خودش داره همه چیز و زیر سؤال می‌بره.

دکتر روح الامینی: راهی جز فراموش کردن اون نیست. شما هر شخصی رو که می‌بینین یه نفر نشسته حالا به هیچ وجه از کورش ذوالقرنین چیزی کم نمی‌کنه. شما این کلمه‌ی ذوالقرنین رو توی جمعی الان بگی، هنوز یه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۱۹ /

عده‌ای یه کس دیگری رو عنوان می‌کنن، اما واقعیت اینه و جای خودشو باز کرده و صحبت‌های او هم چیزی نمی‌شه و بعد بله در مورد بعضی‌ها هم کتابی رو می‌خوندم راجع به کارهای شیطان. خوب شیطان هم همچنین آدم کوچکی نبوده (باخنده). این کتاب، مقدار زیادی از آن چه که مربوط به شیطان می‌گن و عظمت شیطانو، تعریف‌هایی که ازش می‌کنن مکتوبه. همه‌ی این‌ها که اون طور هم نیست، می‌گه بی‌خودی دم حمام‌ها عکس منو بی‌خود می‌کشن. این طور نبودم من. و بعد مطمئناً این جوروی نبوده و من فکر می‌کنم...

دکتر شعبانی: قلم در دست دشمن بوده!

دکتر روح الامینی: تا آخرین لحظه هم معلوم نیست. یه کتابی خوندم می‌گه آخرین لحظه هم من به شما قول می‌دم شیطان چیه. اون اسم اعظم یادش می‌یاد (خنده) و فردا در بهشت هم خواهد بود.

دکتر شعبانی: حالا اگه اجازه بفرمایین راجع به کتاب‌های آقای دکتر (رجبی) صحبت بکنیم.

گوینده: برای رعایت حوصله و اعصاب تماشاچیان عزیز، از اجرای دنباله‌ی این نمایش‌نامه خودداری می‌شود؛ زیرا در آن چیزی به عنوان نقد کتاب‌های دکتر رجبی نمی‌شنوید. آقایان، چای و شیرینی‌شان را می‌خورند، حق القدم‌های‌شان را می‌گیرند و در حال قربان صدقه رفتن یکدیگر، از هم جدا می‌شوند تا جلسه‌ی بعدی نقد که امیدوارند لااقل در یک هتل و همراه صرف شام باشد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۰ /

بیانیه ی جمعی از دانشگاهیان و اهل قلم در محکومیت وزارت ارشاد برای ممانعت از چاپ کتاب «ساسانیان»

بسمه تعالی

جناب آقای مسجد جمعی! وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی با سلام.
متأسفانه ریاست نهاد اداره ی کتاب که زیر نظر معاونت فرهنگی وزارت
فرهنگ و ارشاد اسلامی فعالیت می کند، بدون ارائه ی هرگونه توضیح
ویژه ای، از صدور مجوز نشر برای کتاب «تاملی در بنیان تاریخ ایران، کتاب
اول، ۱۲ قرن سکوت، بخش سوم، ساسانیان، قسمت اول، پیشینه های
ناراستی» اثر مورخ نواندیش جناب آقای ناصر پورپیرار، خودداری کرده
است. گفته می شود اداره ی مذکور با استناد به این که «نوشته های شما،
غرور ملی مردم ما را جریحه دار می کند»، مانع انتشار این اثر تحقیقی شده
است.

ما خواننده گان پنج اثر پیشین آقای پورپیرار با تاکید بر ضرورت نقد
نویسنده ی محترم در برخی از موضوعات، ضمن محکوم کردن هرگونه
اقدامی که در راستای تحدید حق آزادی بیان و نیز تهدید به سکوت ادیبان
نوگرا صورت می گیرد، خواهان رفع کامل تمام محدودیت های غیرقانونی
اعمال شده از جانب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در زمینه ی نشر آثار
این مورخ هستیم.

ما به عنوان جمعی از دانشگاهیان این ملت بر این باوریم که برخلاف
تخیلات باستان گرایان پان ایرانیست، در حال حاضر مبحث تاریخ ایران پیش
از اسلام، به عنوان مقوله ی عمیقاً تحریف شده، جهت پالایش و تطهیر، به
شدت نیازمند نقد و گفت و گوی مستمر در میان محققین می باشد. طبعاً در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۱ /

این راستا اعمال هرگونه رفتاری که می تواند به عنوان مقوم سانسور و مضیق حق بدیهی آزادی بیان محسوب شود، امری ناروا و محکوم است. جناب آقای وزیر!

اقدام غیر قانونی اداره ی کتاب در جلوگیری از نشر جدیدترین اثر تاریخی جناب آقای پورپیرار، نخستین و آخرین رفتار تبعیض آمیز این وزارتخانه نبوده و نیست. در واقع به نظر می رسد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برخلاف ادعاهای اصلاح طلبانه ی خود، از سیاست های دو سویه و تبعیض آمیزی در زمینه ی صدور مجوز پیروی می کند. تاکنون ده ها عنوان کتاب و نشریه ی غیر آکادمیک در موضوعات مختلف با عبارت های ضد اخلاقی و به شدت اهانت آمیز علیه حیثیت اقوام و ملل ایران زیر نظر این وزارتخانه و بدون هرگونه اقدام توییح آمیز بعدی از جانب نهادهای مسئول، منتشر شده است. آیا مگر همین وزارتخانه نیست که اقدام به صدور مجوز برای برنامه های وقیحانه ی افرادی چون آقای حمید ماهی صفت در مراکز فرهنگی کشور می کند و به سی دی های سراسر اهانت آمیز آنان اجازه ی نشر می دهد؟! اساساً چه گونه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به خود حق می دهد سیاست های این چنین تبعیض آمیز و متغیر را از خود در عرصه ی فرهنگ بروز دهد؟! این چه سیاستی ست که به یک اثر محققانه اجازه ی نشر نمی دهد و در مقابل از نشر و یا توزیع مجموعه ای از اهانت ها حمایت می کند؟! ما امضاء کننده گان این بیانیه ضمن تاکید مجدد بر لغو ممنوعیت نشر کتاب «۱۲ قرن سکوت، بخش سوم، ساسانیان، قسمت اول، پیشینه های ناراستی»، خواهان توضیح صریح وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در زمینه ی سیاست

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۲ /

های تبعیض آمیز و مشکوک این وزارت خانه در خصوص صدور مجوز
نشر می باشیم.

مهندس سعید نعیمی، مهندس علی رضا صرافی، مهندس علی محمدی، دکتر
حسین جعفر زاده، مهدی نعیمی، حسین علی زاده، نیما دست گشاده، داوود
خانلو، صمد ابراهیم پور، اکبر آزاد، ناصر نوری، فرزاد صمد لی، محمود
اعرابی زاده، ایلغار مرندلی، کمال عباس پور، حسین محمد خانی، محمد
رشوند، قاسم نبات علی، جلال الدین وثوقی، یوسف اسدی، رحمان علی
حسینی، مسیح الله روحی، سید مرتضی حسینی، رضا سحری، علی اکبر نور
محمدی، محمد شافی، یزدان اشرفی، شهرام نورانی، مهندس خسرو بمانی،
یوسف احمدی، پیمان خوشه چین القو، علی نوری، مهدی سیاری، عیوض
بیات، وحید فرجی وفا، مهندس علی فرزانه، هجر سلطانی، ماهنی زنگان لی،
غفور امامی زاده، حسن رضایی عمو دیزج، آتیلا کیشی زاده، حسن بگ
هادی، هدایت الله شریفی، مهندس میرمحمد سعیدی، رضا رمضان زاده، سید
حیدر بیات، مهندس حسن رحیمی بیات، مهندس نیک روز فروزنده، سعید
موغانلو، بهرام آجرلو، قدرت الله حسن زاده و آقای محمد بهنام از سوئد
(این لیست برای امضاءهای بعدی باز است).

جمعه، ۲۴ بهمن، ۱۳۸۲،

پرسش و پاسخ

۱. رئوس مطالب جدید و خلاصه ی نظریات آقای پورپیرار چیست؟
 ۲. پوریم چیست؟
 ۳. پس از قتل عام پوریم، تجمع دوباره ی اجتماعی در ایران چه گونه و از چه زمانی شکل گرفت؟
 ۴. موضوع اشکانیان چیست؟
 ۵. آیا ساسانیان وجود داشته اند؟
 ۶. نحوه ی ورود اسلام به ایران چگونه است؟
 ۷. واقیعت حمله ی اسکندر و آتش زدن تخت جمشید، حمله ی اعراب به ایران و کتاب سوزی توسط آنان و نیز حمله ی مغولان چیست؟
 ۸. آغاز مجدد حیات در ایران چگونه است؟
 ۹. چه کسانی این همه دروغ را در بین مردم منطقه پراکنده اند؟
 ۱۰. اهداف اشاعه دهنده گان این اکاذیب چیست؟
 ۱۱. آنوسی چیست؟
 ۱۲. تا کنون چند جلد کتاب در این زمینه منتشر شده است؟
 ۱۳. آقای ناصر پورپیرار کیست؟
- رئوس مطالب جدید و خلاصه ی نظریات آقای پورپیرار چیست؟:
- اساس نظریات جدید تاریخی آقای ناصر پورپیرار درباره ی تاریخ و فرهنگ شرق میانه در دوره ی ماقبل و ما بعد اسلام بر افشای مطلب به عمد پنهان نگاه داشته شده ی قتل عام پوریم و تبعات حاصل از آن قرار دارد. بر اساس این نظریات، آن نسل کشی برنامه ریزی شده، موجب انهدام کامل تمدن و تجمع مردم ممتاز شرق میانه تا حد امحای کامل حیات انسانی در حوزه ی وسیعی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۴ /

شده است که در زیر به فشرده ی کاملی از آن اشاره می شود و مشروح مطالب و مستندات آن را می توانید در بخش «آثار، نوشته ها و کتاب های آقای پورپیرار» بیابید.

۱. منطقه ی شرق میانه، شامل محدوده ی تقریبی شام تا ایران، حداقل ۷ هزار سال تاریخ و قدمت متمدنانه دارد.

۲. بنی اسراییل پس از خروج از مصر در جست و جوی مکان استقرار به جای آماده سازی زمینه های همزیستی مسالمت آمیز به سبب نژاد و قوم پرستی و ویژه ی یهود با مقابله ی نظامی با بومیان منطقه، چنان که شرح هایی از آن درگیری های سبانه در تورات نیز آمده است، موجب ایجاد نفرت از آن قوم در میان مردم شرق میانه شده است.

۳. سرانجام این تجاوزات متعدد یهود به فلسطینیان و عاموریان و آرامیان و غیره که اوج آن در تحرکات نظامی زمان حضرت داود دیده می شود و شاید هم به تقاضای مردم مغلوب، خون ریزی های وحشیانه ی یهود شده است، دو امپراتوری قدرتمند آشور و بابل، چندین بار اورشلیم را مورد تهدید و تخریب قرار دادند و در نهایت موجب انهدام کامل اورشلیم به وسیله ی بخت النصر پادشاه بابل و انتقال اسیران و ثروت یهود به بابل شد.

۴. رابی ها و سران کنیسه، سال ها پس از این شکست کامل، برای آزاد کردن اسیران بلندپایه و سرمایه ی کنیسه از اسارت بابل، چنان که در تورات به جزئیات تشریح شده، موفق به جلب همکاری و موافقت سر کرده ی یک قوم وحشی ساکن شمال کوه های قفقاز به نام کورش شدند تا با حمله به بابل، موجب رهایی آن اسیران و ثروت یهود شود. همکاری داخلی ستون پنجم و حمایت و هدایت های همه جانبه ی یهود به اضافه اعمال وحشیانه ترین

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۵ /

خشونت‌ها سرانجام موجب پیروزی نهایی کورش در جنگ با بابلیان و سقوط آن تمدن و فرهنگ فوق‌عالی منطقه‌ی ما شد. در مقابل نیز به پاس تقدیر از کورش، علاوه بر پاداش‌های مادی فراوان، عنوان «مسیح» نیز مشرکانه و بدون اذن الهی، به او بخشیده می‌شود و این موضوع در تورات‌های یک قرن پیش، به وضوح ثبت شده است؛ اما در میان امت اسلامی و به دلیل ایمان مسلمانان به عیسی ابن مریم به عنوان مسیح واقعی و پیامبر الهی، چنان‌چه در قرآن نیز مندرج است، آنوسیان به خدمت گرفته شدند تا به جای عنوان مسیح، عنوان ذوالقرنین را به مزدور نابودکننده‌ی مادر شهرهای جهان یعنی بابل ببخشند که پیامبری فاقد پیروان و تا حدی ناشناخته بود تا قداست و احترام یهود به کورش جنایت کار به نوعی به امت اسلامی نیز تسری داده شود.

۵. مبارزه‌ی متحدانه‌ی اقوام سراسر منطقه در حمایت از بقایای در حال مقاومت بابلیان، موجب یک سلسله ستیزه‌های پیاپی میان نیزه‌داران هخامنشی و اقوام متعددی در شرق میانه شد که شرح نسبتاً مفصلی از آن در کتیبه‌ی داریوشی بیستون مسطور است. تجربه‌ی این ستیز، سرانجام به بومیان این خطه آموخت که عدم توفیق نظامی آنان در مقابله با آدم‌کشان هخامنشی، وجود ستون پنجم مخفی یهودیان در میان بومیان شرق میانه است؛ نقشی که هنوز هم با همان سبک به وسیله‌ی آنوسییان رخنه کرده در میان مسلمین انجام می‌شود. به همین دلیل، چنان‌که باز هم در تورات نیز مضبوط است، مردم منطقه تصمیم می‌گیرند ابتدا یهودیان جا خوش کرده در میان خویش را در روزی معین و در تمام نقاط، قتل عام کنند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۶ /

۶. تورات می‌نویسد که رهبران یهود، از طریق همان ستون پنجم خویش از این نیت مردم منطقه باخبر می‌شوند و تصمیم به عکس‌العمل پیش‌دستانه و قتل‌عام عمومی دشمنان خود می‌گیرند. این اقدام، چنان‌که اسناد متعدد مختلف و نیز متن کتاب استر تورات، آن را تأیید می‌کند، منجر به چنان کشتار وسیعی می‌شود که تاریخ یهود از آن روز به نام روز مقابله‌ی پوریم یاد می‌کند و همه ساله اقدام به آن را جشن می‌گیرد.

۷. حاصل این کشتار و نسل‌کشی کامل، موجب پیدایش دوران طولانی‌بیش از ۲۰۰۰ هزار ساله‌ی سکوت تمدنی و تولیدی در ایران (و ۱۲۰۰ ساله در سراسر منطقه‌ی شرق میانه) می‌شود و تنها محرک و موجب حرکت دوباره‌ی اجتماعی در بین‌النهرین نیز از پس طلوع اسلام آغاز می‌شود. بنابر اسناد باستان‌شناختی ایران در این فاصله‌ی دراز، به جز یک دوران مهاجرت یونانیان به ایران، پس از شکست از رومیان، به سبب فقدان عامل انسانی و زیر بناهای اجتماعی، کوچک‌ترین علامتی از حضور اقتصادی و سیاسی و فرهنگی از خود نشان نداده است که بخشی از اسناد این فقدان حیات انسانی، در «بررسی اسناد و ادله‌ی رخداد پلید پوریم» ذکر شده است.

۸. پس از طلوع اسلام که عامل ایجاد تحرک تدریجی حیات متمرکز در شرق میانه بود، به ایران نیز نیروهایی به صورت مهاجر از اطراف مرزهای بیرونی وارد می‌شوند و زیستگاه‌های عمدتاً با حالت دفاعی که ناشی از هراس آنان در برخورد با بقایای سوخته و تخریب‌شده‌ی تجمعات بومی و منهدم‌شده‌ی پیش از حادثه‌ی پوریم بود در قلاعی بر بلندی‌ها ساکن شده‌اند. مردم کنونی خطه‌ی ایران، دنباله‌ی این مهاجران‌اند که در دوران

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۷ /

پس از اسلام و در سایه ی حیات و حمایت اسلامی به تدریج وارد این کشور شده‌اند.

۹. یهودیان به هدف پنهان نگاه داشتن ارتکاب به آن قتل عام وسیع در دوران جدید، برای ایران تهی از سکنه، تاریخ‌های جاعلانه ی متعدد نوشته و در آن‌ها جاعلانه کوشیده‌اند سراسر دوران تاریخی ایران را مملو از جوشش حیات و نمایه‌های پیشرفت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و ... نمایش دهند.

۱۰. حاصل این اقدام برنامه‌ریزی و دوران‌بندی شده ی آنان و نیز به سبب بی‌خبری ناشی از جدید الورود بودن اقوام مهاجر، منجر به اوضاع کنونی شده است که مردم ایران در حال حاضر کم‌ترین اطلاع درستی از حقایق تاریخی و فرهنگی خویش ندارند و در میان مردابی از دروغ‌های یهودساخته دست و پا می‌زنند.

مجموعه تلاش‌های نوشتاری آقای پورپیرار که به هزاران صفحه مطالب منتشر شده به صورت کتاب و مقالات و بلاگی و مصاحبه‌ها سر می‌زند در کار اثبات این نادرستی‌ها در تاریخ ایران است که یکی از موثرترین اقدامات ایشان در این راه، همکاری در تولید یک مستند بسیار ارزنده با همکاری گروهی از دانشجویان مستندساز به سرپرستی استاد مجتبی غفوری از تخت‌جمشید است که موجب بیداری و تحسین عمومی شده است.

پوریم چیست؟:

لغت پوریم، واژه ی عبری و به معنی قرعه‌کشی است.

پس از قتل عام پوریم، تجمع دوباره ی اجتماعی در ایران چه گونه و از چه زمانی شکل گرفت؟:

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۸ /

در فاصله میان رخ داد پوریم که هستی و حیات سی ملت و قوم پیشرفته در ایران را که فهرست نام آنان در کتیبه ی بیستونی داریوش آمده است، به طور کامل متوقف کرد تا طلوع اسلام، جز آثار بسیار اندک، ولی مطمئنی از حضور یونانیان که پس از شکست از روم و سوخته شدن آتن، قریب پنج قرن در این سرزمین به صورت مهاجر زیسته و به دنبال آزاد شدن سرزمین شان به یونان باز گشته اند، هیچ گونه نشانه ای از حضور انسان و علامتی از تجمع و تمدن در هیچ مقیاسی در ایران پس از پوریم از نظر باستان شناسی دیده نشده است و بدون کم ترین تردیدی می توان مدعی شد که ساکنان و بومیان کهن ایران که در کوشش پنج هزار ساله، تمدن و تفکر و تولید را در این قسمت جهان پایه گذارده بودند، در نسل کشی کامل پوریم، به کلی و کاملاً نابود شده اند.

نخستین آثار حیات دوباره در ایران، تنها در دوران پس از اسلام و به صورت زنده گی در قلاع دیده شده است که تاکنون نتوانسته ایم از ساکنان آن، نشانه های قومی و آیینی و تولیدی بیابیم و از آن که در ایران پس از اسلام به مدت دراز یک هزار سال، جز همین قلعه ها علامت قابل اعتنای دیگری از تجمع متمدنانه و مظاهر اجتماعی دیده نشده، می توان پذیرفت که بقایای بر زمین مانده ی آثار آن قتل عام و فزونی بیش از حد مراکز تخریب و سوخته شده، نخستین مهاجران به ایران پس از طلوع اسلام را به پناه گرفتن در مکان های بلند و گزینش زنده گی مدافعانه ناگزیر کرده است. تصاویر کنونی از تجمع اقوام گوناگون در حواشی اطراف و در درون مرزهای کنونی ایران و نیز فاصله ی بسیار بلند جغرافیایی و مظاهر زیستی میان ساکنان ایران کنونی نشان می دهند که این مردم پس از اسلام و بدون برقراری

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۲۹ /

پیوندهای تاریخی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در حواشی باریکی از نوارهای مرزی ایران با هویتی کاملاً وابسته به ملت‌های اطراف، کلنی‌هایی را بر بلندی‌ها پایه گذارده و حتی تاکنون از شناخت حقوق رسمی یکدیگر و برقراری روابط اجتماعی گسترده بازمانده‌اند و این خود کاملاً و به صورتی قانع‌کننده اعلام می‌کند که روابط بومی و ملی و منطقه‌یی ساکنان کهن ایران در ماجرای پوریم، کاملاً به پایان رسیده و مقطوع شده است.

برای آشنایی بیشتر با مبانی این منظره از تجدید حیات اجتماعی دوباره در ایران، مطالعه‌ی چند یادداشت نخست از مجموعه نوشته‌های تحت عنوان «ایران شناسی بدون دروغ» در وبلاگ ناریا، بسیار یاری‌دهنده و روشن‌گر است.

در واقع قلعه نشینی، اولین نشانه‌ی آغاز حیات انسانی در منطقه‌ی ایران کنونی است که از زمان طلوع اسلام تا زمانی که به نام صفویه می‌شناسیم، برقرار بوده که موضوع صفویه، خود به بحث مستقل دیگر نیازمند است.

اشکانیان:

چنان چه در بند هفتم ۱، رئوس مطالب جدید و خلاصه‌ی نظریات آقای پورپیرار چیست؟ نیز ذکر شد، در دوران توقف حیات آدمی پس از پوریم در محدوده‌ی ایران و شرق میانه پس از حمله‌ی روم به یونان و نابودی و به آتش کشیده شدن آتن، بقایای اشراف و نظامیان و کاهنان هلنیست و وابسته‌گان حکومتی به قصد محافظت از خویش و ادامه دادن فرهنگ یونان به سمت شرق کوچیدند که در بخش عمده‌ای از مصر و بین‌النهرین، دولت‌های سلوکی پس از اسکندر حکومت می‌کردند. این مهاجران و احتمالاً با راه‌نمایی سلوکیان، از مسیر بابل به جنوب ایران و غرب ایران، کرمانشاه و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۰ /

خوزستان و منطقه ی فارس وارد شدند و به تدریج مراکز عمده ای از کلنی های مهاجرتی خویش را سازمان دادند. آنان اندک اندک بناهای سکونتی و عبادی خویش را در مقیاس نیازهای هر کلنی بالا بردند، سکه زدند و با آزادی کامل، ایران بدون سکنه را به نمایشگاهی از عناصر فرهنگ هلنی بدل کردند و این جا و آن جا، تابلوهای سنگی نقش برجسته ی بسیاری از حضور تاریخی موقت خود به نمایش گذاردند. در تمام این نقوش سنگی بر جای مانده، مظاهر کامل یونانی، حتی در صحنه های مسابقات ورزشی و ابزار آلات رویارویی میدانی، قابل تشخیص است؛ چنان که سکه های این مهاجران به خوبی از هویت آنان خبر می دهد. بر صدر تمام این سکه ها عبارت «ارشکوس» دیده می شود که به معنای «حکومت در تبعید» است و در ذیل آن ها شعار «زنده باد یونان» دیده می شود. تاریخگذاری این سکه ها به طور کامل یونانی است و از مبدای درگذشت اسکندر آغاز می شود. بر پشت آن ها تصاویر و اسامی خدایان هلنی حک شده و القاب حاکمان هر محل، دارای معانی بس روشنگری از وابسته گی آن ها به سیاست و فرهنگ و هلنیسم یونان است که فهرستی از آن را در زیر ملاحظه می کنید:

لغات منقور بر مسکوکات ارشکوسیان ۱:

ردیف / اصل کلمه / تلفظ به حروف فارسی / معنای

۱ - Αρσακου/Αρσακον / آرزاکون / آرزاکو / ارشکوسیان (حاکمین مؤسس، حاکمین ایالتی).

۲ - Αιφιλληνησο / آی فیله لنوز مؤکدأ / یونان دوست، دوستدار متعصب هلنیسم یا یونان.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۱ /

- ۳ - Αοιυνιυ / آی اونیو / آئوایونیو / شیفته ی یونان، از تخمه ی یونانیان شرقی، بسیار دوراندیش.
- ۴ - Αρσακονφιλον / آرزاکون فیلون / دوستدار مهاجران، دوستدار ارشکوسیان، دوستدار گروه.
- ۵ - Αρτε / آرته / راهگشا.
- ۶ - Αυτοκρατοροσ / Αυτοκρατορ / اتوکراتور / اتوکراتوروز / مستقل، خودمختار، مطلق العنان، خواهان نظم کامل.
- ۷ - Βασιλ / بازیل / سلطان، حکمران، پادشاه، والامقام.
- ۸ - Βασιλεωσ / بازیلیوس / سلطان، حکمران، پادشاه، والامقام.
- ۹ - ΒασιλεωσΑρσακον / بازیلیوس آرزاکون / پادشاهی از ارشکوسیان.
- ۱۰ - Βασιλεωσβασιλεων / بازیلیوس بازیلیون / شاه شاهان، حکمرانی که سِمَت قضاوت هم داشته باشد.
- ۱۱ - Βουλησσοκτ / بوله زاکت / مدیر، دانشمند، عضو مجلس ایالتی یونان (بول).
- ۱۲ - Γωτερσηχ / گوترزون / گوشه گیر.
- ۱۳ - Δικαιον / Δικαιου / Δκαιον / دیکائیون / دیکائیو / دکائیون / عادل، دادگر، منصف، فکور، قاضی، دادرس، مجری قانون.
- ۱۴ - Εκλιφιλελλ / اکای فیل / دوستدار سر از پا نشناخته ی یونان.
- ۱۵ - Εληνοσ / هله نوز / ستاینده ی هلنیسم یا یونان.
- ۱۶ - Ενεργετον / انرگتون نیرومند، پُر تحرک، گشاده دست، صاحب انرژی و قدرت زیاد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۲ /

- ۱۷ - Εισηβονο / انسه بونس / خداترس، بنیان شناس.
- ۱۸ - Επικαλουμενου / اپیکالومنو / صاحب رسالت خدائی، صاحب رسالت مردمی.
- ۱۹ - Επιφανονο / اپی فانونز / بدون ابهام، صریح.
- ۲۰ - Επιφανουο / اپی فانوز / نامی، نامدار، مشهور.
- ۲۱ - Εφειγενον / افه ژن / در نهایت خردمندی.
- ۲۲ - Θεοπατοροο/Θεουεupaτοροο / زئوپا_____توروس / زئوئیوپاتوروس / زاده ی ژئوس (خدای یونانیان)، فرزند خدا، خداپدر.
- ۲۳ - Θεου / ژئو / ژئوی / احتمالاً حالتی از نام ژئوس.
- ۲۴ - Θεπατι / زپاتی / عادل.
- ۲۵ - Καικτιστον / کای کتیزتون / سردار سازنده گی.
- ۲۶ - Καιφιλελλην / کای فیلن / دوستدار ابدی و مؤکد هلنیسم یا یونان.
- ۲۷ - Κεπιφανουο / کپی فانوز / همیشه مشهور، نامدار ابدی، حاکم خوش خُلق.
- ۲۸ - Μεγαλον/Μεγαλου / مگالون / مگالوی بزرگ، کبیر، دارای روح بلند.
- ۲۹ - Νεικησαο / نیکه زاز گُشنده [؟]، / معتکف نیکه (خدای پیروزی یونانیان). [؟]
- ۳۰ - Νικατοροο / نیکه توروز / نیکه توروس / نظر کرده یا مورد عنایت نیکه، مرید نیکه.
- ۳۱ - Νικηφορον/Νικηφορου / نیکه فرون / نیکه فرو / پیروزمند، فاتح.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۳ /

- ۳۲ – Παν / پان / جاویدان.
- ۳۳ – Παν | Παν / پان ای پان / جاوید / جاویدان.
- ۳۴ – Πανδλδ / پاندلد / مهمان نواز.
- ۳۵ – Πδινλιουσ / پدین لیوز / مربی.
- ۳۶ – Σελευκεων / زلئوکون / احتمالاً اشاره ای ست به سلوکیه.
- ۳۷ – (Σκνοηα) = Εκνοηα / اکه نوه / غیر قابل درک، دست نیافتنی.
- ۳۸ – Σωτηροσ / زئوتروز / نجات بخش، ناجی.
- ۳۹ – Τιγρ / Τιγρει / تیگر / تیگری / احتمالاً به معنای دجله.
- ۴۰ – Φιλαδελφον / فیلادلفون / دوستدار برادر، دوستدار نزدیکان.
- ۴۱ – Φιλε / Φιλελλ / فیله / فیلل دوستدار.
- ۴۲ – Φιλελληνοσ / فیله لنوز / فیله هلنوس / دلباخته ی یونان، دوستدار یونان، معتقد یا تابع هلنیسم.
- ۴۳ – Φιλοπατοροσ / فیلو پاتوروز / دوستدار پدر.
- ۴۴ – Φιλορωμαιον/Φιλορωμαιο / فیلو رومائیون / فیلو رومائیو / لاتین دوست، دوستدار روم.
- ۴۵ – Φιλωμαιιον / فیله مائیون / عظمت طلب.
- ۴۶ – Αρταβανον / Αρταβανοσ / آرتابانون / آرتابانوس / اسم خاص.
- تلفظ یونانی نام «اردوان»، پادشاه اشکانی؟! /
- ۴۷ – Γωταρζον / گوتارزون / اسم خاص. تلفظ یونانی نام «گودرز»، پادشاه اشکانی؟! /
- ۴۸ – Μιθραδατοσ / میثراداتوس / اسم خاص. تلفظ یونانی نام «مهرداد»، پادشاه اشکانی?! /

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۴ /

- ۴۹ - Μουσησ / موزهز / اسم خاص. نام ملکه ی اشکانی؟!
۵۰ - Ολαγασσοσ / اولوگاسس / اسم خاص. تلفظ یونانی نام «بلاش»،
پادشاه اشکانی؟!
۵۱ - Ονωνησ / ونونز / اسم خاص. تلفظ یونانی نام «ونن»، پادشاه
اشکانی؟!
۵۲ - Πακοροσ / پاکاروس / اسم خاص. تلفظ یونانی نام «پاکر»، پادشاه
اشکانی؟!
۵۳ - Σαναβαρησ / ساناباروس / اسم خاص. تلفظ یونانی نام
«ساناباروس»، پادشاه اشکانی؟!
۵۴ - Φραατεων / فرآتون / اسم خاص. تلفظ یونانی نام «فرهاد»، پادشاه
اشکانی؟!
۵۵ - Περιτιου / پری تیو / ژانویه.
۵۶ - Δυστρο / دوسترو / فوریه.
۵۷ - Ξανδικου / ساندیکو / مارس.
۵۸ - Αρτεμισιου / آرتمیسیو / آوریل.
۵۹ - Δαισιου / دیاسیو / مه.
۶۰ - Πανημου / پانه مو / ژوئن.
۶۱ - Ολπου / آلپو / ژوئیه.
۶۲ - Γορπιαιου / گورپائیو / اوت.
۶۳ - Υπερβερεταιου / اوپور تائیو / سپتامبر.
۶۴ - Διου / دیو / اکتبر.
۶۵ - Απελλαιου / آپه لائیو / نوامبر.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۵ /

۶۶ - Αὐδυναίου / اودونائیو / دسامبر.

۶۷ - Εμβολιμου / امبالیمو / ماه سیزدهم (ماه اضافی).

نخستین سکه های این مهاجران یونانی، هشت سال پس از حریق آتن، تاریخ خورده اند و آخرین آن ها متعلق به دوره ای ست که سربازان روم، یونان را تخلیه می کنند و خود نشان دهنده ی این است که آن مهاجران یونانی ساکن ایران، پس از آزادی وطن خود، به یونان بازگشته اند. مشروح مستدل این مطالب را می توانید در بخش دوم از مجموعه ی ۱۲ قرن سکوت، به نام اشکانیان بخوانید.

مسئله ای که ممکن است به وجود آید، این است که چرا به دلیل گسترده گی حکومت یونان که شامل ایران و بین النهرین است، آنان قادر به آزاد سازی یونان و سرزمین محبوب خود نبودند؟

پیداست که اسکندر مقدونی و جانشینان وی، حکومتی کوچک و محدود بوده اند و نیروی مقابله با روم را نداشته اند و صرفاً در مناطق پوریم زده که اکنون دیگر خالی از سکنه شده بودند، بدون مزاحمت، پراکنده شده و تنازعی در مقابل نداشته اند، زیرا به سبب غیرمسکون بودن، برای پناه گرفتن و حیات موقت، بسیار مطلوب بوده اند. پس از آزادی یونان، تمام مهاجران، علی رغم ۵ قرن اقامت، به سرزمین مقدس خود بازگشته اند.
مآخذ:

ناصر پورپیرار، اشکانیان، صفحات ۲۹۴-۲۶۸.

ناصر پورپیرار، ساسانیان، صفحات ۳۴، ۳۵، ۹۸ و ۹۹.

حسن پیرنیا، ایران باستان، جلد ۳، صفحات ۲۶۷۶ و ۲۶۷۷.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۶ /

علی اکبر سرفراز و فریدون آور زمانی، سکه های ایران از آغاز تا دوران
زندیه، صفحات ۴۳ و ۴۴.

WWW.Naria.Blogfa.Com/post-371.aspx

WWW.Naria.Blogfa.Com/post-372.aspx

WWW.Naria.Blogfa.Com/post-374.aspx

WWW.Naria.Blogfa.Com/post-376.aspx

حمله‌ی اسکندر و اعراب و مغول:

اثبات وقوع نسل کشی پوریم که از مناظر و با مراجعه به اسناد متعدد و متنوع
ممکن است، به گونه‌ای روشن معلوم می‌کند که وسعت آن قتل عام در حدی
بوده است که از پس آن آدم کشی بی‌منتها تا قرون طولانی، آثاری از تجمع
و تمدن در سرزمین‌های پوریم زده که پیش از آن حادثه در مرتبه‌ی بسیار
ممتازی از تمدن و تولید و درک مکاتب صنعتی و هنری می‌گذرانده‌اند،
دیدۀ نشده است.

بر این اساس، مسلم است که مسلمان عرب در قرن اول هجری، کم‌ترین
انگیزه‌ای برای حمله به ایران خالی از سکنه نداشته است و اگر بنا را بر غارت
ایران به وسیله‌ی مسلمانان بنا بر اقوال تاریخی موجود بگذاریم، لااقل باید
نشانه‌هایی از ثروت ملی ایرانیان به هر صورت ممکن ارائه دهیم که مطلقاً
ناممکن است و حتی اگر همین سکه‌های قلابی عهد ساسانی را نیز در آن
زمان رایج بگیریم، باز هم خود نشانه‌ای از فقر مطلق ملی حساب می‌شوند و
معلوم می‌کنند که محدودیت دارایی در ایران در چنان سطحی بوده است که
حتی سکه‌ی کوچکی از طلا نیز در ایران پس از پوریم تا عهد قاجار
نیافته‌ایم. حقیقت این‌که در هیچ نقطه‌ای از ایران، کم‌ترین نشانه‌ای از
امکانات زیر بنایی برای تولید و تجارت و توزیع از قبیل بازار و کاروانسرا تا
زمان صفویه دیده نشده است و اثری از نیازهای ضروری برای تجمع متمدن،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۷ /

نظیر خانه‌های اشرافی و گرمابه و حمام و پل پدیدار نیست. بنابراین، برای سرباز مسلمان که رسالت اولیه و مقدم او، ابلاغ آیات قرآن بوده است، چنین سرزمینی که نشانه‌ای از حیات اجتماعی در آن دیده نمی‌شود، جای مناسبی برای فعالیت نظامی به هر شکل و صورتی نبوده است. هم‌چنین بر اساس مستندی که از تخت جمشید با نام «تختگاه هیچ‌کس»، اثر استاد مجتبی غفوری تهیه شده و از همین سایت نیز قابل Download رایگان و یا ارسال با پُست است و مضمون و محتوای آن را نامه‌ی رسمی سازمان نظام مهندسی کشور نیز تایید می‌کند، حتی ساخت قدیم‌ترین بنای تاریخی ایران یعنی تخت جمشید هم پس از قتل عام پوریم، هرگز به پایان نرسیده و از نظر فنی، قابل آتش زدن نبوده است. چنان‌که در حال حاضر نیز اندک نشانه‌ای از بقایای آتش‌سوزی در آن نیست. بدین ترتیب، یهودیان که در ماجرای پوریم، تمدن ممتاز شرق میانه را نابود کرده‌اند با ترفندهای متعدد، عوارض و آثار این تخریب را بر دوش ماجراهای تاریخی رخ‌نداده‌ای چون حمله‌ی اسکندر و اعراب گذارده‌اند. با همین تفسیر و با طرح همین ادله‌ی محکم، طبیعی است که ماجرای حمله‌ی مغول به ایران نیز به بخش دیگری از این سریال دروغ در تاریخ نویسی‌های کنونی برای ایرانیان تبدیل می‌شود؛ زیرا نه فقط تاکنون هیچ‌سندی دال بر وجود قومی به نام مغول در ایران به دست نیامده، بل در زمان مورد ادعا، هنوز کوچک‌ترین نمایه‌ای از هستی ملی قابل غارت و حتی قابل زیست در ایران دیده نمی‌شود. بدین ترتیب، تالیف تاریخ‌های کنونی که غالب مولفین آن یهودی‌اند، جز برداشتن بار قتل عام پوریم از دوش یهودیان و تقسیم علت ویرانی‌های وسیع حاصل از آن بر دوش اسکندر و مسلمین و مغول نیست. چنان‌که داستان‌های دیگری در باب

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۸ /

آتش زدن کتاب‌ها و کتاب‌خانه‌ها با توجه به مبحث بنیانی بالا به قصد آلودن تاریخ اسلام و مردم مسلمان به همت مورخین وابسته به کلیسه و کلیسا تدارک شده است.

آنوسی چیست؟:

هدف این مقاله، صرفاً آشنا و آگاه ساختن ایرانیان مسلمان با نقش پنهان یهودیانی است که در لباس مسلمین در میان آنان زنده گمی می‌کنند و با جلب اعتماد و حمایت مسلمانان، اهداف یهودیت و حکومت اسرائیل را به پیش می‌برند. بدیهی است که این مقاله قصد ندارد توهین یا افتزایی را به مسلمین نسبت دهد و وجود چنین یهودیان مسلمان نما (آنوسی) در لباس مردم عادی، روحانیون، دانشگاہیان، سیاستمداران و ... به معنای به زیر سؤال بردن سایر افراد این گروه‌ها نیست. باشد که با آگاهی و هوشیاری نسبت به فعالیت‌های دشمنان پنهان شده در لباس دوست، همچون گرگان پوشیده شده در پوست بره، از در افتادن به دام آنان بر حذر باشیم.

تعریف آنوسی:

آنوسی یک کلمه ی عبری برای یهودیانی است که به زور و یا داوطلبانه به صورت ظاهری و به دلایل مختلف، از جمله ممانعت از طرد از سوی مسلمانان و فرار از پرداخت جزیه، به ظاهر تغییر دین می‌دهند و مسلمان می‌شوند.

بخشی از آنوسیان به دین مسیحیت تظاهر می‌کنند که در دنیای مسیحی به مسیحیان صهیونیست مشهور اند و خود مسیحیان نیز همچون ما مسلمانان، از باطن یهودی این افراد غافل‌اند. بخشی از آنوسیان نیز در بین مسلمانان زنده گمی می‌کنند و کلیسه‌های زیرزمینی خود را دارند. آنان در ظاهر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۳۹ /

مسلمان‌اند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، به حج می‌روند و خمس و زکات مال خود را می‌پردازند و در ظاهر جزوی از جامعه‌ی مسلمین‌اند. تأکید این نوشتار، بیش‌تر شناسایی نقش همین آنوسیان در جوامع اسلامی است.

آنان برای جلب اعتماد مسلمین به هر کسوت و سیمایی در می‌آیند. در صورت لزوم به حوزه‌های علمیه‌ی مسلمانان می‌روند و تحصیلات حوزه‌یی خود را تا بالاترین مقطع و مدارج ممکن، طی می‌کنند. بخشی از آنان، نقش افراد ساده را بازی می‌کنند و بعضی دیگر ادعای فرزندی پیامبر اسلام (ص) را بر خود می‌بندند و خود را «سید» می‌خوانند (به دلیل پاره‌ای ملاحظات، از ذکر هر نامی از این افراد، صرف نظر می‌شود و خواننده گان علاقه‌مند به آشنایی با علمای آنوسی در ایران، می‌توانند به کتاب «فرزندان استر» رجوع کنند).

گروهی دیگری از آنان برای نفوذ به میان مسلمین و حضور در خصوصی‌ترین اجزای زنده گی آنان، به مشاغل خاص و به خصوص پزشکی روی می‌آورند. بدین لحاظ، از جمله‌ی حرفه‌های مورد علاقه‌ی آنان، پزشکی است و اصولاً به نظر می‌رسد که لغت حکیم در معنای اصلی آن یعنی طبیب، برداشتی از لغت حاخام به معنای دانا و دانشمند است و البته باید در نظر داشت که زبان‌های عربی و عبری، دارای ریشه‌های یکسان آرامی‌اند. شغل دیگر و بسیار محبوب و فرح‌بخش و مورد علاقه‌ی یهودیان و آنوسیان، موسیقی و طرب و لهو و لعب است و عده‌ی زیادی از مشاهیر موسیقی ایران و جهان، یهودیان آنوسی استند که به اسامی برخی از آنان در ایران اشاره خواهد شد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۰ /

افزون بر این ها سیاست و حضور در عرصه های گوناگون فعالیت سیاسی از جمله مشاغل بسیار پُرطرفدار برای یهود است تا از این طریق نیز قدرت پنهان یهود را افزایش دهند. آنان با تظاهر هر چه بیش تر به تدین تا حدگزینش زنده گی به ظاهر ساده و فقیرانه و با مظلوم نمایی و کسب ترحم و اعتماد، راه را برای قدرت یابی خود در میان جامعه ی مسلمین هموار می کنند و به محض رسیدن به مقام، برای صعود به مرتبه ی بالاتر نقشه می کشند و بدین ترتیب دائماً به هدف خود که ضربه زدن پنهان و از درون به مسلمین است، نزدیک تر می شوند. البته لازم به ذکر است که آنوسیان به قدرت رسیده، برای انتخاب کارگزار و زیردست خود، هرگز حق ندارند در صورت دست رسی به افراد آنوسی، فردی مسلمان را انتخاب کنند. به این ترتیب، آنان هرم قدرت خود را روز به روز قوی تر می کنند و پنهان کاری شان، مانع از ظاهر شدن هویت واقعی یعنی یهودی آنان می شود.

اما بی شک، یکی از محبوب ترین و مهم ترین و در عین حال ضد اجتماعی ترین و ویران گرتترین پیشه ی همیشه گی یهودیان، بانک داری و رباخواری است. چنان که امروزه مهم ترین بانک های جهان تحت مالکیت یک یا چند یهودی قرار دارند. یهودیان، قرن هاست که از این طریق نبض و رگ حیاتی ملت ها را به دست گرفته اند؛ دوستان خود را حمایت و دشمنان شان را ورشکسته می کنند.

شناسایی آنوسیان پنهان شده در میان مسلمین:

اصول کلی این امر مبتنی بر این واقعیت است که یک یهودی و آنوسی، الزاماً در مسیر اهداف و منافع قوم خود و یهودیت می کوشد و از هر گونه فعالیت و اقدامی که منجر به زیان آن شود تا حد امکان جلوگیری می کند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۱ /

در حقیقت، فرزندان یهودی از سوی خانواده و اطرافیان به گونه‌ای تربیت می‌شوند که خود را قوم برتر دانسته و هر اقدامی و به هر بهایی را در جهت تأمین مصالح قوم خود مجاز و لازم بدانند. به همین دلیل، امکان ساده و ابتدایی شناخت آنان فراهم می‌شود و طی فعالیت‌هایی که یهودیت را به طور جدی تهدید می‌کند، می‌توان به آنوسی بودن یهودیان مسلمان‌نما پی برد. ذیلاً به چند روش ساده‌ی شناسایی یهودیان آنوسی اشاره می‌شود.

شیوه‌های آنوسیان برای اختفای ماهیت یهودی خود:

آنوسی‌ها برای اختفای ماهیت خود، تلاش‌های زیادی انجام می‌دهند. اکثر آنان تا حد افراط به اسلام، اظهار ایمان می‌کنند و از این راه، وجهه‌ی اجتماعی مناسب کسب می‌کنند. بدین ترتیب بر ماهیت یهودی خود سرپوش می‌گذارند و با تظاهر به دین و مذهب اسلام، هم معتقدات اصلی خود را پنهان می‌کنند و هم جایگاه برابر با مسلمانان و حتی بالاتر از مسلمانان عادی به دست می‌آورند و در عین حال از محظوراتی نظیر نجس تلقی شدن و پرداخت جزیه و غیره در امان می‌مانند.

نکته‌ی مهم در این خصوص، افراط در تظاهرات اعتقادی از سوی آنان است. آنوسیان برای جلب اعتماد مسلمانان و نفوذ هر چه بیش‌تر در میان آنان، دائماً در نمازهای جماعت حضور دارند؛ روزه‌های خود را به طور کامل می‌گیرند، به حج می‌روند، ادعیه و اذکار اسلامی می‌خوانند، در مراسم عزاداری و اعیاد مذهبی شرکت می‌کنند و خمس و زکات مال خود را در وقت معین و به افراد خاص می‌پردازند. همچنین یهودیان آنوسی ایران در دوران بعد از انقلاب برای جلب اعتماد مؤمنین و مسئولان حکومت اسلامی در راه پیمایی‌ها و تظاهراتی نظیر ۲۲ بهمن و روز جهانی قدس و نیز انتخابات

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۲ /

و... شرکت می کنند و حتی برای برگزاری مراسم مذهبی مسلمانان، کمک‌های مالی می کنند و یهودیان به مقام رسیده برای پنهان کردن ماهیت خویش و رفع تردیدهای احتمالی و کسب اعتماد هر چه بیش تر سایر مسئولان حکومت اسلامی، حتی علیه اسرائیل و صهیونیسم هم سخن رانی کرده و برای حفظ ظاهر در راستای مبارزه با اسرائیل، سمینار و همایش و کنفرانس برگزار می کنند. تمام این گونه اقدامات برنامه ریزی شده در نهایت به تثبیت موقعیت یهودیان آنوسی و حفظ منافع یهود می انجامند.

به این ترتیب، تفکیک یهودی آنوسی از مسلمان واقعی، بسیار دشوار می شود، ولی در این گفتار، تلاش می شود تا حد امکان معیار هایی برای شناخت یهودیان آنوسی ارائه شود.

چگونه آنوسیان را بشناسیم؟:

در ابتدا لازم به ذکر است که راه‌های بیان شده در زیر به هیچ وجه قطعیت مطلق ندارند، ولی با این حال می توان از طریق آن‌ها تا حدودی به شناخت آنوسی‌ها نزدیک شد.

رفتارهای فردی:

یهودیان آنوسی برای نفوذ در میان هر یک از طبقات جامعه ی ایران به لباس آنان درمی آیند. مثلاً یک آنوسی ممکن است به صورت روشنفکر مسلمان درآید که لاییک است؛ به خدا و پیامبر اسلام (ص) توهین می کند، قرآن را متنی زمینی یا سروده ی یک عرب می داند و قایل به تحریف قرآن (علنی یا تلویحی) است. همچنین آن روحانی که نزدیکی ادیان را تبلیغ می کند، می تواند گام آگاهانه یا ناآگاهانه ی دیگری را در کنار کار آن روشنفکری که دین اسلام را مرتجعانه می شناساند، برای رفع خصومت علیه یهودیت و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۳ /

اسرائیل به پیش برد، زیرا تکیه ی هر دو گروه بر تواریخ اسلامی موجود است که آنوسی های دیگری در زمان های دیگر و با نام های دیگر نوشته اند. (برای نقد و بررسی تواریخ به ظاهر اسلامی موجود از این دیدگاه، ر.ک به مجموعه آثار استاد ناصر پورپیرار با عنوان کلی تأملی در بنیان تاریخ ایران.) چنین گروه هایی پیش از ذکر نام خداوند و یا پیامبر اسلام (ص)، از امامان و خلفا و صحابه یاد می کنند و پی در پی داستان هایی را تکرار می کنند که در آن ها پیامبر بزرگوار اسلام (ص) در نقش یک رهبر نظامی مسلح خون ریز، مردی هوس ران، ضعیف النفس، دارای مقاصد دنیوی، ناتوان در اداره ی امور، دارای بیماری های روانی - عصبی نظیر صرع و ده ها افترای دروغین و مهوع دیگر معرفی می شود. اگر در این گونه افراد، بی منطقی و یا تعصب افراطی دیدید، گامی به شناخت آنان نزدیک تر شده اید.

رفتار های اجتماعی:

در رفتار های گروهی، مهم ترین ویژه گی یهودیان آنوسی، اقدام دسته جمعی و حمایت از فعالیت های یکدیگر است. بدین معنی که اگر یکی از آنان کاری ناپسند انجام دهد، فرد آنوسی دیگر که دارای سیما و وجهه موجه ای بوده و اعتبار لازم را از طریق اقداماتی نظیر تظاهر به تدین و مشارکت های اجتماعی مثبت به دست آورده است، پا در میانی کرده و موضوع را به نحوی فیصله می دهد. یا اگر یکی از آنان در کاری، چه کوچک و چه بزرگ، سنگ اندازی کرده و مانع تراشی کند، آنوسی دیگری که شخص موقر و مقبول عامه است، به او پیوسته و کار او را توجیه می کند. این شیوه در ادامه و در سطح کلان به صورت درگیری های اجتماعی دیده می شود و مثلاً دو یا چند گروه دارای عقاید مختلف در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۴ /

زمینه ی سیاسی یا فرهنگی و اقتصادی، منازعه ی غیر لازم را آغاز می کنند که چند وجه مشخص دارد:

الف: فاقد نقطه ی آغاز و دلیل موجه و روشن یا بر سر مسائلی بسیار ساده است.

ب: هیچ کسی در هیچ گروهی، حرف قطعی و نهایی را نمی زند و درگیری ها به صورت سطحی و لفظی ادامه خواهند یافت. در عین حال همواره همدیگر را به افشای مسائلی تهدید می کنند با این عبارت که اگر فلان مطلب گفته شود، کار طرف تمام خواهد شد، اما چنین اتفاقی هرگز رخ نداده و نخواهد داد.

ج: معمولاً این گروه ها خلق الساعه اند و بر مبنای هیاهو پدیدار می شوند.

د: افراد این گروه ها به بهانه ی بی اعتنایی یا بی اهمیتی از درگیری عقلی و عمومی آشکار با موضوع مورد نزاع می گریزند.

ه: مطالبات همه گروه ها یکسان و منطقی به نظر می رسند، اما در صورت برتری و غلبه ی یکی بر دیگری موضوع سکوت می ماند و تغییری در هیچ موردی دیده نمی شود. این سکوت تا زمان لازم ادامه خواهد یافت.

و: مهم ترین هدف آنوسیان از این اقدامات، یکی مشغول سازی جامعه با مطالب سطحی و ممانعت از ورود به بنیان مطلب و دیگری جذب افراد جوان و ساده ی دارای گرایشات متفاوت در گروه های مختلف و گاه متضاد است تا افراد، نیروهای خود را صرف مبارزات پوچ کرده و انرژی خود را هدر دهند.

راه دیگر شناخت آنوسیان، خصایص آیین یهود است که می تواند در شناسایی افراد موثر باشد. از جمله برخورد یهودیان آنوسی با روز شنبه،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۵ /

تعطیل و حرام بودن کار کردن در این روز در آیین یهود که آنوسیان از راه های مختلف و با زیرکی تمام در این روز کار و تعطیلی را با هم توأم می کنند. از جمله ی اقدامات آنان برای پرهیز از کار کردن در روز شنبه و عدم ارتکاب گناه، تلاش برای مرخصی گرفتن در مشاغل دولتی و یا خصوصی است. در کارهای دیگر، ترفندهای دیگری زده می شوند؛ نظیر گران فروشی غیر قابل توجیه برای جلوگیری از انجام معامله، تمارض و ابراز گرفتاری های خانواده گی و ...

آنوسیان، الگوهای رفتاری دیگری نیز دارند که برای شناخت آنان چندان مفید نیستند؛ زیرا چندان از جانب آنان رعایت نمی شود. نظیر رعایت فاصله ی چند ساعتی بین غذاهای دارای انواع گوشت با ماکولات لبنی نظیر ماست و بستنی و ... بدین معنی که آنوسیان اکراه دارند مثلاً کباب و دوغ را با هم بخورند و معتقد اند باید بین این دو، چند ساعتی فاصله باشد که البته این مسائل چندان مراعات نمی شود.

تولید شایعات:

یکی از فعالیت های اصلی آنوسی ها تولید، ترویج، انتشار و تبلیغ خرافات دینی (و طی این سال های اخیر تولید انواع اس. ام. اس. های موهوم برای تمسخر مسئولان حکومت اسلامی یا تمسخر اعتقادات دینی مسلمانان) است که شکل های متنوع دارد:

الف: مثلاً نامه ای از زیر درب منزل شما انداخته می شود و در آن ادعا می شود که فلان شیخ، فلان امام یا پیامبر اسلام (ص) را در خواب دیده است و به وی چنین و چنان گفته است و پس از کلی درد دل بی مورد و غیر لازم و بی معنی، از او خواسته است که فلان کار را انجام دهد. در پایان از خواننده

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۶ /

درخواست می شود که آن برگه را به تعداد مشخصی تکثیر کند و بدون این که شناخته شود پخش کند و به خواننده نوید می دهد که در صورت اطاعت، پاداشی بزرگ نصیب او خواهد شد. چنان چه فلانی این کار را کرد و در عرض یک هفته به ثروت کلانی رسید و شخص دیگری تخلف کرد و مثلاً از کوه پرت شد! و ... چنین شایعات و دروغ های خرافه آلود همواره توسط آنوسیان ساخته شده و اشاعه داده می شود.

ب: اخیراً این طور باب شده است که ادعا می کنند در فلان وقت که اغلب در ایام عزاداری ماه های محرم و صفر است، تصویری از فلان شهید میدان کربلا روی دیوار افتاده است یا این ادعا که مثلاً فلان شهید کربلا بر فلان کودک یا زن یا مرد حاضر در جمع ظاهر شده است. اشاعه دهنده گان این خرافات (و احتمالاً همان کسی که بر دیدار این مسائل گواهی می دهد) احتمالاً آنوسی استند.

ج: اقدام دیگر یهودیان آنوسی برای ترویج خرافات دینی، برگزاری جلسات مذهبی نظیر آموزش قرآن یا روضه خوانی همچون سایر مسلمانان است. آنوسیان اغلب جلسات زنانه دار بوده و اوقات فراغت بیش تری دارند که طی آن افراد جلسات زنانه خانه دار بوده و می توانند با تکرار مکرر این مسائل به آن دروغ ها پایداری ببخشند. ثانیاً بعضاً دارای سطح اطلاعات و بینش بالا نبوده و قابلیت بیش تری برای پذیرش و ترویج دروغ دارند. دلیل سوم و تقریباً اصلی، نقش این افراد به عنوان مادر است که با پذیرش این عقاید، آن را به طور کامل به نسل های بعدی انتقال می دهند و نسل بعدی به دلیل اعتماد فطری که به مادر دارد، غالب آراء، نظرات، اندیشه ها و اعتقادات دینی و غیر دینی او را

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۷ /

می پذیرد و همین عامل، یادآور تأکید قرآن است بر عدم تبعیت کورکورانه از اعتقادات والدین در عین احسان و احترام به ایشان. در تمام موارد، نقش رسانه‌ها و media، کاملاً عیان و غیر قابل انکار است. البته از نقش آنوسیان داخل شده در قشر روحانیت که به دلیل سیمای ظاهری موجه، دارای قابلیت نفوذ تقریباً مطلق و سراسری در جامعه‌ی اسلامی استند و در عین حال وظیفه‌ی رهبری آنوسیان خرده‌پا را نیز بر عهده دارند، هم نباید غافل شد. آنوسیان، معمولاً خود را به شدت مذهبی جلوه می‌دهند و برای فریب مسلمانان انقلابی و حزب‌اللهی به عضویت گروه‌هایی نظیر بسیج و حزب الله و ... در می‌آیند و ضمن گزارش به مراکز مافوق خود در مورد نوع و نحوه‌ی فعالیت‌های مذهبی مسلمین و افراد انقلابی به گسترش و توسعه‌ی اسرائیلیات و خرافات مذهبی در میان افراد این گروه‌ها می‌پردازند. همچنین آنوسیان در گروه‌های لهو و لعب نیز حضور چشمگیری دارند تا بتوانند از این طریق هزلیات و امور بی‌ارزش را در جامعه‌ی اسلامی توسعه و گسترش دهند.

تحریف قرآن کریم و توسل به منابع نامطمئن غیر قرآنی:

برای ایجاد انحراف در اعتقاد مسلمین، شاید هیچ روش دیگری تا این اندازه مفید نباشد. به همین دلیل تأکید بیش‌تری بر روی این بخش شده و دسته‌بندی کامل‌تری صورت می‌گیرد.

۱. قرآن از سوی آنوسی‌ها هرگز مورد استناد جدی قرار نمی‌گیرد و در صورت نیاز به قرآن، هیچ‌گاه این کتاب آسمانی مورد رجوع مستقیم قرار نمی‌گیرد، بل که همواره به تفسیر قرآن مراجعه می‌شود که در این مورد هم تقریباً همیشه تفاسیری مورد رجوع قرار می‌گیرند که نویسندگی آن‌ها نیز

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۸ /

آنوسی بوده است تا از این طریق باز بتوانند از متن و بیان اصلی قرآن بگریزند. اسامی تعدادی از آنوسیان مفسر و محدث در کتاب فرزندان استر، ذکر شده است و برخی از معاصرین آنان با تصویر معرفی شده‌اند.

۲. آنوسی‌ها اهمیت فراوانی به ادعیه می‌دهند و اغلب یک دعا نیز در جیب یا کیف خود دارند. در حالی که قرآن را حتی ورق هم نمی‌زنند.

۳. در مورد قرآن، بیش‌تر به آیات قتال و جهاد اشاره می‌کنند و ضمن تظاهر به اعتقاد به قرآن با بیان این موضوعات، مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهند تا تصویر خشنی از اسلام در ذهن او بسازند.

۴. ادعا می‌کنند که رژیم اشغال‌گر اسرائیل و صهیونیسم باید نابود شود و حتی اقدام به تاسیس بنیادهایی برای کمک به مردم فلسطین می‌کنند، اما هرگز عملی انجام نمی‌شود و این مسائل هرگز از حد شعار فراتر نمی‌رود. چنان که با وجود این همه مبارزات شهادت طلبانه، هنوز هم بعد از ده‌ها سال، رژیم اشغال‌گر قبله‌ی اول مسلمانان، به حیات خود ادامه می‌دهد.

در عین حال، آنوسی‌ها با توسل به اندیشه‌ها و تفکرات اومانیستی و برابری تمام انسان‌ها با هم، حتی بدون توجه به جنس و آزادی اعتقاد و اندیشه، به ظاهر برای صلح میان یهود و مسلمان تلاش می‌کنند.

۵. اصرار دارند و تبلیغ می‌کنند که صهیونیسم و یهودیت دو مقوله‌ی کاملاً جداگانه‌اند و به این مطلب اشاره نمی‌کنند که تمام افکار و اهداف صهیونیسم، دقیقاً همان‌هایی است که در تورات به کرات به آن‌ها اشاره شده است. چنان که یهودیان در تورات مکرراً به قتل عام همسایه گان و دست یافتن بر ارض موعود فراخوانده می‌شوند. همچنین به این موضوع نیز عامداً بی‌توجه‌اند که خداوند در کتاب خود با یهودیت به طور عام و در هر فرقه و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۴۹ /

جامه و کسوتی برخوردار کرده و تفکیکی میان یهودی یا گروه‌ها و زیرمجموعه‌های فکری آن همچون صهیونیسم قائل نشده است.

۶- از کمک‌های جمهوری اسلامی ایران و اعراب به مردم فلسطین انتقاد کرده و می‌گویند چرا کشورهایی که خود محتاج امکانات و دارایی خود هستند و بدهی‌های بین‌المللی دارند، ثروت‌شان را صرف نیازهای داخلی خود نمی‌کنند و برای فلسطینیان هزینه می‌کنند؟ این آنوسی‌ها و روشنفکرانهای دنباله‌رو آنان هرگز نمی‌پرسند که چرا جامعه‌ی سرمایه‌داری غرب با تمام امکانات به یهودیان برای سرکوب فلسطینیان و ضدیت علیه مسلمانان کمک می‌کند؟

۷. آنوسی‌ها به هنگام شدت یافتن وحشی‌گری‌های اسرائیل علیه فلسطینیان مبارز، احساساتی شده و رمانتیک حرف می‌زنند و ضمن عدم اشاره به راه حل، صرفاً صورت مسئله را پاک کرده و مثلاً می‌گویند: به هر حال بهتر است اعراب و اسرائیل به نحوی با هم کنار بیایند؛ چون هر دو انسان‌اند!

۸. یهودیان آنوسی، دارای گرایش‌ات باستان پرستانه‌ی بعضاً افراطی هستند. همواره کورش و داریوش را به نیکی یاد کرده و وسیعاً می‌کوشند کورش را همان ذوالقرنین قرآن جا بزنند.

۹. آنان فیلم «تختگاه هیچ کس» را که مستندی در باب نیمه‌کاره بودن تخت جمشید است، دروغ و جعل معرفی می‌کنند، افراد را به ندیدن آن فرا می‌خوانند، مراکز رسمی دولتی را از نمایش عمومی آن باز می‌دارند، آن را بدون هیچ دلیلی رد و غیر قابل اعتنا می‌نامند و مورد تمسخر قرار می‌دهند.

۱۰. موضوع وقوع رخداد پوریم را که نسل‌کشی همه‌جانبه‌ی بنی اسرائیل در منطقه‌ی ایران و عراق و ترکیه‌ی کنونی است رد کرده و ذکر ماجرای

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۰ /

آن در بخش تواریخ تورات را اشتباه چند خاخام می دانند و منکر وقوع آن هستند، اما اگر تحت شرایطی ناچار به پذیرش این واقعیت شوند، آن را محدود دانسته و منکر توقف حیات بشری در آن مقطع می شوند و در مورد نبود هیچ اثری از تمدن‌هایی نظیر عیلام و اکد و آشور و بابل و سارد و لیدی و فینیقیه و ... ادعا می کنند که آن‌ها در تمدن فرضی هخامنشی مستحیل شده‌اند و نه این که نابود شده باشند و دلیل این استحاله را هم قدرت یا تمدن برتر هخامنشیان می دانند. در حالی که هیچ سندی برای این برتری غیر عادی در منطقه وجود ندارد.

۱۱. آنوسی‌های ایران، مثل همه ی یهودیان جهان از اعراب نفرت دارند. آنان را وحشی و بی‌دین و بی‌تمدن و نابود کننده ی تمدن موهوم ساسانی می دانند، اما در عین حال معتقد اند که ایرانیان موفق شده‌اند از همان افراد بی‌دین، دین اسلام را به صورت صحیح و کامل اخذ کنند. راه‌های دیگر شناسایی یهودیان آنوسی:

راه‌های کم اهمیت تر دیگری نیز برای شناخت آنوسی‌ها وجود دارد که قابلیت استناد زیادی ندارند، اما به هر حال می توانند مؤثر باشند. نکته ی ظریف در این خصوص این است که چنین نشانه‌هایی در عین در حاشیه قرار گرفتن، گاه می توانند آغاز گر ظن و گمان در مورد یهودیان آنوسی باشند. در ذیل به بعضی از این راه‌ها اشاره می شود.

آنوسی‌ها معمولاً در اطراف خود از لوازمی استفاده می کنند که به نوعی با ستاره ی داوود مرتبط باشد. مثلاً از قاب عکس‌هایی با ستاره ی ۶ و ۸ پر استفاده می کنند که تصویر دو مربع و یا دو مثلث هم اندازه است که با چرخشی ۴۵ درجه یی و ۱۸۰ درجه یی، بر روی هم قرار گرفته‌اند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۱ /

یک راه دیگر شناسایی آنان بر اساس نام فامیل است، زیرا که برخی از نام‌های خانواده گگی در انحصار آنانست و در روابط داخلی آنان همانند یک کُد شناسایی عمل می‌کند. متأسفانه تاکنون هیچ محققى به فکر تدوین چنین فرست اسامی نیفتاده است، اما گروهی از القاب و عناوین و صفت‌ها و الفاظی وجود دارند که با پیشوند و پسوندهای مختلف به عنوان نام خانواده گگی در میان آنوسی‌ها از قدیم الایام رواج داشتند، ولی چون ممکن است برخی از خانواده‌ها اینک فقط میراث بر آن اسامی باشند نه آنوسی، لذا از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود، اما ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که این اسامی بار معنایی خاصی نیز دارند. به علاوه خانواده‌های آنوسی دارای یک نام خانواده گگی، معمولاً مشابهت‌هایی نیز با هم دارند. مثلاً برخی از نام‌های خانواده گگی مخصوص آنوسی‌ها دارای گرایش‌ات شدید مذهبی است. برخی دیگر اشاره به مشاغل محبوب آنان چون طب و مطربی دارد. این قبیل آنوسی‌ان در هر کجای ایران که باشند، صفات یکسانی را بروز می‌دهند و برخی دیگر از اسامی نیز اشاره به قومیت ظاهری فرد آنوسی دارند و مثلاً نشان دهنده‌ی زنده گگی فرد در بخش ترک یا کرد یا لر نشین ایران استند.

اهداف آنوسی‌ان:

آنوسی‌ها اهداف متعددی دارند که در این جا به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

عمده‌ترین هدف آنان، ایجاد چند دسته گگی و اختلاف در میان مسلمین و بازی با اجناس و قیمت کالاهای مورد نیاز جوامع مسلمان است. آنان با اختیار داشتن سرمایه‌ی مخفی و این روزها علنی، تقریباً تمام درآمد مسلمین

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۲ /

را به صورت ربا و نظایر آن از آنان پس می گیرند و به جیب خود می ریزند تا مسئله ی رشد اجتماعی در بین مسلمین متوقف بماند و کیسه ی یهودیان، بدون زحمت متورم تر شود. طبق قرارهای داخلی یهودیان، درآمد خود را به کیسه می رسانند و در صورت بروز هر مشکلی نیز از طرف آنان حمایت می شوند.

راه های مقابله با آنوسیان:

برای مقابله با این افراد، گام نخست، آگاهی از اهداف آنان است که البته بخش کوتاهی از اهداف مهم آنان ذکر شد؛ لذا با اطلاع از نقش عمده ی آنان در ایجاد تفرقه در بین مسلمانان، لازم است در مسیر خلاف آن حرکت کنیم. بدین لحاظ به نظر می رسد که شروع این امر منوط به ایجاد تحول در بین علمای اعلام اسلام در سراسر سرزمین های اسلامی است تا با بررسی صحت و سقم اطلاعات عمده ترین و اصلی ترین منابع اسلامی در اصول و فروعی که مورد اختلافات مذهبی است و تعیین تکلیف با آن ها، مسلمین را از دشمنی بی جهت با یکدیگر باز دارند و با شناخت مزاحمان و مانع تراشان بر سر راه اتحاد دوباره ی اسلامی، نقاب را از چهره ی دشمنان واقعی مسلمین یعنی آنوسیان بردارند.

آنوسی های مشهور:

برخی از آنوسی ها با پوشش اسلام نمایی خود، خدمات شایانی به قوم یهود انجام داده اند. عمده ی اینان دارای فعالیت های مذهبی به ظاهر اسلامی بوده اند و اقدامات بسیار بزرگی در ایجاد تفرقه و ساخت انواع فرقه های منتسب به اسلام همچون بهائیت داشته اند. متأسفانه به دلیل احتمال ایجاد بعضی التهابات و ایراد اتهامات صرفاً احساساتی و متعصبانه و بدون

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۳ /

پشتوانه ی مستدل و منطقی، از ذکر اسامی این فرقه ها صرف نظر شده و خواننده گان علاقه مند به کتاب «فرزندان استر» ارجاع داده می شوند. در این جا تنها به اسامی چند تن از آنوسیان غیر مذهبی اشاره ی کوتاهی می شود با این توضیح که فهرست مفصل تر اسامی آنان در منبع فوق الذکر موجود است:

فیلسوف:

- ابن کمونه، ۱۲۸۴م.
- ملا الازار همدانی (قرون ۱۹ و ۲۰) معروف به لاله زاری، مترجم کتاب گفتار در روش رنه دکارت.

موسیقی:

- مرتضی خان نی داوود.

ادبیات:

- سید جمال الدین واعظ که از سران مشروطه بود و پسر وی سید محمد علی جمال زاده، نویسنده ی مشهور ایرانی.
- سید اشرف الدین قزوینی، مدیر مسئول روزنامه ی نسیم شمال.
- سلیمان حمیم، مؤلف فرهنگ انگلیسی به فارسی حمیم.
- علی معلم، مؤلف فرهنگ انگلیسی به فارسی پزشکی.

تاریخ:

- خواجه رشید الدین فضل الله، نویسنده ی جامع التواریخ.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۴ /

- سعد الدوله صفی بن هیبت الله، وزیر ارغون خان ایلخان مغول که به جرم جاسوسی برای مسلمانان کشته شد.

سیاست:

- قوام السلطنه، نخست وزیر.
- محسن (هاخام رابی)، نماینده ی مجلس در زمان محمد رضا شاه پهلوی.

اقتصاد:

- مراد اریه، نماینده ی مجلس در زمان محمد رضا شاه که خانواده ی اریه، صاحبان کارخانه ی کاشی سازی ایرانا بودند.
- حاج حبیب القانیا، مؤسس شرکت پلاستیک سازی پلاسکو و کارخانجات صنعتی و تولیدی مرکب در ایران.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۵ /

فصل دوم: واکنش های استاد ناصر پورپیرار

گونه ی «روش» در نقد کتاب!

به راستی که به قول آقای قلی زاده، هر کاری و شاید هم «نقد» کتاب، «روش» خود را لازم دارد. آقای قلی زاده که گفت و گواز تاریخ ایران باستان را به یک رشته از دانسته ها و دانش ها و از جمله تخصص در زبان های کهن موکول می دانند، معلوم نیست که با چه بضاعتی، آن هم به عنوان «ناقد»، خود را نخود این آش کرده اند. چنین ناقدی باید هم ایرادش به کتاب کبیر «دوازده قرن سکوت!» این باشد که چرا من اسم خودم را به عنوان ویراستار در پشت جلد کتاب دیگری به نام «از زبان داریوش»، چاپ کرده ام؟! خوب این هم خودش روش نوینی در نقد کتاب حساب می شود. هدایت دیگر ایشان این که فرموده اند باید در انتخاب محل چاپ اسم خودم به مترجم کتاب «شورشیان آرمان خواه» اقتدا می کردم. گر چه این هدایت هم به مطالب «کتاب ۱۲ قرن سکوت!»، همان اندازه بی ربط است که با «روش» ناقد ما منطبق، ولی ظاهراً به دلیلی که شاید بر آقای قلی زاده نیز پنهان نباشد، مترجم آن کتاب خیلی علاقه ندارند خودشان و نام شان را آفتابی کنند و به خصوص اهل فن می دانند که آن مترجم برای ورود به آن عرصه، «وجهه» ی لازم را نداشته اند. اگر این اشارات، آقای قلی زاده را به سر منزلی نمی رساند، به نقد این ویراستار بر کتاب شورشیان آرمان خواه در شماره ی ۱۴ مجله ی «قرن ۲۱» رجوع کنند. رجوع به آن نوشته احتمالاً دو مطلب را یاد آقای قلی زاده می دهد: یکی این که با مولف و مترجم و قدر و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۶ /

قیمت کتاب «شورشیان آرمان خواه» آشناتر می شوند و بعد هم که شاید کمی «روش» نقد کتاب را یاد بگیرند.

تنها بخش قابل التفات یادداشت آقای قلی زاده (که منتقد ما به صورت «التفات» آورده اند)، همان چند جمله ای است که از کتاب های من نقل می کنند؛ چرا که لااقل در هر یک از آن جملات، یک مدخل بنیادین نوین درباره ی تاریخ ایران یافت می شود. روش نقد آقای قلی زاده چنین بوده است که از خواندن آن جملات به صورتی «نقادانه» فقط ابراز تعجب و حیرت کرده اند! احتمالاً کشیشان قرون وسطی نیز از شنیدن تئوری چرخش زمین، دچار همین نوع حیرت می شدند.

و بالاخره می ماند تبلیغ «معصومیت تاریخی» یهود در نوشته ی ایشان. خردمندان بسیاری - از جمله «اسرائیل شاهاک» که رجل سیاسی برجسته و عضو دولت اسرائیل بوده است - ایمان پُر ابهام به «معصومیت» یهود را از اصول آموزه های مارکسیستی یافته اند. نمی دانم این عارضه ی شناخته شده، چه گونه به آقای قلی زاده سرایت کرده است.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۷ /

به نعل و به میخ

(دزدی ادبی و علمی از نوشته های دیگران و دروغ علمی)

مدتی ست ایران شناسی درمانده در برابر داده های نوین مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» به عنوان چاره اندیشی نوع یهودی درصدد است با توسل به نمایشات «ضرورت بازاندیشی در تاریخ نگاری هخامنشیان»، مهار از دست داده را بار دیگر به دست گیرد و بدون یاد آوری این نکته که این به اصطلاح ضرورت بازاندیشی از چه زمان و با مراجعه به کدام اسناد نویافته و یا بررسی کدام مباحث و تحلیل های تاریخی الزامی شده، پس از ۵ سال سکوت ناگزیر در برابر مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» و درست زمانی که آخرین ستون های تاریخ ایران باستان بر سر سازنده گان یهودی آن فرو می ریزد، ناگهان و با معلق بوزینه وار، درصدد اند با حفظ حرمت پیشین خویش، چنین وانمود کنند که نیاز به بازنگری در تاریخ ایران باستان و به ویژه تاریخ هخامنشیان نیز در زمره ی اکتشافات نبوغ آمیز همان ایران شناسانی ست که پیش از این و در قرن گذشته، قریب ده ها هزار برگ دروغ مفتضح واضح را درباره ی ایران پیش از اسلام و تماماً با هدف پنهان نگه داشتن قصابی سراسری پوریم و تدارک مقدمات ستیز فرهنگی با اسلام، سیاه کرده اند. آنان چنین که ظواهر موضوع حکایت می کند، این بار نیز در جست و جوی همکاران بومی و بوق های نوحاسته و تازه ساز تری به جای بهار و خانلری و شهبازی و شعبانی و سامی و رجبی به از راه رسیده گان در انتظار مدرک دکترایی چون بهرام آجرلو رو آورده اند تا مانع آبرو ریزی بیشتر این دغلكاران ظاهراً ایران شناس شوند و بر بنای در حال فروریزی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۸ /

تاریخ ایران باستان شمعی بزنند که نمایشی از این تلاش در ماهنامه ی شماره ی ۱۵ «دیلماج» مندرج است.

«کنگره ی بین المللی دنیای ایران هخامنشی در موزه ی بریتانیا در لندن از ۲۹ سپتامبر تا اول اکتبر ۲۰۰۵ برگزار شد. هدف اصلی کنگره، بازنگری در مطالعات هخامنشی و ایجاد روزه های نو در عرصه ی تحقیقات بود. به گونه ای که مطالب عرضه شده در کنگره با مطالبی که در پنجاه سال گذشته در کتب مدارس و دانشگاه ها عرضه شده، بسیار متفاوت بود. کنگره، تلاش داشت هخامنشیان را در آستانه ی قرن بیست و یکم از نو بشناسد و از نو و با چهره ی نو معرفی کند. این کنگره را می توان یکی از رویداد های مهم علمی و فرهنگی در عرصه ی پژوهش های دوره ی هخامنشی دانست؛ رویدادی که به نظر می رسد نقطه ی آغازی برای پالایش مطالعات تاریخی ایران از آلوده گی های پان آریانیسم و نظام تاریخ نگاری دوره ی پهلوی باشد.» (ماهنامه ی دیلماج، شماره ی ۱۵، ص ۶۶).

باور کردنی نیست که پنج سال پس از انتشار مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران»، گرداننده گان ماهنامه ی دیلماج، نشست باسمه یی لندن را نقطه ی آغازی در پالایش مطالعات هخامنشی بشناسند! آن چه از میان این جملات، تالوئ جیره خوارانه دارد، این تلقین است که گویی ما باز هم ناگزیریم به ستایش کسانی پردازیم و به آستان بوسی گروهی ادامه دهیم که در صد سال گذشته، مردم منطقه ی ما را با جعلیات همه جانبه ی تاریخی خود تمسخر کرده اند و حالا معلوم نیست بر اساس چه تحولی، ناگهان هوس کرده اند که بر جعلیات قدیم خود رنگ و لعاب تازه ای بپاشند،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۵۹ /

احمقان تازه ای را به دنبال خویش بکشاند و مزدبگیران ارزان بهاتری را به استخدام در آورند.

مسئولین ماهنامه ی «دیلماج» پس از هشت کتاب که هر یک دروازه ی بلند نوگشوده ای در تحقیقات تاریخ ایران باستان و بازنگری رسواساز ملی و خودی و همه جانبه در مسائل هخامنشی شمرده می شود و پنج سال از عمر آغازین آن می گذرد، اینک نشست پُر از مسخره گی لندن را گشودن «روزنه ای نو» در شناخت مسائل هخامنشیان معرفی می کنند! دیلماج به جای خروش و شورش کارشناسانه در این باب که تمام اشیای عرضه شده در بخش نمایشگاه آن نشست، فاقد گزارش کشف و انتساب آن ها به هخامنشیان، بازار گرمی مکارانه است، چنان که خواهد آمد، به ستایش زائرانه ی کلاشانی پرداخته است که هر یک از آنان به علت جنایات و جعلیات بی شمار فرهنگی، مستحق محاکمه و مجازات در دادگاه های فردای فرزانه گان شرق میانه اند.

«حدود پنجاه نفر متخصص بین المللی دوره ی هخامنشی از معتبرترین مراکز ایران شناسی و دانشگاهی جهان در کنگره شرکت داشتند. از آن جمله ریچارد نلسون فرای از دانشگاه هاروارد، بیوار از موسسه ی تحقیقات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن، کروینبروک از دانشگاه گوتینگن... پیر بریان از کالج دوفرانس، مایکل روف و دیوید آسترونواخ از دانشگاه برکلی... جان کرتیس و وستا کرتیس از موزیم بریتانیا، نیکولاس سکوندا از دانشگاه سیدنی، دینز کاپیتان از دانشگاه آریزونا، دی یونگ از لیدن، کریستوفر توپلین و پیتز مک گی رییس هیئت باستان شناسی چارسادا و اروج علی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۰ /

بصیراوف از موسسه ی تحقیقات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن.» (همان، ص ۶۷).

این پاراگراف بدون شرح، ماموریت «دیپلماج» را در بزرگ داشت همان جاعلین گزارش می دهد. دیپلماج در این جا بر زخم های پیکر این خدمه ی کنیسه و کلیسا که تیغ تحقیقات جدید تاریخی وارد آورده، مرهم می گذارد و در حد اکثر بی منطقی می کوشد همان القاب و عناوین سنتی و پوسیده را بر عناصری ببندد که با تالیفات سراپا بی سند خود، هستی و هویت مردم ما را بازیچه گرفته و بر باد داده اند و همان دانشگاه ها و مراکز ایران شناسی را «معتبر» معرفی می کند که تا حد حک کتیبه ی جعلی ساسانی، دست به خرابکاری تاریخی زده اند!

اگر دیپلماج به جای حساب کشی از آستروناخ برای ساخت ناشیانه ی پاسارگاد و تخریب بقایای ابنیه ی اسلامی دوران اتابکان در آن محوطه، حضور او را در نشست لندن، ارزشی برای آن کارناوال ضد تاریخی می شناسد، به گمان من، نه فقط ناتوانی خود را در درک مطالب نویافته در تاریخ ایران باستان علنی می کند، بل با ستایش از آن نشست و حاضران در آن معلوم می کند که چندان هم از مسئولیت خود بی خبر نیست و یادداشت مقدماتی آنان بر مصاحبه ای با بهرام آجرلو جز بزرک و آرایش برای صحنه ی تجدید حیات جاعلین محافل ایران شناسی شمرده نمی شود و سرانجام به دنبال این شروه خوانی و پامنبری مقدماتی و آماده ساز است که مصاحبه ی دیپلماج با بهرام آجرلو آغاز می شود:

«دیپلماج: چه نتایجی در این کنگره حاصل گردید؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۱ /

بهرام آجزلو: نتایج این کنگره پُر بار تر از آن است که بشود در چند صفحه از یک مجله ی غیر تخصصی گنجانند. بنابراین این جانب تنها به چند نکته ی اصلی و محوری به صورت فهرست وار اشاره می کنم تا خواننده گان ارجمند دیلماج با آن ها آشنا شوند:

دیدگاه ها و نگرش های شرق شناسان درباره ی هخامنشیان تاکنون بسیار یونان زده و غرب زده و بهتر است بگوییم هرودت زده بوده است و اکنون وقت آن است به تحقیقات میدانی بهای بیشتر داده شود و از روزنه ی تنگ پارسه و پاسارگاد بیرون آمده و به افق این دوره نگاه وسیعتری داشت. به ویژه لازم است در نحوه ی نگرش خود به منابعی چون تواریخ هرودت، تغییرات اساسی بدهیم؛ زیرا بسیاری از اطلاعات آن، اثبات پذیر نبوده و یا قصه اند...

هر اندازه که نقش تاریخی داریوش و خشایارشا در تاریخ و باستان شناسی، برجسته تر و پُر رنگ تر می شود، به همان میزان، چهره ی تاریخی کورش و کمبوجیه محو شده و رنگ می بازد. دیگر نمی توان از کورش زردشتی سخن گفت؛ زیرا اسناد محکم و مدلی برای اثبات آن نداریم. چهره ی تاریخی کورش در تورات، پُر رنگ تر است تا در پاسارگاد. دانسته های باستان شناسی ما درباره ی کورش کم تر از آن اند که قبلاً تبلیغ و تلقین می شد. به ویژه تاکید بر اهمیت لایه نگاری و ارتباط آن با یافته ها که از سوی دکتر کامیار عبدی طرح و بحث شد، ضرورت بازنگری در بسیاری از اشیاء و آثار مادی و هخامنشی انباشته در موزیم ها را ضروری، جدی و اجتناب ناپذیر می کند. به نظر می رسد که راهبردها و مسیر های مطالعاتی درباره ی ماد و هخامنشی، نیازمند تصحیح و بازنگری اساسی اند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۲ /

زمان آن رسیده است که نگاه فراخ تر به خارج از مرز های امروزی ایران داشته باشیم و دریابیم وضعیت فرهنگی و اجتماعی هخامنشیان، نیازمند بازنگری است.

مطالعات انتقادی اخیر، آن جام بلورین هخامنشیان آریامهری را چنان شکسته و خرد کرده است که دیگر وصله بردار نیست. شاید بتوان ادعا کرد که مطالعات هخامنشی، وارد یک مرحله ی واشکنی و دکانسترکسیون شده است.» (همان، ص ۶۹).

آیا متوجه شدید؟ آجرلو، درس هایی را که از مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران»، آن هم به صورت ناقص و سر و پا شکسته آموخته است، در این جا به عنوان نتایج نشست لندن، پس می دهد! من شاهدانی دارم که گواهی می دهند آجرلو به روشنی این جا و آن جا شعار داده است که باید پورپیرار و نوشته هایش را فراموش و ماجرا را از نو و به نام خویش باز سازی کنیم. این همان هدف اصلی نشست لندن و با متنی که خواندید، آجرلو یکی از مشخص ترین مجریان این برنامه ی مضحک بی آبرو است.

به گمان آجرلو، بحث درباره ی ساخته گی و نوساز بودن اشیای منتسب به هخامنشیان و ساسانیان را ظاهراً کامیاب عبدی گشوده است، نه مجموعه ی تاملی در بنیان تاریخ ایران. از نظر او، «مطالعات انتقادی اخیر که جام بلورین هخامنشی را تکه پاره و خرد کرده»، صاحب ندارد! آقایان، خوش خیالانه می خواهند فراموش کنند که بدون تالیفات و توضیحات جدید کتاب های من، هنوز مشغول از بر کردن همان مهملات دست پخت اشمیت و گیرشمن و سامی و فرای و آسترونناخ و کریستن سن و از این قبیل درباره ی هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان بودند که در ۵۰ سال گذشته، محتوای صد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۳ /

در صد رساله های دانشگاهی در موضوع تاریخ ایران را در مقاطع مختلف و در دانشگاه های سراسر جهان، تشکیل می داده است.

«دیلماج: تورات، هخامنشیان را از دیر باز می شناخته است. واکنش محققان یهودی به این کنگره چه بود؟

آجرلو: همان گونه که اشاره کردید، تورات از حدود ۲۵۰۰ سال قبل و حتی پیش از منابع کلاسیک یونانی، هخامنشیان را می شناسد و هنگامی که در درازای ۲۵۰۰ سال، هخامنشیان در تاریخ خاور نزدیک فراموش شده بودند و حتی هیچ ایرانی تا صد سال پیش، نامی از کورش و داریوش نشنیده بود، یهودیان در مراسم مذهبی خود، چون پوریم، یاد و خاطره ی هخامنشیان را تقدیس می کردند. این یاد و خاطره و تاثیر قوی تا بدان جا بود که یهودیان هرگز حاضر نشدند عیسی مسیح (ع) را به عنوان مسیح خداوند به رسمیت بشناسند؛ زیرا از نظر آنان، مسیح خداوند، کورش بود. در این جا می بینیم که وسعت تاثیر گذاری تاریخ هخامنشیان تا کجا بوده است. از مهمترین دست آورد های این کنگره، حضور شماری از شرق شناسان یهودی رفرمیست و غیر صهیونیست بود که خواستار توجه جدی به عهد عتیق و تورات به عنوان یک کتاب تاریخی و منبع مهم مطالعات هخامنشی و تبیین جایگاه آن در عرصه های پژوهشی بودند.» (همان، ص ۷۰).

این سخنرانی آقای آجرلو بسیار جالب است؛ زیرا چنان می نماید که برای نخستین بار مشغول معرفی تورات به عنوان یک منبع شناخت هخامنشیان است! او معلوم نمی کند که در چه زمانی به این کشف شگرف نائل شده و آشنایی او با تورات و موضوع ارتباط یهوه و رابی های دست اول یهود با

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۴ /

کوروش چه گونه و از چه مسیر بوده و پیش تر در کدام منبع منعکس کرده است؟

آجرلو در اجرای فرمان کلی یهودیان درباره ی رعایت سکوت و بایکوت مجموعه ی تاملی در بنیان تاریخ ایران، احتمالاً از یاد برده است که طرح مطالعه ی تورات به عنوان تنها منبع معتبر شناخت هخامنشیان در پنج سال پیش و برای نخستین بار در فصل درخشان «چاره اندیشی یهود» از کتاب هخامنشیان در مجموعه ی «۱۲ قرن سکوت!» عرضه شده و به یاد نمی آورد که تنها منبع کلاسیک یونانی که از هخامنشیان سخن گفته، کتاب قلابی، جعلی و نوساز هرودت به نام «تواریخ» است که آجرلو آن را دور انداختنی خوانده بود. پس تنها و کهن ترین سند شناخت نقش تاریخی کوروش و قبیله ی هخامنشی خوانده اش، آشنایی با اشارات تورات درباره ی تحولات و تمهیدات رخ دادها از پی استخدام کوروش به وسیله ی رابی های بزرگ با هدف تخریب بابل و آزاد کردن اسیران و ثروت یهودیان است. این مطلبی است که با ترسیم جزئیات ارتباطات و اسناد تاریخی و باستان شناختی، سال ها پیش و همان زمان که آجرلو هنوز به هرودت افتخار می کرد، برای نخستین بار در کشور ما و در کتاب «هخامنشیان» به مطالعات تاریخی شرق میانه عرضه شد و عجیب است که حالا آجرلو را می بینیم که بدون نام بردن از منبع اطلاعاتی که عرضه می کند، مشغول معرکه گیری در میدانی است که مار و کلاه و خرگوش و شامورتی اش، کمترین تعلقه ی او ندارند!

«دیلماج: تاثیر این کنگره در ادامه ی مطالعات دوره ی هخامنشی چیست؟ آجرلو: بی تردید دیگر درب هخامنشیان روی یک پاشنه نمی چرخد و از فردای این کنفرانس که بیش از پنجاه نفر از برجسته ترین هخامنشیان شناسان

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۵ /

جهان، طرح آن را افکندند، برداشت و شناخت و نگاه و تفسیر جهان از هخامنشیان، دگرگونی های بنیادی یافته است و پس از نیم قرن تکرار و نشخوار یافته ها و بافته های گیرشمن و هرتسفلد و اشمیت و امستد و دیاکونف و علی یف و علی سامی، باید گام های اساسی در مطالعات دوره ی هخامنشی برداشت و بر اساس راهبردهای نوین باستان شناختی به بازنگری جدی و فراگیر در دوره ی هخامنشی در ایران و آسیای غربی پرداخت.» (همان، ص ۷۱).

آجرلو این جا هم مبنا و مبدای چرخش در مطالعات هخامنشی را، نه انتشار مجموعه ی تاملی در بنیان تاریخ ایران، بل نشست لندن می شمارد که گویی برجسته ترین هخامنشی شناسان جهان در آن جمع بوده اند! برجسته گانی چون آستروناخ که می تواند با بقایای مصالح مسجد مسلمین برای کورش در پاسارگاد، قصر قلابی بسازد و یا فرای که دلچک نمایش هخامنشی در ۵۰ سال گذشته بوده است!

آجرلو، ساده لوحانه می انگارد که بقایای زنده ی باند گیرشمن و هرتسفلد و اشمیت و امستد نسبت به حقایق تاریخ هخامنشی بی خبر بوده اند و می خواهد برای شست و شوی دست این حقه بازان مطلقاً بی سواد و مغرض و محو آثار جنایات فرهنگی صد سال اخیر آنان آبی بریزد و چنین تلقین کند که همان بالا برنده گان پیشین بنای بی قواره و قلابی امپراتوری هخامنشی به نقائص کار پی برده و قصد تعمیر دست ساخت خود را دارند!

آجرلو، کم ترین اشاره ای در این باب ندارد که این ایران شناسان در دغلی ممتاز و برجسته، پس از آوار بی آبرویی ناشی از انتشار مجموعه ی تاملی در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۶ /

بنیان تاریخ ایران است که می کوشند با مدد دست آموزان جدید خود، غبار فصاحت را از سر و رو بتکانند و بار دیگر طلبکارانه آفتابی شوند. آجرلو، نمی نویسد که موضوع تاریخ دوران مشهور به ایران باستان به جعلیات مربوط به عهد هخامنشیان منحصر نمی شود و اینک مدت هاست که معلوم شده، داشته ها و دانسته های کنونی درباره ی تاریخ شرق میانه و بل سراسر جهان کهن در فاصله ی رُخ داد پلید پوریم تا طلوع اسلام، سطری نگارش نیالوده ندارند و تمام آن چه درباره ی تاریخ یونان و مصر و بین النهرین و امپراتوری های قلابی و مقوایی و دست ساز اشکانی و ساسانی و زردشت و اوستا و مزدک و مانی در دوران مورد بحث بیان شده، یکسره جعلیات و صحنه آرایایی هایی به قصد اختفای جنایت بی منتهای پوریم بوده است و بس!

این یاد آوری را آقای آجرلو فراموش نکند تا اگر چند سالی دیگر در جای دیگر نشستی برقرار بود و خیال بازسازی امپراتوری اشکانی و ساسانی نیز به مغز معیوب اساتید ایران شناس مورد تقدیس آجرلو رسوخ کرد و آجرلو را هم به تماشا خواندند، در مصاحبه ی آتی مدعی نشود که کشفیات جدید درباره ی این مجهولات تاریخ ایران باستان نیز از معجزات درک ایران شناسان کبیر غربی اند!

«دیلماج: و سخن شما با محققان داخلی؟»

آجرلو: ما پژوهشگران و محققان ایرانی بایستی تحولات شتابان علمی و فرهنگی جهان را دریابیم و تلاش کنیم شالوده ی یک تحقیق علمی درباره ی دوران های تاریخی ایران و به ویژه هخامنشیان را پی ریزی کنیم. متأسفانه برخی از ما، بیشتر مترجم و نشخوار کننده ی اطلاعات کهنه و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۷ /

منسوخ نیم قرن قبل شده ایم. این یک کم‌دی نه چندان مضحک، اما تاسف‌انگیز است که هنوز شماری در ایران در صدد اثبات و نمایش ناشیانه‌ی چیزهایی هستند که پایه و اساس تاریخی ندارند و به جای اتخاذ راهبرد های علمی مناسب برای تحلیل و تفسیر تحولات فرهنگی، سعی در به انحراف کشاندن افکار عمومی و شعبده بازی و مخدوش کردن تاریخ دارند.» (همان، ص ۷۱).

این همان دم خروس ماموریتی ست که به آجرلو سپرده اند: کم رنگ کردن نقش تالیفات و تحقیقات ملی در موضوع تاریخ ایران باستان و متوجه کردن اذهان به کوشش های ظاهراً عالمانه و دلسوزانه ای که در پستوهای موزه‌ی لندن برای حقه بازی های نو در تاریخ ایران باستان تدارک می شود.

آجرلو به جای این که خطاب به هخامنشیان شناسان حرفه‌ی بی و دستمزد بگیر کنیسه، ناصحانه بنویسد که از افتضاح برملا شدن نقشه‌ی یهودیان در تاریخ سازی برای ایران باستان و شرق میانه درس بگیرند و در آینده، فرهنگ بشری را در مسائل اساسی نیالایند، به خود ما یاد آوری می کند که از همان حقه بازان پیروی کنیم، از قافله‌ی آنان عقب نمائیم و تحولات شتابان علمی و فرهنگی جهان را دریابیم!

برای من دشوار است که باور کنم آجرلو نمی داند که تحولات بنیانی در شناخت درست تاریخ شرق میانه از ایران و با تالیف مجموعه‌ی تاملی در بنیان تاریخ ایران آغاز شده. پس حق داریم که جوانان را نسبت به تلاش ها و تلقینات این ادامه‌ی شجره‌ی دست آموزان پیشین هشدار دهیم که اخیراً از سفره‌ی گسترده‌ی موزه‌ی بریتانیا بازگشته است!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۸ /

ماهنامه‌ی دیلماج شماره‌ی ۱۵، مقاله‌ی دیگری دارد به نام «دوره‌ی هخامنشی، رکود سیر تمدن در ایران» که گرچه در مواردی و به خصوص در اثبات و ادعای جغرافیا و قومی به نام فارس، دچار اشتباهات عمده و تحت تاثیر اسناد نادرست و مشکوک و بررسی نشده‌ی موجود است، اما کاری ست خودی و عالمانه و تحقیقی ست ملی و معتبر و مستند که در رده‌ی پایه‌ها و زیربنای بازنگری فنی به پیشینه و سرنوشت تمدن منطقه و از نخستین پیگیری‌های مختصر و تدوین اشارات باستان‌شناختی برای اثبات ویرانی‌های عمومی به بار آمده در دوران هخامنشیان و سقوط و توقف رشد و انقطاع کامل تجمع در اثر حادثه‌ی پلید پوریم قرار می‌گیرد و خود نشان می‌دهد که فلش راه نمای آجرلو، قصد انحراف محققین خودی از چه شاهراه و هدایت شان به کدام بی‌راهه را دارد.

«منطقه‌ی فارس، جایگاه مهمی در پیدایش و گسترش امپراتوری هخامنشیان داشته است و منطقاً شاخص‌های فرهنگی این دوره را باید در این جا جست و جو کرد، اما به غیر از بناها و محل‌هایی چون تخت جمشید، پاسارگاد و نقش رستم که بیشتر جنبه‌های درباری داشته، از محل استقرار‌های معمولی، آثاری چندانی وجود ندارد. طبق بررسی‌های باستان‌شناسی که در منطقه‌ی فارس انجام شده، کاهش مشخص و قابل ملاحظه‌ای را در تعداد مکان‌های مسکونی در این دوره نشان می‌دهد. تمام داده‌ها مشخص می‌کنند که کوچ‌نشینی از دوره‌ی هخامنشی، نقشی با اهمیت و حتی حاکم و مسلط را بازی کرده است. این مرحله سپس شدت یافت و به نوع انقطاع کامل از سکنه در خلال نیمه‌ی نخست هزاره‌ی اول انجامید.» (دیلماج، شماره‌ی ۱۵، ص ۷۳).

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۶۹ /

این که آقای فیض خواه، حوزه ی آثار معماری منسوب به هخامنشی را منطقه ی فارس می خواند، حاصل جدی نگرفتن اسناد تازه ارائه شده ای ست که معلوم می کند پاسارگاد یک محوطه ی مصنوعی و تازه ساز است. تخت جمشید و نقش رستم، هویت کهن ایلامی دارند و هنوز نتوانسته ایم کوچکترین محل استقرار به اتمام رسیده و قابل استفاده از هخامنشیان در منطقه ای که فارس می خوانند پیدا کنیم؛ زیرا در حال حاضر به سهولت قابل اثبات است که نه فقط در اندازه ی یک اتاق دربان هم، محل مسقف مسکونی قابل استفاده در ابنیه ی سنگی تخت جمشید یافت نمی شود، بل سخن از امپراتوری و استقرار هخامنشی در منطقه ی شرق میانه، پیش و پس از نسل کشی پوریم، غیر ممکن است و می توان با ادله ای آکادمیک اثبات کرد که تمامی ادعاهای موجود در موضوع کروئولوژی هخامنشیان، از پایان حکومت توام داریوش اول و خشایارشا، متکی به اسناد و از جمله کتیبه هایی اند که محصول یک سلسله اقدامات جااعلانه اند. بدین ترتیب تکرار واژه ی فارس به عنوان یک پایگاه سیاسی - فرهنگی در سراسر تاریخ ایران، فاقد اسناد اثباتی است و تولیدات فارس شناسانه ی مدون و موجود، عمری دور تر از ۱۲۰ سال ندارد.

آن چه را که آقای فیض خواه در پایان نقل فوق، تمایل به کوچ نشینی می شناسد، در واقع باید که نوع گریز عمومی از آسیب پوریم شناخته شود که سرانجام آن نیز منجر به «انقطاع کامل» و خلاء مطلق در محوطه های زیستی پیش رفته ی پیشین شده است.

«در منطقه ی خوزستان نیز کاهش استقرار های انسانی و محوطه های زیستی در دوره ی هخامنشی دیده می شود. این روند، جریان منطقه یی و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۰ /

فرامنطقه یی بوده است. مدارک به دست آمده از دشت شوشان، دهلران، منطقه ی دیاله و اروک در عراق، میزان پایین رشد جمعیت را نشان می دهد. طبق نظر ژان پرو، این مطلب می تواند در ارتباط با ایجاد یک زنده گی کوچ نشینی باشد، اما این نظر نمی تواند متروک شدن و از بین رفتن استقرار های دوره ی قبل از هخامنشی را توجیه کند.» (همان، همان صفحه).

تمام این اشارات آقای فیض خواه، اثبات متروک و منهدم شدن نمودار های زیستی در محیط های سابقاً فعال در حوزه ی شرق میانه و انهدام آثار تمدن و تجمع و تولید در آغاز دوران تسلط هخامنشیان است.

تجمع و برآورد آقای فیض خواه از نتایج اکتشافات پراکنده، چنان که خواهید خواند، به نسبت خود، دامنه ی گسترده دارد و از خوزستان تا مرزهای کنونی گیلان را دربر می گیرد که در همه جا یونیفورم تخریب و امحای حیات در محیط های فعال انسانی به طور یکسان و در زمان واحد، قابل شناسایی است. ملی کردن و ادامه ی همین تجمع با نمونه های مارلیک و سیلک و جیرفت و شهداد و سیستان، این تابلوی انهدام را در سطح سراسر ایران و در زمان معین و واحد، گسترده خواهد کرد.

«بهترین دلایل باستان شناختی ما از غرب ایران مربوط به حفاری گودین تپه و بررسی دشت کنگاور توسط کایلر یانگ است. در گودین تپه، مشخص شد که آثار دوره ی هخامنشی وجود ندارد و تنها محوطه های اندکی مربوط به این دوره در دشت کنگاور شناسایی شد. در غرب ایران، محوطه های مهمی چون بابا جان تپه ی لرستان در لایه ی بی ۲ در این دوره تخریب و نوشیجان تپه ی ملایر، متروک شده است.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۱ /

یانگ برای طبقه بندی و تحلیل آثار دوره ی هخامنشی در دشت کنگاور، به جای دوره ی هخامنشی از اصطلاح آهن ۴ استفاده کرد. با توجه به مشکلاتی که در طبقه بندی داده های باستان شناختی دوره ی هخامنشی وجود دارد، محققان دیگری چون آستروناخ، کرول، براون، و لوین، اصطلاح آهن ۴ را به جای دوران هخامنشی در سایر مناطق ایران به کار برده اند.» (همان، همان صفحه).

هم نسبت دادن علت تخلیه و تخریب کامل محیط های کهن زیستی در دوران هخامنشیان به تمایل عمومی برای کوچ نشینی! که پیشتر از قول ژان پرو خواندیم و هم استفاده از اصطلاح بی معنا و مسمای آهن ۴ برای دوران هخامنشیان، کاملاً نشان می دهد که اثبات یک استقرار مقتدر هخامنشی در ایران غیر ممکن است؛ زیرا حضور آنان با مقاومت مستمر و سراسری ۵۰ ساله توأم بوده و بانسل کشی نامحدود پوریم که تمدن و تجمع را در شرق میانه ی تابناک برچید و در جای آن خاموشی گورستانی و سکوت دراز مدت ۱۲۰۰ ساله را تا طلوع اسلام نشانند، پایان گرفته است. در حقیقت تمام این گونه توسل های قابل تمسخر باستان شناسان نادان غربی، جز تلاش بی خردانه ی آنان برای گم کردن رد ماجرای هولناک پوریم، ارزیابی نمی شود.

«طبق شواهد باستان شناختی بعد از سقوط اورارتو در اواخر قرن ششم قبل از میلاد، بسیاری از محوطه ها تخریب و متروک شده اند. ماسکالار، معتقد است که عقرب تپه و لایه ی بی ۳ حسنلو در دشت سلدوز آذربایجان، بسطام در نزدیکی ماکو، لایه ی دوم زندان تخت سلیمان و هفتوان تپه ی سلماس، همه گی تخریب شده اند. او احتمال می دهد که

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۲ /

تخریب بعضی از این محوطه ها همزمان با ۵۵۰ قبل از میلاد، یعنی زمان طغیان هخامنشیان بر مادها باشد. بر اساس گزارش های دیگر باستان شناختی، این وضعیت در بسیاری از مناطق دیگر آذربایجان وجود داشته است. از ۴۳ محوطه ی مربوط به دوره ی اورارتو، تنها ۶ محوطه، دارای آثار دوران هخامنشی بوده و بقیه محوطه ها متروک شده اند.» (همان، ص ۷۴).

در این جا هم ذکر طغیان هخامنشیان علیه ماد های ناشناس و بدون نشانه و صد سال عقب بردن تاریخ تخریب سراسری آذربایجان از سوی ماسکالار، دور کردن امکان تطبیق دقیق این حوادث هولناک علیه تمدن بشری با رخ داد پلید پوریم است.

و فور تابلوهای کپی شده ی تخریب در منطقه ای که امروز آذربایجان خوانده می شود، همراه انبوه یافته های باستان شناختی با درجات بالای ارزش فنی و هنری که از همان منطقه، متعلق به دوران پیش از هخامنشی در موزه های جهان انباشته است، گواه بزرگی ست که تجمع های پیشرفته و قدرتمند کهن در جغرافیای کنونی آذربایجان نسبت به جنوب شرقی و شرق ایران به سبب مساعدت بیشتر اقلیم، بسیار متمرکزتر و متنوع تر بوده است. کوشش برای شناسایی بومیان مستقر در این جغرافیا در دوران پیش از هخامنشی از نخستین علائم مثبتی ست که گردشگری درستی را در جهت حرکت عقربه های باستان شناسی و میراث ایران نشان خواهد داد.

«در تپه ی شیرامین آذر شهر از هزاره ی سوم قبل از میلاد تا قرن سوم هجری، استقرار وجود داشته منهای یک رکود از ۷۰۰ تا ۴۰۰ قبل از میلاد که مربوط به دوره ی ماد و هخامنشی است. در گول تپه ی عجب شیر نیز همین وضعیت وجود دارد. علاوه بر این، آقای سرفراز در گزارش دوم

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۳ /

بررسی آذربایجان غربی، عدم وجود دوره ی هخامنشی را در استقرار های دشت ارومیه یاد آور می شود. از ۸ محوطه ی مربوط به دوره ی اورارتو، تنها ۶ محوطه دارای آثار هخامنشی بوده و بقیه ی محوطه ها متروک شده اند. به طوری که از این شواهد باستان شناختی می توان نتیجه گرفت، لااقل در چهار منطقه ای که از نیمه ی غربی و جنوب ایران ذکر شد با رویکار آمدن هخامنشیان، بسیاری از استقرارها از بین رفته و یا متروک شده اند و تنها در تعداد کمی از این محوطه ها آثار دوره ی هخامنشی مشاهده می شود.» (همان، همان صفحه).

هنوز معلوم نیست شناخت آثار دوره ی هخامنشی در جغرافیای تاریخی آنان از نظر باستان شناسی با کدام معیار و نشانه ها صورت می گیرد؟ زیرا تاکنون نتوانسته ایم کم ترین نشانه ی فنی، هنری و تولیدی را شناسایی کنیم که در دوران پیش از هخامنشی دیده نشده باشد تا اختصاص دادن آن به هخامنشیان را ممکن کند! بدین ترتیب انتساب هر علامت تجمع و تحرک و تمدن و تولید به دوره ی هخامنشی در هر خطه ای انحراف در برداشت و نادرستی در تفسیر از یافته ها تلقی می شود؛ زیرا حاکمان کم جان هخامنشی که به زمان نسبتاً کوتاه از کورش تا خشایارشا منحصر اند، بر اثر مقاومت مستمر و سراسری منطقه، هرگز فراغت لازم را برای عرض اندام فرهنگی نیافته اند و امکانی برای لشکرکشی اضافی به مصر و یونان نداشته اند. اینک که همین باستان شناسی غیر مستقل و کم جان و بدون پشتوانه ی ملی هم با نمونه ی تجمع و تالیف آقای فیض خواه توانسته است سقوط سیر تمدن در دوران هخامنشیان را نمایش دهد، بر مورخین و مفسرین تاریخ است که برای این سقوط ناگهانی و سراسری و بدون بازساخت، علتی تاریخی بیابند. در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۴ /

حوادث جهان کهن، هیچ اشاره ای جز حادثه ی پلید پوریم برای پیدایش چنین پی آمد منفی در پروسه ی رشد منطقه ی ما قابل شناسایی نیست.

«به وجود آمدن سیستم زنده گی کوچ نشینی، یکی از فرضیه های موجود برای علت یابی این مسئله است. شاید تسلط هخامنشیان بر مناطق مختلف به صورت سرکوب مردمان یا اجبار آنان به کوچ نیز یکی دیگر از فرضیه ها برای پاسخ به این سؤال مهم باشد. به علت همین کمبود داده های باستان شناختی است که استفاده از اصطلاح آهن ۴ را در باستان شناسی دوران هخامنشی، بیش تر رواج می دهد. یانگ ۲۰۰۲.» (همان، همان ص.)

چنان که گفته شد طرح تمایل به زنده گی کوچ نشینی که یانگ پیش می کشد تا اندازه ای که موجب انهدام مراکز قدرتمند کهن در سراسر شرق میانه شده باشد، یک شوخی کثیف و ابلهانه و یک حقه بازی عیان برای پنهان کردن عامل اصلی پوریم است. ضمن این که بروز چنین تمایلی لاقل به توضیحی تاریخی و یا لاقل جغرافیایی برای این تغییر سلیقه ی ناگهانی و عام در نحوه ی ادامه ی زنده گی نیازمند است که کسی کمترین اشاره ای به آن نکرده و مهم تر از همه این که حتی از همان محوطه های تجمع کوچ نشینی مورد اشاره که جانشین تمدن اورارتو و ایلام و بابل و آشور و مارلیک می شمارند نیز کم ترین اثری نیافته ایم!

هر تلاش و تالیف ملی و معتبر و بدون آلوده گی خودی درباره ی دوران هخامنشیان که از دسترس ایران شناسی پُر لجن موجود دور مانده باشد، به ساده گی وقوع پوریم را در پایان دوران تسلط مشترک داریوش اول و خشایارشا و انهدام کامل هستی منطقه ی ما را در یک توطئه ی خوفناک یهودیان اثبات می کند. در حدی که پس از آن حادثه ی پلید، آثار و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۵ /

علائمی از هستی ساده ی انسانی نیز در سراسر شرق میانه ی تابناک، پیدا نمی کنیم.
اینک مسلم است که گفت و گوی ملی و ناوابسته در تاریخ هخامنشیان و جست و جوی باستان شناختی از آن دوران، بیشتر به فیض خواه ها و کمتر به آجرلوه‌ها نیازمند است.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۶ /

واکنش های کودکان به نخستین کتاب «ساسانیان»

بشتابید!...

به دنبال انتشار قسمت نخست کتاب ساسانیان و پس از تخریب ارزش تاریخی بنای موسوم به تخت جمشید و اثبات دخالت مخرب ایران شناسان در نابود کردن مانده های دیرین بومیان ایران پیش از هخامنشیان، بقایای ایران شناسی داخلی و خارجی کف بر لب و دیوانه وار به تحرک درآمده اند و ادامه ی انتشار این مجموعه را با بی آبرویی کامل دانشگاه های اروپایی و کرسی های باستان شناسی و شرق شناسی، برابر گرفته اند.

اینک از هر گوشه ای فریاد خشم آلود توام با ناله های جگرسوز بلند است که بر سر و سینه کوبان، پورپیرار را نفرین می کنند و او را بلای نازل شده از آسمان می دانند. رفت و آمدها و نشست و برخاست ها و نقل و حدیث ها بر سر زبان هاست و برخی که اگر نه در گسترش داد و ستد بیان در جهان، لااقل در زن باره گی شهره ی عالم شده اند، اینک پرچم مظلومیت سلمان به دست در پی فتوا فروشی است که حکم به ارتداد دهد و خیال این حضرات آزاد اندیش را خلاص کند. چنان که حاصل نشست فروردین ماه شجاع الدین شفا بر تخم های تازه ای در پاریس، اینک جو جکان جیک جیک کن تازه ای به باغچه ی باستان پرستی فرستاده است که قرار است یکی یکی وبلاگ بزنند، سایت به راه اندازند و فلم بسازند تا شاید حریف تصویر های مختصری شوند که در کتاب ساسانیان، بنیان دروغ افکنی آنان را به باد داد. حالا کاوه ای آمده است با وبلاگ par30 که از همین گام نخست معلوم می کند پرچم بی سواد ی به دست دارد، قصد کرده است کتاب هایی را نقد کند که معلوم است برگی از آن را نخوانده و چیزی در آن باره نمی داند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۷ /

اینک سراسیمه شده گان بشتابند تا چیزی از این نمد باقی ست، کلاهکی
برای کله ی بی مغز خویش بدوزند!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۸ /

دفاع بخش ادبیات به جای تاریخ!

زنده باد دانشگاه ادبیات دانشگاه تهران که منتقد متون تاریخی پرورش می دهد؟!!

بالاخره در برابر نخستین کتاب من پس از سه سال با استمداد از دو نفر به اسامی محمد تقی عطایی و علی اکبر وحدتی از دانشگاه ادبیات! دانشگاه تهران، کتابی با عنوان «اعتبار باستان شناختی آریا و پارس» به منظور نقد مطالب بخش اول «۱۲ قرن سکوت!»، روانه ی بازار کتاب شد. چند نفری به اصرار می خواهند که پاسخی بر آن بنویسم. جز پاسخ کوتاه زیر، حرف درخور دیگری نیافتم:

۱. باز هم دانشگاه ادبیات دانشگاه تهران که کوشید عرق خجالت را از پیشانی کرسی تاریخ و باستان شناسی دانشگاه ها پاک کند.

۲. تنها قسمت های مفهوم کتاب «اعتبار باستان شناختی آریا و پارس» نقل هایی ست که از کتاب «۱۲ قرن سکوت!» به میان برخی از صفحات آن منتقل کرده اند.

۳. امیدوارم آقایان محمد تقی عطایی و علی اکبر وحدتی با این تمرین در آینده بتوانند برای مرشدان زورخانه ها شعر حماسی بسرایند؛ زیرا این دو ادیب با کتاب شان معلوم کردند که با افسانه های رایج تاریخ ایران باستان، بیگانه نیستند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۷۹ /

بروز عوارض ضربه ی کتاب «اشکانیان»

به تدریج آثار و عوارض ضربه ی گنج کننده ی کتاب «اشکانیان» ظاهر می شود و اندک اندک شاهد تظاهراتی استیم که معلوم می کند آن ضربه به کلی تعادل عقلی باستان پرستان را برهم زده و قدرت تفکر متعارف را نیز تا آن جا از آنان سلب کرده که از سر نام و عنوان و آرم و اعتبار خود نیز گذشته اند و دست به اعمالی می زنند و اسنادی خلق می کنند که به وضوح و روشنی تمام معلوم می کند که عمده و اگره ی ایران شناسی سنتی و وارداتی ایران، جاعلین جری و بی دانشانی بی شرم اند که تکلیف آنان را باید محکمه ای ملی معلوم کند تا همه ناظر شویم چه کسانی تاریخ و هویت مردم ایران را به بازی گرفته اند و تمسخر می کنند: ناصر پورپیرار با مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» یا موزه ی ملی ایران که علناً و بی پروا، هویت و هستی و تاریخ این سرزمین هفت هزار ساله را بازیچه پنداشته و با تحقیر و توهین به شعور ملی و به هیچ شمردن عقل و تمیز دانش آموخته گان با همکاری داریوش اکبر زاده، کتاب «کتیبه های پهلوی اشکانی» را منتشر کرده است؟ این کتاب ۸۶ صفحه یی، تعدادی کتیبه ی اشکانی را با باز نویسی متن و عناوین زیر آدرس می دهد که تماماً دروغ واضح، جعل مطلق، زاده ی خیال محض، بهتان بی تردید و حقه بازی قی آلود و آشکار است:

۱. کتیبه ی اشکانی اردشیر ساسانی در نقش رستم!
۲. کتیبه ی اشکانی شاپور ساسانی در حاجی آباد!
۳. کتیبه ی اشکانی شاپور ساسانی در تنگ براق!
۴. کتیبه ی اشکانی هرمز ساسانی در نقش رستم!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۰ /

۵. کتیبه ی اشکانی کال چنگال!

۶. کتیبه های اشکانی سر پل ذهاب!

۷. کتیبه ی اشکانی اردوان در شوش!

و چند کتیبه ی اشکانی بی هویت دیگر.

بی شک در سراسر این سرزمین، کتیبه هایی با مشخصات فوق وجود ندارد و تمامی آن ها ساخته ی ذهن نادرست و علیل سازنده گان کتاب «کتیبه های پهلوی اشکانی» است.

چه بر سر مان آمده است که موزه ی ملی ایران و در واقع سازمان میراث فرهنگی برای تاریخ ما کتیبه جعل می کند؟ چشم تمام تشکیلات فرهنگی کشور روشن که مراکز رسمی و ملی هم برای تحقیر تاریخ و هستی و هویت ملتی، کتیبه های اشکانی می سازند و در کتابی با آرم موزیم ملی ایران منتشر می کنند! معلوم است که آن کارشناسان وزارت ارشاد که کتاب ساسانیان مرا «تمسخر غرور ملی» می شناسند، نباید هم قادر به تشخیص این مجموعه ی جااعلانیه باشند که به جای پاسخ به کتاب «اشکانیان» من منتشر کرده اند!

فرزندان با فرهنگ ایران، فرهیخته گان دانشگاهی و صاحبان کورس های آموزشی تاریخ و باستان شناسی و موزیم داری و مرمت، علیه این توطئه گران و ستیزنده گان با هویت کهن بومیان ایران و برای افشای دروغ های شاخ دار شان که بی مهابا و بانادان شمردن شما به صورت کتاب در می آورند، قاطعانه اقدام کنید.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۱ /

تحریف در کتاب‌های «تأملی در بنیان تاریخ ایران»

آقایی به نام عادل ارشادی فرد در شماره‌های ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ نشریه‌ی نوید آذربایجان، نقد بسیار مطولی بر کتاب‌های من با نام «تحریف در تاریخ آذربایجان» آورده بودند که در نکات اصلی متکی بر اسناد وارداتی به اصطلاح ایران شناسان بود. پاسخ گویی سیستماتیک به نقد ایشان به علت پراکنده نویسی بسیار، ممکن نبود. ناگزیر این یادداشت را برای آن نشریه فرستادم که می‌خوانید. این یادداشت در شماره‌ی ۳۱۰ نوید آذربایجان هم چاپ شده است.

تحریف در کتاب‌های تأملی در بنیان تاریخ ایران: به راستی که پاسخ نویسی بر نقد بی‌جهت مطول آقای ارشادی‌فر، بسیار دشوار شده بود، زیرا گرچه در این تنگنای زمان که بدان دچارم، مطالب ایشان را دو بار خواندم، اما سرانجام به این نتیجه‌ی ناگزیر رسیدم که هیچ معنای قابل‌گزینشی در آن‌ها نیست که به پاسخ‌گویی بیارزد. در آن‌جا اغتشاش گیج‌کننده‌ای از تکرار انبوهی داده‌های بی‌سند وارداتی یافتم که مدت زمانی ست موجب موریان‌زده‌گی چهارچوب اصلی تاریخ شرق میانه شده است. خواستم خلاف روال معمول، نقد ایشان را ندیده بگیرم، اما برخی اشاراتی در آن نوشته‌ها به ارسال این یادداشت روی هم رفته کوتاه‌و‌ادارم کرد. از جمله این‌که -خدا را شکر- در مقدمه‌ی نقدشان یادآوری کرده بودند:

«پیشاپیش ضرورت دارد به برخی از ارزش‌های حقیقی مورد توجه پورپیرار در تألیفات‌اش اشاره‌ای مختصر بیاورم...»

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۲ /

۴. افشای کوشش‌های استعمارگرانه‌ی غربی‌ها در دامن زدن به اختلافات تاریخی اقوام سامی و اقوام ایرانی.

۵. رسوا کردن تلاش‌های به ظاهر علمی و تحقیقی برخی خاورشناسان غربی و دهن بینان داخلی آنان در ایران عصر پهلوی...»

اما با کمال حیرت، نقد و نوشته‌ی آقای ارشادی‌فر را تأیید تازه‌ای بر موفقیت «تلاش‌های به ظاهر علمی خاورشناسان و کوشش‌های استعمارگرانه‌ی غربی‌ها در دامن زدن به اختلافات تاریخی اقوام سامی و اقوام ایرانی» دیدم و دیدم که خود ایشان را باید یکی از دهن‌بین‌ترین پیروان آنان معرفی کرد؛ زیرا به راستی تمام داده‌های مقاله‌ی بی‌سبب ممتد ایشان، یک تعارف طولانی به تناول خوراکی‌هایی بود که همان محققین و خاورشناسان مغرض و نادان غربی برای مردم منطقه‌ی ما در یک آشپزی دسته جمعی صد ساله پخته‌اند.

در واقع هر اندازه که کتاب‌های من، بنیان تصورات کنونی درباره‌ی شرق شناسی، ایران شناسی، ترک شناسی، عرب شناسی، فارس شناسی، اسلام شناسی، باستان شناسی و زبان شناسی را بر توطئه‌ی پلیدی با هدف ایجاد اختلاف بین اقوام و ملت‌های منطقه قرار می‌دهد، به همان اندازه آقای ارشادی‌فر کوشیده‌اند بر اسناد و اطلاعات سراپا نادرست همان خاورشناسان دغل‌صحه گذارند و خود را تا مرتبه‌ی یکی از جدی‌ترین دهن‌بینان داخلی آن توطئه‌گران بالا کشند.

از سوی دیگر غالب اشاره‌های ایشان به مطالب کتاب‌های من، برداشت‌های کسی بود که به عمد یا به علت قلت بضاعت در درک مدخل‌های جدی و جدید از ارتباط عمیق و آگاهانه با آن مطالب عاجز بوده است و مرا به این

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۳ /

نتیجه رساند که ضرورت دارد ایشان لااقل باری دیگر آن کتاب‌ها را بخوانند و پیش از اظهار نظر مطمئن شوند که منظور نویسنده را درست درک کرده‌اند؛ زیرا اشاره‌های آقای ارشادی فر به گوئیان، اورارتوها، اشکنازی‌ها، منی‌ها، مادها، خزرها و نیز به طور کلی یهودیان، هیچ ارتباطی با داده‌ها و هدایت‌های کتاب‌های من نداشت. مثلاً معلوم من نشد که ایشان با مطالعه‌ی کدام قسمت، آن کتاب‌ها را متنی یهود ستیزانه می‌گویند؟ لااقل در این مورد صفحه‌ی ۱۸۰ بخش اول کتاب ۱۲ قرن سکوت را دوباره، اما با دقت، بخوانند و اگر نمی‌دانند در چه زمانی یهودیان به ماورای قفقاز تبعید شده‌اند، به گفتارها و نقشه‌ای رجوع کنند که از کتاب تاریخ یهود به صفحات ۱۹۰ به بعد همان کتاب منتقل کرده‌ام.

توصیه می‌کنم آقای ارشادی فر به جای ورود به اقیانوسی از مطالب که از فرط بی‌عمقی حتی کف پا را نیز تر نمی‌کند، در محدوده‌ی مشخص‌تر، ولی گودتری آب بازی کنند و مثلاً یک بار دیگر بخش دوم کتاب ۱۲ قرن سکوت با نام «اشکانیان» را بخوانند و پس از دریافت درست مطالب آن، پاسخ دهند که آیا اشتباه آن مورخین آذربایجان که اشکانیان را ترک نژاد دانسته‌اند تا چه اندازه موحش‌تر از اشتباه مورخین فارس پرست است که جعل واضح یک امپراتوری را، با ادا و اطوارهای میهن پرستانه، به عنوان یک مدال تاریخی پر افتخار برگردن خود بسته‌اند.

آقای ارشادی‌فر! اگر ممکن بود که بدون ابهام و قیجاج به نظر نوینی درباره‌ی اشکانیان برسید و اگر مثل بسیار دیگری از ترک زبانان و فارس زبانان و اندیشمندان منطقه با مطالعه‌ی آن کتاب باور کردید که تمام امپراتوری اشکانیان چیزی جز خیال پردازی‌های شخصی یک مأمور وزارت خارجه‌ی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۴ /

انگلستان نبوده است، آن گاه بر تمام نقد طولانی خود ضربدر بکشید و این همه به معلومات به اصطلاح دانشنامه یی ننازید؛ چرا که این دانشنامه ها اساساً به کسانی تعلق گرفته اند که بدون ذره ای اجتهاد شخصی، تمام اباطیل وارداتی و از جمله تاریخ پُر از مسخره بازی اشکانیان را پذیرفته اند و امروز دیگر می توان آن دانش نامه ها را سند فهم غلط از تاریخ مردم منطقه دانست. بهتر است اگر می توانید تاریخ انتقادی آذربایجان را بدون تأثیرپذیری از شیادان بیگانه که خود را ایران شناس و شرق شناس و باستان شناس و زبان شناس معرفی کرده اند، متکی بردریافت های بومی بنویسید تا مانند تاریخ فارس ها سراپا ادعاهای پهناور و متکی به افسانه های بی منطق من در آوردی، چون کشاندن ترک ها تا آن سوی سرزمین سومریان و از این قبیل نباشد و از افتخارات قلابی فتوحات نظامی مایه نگیرد.

محور های تاملی در بنیان تاریخ ایران

این جا و آن جا می گویند که کسانی مشغول نظریه پردازی های جدید درباره ی تاریخ شرق میانه اند و با ناخنک زدن بی اختیار و خجالتی به داده های مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران»، ناگهان و به صورت استحاله شده به ستایش تمدن شرق میانه، نگاه تازه به قوم کهن عرب، ستیز با نظریه ی آریامحور و جدال با باستان پرستی و مفاخرات قلابی ایرانیگری مشغول اند. تشخیص دوستان این است که این گروه، نوع دوم موج سواران اند که قصد تسخیر خرنده ی عرصه ی نظریه پردازی در موضوع تاریخ شرق میانه را به صورتی دارند که مثلاً با گشودن جبهه ای جدید، تاملات بنیانی کنونی را تضعیف کنند و با ترسیم خط میانه، تمایلات هر دو سو را در درون خود ببلعند. دوستان، این مطلب را ستیزه جویی نوین و ماموریتی می شناسند که دانشگاه های کلیسا و کنیسه به گروهی واگذارده اند تا مانع شیار زدن و بذریاشی نوین عرصه ی تاریخ شرق میانه شوند که رفته رفته کار تسطیح اولیه ی زمین آن تمام می شود.

برای رفع نگرانی این دوستان بگویم که به آدرس هایی که دادند رجوع کردم. تمام آن نوشته ها را بسیار خام و کج سلیقه و مملو از تناقض و بی توجهی دیدم و معلوم شد که هر چند تذکرات مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» توانسته است روکشی از عقلانیت شیرین بر آن نان مانده و کپک زده ی پیشین که عنوان تاریخ ایران باستان و شرق میانه را داشت بمالد، اما در عین حال ناظر شدم که این حضرات یا نفس غوطه زدن در عمق این کتاب ها را نداشته اند و یا هن و هن کنان به دنبال آن ها می دوند تا از قافله ی جوینده گان جدید جا نمانند و خدای نکرده از نان خوردن نیافتند. حالا در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۶ /

این مختصر به دوست و دشمن توجه می‌دهم که مجموعه‌ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» مدعی است که:

۱. دانایی‌های کنونی درباره‌ی بین‌النهرین که متکی بر رفتارهای خشن چهار قوم بزرگ آرامی و آشوری و بابلی و ایلامی است، تماماً دست‌پخت یهودیان است که در کار آلودن این تمدن‌ها به تجاوز و تهاجم اند. آنان در صدند تا وانمود کنند که تعارض آشور و بابل با اورشلیم، ناشی از خصلت ناآرام اقوام بین‌النهرین است که گویا با تمدن یکتاپرست و پیشروی یهود مقابله می‌کرده‌اند و لااقل افول ایلام و آشور را حاصل تنازع درون قومی آنان می‌گویند. اینک اثبات کردنی است که بار مسئولیت امحاء و نسل‌کشی کامل ۳۵ ملت بزرگ متمدن و بومیان آزاده و مسالمت‌جوی سراسر شرق میانه بر دوش قوم وحشی هخامنشی است که مزدور یهودیان بوده‌اند. در این باره بدون تردید باید گفت که بخش مهمی از اسناد کنونی بین‌النهرین و از جمله کتیبه‌ی آشوربانی‌پال درباره‌ی هجوم به ایلام و شوش، تقویم تاریخ نبونئید و بخشی از گل‌نشته‌ی بابلی کورش، به کلی جعل جدید و از هنرنمایی‌های یهودیان است که بررسی کارشناسانه‌ی اصل و اورجینال این متون به ساده‌گی ادعای مرااثبات می‌کند؛ هرچند که حتی تصویر برخی از این گونه اسناد بین‌النهرین هم هنوز به چشم کسی نیامده است.

۲. هیچ امپراتوری بزرگ سراسری که از هند تا یونان را درنوردیده باشد با نام امپراتوری هخامنشی در منطقه‌ی ما ظهور نکرده است. ماموریت این قوم وحشی اجیر شده، تنها در حد پشتیبانی نظامی از یهودیان در ماجرای «پوریم» بوده است که با هجوم سبانه و سریع و سراسری، چراغ تمدن کهن ایران و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۷ /

بین‌النهرین را خاموش کرده‌اند. در این باره به یقین می‌توان گفت که تمام ماجرای لشکرکشی خشایارشا به یونان و تجهیز یک ناوگان ۱۵۰۰ فروندی و همچنین دیگر حواشی اقتدار و تمدن هخامنشی، افسانه‌ی محض است و با ناتوانی آشکار شده‌ی آن گروه که حتی از ضرب سکه‌ی دورو نیز عاجز بوده‌اند، تطبیق نمی‌کند.

۳. تمام پدیده‌ی اشکانیان جز تصور مضحک و ناممکن نیست و شناسایی یک امپراتوری جانشین هخامنشیان با نام و یا عنوان اشکانی که نقشی در روابط ملی اقوام و بومیان ایران به عهده گرفته باشد، مطلقاً نامیسر است و به طور عمده عرصه‌ی حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران از پس استیلای داریوش و نسل کشی پوریم تا طلوع اسلام در تجمع‌های کوچک قومی و در اقلیم‌های حفاظت شده و دور افتاده‌ی جغرافیایی، قابل عرضه است و جست و جوی یک مرکز اقتدار ملی در این فاصله‌ی زمانی ۱۲۰۰ ساله، به بهای بازگشت با دست‌های تهی تمام می‌شود.

باستان‌شناسان آزاده و ناوابسته‌ی ایران در حال تدوین تئوری تازه‌ای مبتنی بر یافته‌های باستان‌شناسی اند که تئوری «سقوط» تمدن بومیان در مدخل حضور هخامنشیان را اثبات می‌کند. آنان به جد معتقد شده‌اند که در تمامی میدان‌های اکتشاف و در سراسر ایران، یادگارهای حیات قومی، دو لایه‌ی مشخص با فاصله‌ی طولانی دارد. لایه‌های متعدد پیش از هخامنشی، یک سکوت و توقف دراز مدت و ۱۲ قرنه و سپس ظهور دوباره‌ی لایه‌های اسلامی تا وسعت تخریب و لطمه‌ی وارد آمده بر پیکر تمدن شرق میانه در ماجرای پوریم که با حمایت آدم‌کشان و وحشیان هخامنشی میسر شد، بر جهانیان کاملاً و با ارائه‌ی ده‌ها قرینه‌ی باستان‌شناسی، آشکارتر شود.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۸ /

۴. به همین ترتیب سخن گفتن از امپراتوری ساسانیان نیز جز بها دادن به افسانه‌های شاهنامه و تکیه بر چند کتیبه‌ی جعلی نیست که در محدوده و میدان معین در دو قرن گذشته تدارک دیده‌اند. بی‌شک هر سخن و اشاره‌ای به امپراتوری قدرتمند ساسانی با توان رویارویی با حاکمان توانای رومی، جز گرداندن شهر فرنگی با نقاشی‌های پُر رنگ و لعاب نیست که داستان خنک پُر از ابهامی بر آن گذارده‌اند.

مورخ می‌پرسد اگر می‌توان اثبات کرد که کتیبه‌های ساسانی نقش رجب و حاجی آباد و نقش رستم به طور کامل جعل جدید اند، پس مسلماً این جعل را برای پُر کردن خلاء اسنادی آن سلسله انجام داده‌اند؛ زیرا اگر تاریخ حجت‌های لازم را برای معرفی امپراتوری ساسانیان فراهم داشت، تدارک چنین حقه‌بازی‌های مضحک بی‌آبرو ضرور نبود. به همین ترتیب و به طور واضح، دنباله‌های رنگین زردشت و مزدک و مانی و میترا و خطوط متنوع و کتاب‌های مفصل و دانشکده‌ها و آتشکده‌ها و کتاب‌خانه‌ها نیز از انتهای بادبادک‌های امپراتوری‌های پیش از اسلام ایران به کلی کنده می‌شود و با باد می‌رود.

۵. طلوع اسلام در ایران و شرق میانه، بازفروزی شعله‌های فروخته‌ی تمدن کهن شرق میانه و تجدید حیات مردم خردمند آن است که با توسل جمعی به متن محکم و متین قرآن، علی‌رغم هزاران توطئه‌ی کثیف کلیسا و کنیسه، به تفسیر و توزیع و تشریح مبانی و اصول همزیستی مشغول‌اند. تاریخ مسئولیت‌هدایت‌نهایی انسان را بر دوش مسلمین گذارده و آینده‌ی جهان به طور کامل جز با تبعیت از مبانی اسلام معنا نمی‌گیرد و به رهایی و هدایت نمی‌رسد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۸۹ /

بدین ترتیب رجوع به بیانات پرفسور مآب این عالی جاهان جدید که با ژست ها و اهن و تلپ و هیاهوی تازه، چنان که در حال گذاردن تخم طلائی باشند، بیان می شود، معلوم می کند که هیچ یک حتی به آستانه ی چنین منظری که مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» ارائه می دهد، نزدیک هم نشده اند. تمامی آنان هنوز به توضیح و تفسیر همان آیه های پیشین صادره از مراکز دانشگاهی وابسته به کلیسا و کنیسه مشغول اند و از زردشت و اوستا و اشکانیان و ساسانیان و خط پهلوی و غیره و غیره می گویند؛ با غرغری در زیر لب که مثلاً انوشیروان چندان عادل نبوده است و از این قبیل اطوارها ... دوستان به یقین فاصله ی میان داده های مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» با ابیات غزل گونه ای که این جا و آن جا در بحور جدید می سرایند، هنوز کهکشان است.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۰ /

برخورد فزیک و اوباشگری در دانشگاه مشهد در برابر بیان حقایق

درس های ماجرای مشهد، یادداشتی برای محمود:

(برابر آخرین اطلاع، آقای دکتر علم الهدی، مشاور فرهنگی رییس دانشگاه فردوسی مشهد، مطلب مندرج در نشریه ی همبسته گی را تکذیب کرده اند و بیان می دارند که دانشگاه فردوسی از انجمن علمی دانشگاه مشهد که دعوت کننده ی نشست بوده اند، به خاطر اوباشگری و فحاشی های مهاجمین به تریبون معذرت خواهی کرده اند. مقرر شده است که همین مطلب در روزنامه ی همبسته گی منعکس شود.)

آقای محمود! آن چه در مشهد گذشت، تابلوی دقیق انتقال مباحث جدید، در موضوع شناخت تاریخ شرق میانه به مرحله ی تازه بود. فارس پرستان و منادیان منافع یهود در بیان تاریخ ایران باستان، اینک و پنج سال پس از طرح تئوری های نو در توضیح تاریخ منطقه، آن گاه که بر آنان مسلم شده است که داده های نوین در این حوزه به قدر پاراگرافی معارض منطقی و استدلالی و اسنادی و عقلی ندارد و شاهد اند که این بررسی های نوین تاریخی چون نم آب به آهسته گی در پایه های جامعه رسوخ می کند و عنقریب است که بنای پوسیده ی باستان پرستی و توضیحات تاریخی مورخان یهود در باب پیشینه ی مردم ممتاز شرق میانه را بر سر اصحاب اورشلیم خراب کند، مطابق سنت حقیقت ستیزان، کار را به مرحله ی چاقو کشی و برخورد فیزیکی کشانده اند که فقط باید گفت: این رسوایی تازه نیز بر آنان مبارک باد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۱ /

در این میان یکی از ارگان های مشخص فارس پرستان که برای تمسخر معانی لغات، نام «همبسته گی» را بر خود بسته است، گزارشی از نشست مشهد ارائه داده که تصویر شسته رفته ای از حوادث آن روز را عرضه می کند: «ناصر پورپیرار، عضو سابق حزب توده که طی چند سال اخیر، نظرات عجیب وی درباره ی تاریخ ایران باستان، موجب جنجال های گوناگون شده، عصر روز سه شنبه ۲۶ اردیبهشت در چهارچوب میز گردی با موضوع «یهود و دسیسه های آن» به دعوت انجمن علمی گروه مدیریت دانشگاه فردوسی در حالی در این دانشگاه سخنرانی کرد که روز قبل از آن دیگر سخنران مراسم، ایمان پور، از شرکت در این نشست عذر خواهی کرده بود. پورپیرار به هنگام بیان نظریات خود درباره ی اقدامات یهودیان در طول تاریخ، ناگاه به شاهان هخامنشی حمله کرده و مدعی شد که بر اساس اعترافات صریح تورات در ۲۴۸۰ سال قبل، یهودیان به کمک هخامنشیان و کورش (داریوش)، تمدن ایران کهن قبل از هخامنشیان را نابود و مردم ایرانی غیر همراه با این سلسله و یهودیان را قتل عام کرده اند که بر این اساس یهودیان تاکنون این روز را به عنوان عید پوریم گرامی می دارند. این سخنان پورپیرار با واکنش شدید دانش جویان حاضر در جلسه رو به رو شد.» (همبسته گی، شماره ی ۱۵۷۴، صفحه ۲).

بینیم این گزارش نسبتاً سالم از ماجرای نشست دانشگاه مشهد، چه محتوایی دارد. نخست این که مدعی می شود پورپیرار، سابقاً توده یی بوده که از بیخ و بن نادرست است. توده یی ها باید به خود بیالند که انتساب توده یی بودن با بی آبرویی اشخاص برابر شده است! چنین عاقبتی بر پیروان جاسوس بزرگ نورالدین کیانوری نیز مبارک باد! غالب بافنده گان این اتهام، دل

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۲ /

سوخته گان توده یی استند که مرکز جاسوسی آنان پس از انتشار هفت جزوه با امضای مستعار ناریا از سوی من در اوایل انقلاب به طور ترمیم ناپذیر آسیب دید. برای آشنا شدن با این نکته کافی ست به خاطرات جاسوس بزرگ، نورالدین کیانوری، رجوع کنید که از فرط خشم، ناسزاهایی را نثار من کرده که برازنده ی خود و خانواده اش اند. این ناسزاهای و دروغ سازی ها میزان نفرت دستگاه مرکزی حزب توده از مرا علنی می کند. ضمن آن که کیانوری کثیف در آن خاطرات اصرار دارد که من هرگز توده یی نبوده ام! سپس گزارش «همبسته گی»، نظریات جدید ارائه شده در مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» را عجیب تشخیص داده است. گرچه نمی توان معنا و منظور از کاربرد کلمه ی عجیب را در این بیان دریافت، ولی در اسناد فرهنگی بشر، هنوز عجیب تر از دروغ های آلوده به جعل و مسخره گی که مورخین یهود در موضوع تاریخ ایران باستان منتشر کرده اند، دیده و خوانده نشده است. در حال حاضر، نه فقط از مسیر مباحث عقلی و اسنادی، بل با نمایش گروهی از تصاویر جان دار و تایید شده و اصیل به ساده گی می توان اثبات کرد که پُرآوازه ترین دانشگاه های کنیسه و کلیسای غرب، دانسته و آگاه و با برنامه ریزی، فرهنگ و آگاهی آدمی در باب پیشینه و سرنوشت تاریخی انسان کهن شرق میانه را تحقیر و تمسخر کرده اند. چنان که نمایش بخش کوچکی از این تصاویر در تالار دانشگاه مشهد، ۴۰۰ نفر از پانصد نفر جمعیت حاضر در سالن را بهت زده و در مواردی خشمگین کرده بود. اگر جمهوری اسلامی بر نفوذی های یهود در دستگاه فرهنگی خود غلبه کرد و مثلاً ممکن شد که تصاویر موجود را از دستگاه تلویزیون سراسری به مردم نشان دهیم، آن گاه شاهد خواهید بود که از این بنای بالا رفته با فضولات

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۳ /

دواب که تاریخ ایران باستان می نامند در کوتاه زمان، جز بوی گند، چیزی در خاطره و حافظه و دماغ انسان باقی نخواهد ماند.

آن گاه به نشست دانشگاه مشهد می رسیم که خلاف پریشان نویسی های دستگاه ایسنا و برابر گزارش بالا توانستم تمام سخنرانی و نتیجه گیری خویش را در فضای کنترل شده به پیش برم، اسلاید ها را نمایش دادم و نتیجه گیری خود را بیان کردم که طرح و شرح رخ داد پلید پوریم بود. آن اوباشگری را که جماعت اندکی از دانش جویان، حد اکثر قریب یک پنجم حاضرین در سالن به راه انداختند، به طور کامل تعلق هویت سازمان دهنده گان آن تظاهرات روحوضی را معلوم و مشت شان را باز کرده است. مسلم بدانید اگر من هم مثل طوطیان بد ادای موجود که تلقینات یهودیان در باب تاریخ ایران را تکرار می کنند، انهدام تمدن کهن شرق میانه را به رومیان و چینیان و هندیان و مصریان و بابلیان و آشوریان و اسکندر و عرب و مغول منتسب می کردم، برایم هورا می کشیدند و کف می زدند و به دست بوسی می آمدند. رسوایی دست اندر کاران آن آشوب، زمانی به کمال می رسد که معلوم می شود آنان پس از متهم شدن یهودیان به انهدام تمدن شرق میانه، که تورات هم به آن اعتراف دارد، از خود بی خود شده اند!؟

پس آشکار می شود که آشوبگران دانشگاه مشهد، تجمع کوچکی از تابعین و مدافعان یهود در میان حاضران در جلسه بوده اند که با نقشه ی قبلی، آگاه و نا آگاه می خواستند از عرضه ی بیشتر اسناد قتل عام اجداد ایرانیان در ماجرای پلید پوریم یهودیان ممانعت کنند؛ هر چند در همین باب نیز ناکام ماندند و جز رسوایی بیشتر برای شان ذخیره نشد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۴ /

منتقدین کتاب «مگر این پنج روزه»

جولان سرخوشانه در جهان قدیم!:

پانزده صفحه از کتاب من، ذکر این نکته بدیع بود که دو بیت مسخره ای که اشاره به روابط سعدی و سهروردی دارد، جعلی است و در هیچ خط قدیم و یا متن انتقادی جدیدی یافت نشده اند.

منت خدای را که بالاخره پس از ۴ سال با زور بازوی جمعی، کتاب «مگر این پنج روزه» ی مرا در ترازو گذاردند و همان مطلب قبلی آقای حسن امداد را با چاشنی دو سه جمله از زبان عربی، مثلاً به عنوان نقد تکرار کردند و به وضوح معلوم شد که سنگینی متن کتاب کوچک من، بندهای ترازوی دانایی آنان را به تمامی گسسته است.

وسعت بی دانشی آقای نحوی، همچون کاربرد علامت تعجب های «بی جهت» در دنبال نقل هایی از متن کتاب من، تعجب برانگیز است: دو هدف را نشانه بزند(!)، به ذهن سپرده(!)، بهتر است صدای قضیه را بلند نکند(!)، سر خود گیرد(!)، به کسی چیزی نخواهد گفت(!)، ظاهراً کسی دیگر(!)، زبان فهم تر است(!)، احتمالاً برای آخرین بار(!)، برای استحکام صحبت خویش(!)، در عامه ی ناس(!)، خردی ست که کرانه ندارد(!)، این مسجدها فعال نبوده است(!)، اغلاط فاحش(!)، تاریخی و جغرافیایی(!)، بی این که پایش نم بگیرد(!)، فقط دو سطر شعر از سعدی دیده شده(!)، بی آن که سوادیی از خود ظاهر کند(!)، (تعجب آقای نحوی احتمالاً از آن بابت است که معنی «سواد» به معنای شبیح و سیاهی را نمی دانند)، یادهای مصر را از پس اسلام(!) و حداقل ۲۰ نمونه ی دیگر.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۵ /

گاه هم به جای علامت تعجب، معلوم نیست به چه دلیل کلمه ی «کذا» به کار برده اند: به وجدی که زبان مشتاقان را می گشاید(کذا)، احتمالاً سعدی هرگز(کذا) نه فیل دیده، هیچ مصر و مصر دیده ای(کذا) (ایشان برای خوش مزه گی عمداً حرف «ی» را از دنبال مصر دوم حذف کرده اند؛ زیرا در ص ۱۷۲ و نه ص ۱۷۱، نوشته بودم «هیچ مصر و مصری دیده ای») و غیره و غیره.

اگر حاصل ۴ سال جست و جو در کتاب های کهنه و یک کاسه کردن عقل جمعی این آقایان، چنین نقدی ست، پس در اعتبار کتاب من، همین نوشته ی آقای نحوی بس و مبارک باد بر من بستن دکان «سعدی فروشی» این کنه مسلکان «سعدی دار».

اگر رعایت حق خواننده گان نبود، الحق که پاسخ ندادن به آقای نحوی بهترین نوع پاسخ بود، اما از آن جا که این آقایان مستعد، توهم سریع سواد داشتند، لاجرم به کوتاهی تمام می نویسم:

۱ - پاسخی در رد چهار ادله ی استوار من در این باب که برگ آخر کتاب «شدالازار» الحاقی است ندیدم؛ جز بی مزه گی های کودکانه ی بی رنگ از این قبیل که چون من مدخل کتاب شدالازار را بر چاپ دوم کتاب افزوده ام، پس لابد در هنگام چاپ اول، اصلاً شدالازار را نمی شناخته ام. انصاف را که اگر حرف ایشان درست باشد، باید بر خود ببالم که ۶ ماه پس از آشنایی با شدالازار، در آن نکاتی یافته ام که از مجاورت ۶۰ ساله ی کهنه «سعدی داران» با آن کتاب پُر بارتر بوده است. بار دیگر گردوی پوک عقل های شان را به یک ریسمان کشند و بنویسند چرا در سراسر کتاب شدالازار فقط در صفحه ی ذکر مزار شیخ سعدی در پس نام شیخ کبیر، ابن خفیف،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۶ /

قید «رحمت الله علیه» آمده است و در بقیه ی کتاب که ۶۰ بار نام آن شیخ تکرار می شود، چنین قیدی نیست؟ از غرایب و نوادر قضایا یکی هم این که آقای نحوی معتقد است صلاحیت استاد علامه «شیخ آقا بزرگ تهرانی»، صاحب کتاب مستطاب الذریعه در تشخیص منابع شیعه از سعید نفیسی کمتر بوده است! به نظرم همین اظهار نظر برای اثبات کم خردی و فرهنگ ناشناسی ایشان کافی است.

۲- در مورد بعلبک پس از حواشی درهم و برهمی راجع به بناهای باستانی بعلبک، بالاخره فرموده اند که ابن جبیر نوشته است: «بعلبک که خدای به دامن اسلامش باز گرداند»، بل نوشته است «اعادهاالله!» یا این سفسطه ی بسیار مفصل که فصاحت و زیبایی نثر در «رحله» از ابن جبیر نیست، بل از پرویز اتابکی، مترجم آن کتاب است؟!

۳- فرمایشات بی بدیل ایشان چندان در بی پایه گی پت و پهن می شود که می فرماید منظور سعدی از برآمدن درویش مستجاب الدعوه در بغداد، نه بغداد معروف، بل ده کوره ای مانده از ایران باستان با همین نام بوده است که حمورابی به آن اشاره دارد و برای اثبات وجود درویشان در اواخر قرن اول هجری در همان ده کوره، جمله ای از نامه ای می آورد که ابونعیم اصفهانی، محدث قرن پنجم و یا ابونصر سراج باز هم از آن قرن در خیال خود، متن آن را به حسن بصری در قرن اول نسبت داده اند. آقای نحوی از آن جا که سرخوشانه در جهان قدیم جولان می دهد و هر پوست نوشته ی یک هزاره ی پیش را «علم» و «صدق» محض فرض می کند، از خود نمی پرسد ابونعیم اصفهانی و یا ابونصر سراج، چگونه به نامه ی حسن بصری که ۴۰۰ سال پیش از آنان می زیسته، دسترسی داشته اند و نیز معلوم نشد که در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۷ /

عربی دانی ویژه ی ایشان از چه طریق «لباس من از پشم است»، معنی «من اهل تصوفم» را می گیرد. حالا دیگر نه فقط در عربی دانی بل در عقاید و عقل سلیم ایشان نیز باید شک کرد.

۴ - با همین حد از بینش و دانش، آقای نحوی بالاخره به مصر می رود. باز هم یک مشت کتاب فرسوده از مسعودی و مقریزی را زیر و رو می کند تا سرانجام صحت گفتار پیشین من اثبات شود که در مصر فیل نبوده و نیست تا آن جا که فراعنه مصر هم آن را از زنگبار که آقای نحوی، رندانه آن را جنوب مصر خوانده اند، سوقات می آورده اند. یقین ندارم که اشاره ی مسعودی درست بوده باشد و بی شک فیل های فراعنه تا زمان سعدی زنده نبوده اند، اما این را می دانیم که آب و هوای مصر، مناسب احوال فیل نیست و گرنه فراعنه آن را از ساحل شرقی آفریقا وارد نمی کردند!

۵ - منتقد همه چیزدان در باب سومنات، وصف قزوینی از بت خانه ی سومنات را فقط به این دلیل که با وصف سعدی نمی خواند، افسانه می شمارد و می گوید که بین «مطران» و «آذرپرست» و «برهمن» و غیره، تفاوتی نبوده است؛ چرا که مثلاً «عطار» هم همین اشتباه را کرده است. از نظر ایشان، نادانی مکرر به دانایی بدل می شود، ولی ادوارد براون را عقیده ی دیگری ست که من پیشتر در صفحه ی ۱۵۷ چاپ دوم «مگر این پنج روزه» آورده ام. بار دیگر آن را بخوانند.

۶ - بالاخره ایشان افتان و خیزان به مبحث ابن جوزی و نظامیه و مستنصریه وارد می شوند و چون پاسخی بر این مطلب اساسی و پایه نداشته اند که: «نظامیه» بنابر صریح وقفنامه، مرکز آموزش مخصوص «شافعیان» بوده است و از آن جا که اسناد موجود، تمام ابن جوزی ها را «حنبلی» می شناسد، پس

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۸ /

هیچ یک از ابن جوزی ها را به نظامیه راه نمی داده اند که احتمالاً یکی از آنان معلم سعدی بوده باشد. این است که می روند سراغ «شالتاق» و می نویسند که من «شرف الدین» را با «ابوالفرج» اشتباه گرفته ام. «کاکوجان» آن بحث در رد کتاب حوادث الجامعه بود که محیط طباطبایی حتی آن را کتابی «مجمعول» دانسته است. ابن فوطی در آن کتاب نوشته است که بقایای خانواده ی ابن جوزی بزرگ، اعم از فرزند و نواده گان وی در حادثه ی سقوط بغداد کشته شده اند. بحث حیات شرف الدین و حتی شرح منصب سفیری او بر این محور بود که معلوم می شود کتاب حوادث الجامعه که به علت اغلاط آن در شرح حال سعدی از جمله سال مرگ وی بسیار مورد پسند «سعدی داران» است، کتاب بی اعتبار است؛ ولی آقای نحوی که این گونه ریزی‌نی ها را نمی بیند، باز هم با سماجت و در ذکری پُرغلط می نویسند: «بغداد در چهارم صفر ۶۵۶، مطابق چهارم اسفند فتح می شود. خانواده ی ابن جوزی باید در این روز یا چند روزی پس از آن به قتل رسیده باشند.» صفر ۶۵۶ با بهمن منطبق است و نه با اسفند و لااقل معلوم است که یک ابن جوزی در آن زمان زنده و سفیر هلاکو بوده و نقل ابن فوطی در این باب اعتباری ندارد، اما آقای نحوی جز ابن فوطی، کس دیگری را قبول ندارد؛ زیرا بالاخره به نحوی حتی اگر به بهای سربردن همه ابن جوزی ها هم باشد باید قید سعدی را در خطاب «رحمت الله» با یکی از ابن جوزی ها جور در آورند. آقای نحوی در عین حال مدعی است که گویا همه از استاد و شاگرد در نظامیه به لهو و لعب مشغول بوده اند. چنین توهین ناموجهی به مرکزی که سهمی در اشاعه ی فرهنگ دارد و فاضل عابد و زاهدی چون

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۱۹۹ /

امام ابواسحاق شیرازی یکی از مدرسان آن بوده است، فقط از بی توجهی آقای نحوی سرریز می کند.

۷- آقای نحوی، شاید فارسی را هم مثل عربی نمی داند، زیرا من در فصل جوینی ها با نقل های مکرر از قصاید سعدی در اشعاری صریح و بی نیاز از تفسیر معلوم کرده ام که جوینی ها به اعتراف خود شیخ به سعدی بی اعتنا بوده اند. ندانستم این موضوع چه ربطی به سیف فرغانی و غیره دارد که آقای نحوی برای پاسخ ندادن به اصل موضوع، سراغ آنان رفته است و به من ایراد می گیرد که چرا تمام ابیات غزل و یا قصیده ها را نیاورده ام. اولاً این چه ربطی به اصل موضوع دارد و درثانی طبیعی است که از یک غزل و قصیده ی بلند، ابیات مورد نیاز بحث را بیاورم و اگر کشف ایشان درست باشد که قصد من از نقل این همه سند در کتابم «متورم» کردن آن بوده است، پس منطقاً دیگر نباید چیزی از قصاید و غزل ها را حذف می کردم!

۸- بالاخره در مبحث کلاسه، کار را به جایی می رساند که مرا از احتمال برخورداری ایشان از هرگونه درک سالم ناامید می کند. می نویسد که من معنی کلاسه و برکه را ندانسته ام؛ چرا که من به حوض جایگاه کلاسه نیز «کلاسه» گفته ام: البته ابن جبیر هم که حوض را کلاسه نامیده است، مثل این که بگویی حوض مسجد شاه و پُر واضح است که غرض خود مسجد نیست. گمان نمی کنم فهم این موضوع که بحث اصلی آن مدخل حوض است و نه تمام بنا، نیاز به تیزهوشی ویژه ای داشته باشد. اتفاقاً اشاره ی من این بود که وصف ابن جبیر از «کلاسه» وصف حوض است: «کاسه واری هشت گوش لبه دار و مطبّق» که کسی در اثر لغزش پای در آن نمی افتد. سعدی که می خواهد شیخ بی نام، ولی پُر کرامتش را در حوض سرنگون کند، ناگزیر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۰ /

حوض کلاسه را به «برکه کلاسه» بدل کرده است که بی لبه باشد تا هر کس بتواند با اندک لغزش در آن پرتاب شود. حالا چرا این مطلب ساده ی همه فهم، این همه اسباب حیرت آقای نحوی شده است، چنان که گفتم سخن بر سر سلامت درک است و لاغیر.

۹ - پانزده صفحه از کتاب من ذکر این نکته بدیع بود که دو بیت مسخره ای که اشاره به روابط سعدی و سهروردی دارد، جعلی است و در هیچ رساله ی خطی قدیم و یا متن انتقادی جدیدی یافت نشده است. آقای نحوی به جای یافتن این دو بیت در متنی معتبر می نویسد که در این صورت دفاع من از کاتبان و نسخه برداران در کتاب «مگر این پنج روزه» بی هوده بوده است! من البته نوشته بودم که این دو بیت را در «حاشیه» ی کتاب افزوده اند. شاید ایشان معنی حاشیه را هم نمی دانند و نیز نمی دانند که حاشیه را معمولاً خواننده گان می افزایند نه کاتبان. چنین است که نقد ناشیانه ی ایشان، بحث اصلی در صحت یا عدم صحت دو بیت مورد اشاره را لوث کرده است و نگفته اند که بالاخره این دراز گویی «سعدی داران» بر سر روابط سعدی و سهروردی، از چه منبعی تراوش کرده است.

۱۰ - بیگانه گی آقای نحوی با مباحث اصلی کتاب در تمام موارد ناگزیر و اجباراً ایشان را به شیرین زبانی درباره ی حواشی و موضوعات فرعی رانده است؛ حتی از کنار سه بحث بنیادی کتاب، یکی «دوران شناسی آثار سعدی»، دیگری «سعدی و زبان عربی» و مهم تر از همه طرح «تقدم گلستان بر بوستان» به احتیاط نیز گذر نکرده اند و چون ورود به آن سه مدخل دست «انجمن سعدی داران شیراز» را به تمامی رو و وادارشان می کرد که به جای افسانه بافی درباره ی شیخ بزرگ ما به حقیقت حال او توجه کنند که سعدی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۱ /

بزرگوار خود در انتهای مقدمه ی گلستان آورده است، پس صلاح دیده اند که درباره ی آن سه بحث کلیدی مطلقاً سکوت کنند؛ زیرا حتی با اراجیف نیز ممکن نبوده است پاسخی برای آن ها بیافند. اما اگر گمان می کنید سعی ایشان در سیاه کردن این همه کاغذ در این عمر کوتاه، باطل و بی هوده بوده است، اعتراف می کنم که چنین نیست؛ زیرا پس از ۵/۳ سال کوشش شبانه روزی و جمعی بالاخره دو غلط چاپی در کتاب من یافته اند: یکی «ظهیر» به جای «زهیر» در چاپ اول کتاب و دیگری «ابی المحضاء» به جای «ابی المضاء» در چاپ دوم. پیشتر کسانی این اغلاط چاپی را بدون نیاز به چیدن این همه صغری و کبری تذکر داده بوده اند که سپاسگزار آنانم.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۲ /

طلبکاری به جای پاسخگویی

سرانجام و آن گاه که مباحثات و مستندات و استدلالات من با مسئولان اداره ی کتاب در وزارت ارشاد بی نتیجه ماند، ناگزیر درباره ی اعمال روش های دوستاق خانه یی در وزارت ارشاد دولت خاتمی که مدعی برپایی رسم گفت و گو در جهان است، به بخش بازرسی وزارت ارشاد در نامه ای به تاریخ ۸۲/۱۰/۲۸ و با متن زیر شکایت کردم:

بازرسی کل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی!
احتراماً و با سلام:

با ضمیمه کردن نامه ای که به دفتر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارسال شده، تقاضا دارم به اعتراض این جانب نسبت به عدم صدور مجوز چاپ کتاب «دوازده قرن سکوت، بخش سوم، ساسانیان» رسیده گی فرمایید. چنین که معلوم است، این کتاب از هیچ بابت آئیننامه یی و غیره، مستحق عدم دریافت مجوز چاپ نبوده و تنها به صورت دستوری توقیف شده است. ضمناً عدم اعلام کتبی بی مجوز ماندن کتاب نیز از وجاهت قانونی برخوردار نیست، اما اداره ی کتاب از اعلام کتبی غیر مجاز بودن کتاب، طفره می رود.

با احترام

ناصر پورپیرار

پس از قریب ۳۵ روز، بالاخره در تاریخ ۸۲/۱۲/۳، پاسخ زیر را از سوی بازرسی وزارت ارشاد برای من ارسال کردند:

آقای ناصر پورپیرار!

باسلام:

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۳ /

بازگشت به نامه ی مورخ ۸۲/۱۰/۲۸ در خصوص درخواست رسیده گی به عدم صدور مجوز چاپ کتاب دوازده قرن سکوت با عنایت به پیگیری های به عمل آمده، کتاب تاملی در بنیان تاریخ ایران - جلد ششم با استناد قسمت «و» از بند «ب» ماده ی ۳ ضوابط نشر شناخته شده است. چنان چه مدرکی دال بر رد این موضوع دارید، اعلام نمائید تا مورد بررسی قرار گیرد. بدین ترتیب به جای آن که ارشاد معلوم کند با توجه به کدام بخش کتاب، چاپ آن را غیر مجاز شناخته، مولف باید استدلال کند که چرا باید کتابش توقیف نمی شده است؟! به هر حال و با این همه در تاریخ ۸۲/۱۲/۵، نامه ی زیر را برای قسمت بازرسی وزارت ارشاد فرستاده ام که تاکنون پاسخی به آن نداده اند:

جناب آقای محمد باقر سپهری، مدیر کل ارزیابی عملکرد و پاسخ گویی به شکایات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی!
احتراماً و با سلام:

بازگشت به نامه ی ۴/۳۵۳۶ مورخ ۸۲/۱۲/۳ اظهار می دارد: به گمان من، بررسان کتاب در وزارت ارشاد باید توضیح دهند که چه مطلبی در کتاب «۱۲ قرن سکوت!» با قسمت «و» از بند «ب» ماده ی ۳ ضوابط نشر منطبق است؟ زیرا از دیدگاه من، حتی سطری از کتاب ارسالی برای کسب مجوز با این ایرادگیری بررسان کتاب همخوان نیست. به نظر می رسد عدم صدور مجوز چاپ این کتاب، هیچ محمل قانونی ندارد و تنها ایراد کتاب این است که مطالب آن مورد پسند باستان پرستان نیست. یادآوری می کند در صورتی که به طور مشخص معلوم نشود کدام بخشی از کتاب من با قسمت «و» از بند «ب» ماده ی ۳ ضوابط نشر منطبق می شود، نظر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۴ /

بررسان کتاب آن وزارت خانه، ارزش و وجاهت قانونی نخواهد داشت و به مراکز فرهنگی مسئول تری شکایت خواهم برد.

با احترام

ناصر پورپیرار

آنان به گمان خودشان با بی توجهی و وقت کشی، مانع ادامه ی انتشار مجموعه ی تاملی در بنیان تاریخ ایران خواهند شد. تمام این مراتب، آن گاه موجب تاسف بیشتر است که این روش ها در دولت خاتمی رخ می دهد که می گویند زمانی پست وزارت ارشاد را به عنوان اعتراض به ممیزی کتاب، ترک کرده بود و نام اصلاح طلبی را یدک می کشد که نخستین نشانه ی آن بایستی احترام به حق آزادی بیان و نوشتار باشد.

چهارشنبه، ۲۷ اسفند، ۱۳۸۲

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۵ /

وارونه‌نمایی جنگ با شرق و غرب

در پی آن گفت و گو با مسئول اداره ی کتاب در وزارت ارشاد که گزارش آن را پیشتر داده ام، نامه ی زیر را برای وزیر ارشاد ارسال کردم: مقام محترم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی! در ۳ سال گذشته، مجموعه ای را با عنوان کلی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» منتشر می کنم که تاکنون ۵ جلد آن به بازار کتاب عرضه شده و موجب بازنگری کلی در دریافت های موجود از تاریخ ایران و اسلام در ایران بوده است.

متأسفانه جلد ششم این مجموعه که به موضوع «ساسانیان» پرداخته در بخش بررسی کتاب آن وزارت خانه، غیر مجاز شناخته شده است. از آن جا که هیچ علتی برای این «رد صلاحیت کتاب» عنوان و عرضه نمی شود و نیز «غیر مجاز» بودن آن را علی رغم درخواست های مکرر من، به طور رسمی و کتبی اعلام نمی کنند، خواهشمند است دستور فرمایید از این رفتار های غیر قانونی و ضد فرهنگی و مانع تراشی برای بروز اندیشه های نو جلوگیری کنند.

عجیب است که این روش به وسیله ی وزارت خانه ی دولتی صورت می گیرد که می گویند ریاست جمهور آن به عنوان اعتراض به محدودیت آزادی قلم و بیان، زمانی از پست همین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کناره گرفته بود. بدیهی است عدم اعلام کتبی غیر مجاز بودن کتاب با ذکر دلیل و یا دلایل آن به طور قانونی و عقلی به معنا و مفهوم مجاز بودن انتشار این کتاب خواهد بود. با احترام

ناصر پورپیرار

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۶ /

دو هفته بعد، یعنی در تاریخ ۸۲/۱۱/۱۱، این پاسخ از سوی دفتر وزیر و به نقل از «دبیر هیئت نظارت بر اجرای ضوابط نشر کتاب» برای من ارسال شد: بازگشت به نامه ی شماره ی ۱/۲۷۵۷۱ مورخ ۸۲/۱۰/۲۹ درباره ی کتاب «تاملی در بنیان تاریخ ایران- جلد ششم» به آگاهی می رساند کتاب مزبور به استناد قسمت «و» از بند «ب» ماده ی ۳ ضوابط نشر، خلاف ضوابط نشر شناخته شده است.

محمد جواد مرادی نیا

دبیر هیئت نظارت بر اجرای ضوابط نشر کتاب

در همان تاریخ و بلافاصله نامه ی دیگری برای آقای محمد جواد مرادی نیا، دبیر هیئت نظارت بر اجرای ضوابط نشر کتاب با مضمون زیر فرستادم: بازگشت به نامه ی شماره ی ۱/۱۹۳۳۰۷-۱۳۵. خواهشمند است متن قسمت «و» از بند «ب» ماده ی ۳ آییننامه ی ضوابط نشر و دلیل تطبیق مطالب جلد ششم کتاب من که یک اثر تحقیقی است، با آن بند و قسمت را اعلام فرمایید.

با احترام

ناصر پورپیرار

تا امروز پاسخی به این نامه نرسیده، ولی من متن آییننامه ی ضوابط نشر را یافته ام و حالا با متن آن قسمت «و» از بند «ب» ماده ی ۳ این آییننامه آشنا می شوید:

تمسخر و تضعیف غرور ملی و روح وطن پرستی و ایجاد روحیه ی خود باخته گی در برابر فرهنگ و تمدن و نظامات استعماری غربی و شرقی.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۷ /

معلوم شد کتاب هایی که ۳ سال است علیه نظامات فرهنگی غربی و شرقی در تدوین تاریخ دروغین برای ایرانیان می جنگند، از نظر این آقایان در کار ایجاد روحیه ی خود باخته گی در برابر آن نظامات است! به راستی چه کسانی بر این گونه دستگاه ها حاکم اند و چه نظارتی بر کارشان اعمال می شود؟

جمعه، ۱۷ بهمن، ۱۳۸۲

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۸ /

گفت و گو با مسئول ممیزی اداره ی ارشاد

بخش ساسانیان از مجموعه کتاب های «تاملی در بنیان تاریخ ایران» به وسیله ی بررسان کتاب وزارت ارشاد اسلامی، مَهر ضاله خورد! چند هفته پیش، بخش اول کتاب «ساسانیان» را به وزارت ارشاد برای بررسی و اجازه ی چاپ فرستادم. تصورم این بود که کتاب به دشواری از سد فرهنگی- اداری وزارت ارشاد خواهد گذشت؛ زیرا می دانستم که سازنده گان تاریخ دروغین و بزک کرده ی ایران پیش از اسلام با کانال هایی که در وزارت ارشاد دارند، به مطالب آن پی خواهند برد و از آن جا که بی تردید انتشار کتاب ساسانیان با برچیده شدن کامل افسانه سرایی های باستان پرستان و تلقینات یهودیان درباره ی تاریخ پیش از اسلام ایران برابر خواهد شد، خواهند کوشید حتی الامکان مانع چاپ و انتشار آن شوند؛ اما هرگز تصور نمی کردم که وزارت ارشاد جمهوری اسلامی با کتابی که به هویت و تاریخ ایرانیان پرداخته، انبوه سئوالات نو در خصوص تمدن کهن ایران و پیشینه و سرنوشت شرق میانه پیش و پس از اسلام پدید آورده و اینک مرجع جهانی برای مطالعه ی تاریخ ایران شناخته می شود، چنین برخوردی کینه توزانه و بی منطق را جایز شمرد که برای من این تصور را پدید آورد که کسانی در وزارت ارشاد، صلاحیت اداره و حفاظت و نظارت بر کتاب را ندارند و نه ساز فرهنگ و دانایی و رشد اندیشه که ساز تمایلات گروهی و شخصی خود را می نوازند.

باری سه روز پیش بالاخره خبر دادند که کتاب ساسانیان من، اجازه ی انتشار نخواهد گرفت و غیر مجاز شناخته شده است و مرا به حضور مسئول مربوطه راهنمایی کردند. مدتی در پشت بارگاه ایشان انتظار کشیدم که زمان آن به

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۰۹ /

نظرم بسیار طولانی و غیر معمول بود. بالاخره به حضور ایشان بار یافتم و قسم می خورم که مکالمه‌ی زیر، تصویر سالم آن گفت‌وگویی ست که بین من و ایشان گذشته است.

مسئول مربوطه در اولین جمله و پیش از این که حتی خودم را معرفی کنم، گفت:

سوال: شما چه دشمنی با ایران پیش از اسلام دارید؟

جواب: شما چه دوستی با تاریخ دروغین ایران پیش از اسلام دارید؟

خطاب: شما غرور مردم ما را جریحه‌دار کرده‌اید!

جواب: مگر غرور مردم ما به تاریخ ایران پیش از اسلام مربوط می‌شود؟

خطاب: شما تفسیر علامه‌ی طباطبایی را نخوانده‌اید که چه قدر از کوروش ذوالقرنین ستایش کرده‌اند؟

جواب: علامه طباطبایی، مفسر قرآن‌اند، نه مورخ و تحت تأثیر تبلیغات جدید بوده‌اند. ذوالقرنین در اسناد کهن اسلامی و تا همین ۸۰ سال پیش، اسکندر بوده است. این جا به جایی اسکندر با کوروش از توطئه‌های اخیر همان سازنده گان تاریخ دروغین پیش از اسلام ایران است.

خطاب: شما همه را عصبانی کرده‌اید!

جواب: مگر عصبانیت دیگران، موجبی برای عدم صدور مجوز چاپ کتاب است؟

خطاب: شما حتی آقای رئیس جمهور را هم عصبانی کرده‌اید!

جواب: اولاً که عصبانیت آقای رئیس جمهور هم موجب عدم صدور مجوز کتاب نیست و بعد هم جایی نشنیده‌ام که ایشان ابراز کرده باشند که از نوشته‌های من عصبانی‌اند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۰ /

یکی از آن پوشه‌های پلاستیکی کنار دست‌اش را باز کرد و قسمتی از نطق رئیس جمهور را در جایی خواند که ایشان به طور تلویحی، تمدن ایران پیش از اسلام را ستوده بودند. کاملاً معلوم بود که از پیش برای رویارویی خود را مجهز کرده است.

جواب: عقیده و علاقه‌ی تاریخی رئیس جمهور، شخصی است؛ نه مستند تاریخی.

خطاب: شما که کسی را قبول ندارید!

جواب: پیشرفت و اقتدار حقیقت همیشه با در افتادن و ستیزه با افکار رسمی آغاز می‌شود. اگر جز این بود، آدمی هنوز در غارها زنده گی می‌کرد.
خطاب: همه از شما انتقاد می‌کنند!

جواب: پس چرا انتقادات‌شان را چاپ نمی‌کنند تا مردم از شیوه‌ی انتقاد آنان آگاه شوند؟

خطاب: پس لابد شما نمی‌خوانید؟ روزنامه‌ها و مجله‌ها پُر از انتقاد از شمایند.
جواب: متأسفم که یک مسئول کتاب از پایه با کتاب و برخوردهای اجتماعی با آن بیگانه است و درباره‌ی کتابی که دستور عدم چاپ‌اش را صادر کرده، چیزی نمی‌داند.

خطاب: شما می‌دانید که کتاب‌های شما را ترک‌ها ترجمه کرده‌اند؟

جواب: خوب، اشکال این قضیه کجاست؟ ضمن این که در حال حاضر بخشی از ترک‌ها از مخالفین کتاب‌های من محسوب می‌شوند و بد نیست آنان را هم به فهرست ناراضیان از نوشته‌های من اضافه کنید؛ ولی نارضایتی از یک کتاب تحقیقاتی، هر اندازه هم که گسترده باشد، باز هم دلیلی برای توقیف انتشار آن نیست.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۱ /

سوال: چرا ترک ها مخالف کتاب های شما شده اند؟
جواب: برای این که مورخین نام دار آذربایجان، پیش خود خیال کرده بودند که امپراتوری اشکانی، یک امپراتوری ترک بوده و روی این مطلب، سال ها مانور داده اند. حالا با کتاب های من، معلوم شده که اشکانیان اصولاً یونانی بوده اند.

سوال: کجا چنین چیزی ثابت شده؟
جواب: در آخرین کتاب من به نام اشکانیان.
خطاب: به هر حال، تشخیص من این است که کتاب های شما به غرور ملی لطمه می زنند و طبق آییننامه، اجازه ی انتشار نمی گیرد.
جواب: اگر منظورتان از غرور ملی، باور به حقه های یهود ساخته درباره ی ایران پیش از اسلام است، سعی من این است که اثبات کنم این غرور دروغین و بی پایه است.

خطاب: تا مملکت تجزیه شود؟
جواب: اگر مملکتی با تحقیق تاریخی یک محقق و مورخ تجزیه می شود، آن مملکت اصولاً پایه های اتحاد محکم ندارد؛ ولی من خلاف شما تصور می کنم که تحقیقات من موجب مودت بیش تر و استحکام وحدت ملی شده است. اگر کتاب من برابر قانون و آییننامه مطالبی دارد که مجاز به انتشار نیست، شما باید به طور مشخص معلوم کنید که کدام سطر و پاراگراف، صفحه و یا فصل کتاب من به قول شما غرور ملی را جریحه دار کرده؟ و گرنه کارتان غیر قانونی و جرم است و مجبورم از شما شکایت کنم. وانگهی بد نیست بدانید که در حال حاضر، یهودیان بزرگ ترین مخالفین کتاب های

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۲ /

من اند و دستور سکوت درباره‌ی این کتاب‌ها را شورای جهانی یهود داده. همان سکوتی که لج بازانه در مطبوعات ایران با دقت تمام رعایت می‌شود. خطاب: به هر حال ما به کتاب شما اجازه نمی‌دهیم! شما می‌توانید شکایت کنید؛ ولی من خیلی میل دارم آن دستور یهودیان را ببینم. جواب: آن دستور در سایت‌هاست، ولی من باید به کجا شکایت کنم! خطاب: به خود ما!

جواب: خوب، من شکایت نامه، آن دستور یهودیان و یک دوره از کتاب‌های خودم را فردا برای تان می‌آورم و تعجب می‌کنم شما که از مجموعه کتاب‌های من هیچ اطلاعی ندارید و سطری از آن را نخوانده‌اید، چه طور با این حرارت علیه آن‌ها حرف می‌زنید؟ خطاب: بسیار خوب، بیاورید!

اما دیروز که همه‌ی این‌ها را به دفتر ایشان بردم، پس از این که به طور دقیق، دو ساعت و پانزده دقیقه انتظار کشیدم، بالاخره هم مرا به اتاق‌شان راه ندادند و گفتند که دوشنبه‌ی هفته‌ی دیگر رجوع کنم.

اینک خطاب مستقیم من به وزیر ارشاد اسلامی است. ایشان در دفاع از کتاب «فرهنگ لغات مخفی» در مجلس گفته بودند که محتوای هر کتابی تعدادی خواننده و علاقه‌مند دارد و مجاز نیستند علاقه‌مندان هیچ کتابی را از مطالبی که می‌پسندند محروم کنند. شاید ایشان و مسئولین برگماشته‌ی ایشان خیال می‌کنند کتاب‌های جدی و تحقیقی علاقه‌مند ندارند و به همین دلیل، ادامه‌ی انتشار مجموعه‌ی تأملی در بنیان تاریخ ایران را ضروری نمی‌دانند!

ضمناً می‌خواهم از آقای رئیس‌جمهور بپرسم! اگر میلیاردها تومان را صرف اداره‌ی دستگاهی به نام «مرکز گفت و گوی تمدن‌ها» می‌کنند، خود را

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۳ /

شخصیت دیموکرات با فرهنگ و طرفدار مسالمت و تبادل نظر معرفی می‌کنند، چه طور اجازه می‌دهند سخنان‌شان دست‌آویز مخالفان رشد اندیشه و نظر باشد؟ مگر این که چنان که شایع است و آن مسئول کتاب در وزارت ارشاد نیز تایید می‌کرد، آقای رئیس‌جمهور نیز شیفته‌ی ایران پیش از اسلام باشند که تمام اطلاعات موجود درباره‌ی آن، ساخت نوین مورخین یهود است و سطری اشاره درست در میان آن‌ها نیست. من پیوسته نوشته‌ام که روحانیت کورش دوست و پیش از اسلام پرست، از حیرت‌انگیزترین پدیده‌های ایران کنونی است!

مخالفین کتاب‌های من از آن‌جا که کلامی در رد آن‌ها ندارند، برای ممانعت از ادامه‌ی انتشار این کتاب‌ها به شدت فعال شده‌اند و سخت به تکاپو افتاده‌اند تا شاید از این راه نفسی به راحت‌کشند. به خصوص که با خبر شده‌اند بخش ساسانیان این کتاب‌ها دکان و بازار آن‌ها را نه فقط کساد که به کلی تعطیل خواهد کرد. به گمانم اگر کتاب‌های من موافقینی نیز دارند، اگر احساس وظیفه‌ای در برابر ابراز حقایق تاریخی ایرانیان دارند، به‌تر است که به وزارت ارشاد برای توقف ادامه‌ی انتشار این مجموعه، اعتراض کنند.

شنبه، ۲ دی، ۱۳۸۲

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۴ /

دست تنگی مدعیان ایران باستان در خارج از کشور

اعتراف عرب و اسلام ستیزان:

آقای دکتر بهرام آجرلو، باستان شناس در وبلاگ خود ajorloo.persianblog.com خلاصه ای از جلسه ی برگزار شده در دانشگاه سوربن پاریس در روز ۲۲ فروردین امسال و به میان داری دلچک و قصیده ساز دربار محمد رضا شاه، شجاع الدین شفا را گزارش داده است. خواندن این گزارش به روشنی نشان می دهد چه گونه آن فاصله ی اوقیانوسی بین توهمات این چله نشسته ها در آرمان های شاهنامه یی با باور های عمومی مردم ما سال به سال وسیع تر و عمیق تر می شود. دلخراش ترین بخش این گزارش، اثبات این نکته است که باستان پرستان و ضد عربان و ضد اسلامی که چشم دیدن هیچ قوم ایرانی به جز فارس هایی را ندارند که خود اعتراف می کنند ۴۰۰۰ سال دیرتر از دیگران به این اقلیم رسیده اند، هنوز در هزاره ی سوم هم حرفی برای مردم ندارند و راهی برای پیشرفت نمی شناسند، جز این که علناً و با باد و بروت وعده می دهند در صورتی که مورد حمایت قرار گیرند، یک شاهنامه ی دیگر خواهند نوشت و آتشکده های زردشتی را روشن خواهند کرد! آنان چنان که از گزارش آقای آجرلو برمی آید، همچنان متعهد شده اند که اگر بار دیگر مسلط شدند تا پایان جهان اجازه ندهند که کسی خواب آرام کورش هخامنشی را بر هم زند!

اما از همه مهمتر این که آقای شجاع الدین شفا در این گزارش سالانه ی خود به سپاهیان سالخورده و مایوس و وامانده و در حال نزع کورش با

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۵ /

جبروت تمام یاد آوری کرده است که در زمره ی نخستین موفقیت های
تحرک تازه ی کورش پرستان در ایران، ممانعت از صدور مجوز چاپ
کتاب «ساسانیان» من با کمک و دستگیری هواداران شان در وزارت ارشاد
جمهوری اسلامی بوده است؟! چشم وزیر ارشاد و ریاست جمهور مدام در
حال گفت و گو با تمدن های جهانی و یکی - دو نهاد دیگر در این جمهوری
روشن!

یکشنبه، ۶ اردیبهشت، ۱۳۸۳

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۶ /

خاکسپاری اساتید بین‌المللی و توحش مزدوران دست‌چندم

یادداشت برای آقای احسانی:

آن کس که نشانی از اندیشه‌ی مستقل در آرایش فرهنگی زمان خویش به جای نگذارده، کتاب ندارد، تولیدگر فکر و نظر نیست و فقط مستخدمی در اداره‌ای است که مثلاً به جای شستن هر روزه‌ی زمین، برای هزارمین بار مطالبی از قماش زیر را که صرفاً برداشتی از تصورات نادرست دیگران است در کلاس درس غرغره می‌کند، چنین کسی جایگاه خطاب در مسائل کلان و بنیادی را ندارد، نباید جدی گرفته شود و دخالت چاله میدانی این اواخر او در مقوله‌ی تالیفات تاریخی با بضاعتی مختصر و نامعلوم در ادبیات، مطلقاً فضولی و تظاهر بر مبنای تعصب جاهلانه است.

ایشان ضمن زیر سوال بردن قدمت تخت جمشید، می‌گویند که این بنا در واقع به شکل فعلی وجود نداشته، بل که باستان‌شناسان غربی، تحت نفوذ جریان یهودیت، آن را به نحوی در قرن اخیر بازسازی نمودند تا برای ایرانیان هویت‌سازی کنند. در صورتی که حتی در کتاب‌های تاریخ یونانی‌ها نقل شده است که در زمانی که اسکندر به عنوان مثال، قصد به آتش کشیدن تخت جمشید را داشت، یکی از سردارانش گفت که این کار صلاح نیست. این بنای عظیم دیگر مال شماست و شما مالک آن استید و منطقی نیست که آن را آتش بزنید. اسکندر در جواب گفته که من می‌خواهم کمر ایرانی‌ها شکسته شود؛ چون از این جا بوده که دستور حمله به آن را صادر کردند. با اینکه چنین مدارک مستدلی (!!!) در کتاب‌های حتی یونانی وجود دارد، ولی چون ایشان می‌خواهند فرضیه‌ها و تخیلات خود را به هر شکلی ثابت کنند،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۷ /

لذا می گویند این ها دروغ است و این ها را خارجی ها ساخته اند. حال شما قضاوت کنید آیا با چنین طرز فکر، جای بحث هم باقی می ماند؟ درست مثل این می ماند که کسی توی خیابان به شما فحش دهد و شما نسبت به او استدلال کنید.» (از درفشانی های روحوضی شخصی به نام ایمان پور در مصاحبه ای در باب موضوعات تاریخی، مندرج در وبلاگ نسل پویا).

یا ایمان پور در آن روز مکالمه بین اسکندر و سردار دل سوزش پنهان شده در پستو و ستونی تند نویسی تاریخی می کرده یا در میان همسایه و کسانش، مورخی یونانی سراغ دارد که اختصاصاً چنین صحنه ی شهر فرنگی مضحکی را بر او روایت کرده و یا مادر بزرگ اش به ضمیمه ی دیگر داستان های جن و پری برای خواب کردن او چنین قصه ی بی اساس و منبعی را گفته که انصافاً خواب تادیر سالی نوه اش را تامین و تضمین کرده است. برای شناسایی بیوگرافی و بی هوده گویی های گروه او کافی ست پرسید که کدام مورخ یونانی و در چه کتابی، چنین نقل و مکالمه ای میان اسکندر و سردارش را ضبط کرده است؟ و اگر ایمان پور و امثال او پاسخی نیاوردند، پس بدانید قباححت توسل به جعل در میان این قبیل حقوق بگیران و نان خوران دم و دستگاه های فرهنگی از میان رفته است!

«ایشان در میان محققان از هیچ جایگاه علمی برخوردار نیستند و از ایشان در مجامع علمی دعوت به عمل نمی آید و اعتباری برای ایشان قائل نیستند و حتی به کتاب ها و مقاله های شان هم کسی جواب نمی دهد و این باعث دلخوری شان هم شده که چرا کسی به من جواب نمی دهد؟ من یادم می آید زمانی که در لندن بودم و کتابی از ایشان چاپ شده بود، به آقای دکتر یاحقی نامه نوشته بودند که: چرا جواب نمی دید (نقد نمی کنید)؟ من از شما

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۸ /

انتظار دارم و از این حرف ها... آخر به چه باید جواب داد؟ شمایی که از همان صفحه ی اول شروع می کنی به فحش دادن و توهین کردن به مورخین جدید و قدیم هخامنشیان و دیگر دوره ها، دیگر جای جوابی باقی نمی گذاری! به این دلایل من با سخنرانی ایشان در دانشکده ادبیات مخالفت کردم و به مسئولین هم گفتم که این کار درست نیست! چون می دانستم که با حرف های شان دانشجویان را تحریک می کنند و اگر در این جا این میز گرد برگزار می شد و من نمی رفتم، این شبهه به وجود می آمد که جوابی برای این حرف ها ندارم و اگر می رفتم، اولاً همان طور که گفتم برای کسی که توهین می کند، مستدل صحبت کردن فایده ندارد و از طرفی من هم به بازی گرفته شده بودم.» (همان.)

بر همین اساس است دروغ بافی های دیگر او و نظایرش در باب توسل من به این و آن و التماس عنایت و پاسخ خواهی و تقاضای گفت و گو و گوشه ی چشم و از این توهنات که حضرات در جای در گل مانده گی خود برای مقابله ی منطقی در برابر کوهی داده های جدید در مجموعه ی تاملی در بنیان تاریخ ایران قرار می دهند و به گمان خود ماجرا را تمام شده می پندارند. در این جا و نه خطاب به ایمان پور که حقیرتر از خطاب است، بل برای آن گروه به ظاهر دانشجو که با راه افتادن به دنبال چنین بی مایه گانی برای پوشاندن نادانی آنان سینه سپر می کنند و نیز آنانی که تایید بی مایه گانی از قماش «یار شاطر» را مهم می شمارند، چند برگی از مجموعه ی عرض ارادت های سردمداران و مدعیان جلالت فرهنگی هنوز زنده را ناخواسته ی خویش عرضه می کنم تا بل معلوم شود همین ها که با چنین

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۱۹ /

رُست و جلوه های ظاهری از نان پاره ی خود حفاظت می کنند در خطاب خصوصی تا چه حد خاکسار حقیقت اند!

«دانشمند گرامی، جناب آقای ناصر پورپیرار

از مطالعه ی کتاب شما «مگر این پنج روزه» بسیار بهره مندی حاصل کردم. این که جناب عالی مشهور و مالوف را نپذیرفته و اقوال رایج را مورد نقد دقیق قرار داده اید، موجب خرسندی هر خواننده ای است که پای بند اصول عقلی است. این کتاب مسائلی را روشن کرده است که دانشمندان سلف مورد دقت کافی قرار نداده اند. امید است جناب عالی بتوانید این دقت نظر و همین تردید در آن چه قبول عام یافته است را در مورد دیگر شاعران نیز به کار برید، همان طور که تا حدی در مورد حافظ در همین کتاب به کار برده اید. با تجدید تشکر، ارادتمند، احسان یار شاطر، ۸ نوامبر ۲۰۰۰.»

«دانشمند گرامی آقای پورپیرار

سه نسخه از کتاب «دوازده قرن سکوت» که لطفاً ارسال داشته بودید، عز وصول بخشید. بسیار ممنون شدم. یک نسخه را از طرف شما به کتابخانه ی «ایرانیکا» هدیه کردم و یک نسخه را نیز به کتابخانه ی دانشگاه کلمبیا فرستادم. بسیاری از مسائل تاریخ ایران محتاج بازنگری است و موجب خوش وقتی است که شما بدون تاثیرپذیری از عقاید رایج به بازمینی این مسائل پرداخته اید. ارادتمند، احسان یار شاطر، ۵ ژانویه ۲۰۰۱.»

ملاحظه کنید این قطب اعظم باستان پرستان و صاحب مجموعه ی بی مایه ی ایرانیکا، چه گونه به نادرستی بسیاری از داده های تاریخ و ادبیات ایران آگاهی دارد و اعتراف می کند و بداند که ظاهرسازی ها و دفاع آبکی اینان از دروغ های موجود در پهنه های مختلف فرهنگ و باور ملی، غالباً یک

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۰ /

موضع گیری ناگزیر است تا ماهانه ی ارسالی کنیسه و کلیسا را قطع نکرده باشند. باید از او پرسید اگر اعتقادش به لزوم بازنگری در تاریخ و ادب ایران جدی ست، پس چرا پیش از این بازنگری مجلدات دانش نامه ی ایرانیکا را بیرون می فرستد و بدتر از آن چرا اکنون که در جای آن فرضیات بی ارزش پیشین، عملاً و عمیقاً تاریخ و ادبیات ایران بازنگری می شود، در جای قدر شناسی و سپاس، به چنین اداهای بوزینه وار متوسل اند؟!!

«دوست دانشمند و دل آگاه، جناب آقای ناصر پورپیرار

ضمن عرض شاد باش نوروزی متقابل به استحضار می رساند که نامه ی مورخ ۷۸/۱/۲۵ حضرت عالی منضم دو جلد از چاپ دوم کتاب عزیز مگر این پنج روزه عز وصول یافت. بی شک چاپ دوم کتاب با افزوده ها و تجدید نظرهای بایسته پرتو تازه بر چهره ی معرفت اثر سعدی بزرگوار خواهد افکند. باید بخوانم و با دقت با چاپ پیشین که برایم ملکه ی ذهن شده است مقایسه کنم. چاپ قبلی آن تقریباً به مشهد نیامد و من چند جلدی را که به لطف شما رسیده بود به دوستان اهل رساندم که چون ورق زر دست به دست می شد. در هر کلاسی که موضوع کتاب را مطرح می کردم و لوله ای بر می انگیخت و همه مشتاق زیارت و قرائت کتاب بودند و نمی یافتند. امیدوارم ترتیبی دهید که از چاپ دوم مقداری برای انتشارات امام چهار راه دکترا به مشهد ارسال دارند.

جای شما در اول اردیبهشت ماه ۷۸ در شیراز خالی بود. ذکر خیری در همایش یاد روز سعدی از شما شد و متوجه شدم که به دلایلی حضور در این جمع را تحریم کرده اید. امید است من جزو تحریم شده ها و ملامت شده ها نباشم. حق با شماست. چنان که در مصاحبه گفته اید گروهی نمی خواهند و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۱ /

نمی گذارند کتاب شما مطرح شود. در حالی که مقاله ی من در شیراز، موید کتاب شما بود. من خراسان در خیال سعدی را مطرح کرده بودم؛ خراسانی که فقط از راه خواننده ها و شنیده ها می شناخته است. با اخلاص یا حقی.»

«دوست گرامی و نقاد راز دان، جناب پورپیرار بدون تعارف از کنجکاوی، نکته بینی و مخالف خوانی شما خوشم می آید و همین سبب می شود تا کتاب شما را تا انتها نخوانم، به هیچ خواندن دیگر رغبت نکنم و پس از اتمام هم تا مدت ها خواننده های دیگر به دلم ننشینند. این احساس واقعی من است که کتاب های شما به واقع بر آن اثر می گذارد و تا مدت ها پس از آن هم مرا گرم نگه می دارد...» (یا حقی، لندن، از نامه ی سوم دسامبر ۲۰۰۱).

«دوست دانشمند و گرامی، جناب پورپیرار آن قدر در ارسال رسید و سپاس از دریافت دو ترجمه قبلی (خلاصه ی تاریخ کتزیاس و سفر نامه ی رابی بنیامین) تعلل و امروز و فردا کردم که بخش سوم پلی بر گذشته هم رسید. بعد هم چنان گرم خواندن شدم که پاک اعلام وصول و تشکر یادم رفت. بابا خیلی ملاحظه ما را کرده ای و گرنه به قیاس دیگران و از ما بهتران نوشته های ناچیز و نا درخور من بیش از این ها در قلم و نگاه شما سزاوار ملامت بود. این جا حسابی پارتی بازی کرده بودی که چنین مباد. با همه این احوال من همچنان معتقدم زبانی که در سده ی سوم هجری رودکی و شهید و بوشکور و ربنجنی و حنظله و عمار و آغاجی و... داشته است (و همه ی این ها قبل از ترجمه ی قرآن های موصوف یعنی سده ی چهارم بوده اند) نمی تواند زبانی ضعیف و ناکارآمد از آن دست که شما تصور فرموده اید باشد. بگذریم. دست و پنجه و قلم و اندیشه ی شما

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۲ /

درد نکند. می خوانم و عصبانی می شوم و لذت می برم و در هر حال آفرین می گویم.» (با اخلاص محمد جعفر یاحقی، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۱).

آقای احسانی! حساب یاحقی از ایمان پور جداست. یاحقی گرچه صاحب نظر مستقل نیست و هنوز مدخل نوی به نام خود نگشوده است، ولی کتاب هایی دارد که از جمله «فرهنگ نامه ی قرآنی» او کاری بزرگ و ماندنی و رویهمرفته دقیق است. ایمان پور، چنان که نوشتم یک حقوق بگیر وزارت آموزش است. یکی از ده ها هزار دیگر که عقایدش در باب آتش افروزی اسکندر و دروغ اش درباره ی التماس من به یاحقی برای اعتنا را خواندید. حالا در خانه اسکندر ندارم، ولی فردا اصل این نامه ها و شاید چند قطعه ی دیگر از کسانی دیگر را ضمیمه کنم که در آن ها با زبان بی زبانی گفته اند که اگر نمی توانند به مناسبت انتشار تحقیقات نوین تاریخی در مجموعه ی تاملی در بنیان تاریخ ایران، فریاد شوق برآورند و آن را در گلو نگه می دارند، از آن روست که دلواپس کرسی و کار و نام و نان خویش اند و گرنه خصوصی سر به آستان این داده های جدید می ساینند و آن ها را محترم می شمارند. بنابراین، شما نگران این اوباشان و اوباشگری های شان نباشید! حقیقت، قدرتمندتر از دروغ و چنان رخشنده است که نور آن از مغز های منجمد و سربین نیز عبور می کند. شاد باشید!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۳ /

Center for Iranian Studies
Department of Middle East and Asian Languages and Cultures
Columbia University

450 Riverside Drive, No. 4
New York, N.Y. 10027-6821
Tel: (212)851-5723/24
Fax: (212)749-9524
E-mail: deal@columbia.edu

آقای ناصر پورپیرا
نشر کارنگ
خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران
شماره ۱۲۴۰، طبقه اول، شماره ۲
۸ نوامبر ۲۰۰۰

دانشمند گرامی جناب آقای پورپیرا .

از مطالعه کتاب شما « مگر این پنج روزه » بسیار بهره مندی حاصل کردم. اینکه جنابعالی مشهور و مألوف را نپذیرفته و اقوال رایج را مورد نقد دقیق قرار داده اید موجب خرسندی هر خواننده ای است که بایستد استدلال عقلی است. این کتاب مسائلی را روشن کرده است که دانشمندان سلف مورد دقت کافی قرار نداده اند. امید است جنابعالی بتوانید این دقت نظر و همین تردید در آنچه قبول عام یافته است را در مورد شاعران دیگر نیز بکار ببرید. همانطور که نا حدی در مورد حافظ در همین کتاب بکار برده اید.

با تجدید تشکر.

ارادتمند.

محمد
پورپیرا

احسان یار شاطر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۴ /



ENCYCLOPÆDIA IRANICA

Columbia University
450 Riverside Drive, No 4
New York, N.Y. 10027-6821
Tel: (212) 851-5723/24
Fax: (212) 749-9524
E-Mail: ey4@columbia.edu

January 5, 2001

آقای ناصر پورپیراز
تهران - خ انقلاب
روبروی دانشگاه تهران
ساختمان شماره ۱۴۳
طبقه اول شماره ۹ نشر کارنگ

دانشمند گرامی آقای پورپیراز،

سه نسخه از کتاب «دوازده قرن سکوت» که لطفاً ارسال داشته بودید عزّ و محول بخشید.
بسیار ممنون شدم. یک نسخه را از طرف شما به کتابخانه «ایرانیکا» هدیه کردم و بگ
نسخه را نیز به کتابخانه دانشگاه کلمبیا فرستادم.

بسیاری از مسائل تاریخ ایران محتاج بازنگری است و موجب خوشوقتی است که شما
بدون تأخیرپذیری از عقاید رایج به بازبینی این مسائل پرداخته اید.

ارادتمند،

احسان یارشاطر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۷ /

دفاع از اندیشه و از قلم و بیان

(سومین بار است که این بیانیه را نصب می‌کنم و معلوم نیست چه گونه و از چه راه حذف می‌کنند؟!)

مخالفان کتاب‌های من به شدت فعال شده‌اند. به تهدیدات مکرر و متنوع دست می‌زنند و با مراجعه به مراکز سیاسی مدعی دموکراسی و اصلاح طلبی و مسامحه و گفت‌وگو در خاموش کردن این صدا مضمم‌اند که خود مضمم و متعهد به برملا کردن دروغ‌های یهود ساخته درباره‌ی تاریخ ایران است.

آنان که در پاسخ نویسی درمانده‌اند و از اعزام یکی - دو بازیچه در سیمای نقاد به میدان مبارزه با تزه‌های کتاب‌های «تاملی در بنیان تاریخ ایران» طرفی نبسته‌اند و نتایج نامطلوب گرفته‌اند، اینک دیگر علناً به حذف فیزیکی اشاره می‌کنند و گویا به سردمداری پیرمردی که از ستون‌های یاوه‌بافی در موضوع ایران پیش از اسلام است، هیئتی برای مقابله‌ی به هر بها و به هر صورت با این کتاب‌ها و نویسنده‌اش تدارک دیده‌اند تا به بلند پایه‌گی و ورجاوندی و ایستاده‌گی و امتداد خویش بر دروغ‌های پیشین تا حد جنایت، معنای عینی و عملی ببخشند. نخستین موفقیت آنان عدم صدور مجوز چاپ برای بخش سوم کتاب «۱۲ قرن سکوت» با نام فرعی ساسانیان است که از نفوذشان در وزارت ارشاد نیز خبر می‌دهد.

آنان در حالی که از ضربه‌ی کتاب «اشکانیان» کمر خم کرده‌اند، پس از دسترسی به متن «ساسانیان» که برای بررسی به ارشاد فرستاده بودم، از طریق عوامل شان در وزارت ارشاد عاقلانه اندیشیده‌اند که ادامه‌ی انتشار این مجموعه با ابطال کامل تاریخ یهود نوشته درباره‌ی تاریخ پیش از اسلام ایران

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۸ /

و با برچیده شدن سفره ی کورش خوری، عرب و ترک ستیزی و هویت براندازی بومیان ایران برابر خواهد شد.

آنان نیک دریافته اند که انتشار تزه های من درباره ی ساسانیان با بی اعتباری و حتی بی کاری انبوهی از صاحبان کرسی در دانشگاه ها در میراث فرهنگی در باستان شناسی و در دیگر مراکز ایران شناسی غربگرا مترادف است و از آن که کم ترین تعهدی به حقیقت و به هویت واقعی ساکنان این سرزمین ندارند و جز گوش به فرمانی مورخین بیگانه ی دست پرورده ی کلیسا و کنیسه، وظیفه ای برای خود نمی شناسند، پس تنها صلاح و راه چاره را در منع انتشار این کتاب ها دیده اند.

متأسفانه در برابر این یورش همه جانبه و ناجوانمردانه و نابخردانه و غیر انسانی و ضد فرهنگی و البته بی حاصل، دوستان احتمالی کتاب ها نیز عافیت اندیشی می کنند و صدایی به اعتراض بر نمی آورند. معلوم است که از کسی نمی ترسم؛ چنان که نیاز و تمنايي ندارم، فقط گزارش می دهم و دفاع از اندیشه و از قلم و بیان را وظیفه می دانم.

چهارشنبه، ۲۲ بهمن، ۱۳۸۲

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۲۹ /

دوازده قرن شکوه

آشنا شوید!؟

همین روزها با خبر شدم که «خبرگزاری جامعه ی جوانان ایرانی» در تاریخ هشتم آذر ماه ۸۳ با آقای به نام «لیمایی» که با مشارکت عده ای جزوه ای به نام «۱۲ قرن شکوه» به عنوان نقد بر کتاب نخست من منتشر کرده، مصاحبه ای داشته است. کار این مراکز «خبردهی» و «خبرسازی» و «خبرگزاری»، مثل اغلب عملیات فرهنگی جاری، بسیار خنده دار شده است. مثلاً این یکی بدون کم ترین کوشش برای اشاعه و ارائه ی اصل نظریه ای خود را موظف دیده است که به اصطلاح نقد بر آن را منتشر کند! فقط کم مانده است که مسئولین این گونه «خبرگزاری»ها فحاشی های روزانه ای را که آسیب دیده گان از اسناد مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» در وبلاگ من نصب می کنند، برای خنک کردن دل خویش به صفحات خبرگزاری و یا روزنامه های شان منتقل کنند! با این همه برای آشنایی با اندازه ی آگاهی و درک این منتقدان از مطالب کتاب های من، خواندن بخش هایی از این مصاحبه، کارساز است:

«به نظر شما، ناصر پور پیرار در مجموعه ی آثار خود که تاریخ ایران را از زمان هخامنشیان تا قرن چهارم هجری قمری، بازخوانی کرده است، چه نظریه ای را دنبال می کند؟»

پیش از هر چیزی بگویم که ناصر پور پیرار با آن که مطالعات آکادمیک ندارد، اما می توان با مطالعه ی آثار ایشان متوجه شد که ایشان بسیار با مطالعه هستند(!؟) یعنی آن طور که من شنیده و متوجه شده ام کتاب تاریخی منتشر شده ای نیست که از زیر دست ایشان نگذشته باشد. پس ایشان کسی نیست

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۰ /

که بتوان در برابر نظریه های جدید و انقلابی ایشان غیر علمی و غیر مستند پاسخ داد. من به طور خلاصه می گویم که ایشان در هفت جلد کتاب های منتشر شده، چندین نظریه ی انقلابی را طرح کرده است. یکی از این نظریه ها این است که کوروش، پادشاه بزرگ هخامنشیان، آریایی تبار نبوده و اسلاو تبار یهودی بوده است و وقتی که آریاییان از سرزمین های شمالی به جنوب ایران آمدند، نه به شکل متمدنانه، بل که با توحش و خونریزی آن جا را فتح و تصاحب کردند و بومی های ایرانی را قتل و غارت کردند. در دوره ی اشکانیان نیز نظر دادند که اساساً پادشاهی اشکانیان وجود تاریخی نداشته اند و همه ی آنان چیزی بیش از افسانه ی تاریخی نبودند و اگر هم بودند آریایی نبودند. به اعتقاد پور پیرار، اشکانی ها فقط کلنی های یونانی نشین بودند. او در مورد پادشاهی ساسانیان نیز نظر می دهد که همه ی اطلاعات کتیبه های ساسانی جعلی اند و آنان دارای آن قدرتی که خود مدعی آن استند نیستند. او می نویسد که بعد از ورود اسلام به ایران تا قرن چهارم، هیچ کتاب موثق و معتبری نوشته نشده است و کتاب های مثل الفهرست که به نام آوران بزرگ ایران از قرن اول تا چهارم می پردازد، دربردارنده ی اسامی جعلی است و کتابی مثل تاریخ طبری، چیزی جز جعل حوادث پیش از خود نیست و تالیف آن ها تنها به خاطر تفاخر در برابر اعراب انجام شده است. همین طور او شخصیت های محبوب یا مهم تاریخ پس از اسلام مثل ابوحنیفه و سلمان فارسی را افسانه یی می داند. دوازده قرن سکوت در مجموع در بر دارنده ی دوازده قرن از زمان هخامنشیان تا آغاز اسلام است...

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۱ /

پس به نظر شما مشخصاً ایشان در صدد تخفیف و تقبیح فرهنگ و تمدن ایران و بزرگنمایی فرهنگ اعراب است؟

به نظرم می‌رسد که ایشان در پی انجام چنین هدفی است. نمی‌دانم که چه انگیزه‌ای باعث انجام این کار شده است اما واضح است که به هر حال انگیزه‌ای وجود دارد. اگر چه من به خودم اجازه نمی‌دهم که درباره‌ی انگیزه‌های شخصی ایشان و هیچ مورخ دیگری نظر بدهم. من فقط نقد اثر می‌کنم.

پس از انتشار کتاب‌های ایشان مورخان، مقالات تند و تیزی علیه ایشان نوشتند. می‌خواهم بدانم که در کتاب‌های پور پیرار، نظریات تازه‌ای که مورخان با آن موافق باشند، وجود نداشته است؟

اتفاقاً چرا! ولی منتقدان آثار او کمتر به آن پرداخته‌اند. من خودم با چند نظریه و دیدگاه ایشان موافق هستم. مثلاً ایشان می‌گویند که اغلب منابع تاریخی که در ایران ترجمه شده‌اند و مورد ارجاع مورخان ایرانی قرار می‌گیرند، خود نوشته‌ی نویسنده‌گان اروپایی و یهودی هستند که هنگام انعکاس تاریخ ایران بی‌غرض نبوده‌اند و می‌توان به اصالت و علمی و بی‌غرض بودن آثار آنان گاهی تردید کرد. همین‌طور ایشان این بحث را باز کرده است که چرا در منابع ما همیشه از حمله افغان‌ها به ایران به اسم «فتنه‌ی افغان» یاد شده است؟ در حالی که در طول تاریخ، لرها و کردها و ترک‌ها به پایتخت ایران حمله کرده‌اند و هرگز از آنان به اسم غیر ایرانی‌هایی که فتنه به راه انداخته‌اند، یاد نشده است (!!!) اما در مورد افغان‌ها که همین حدود ۱۰۰ و اندی سال پیش از خاک ایران جدا شدند و اصلاً ایرانی نژاد هستند، از واژه‌ی فتنه یاد شده است. علت این امر به خاطر این است که

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۲ /

محققان غربی برای تفرقه اندازی این مسئله را باب کردند و محققان ایرانی نیز ندانسته به آن دامن زدند. در حالی که به هر حال افغان‌ها در آن زمان ایرانی محسوب می‌شدند و در خاک ایران بودند و به هر حال باید آثار غربی‌ها درباره‌ی ایران را با تامل خواند.

نخست این که من به اصطلاح به آریایی تبار نبودن کورش اشاره‌ای نکرده‌ام. حرف من پیوسته این بوده که اختراع نژاد و قومی به نام آریا از حقه بازی‌های جدید شرق شناسان است. روی هم رفته برای آشنا شدن با این مطلب که این به اصطلاح منتقد کتاب‌های من، حتی آن‌ها را روخوانی ساده هم نکرده، از مطالب مطروحه در آن بی‌خبر بوده و تنها کوشیده است سکوت حقیر کننده‌ی باستان پرستان را شکسته و بر آتش خشم آنان آبی پاشیده باشد. خواندن مضافات فوق از قول نوشته‌های من کافی است؛ زیرا مسلم و معلوم است که در سراسر هفت مجلدی که تاکنون از مجموعه‌ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» منتشر شده، حتی یک بار هم به هیچ مناسبتی از حمله‌ی افغان‌ها و یا «فتنه‌ی افغان» نامی نیامده است و معلوم نیست این منتقد کبیر، مطالبی را که به من نسبت می‌دهد در کجا یافته و خوانده است و چه طور می‌تواند بر کتاب‌هایی که از مطالب آن بی‌خبر است، نقد بنویسد؟ آیا با این گونه خبرگزاری جوانان و این شیوه‌ی انتقاد آشنا شدید؟!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۳ /

نقدی بر نقد

(کتاب دوازده قرن شکوه، مهمل بافی و یاوه گویی اساتید)

پخت دست جمعی یک شوربای بد طعم و بی نمک! درست مثل اجابت سرهم بندی شده و ناگزیر یک نذر، بالاخره پس از چهار سال تدارک مقدمات، شوربای بد طعم و بی نمک شان را پختند و یک هیئت عالی که علاوه بر اسم مولفین رسمی به سبک و سیاق دکان داران دو نمونه از اجناس زیر میزی شان را هم به صورت دو نام دکتر حمید مشعوف و دکتر نبی سلامی عرضه کرده اند و ذکر نام «یک یک دیگر دکتران را ضروری ندیده‌اند» به مدد جمعی، جزوه‌ای در ۸۰ صفحه مطلب در دو فصل کاملاً تکراری و شبیه به هم با حروف درشت و فواصل زیاد میان سطرها به نام «۱۲ قرن شکوه» نوشته‌اند و برای رعایت تناسب موضوع و مقام در ردیف تولیدات ناشری با کتاب‌هایی چون «پنجه‌ی میمون»، «زیبای عاشق» و «حسنى و به بچه آهوی ناز» چاپ کرده‌اند!

با این همه حتی اگر جمله‌ای در این جزوه به طور نسبی هم به الگوی نقد نزدیک شده بود و تاملی را بر می‌انگیخت، ارائه و ادای پاسخ آن بر من فرض بود، اما سراسر جزوه را جز یک دهن کجی نابالغانه‌ی عقب مانده و مصداقی بر ایرادات بنی اسرائیلی و مطالبی بدون پیوند با یکدیگر نیافتم که تنها به کار اثبات قوت و تحکیم و استقرار کامل مجموعه‌ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» می‌آمد و مطالعه‌ی آن مسلم می‌کرد که نه فقط دست باستان پرستان ایرانی به کلی تهی است و افاضاتی جز از نمونه‌های زیر ندارند، بل ایران شناسی جهان نیز در باب این مجموعه تالیفات تاریخی به کلی بلا تکلیف مانده است.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۴ /

«نگارنده ی محترم کتاب، علت عنایت کوروش به قوم یهود را که موافق نظر شرق شناس مشهور (رومان گیرشمن) تشخیص فلسفی کوروش در ترجیح دین یهود بر دیگر ادیان منطقه می باشد با استدلال به این که در گل نبشته ی بابلی کوروش کبیر، او مردوک، خدای بابلیان را بالاترین خدا و فرمانده و هدایت کننده و پشتیبان خویش در تصرف بابل می شناسد، مردود می داند. البته لازم به ذکر است این جانب خود نظر رومان گیرشمن را فقط در حد یک تئوری قبول داشته، اما به عنوان یک نظریه اثبات گشته و مسلم هرگز؛ اما این دلیل نمی شود که نظریه ی جناب پورپیرار و دلایل شان را در رد تئوری گیرشمن تایید نمایم. آیا آقای پورپیرار که نتیجه ی متناسب با نظر و باور خویش از گل نبشته ی کوروش برداشت کرده است، هرگز تامل نموده که به چه علت کوروش، مردوک را محترم می شمارد؟ آیا نمی توان علت احترام فوق العاده ی کوروش نسبت به بت مردوک را نشانی از شم سیاسی قوی و تیزهوشی و آینده نگری او فرض نمود؟ آیا نمی توان ادعا نمود که کوروش کبیر در ظاهر اقدام به چنین کاری نمود تا بتواند دل های مردم بابل را نسبت به خویشتن نرم نماید؟ دل هایی که مطمئناً بر اثر اشغال سرزمین شان به درد آمده بود. آیا قصد کوروش از محترم شمردن مردوک را نمی توان نزدیک نمودن خود به مردم بابل و بدین ترتیب رهانیدن خود از شر شورش ها، مزاحمت ها و بلواهای احتمالی فرض نمود! کما این که جان-بی-ناس هم در کتاب تاریخ جامع ادیان این نظر را تایید می کند. بنابراین با توجه به این که نظر گیرشمن را به هیچ وجه اثبات شده نمی انگاریم اما محترم شمردن مردوک توسط کوروش کبیر را هم هرگز نمی توانیم دلیل معتبر بر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۵ /

مردود شمردن نظریه ی گیرشمن محسوب نماییم.» (دوازده قرن شکوه، ص ۴۳).

ظاهراً هیئت تحریریه ی جزوه ی «۱۲ قرن شکوه»، این سطور را که حتی از ارزش ساده ی بیان و از انشای معمول دبیرستانی نیز بی بهره است، نقد کتاب کبیر «۱۲ قرن سکوت» فرض کرده اند! همین سؤال نمونه، مثل دیگر سئوالات بی مایه ی آنان نشان می دهد که این گروه منتقدین آشکار و نهان از روخوانی و درک اولیه ی مطالب مطروحه در کتاب من نیز عاجز بوده اند و در این مورد حتی نیاندیشیده اند که تنها راه پی بردن گیرشمن به ذاتقه ی فلسفی و صلاح دید ها و شم سیاسی قوی کورش، جز این نیست که او را در مقام مسئول «دفتر تشخیص مصلحت» کورش گمارده باشند! اینک و بنا به شرح فوق، کورش نتولدی یافته ایم که «بر مردم بابل هجوم می آورد» و برای «نرم کردن دل های آنان» که بر اثر «اشغال سرزمین شان به درد آمده بود» و رها شدن «از شر شورش ها و بلواها و مزاحمت ها» حقه بازانه مردوک را خدای خود می گوید!

ظاهراً برای هیئت نویسنده گان جزوه ی چند برگی «۱۲ قرن شکوه»، ادراک این نکته دشوار بوده است که چنین کورشی به کلی با کورش رسمی دارنده ی نخستین لوحه ی حقوق بشر که مورخین یهودی نوشته اند، بابلیان با هلهله و اشک شوق به پیشوازش رفته اند، بی ارتباط می شود؛ اما کاش برای حفظ آبروی قلم و اندیشه، لااقل آن سرود مغلوط کودکستانی جزوه پرکن را که از سر نادانی «چکامه ی نبونئید» نام گذارده اند- تا معلوم شود که این جمع به اصطلاح منتقدین حتی معنی و مصداق چکامه را نیز نمی دانند- و در آن ادعا شده که مردم بابل، ورود کورش به شهرشان را لطف الهی پنداشته و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۶ /

شکرگزار مردوک شده‌اند، از انتهای جزوه‌ی نازک خود برمی‌داشتند. چرا که با قبول مدعاهای بالا معلوم می‌شود که استقبال کننده گان از کورش، نه مردم بابل که یهودیان اسیر در آن شهر بوده‌اند. برای هئیت نویسنده گان «۱۲ قرن شکوه»، طول عمر می‌طلبم تا به مقیاس زمان چهار ساله ای که برای تدوین این جزوه صرف کرده‌اند، احتمالاً موفق شوند در ۳۰ سال آینده برای بخش دوم کتاب ساسانیان من یک جزوه‌ی ۸ صفحه‌ی با مطالبی از همین قماش تدارک ببینند. اشکال کار در این است که به شرط وفای عمر و خواست خداوند، شاید که مجموعه‌ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» در زمان نه چندان دور، ۲۰ مجلد را شامل شود! در این صورت باید که ادای نذر پاسخ نویسی به مانده‌های بی‌جواب مجموعه‌ی مرا به اخلاف خود وصیت کنند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۷ /

«دش اسمال» در مجله!

(پاسخی بر نقد الواط مشانه)

یادی از گذشته!

ماهنامه ی «جهان کتاب» از شهریور سال ۱۳۸۱، طی سه شماره، نقدی بر کتاب «هخامنشیان» از مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» با قلم کسی به نام «فریدون فاطمی» چاپ کرد که در آذر همان سال، پاسخ زیر را برای آنان فرستادم. آن ماهنامه با افزودن شیرین زبانی کوتاه زیر، پاسخ مرا در شماره ی توام ۱۵۹ و ۱۶۰ منتشر کرد.

«آن چه می خوانید، پاسخ آقای ناصر پورپیرار به نقدی ست که در سه شماره ی گذشته ی جهان کتاب بر نوشته های ایشان به چاپ رسیده است و در این جا بی کم و کاست و بدون هیچ شرح و توضیحی به چاپ می رسند. «آفتاب آمد دلیل آفتاب...»

حالا و به خصوص از آن باب که این پاسخ در مجموعه مقالات سایت «ناریا دات آی آر» نیز ثبت نبود، به سفارش کسانی، پس از سال ها، بار دیگر در این وبلاگ نصب می کنم که فراموش نشده باشد.

مطبوعات ایران در موضع گیری نسبت به کتاب های من، به کلی آبروی فرهنگی خود را به حراج گذارده اند. تقریباً همه ی آن ها درباره ی این کتاب ها که اینک به زبان های دیگر ترجمه می شوند و موضوع بحث محققان شرق میانه است، به کلی خود را به بی خبری می زنند و چنان عمل می کنند که گویی از انتشار این متون هیچ نمی دانند، اما اگر کسی حتی در حد آقای فاطمی بخواهد با بی چاک و دهنی کینه ی جمعی روشن فکری محفل باز ایران را نسبت به من خالی کند (که علل دیرین تر از این کتاب ها هم دارد) آماده اند که تمام صفحات نشریه ی شان را تا هر وقت که بخواهد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۸ /

در اختیار او بگذارند. چنین روز و روزگاری بر اصحاب نشریات ایران بسیار مبارک و برازنده است و مضحک تر از این نیست که همین آقایان و مدعیان، غالباً از آزادی و فرهنگ و حتی لزوم گفت و گوهای بین المللی نیز سخن می گویند!

ظاهراً ورود من به مباحث جدی و پهناور در مقوله ی تاریخ و هویت ملی، روشنفکری در خواب رفته با قصه های جاری و وارداتی تاریخ را پکر و کسل و درمانده از خواب پرانده است و ناگهان با این حقیقت روبه رو شده اند که کورش و داریوش و رستم و کیکاوس شان ساخت یهودیان و مهمترین سند افتخارات فرهنگی کهن یعنی کتاب الفهرست ابن ندیم شان قلابی و مجعول است. آنان وحشت زده به گوشه ای خزیده اند. خود را برهنه در معرض تماشا می بینند و دو سال پس از انتشار ۱۲ قرن سکوت، هنوز تکلیف خود را با آن روشن نکرده اند و جرئت تن دادن به گفت و گوهای رسمی درباره ی آن را ندارند. چرا که خود بهتر می دانند هر کنکاش جدی، صحت بررسی های مرا اثبات می کند. آنان که علاقه ای به ابطال دانش نامه های خود و تعهدی به مسئولیت روشنفکری ندارند، فقط درهم می لولند، بیخ گوش یکدیگر پچ پچه می کنند، صدای دندان قروچه شان شنیده می شود، گاه از سر ناگزیری و درد، نفرین و ناله و ناسزای می فرستند و باز هم صلاح و عافیت را در سکوت می بینند.

پیش تر هم همین ترفند درباره ی کتاب مگر این پنج روزه ی من طی شده بود و به اصطلاح ادیبان و اساتید بسیاری که برخی حتی با آن کتاب خانه نشین شدند، هنوز می کوشند در خلسه ی سکوت، کابوس آن کتاب را

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۳۹ /

فراموش کنند؛ هرچند سئوالات سمج برخی از دانشجویان در این یا آن نشست، آسوده ی شان نمی گذارد.

اما اینک به نظر می رسد که درباره ی کتاب های «تاملی در بنیان تاریخ ایران»، حتی آن سکوتی که این همه بر آن اصرار داشتند و راه حلی بر اختفای ناآگاهی خویش می شناختند، نامیسر شده و ظاهراً کسی را فرستاده اند تا سکوت دو ساله را بشکنند. این البته و خود به خود به معنای این است که آقای فاطمی، خرده صداهای پیشین درباره ی کتاب های مرا در حد همان سکوت شناخته است!

این آخرین لغزخوان و نفرین فرست که پس از علی حصوری و عبدالعظیم رضایی و پرویز رجبی و فریدون جنیدی و غلامرضا سلیم و غلامرضا وطن دوست و چند تانوجوان کورش زده ی دیگر به میدان آمده، فریدون فاطمی است که نمی دانم کیست؟ می گویند سرویراستار یک بنگاه نشر است. با بضاعتی که از تاریخ در به اصطلاح نقد مفصل اش از خود بروز داده، امیدوارم لااقل ویراستار کتاب های تاریخ نبوده باشد؛ اما بینیم پس از افتضاحاتی که آن دیگران در پاسخ نویسی به کتاب ها و مقالات و مصاحبه های من به بار آوردند و موجب خنده و تعجب و حتی خشم اصحاب دانایی شدند، چنته ی آقای فاطمی از چه پُر شده است؟

من به راستی نمی خواهم سر به سر آقای فاطمی بگذارم، هرچند پاسخ جدی دادن به او نیز چندان ساده نیست؛ زیرا بیانیه ی ایشان فقط بیشتر ثابت کرد که ظرفیت و پهناوری دانایی صاحب نظران کنونی ما به خصوص در مقوله ی تاریخ، واقعاً هم که گودی و گردی یک نعلبکی را ندارد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۰ /

تصویر ذهنی من هنگام خواندن قطعنامه ای که آقای فاطمی به جای نقد صادر کرده اند، این بود که با یک «داش اسمال» حسابی روبه رویم که نوشتن نقد را با هرت کشیدن هول هولکی آش رشته ی روز جمعه ی مادر جان اشتباه گرفته و لاجرم دهان خویش را به تکرار و سخت سوزانده است. کاش ایشان یکی از مباحث کتاب ها را هر مبحثی را که زورشان بیش تر می چربید برمی گزیدند؛ سخن شان را همراه سند و حجت می آوردند تا شاید معلوم می شد که چه می خواهند بگویند.

نوشته های او هیچ جز «خوشمزه گی» های لوطی منشانه با قصد اولیه ی مسخره کردن موضوع نیست. قطعنامه ی او پُر از اصطلاحات و واژه گانی از این قبیل است که خود نوع نگاه او به فرهنگ روزگار را می رساند: «ملت ما را یک پول سیاه کرده»، «اول دم دروازه ی بابل ظاهر شده»، «دولت های فکسنی یهودی»، «پول و پله به هم زده بود»، «براش صرف داشته باشد»، «چند تا صراف و نزولخوار»، «معبد شصت ذرع در شصت ذرع یهودیان»، «لغت سازان ناکس یهود»، «الا و بلا که یهودی اند»، «سپاهی بود و شکست خورد و تمام»، «اسکندر که اصلاً به آذربایجان نرفت»، «از دم باد هواست»، «سه چهار تا لغت پرت و پلا»، «تند تند لغت ساختند»، «سه هزار تا لغت دبش پهلوی»، «ای بابا این که خودش فارسیه»، «چهار تا معامله و داد و ستد»، «نیافته ایم؟ خیلی هم یافته ایم!»، «چند تا کتیبه ی داغون»، «بعد از آن همه سر کوفت»، «خوردم و دم نزدم»، «ای بابا، صحبت این حرف ها نبود»، «بی همه چیز»، «تا امروز که خدمت شما هستم»، «ما که عددی نیستیم»، «کلی پولدار و تاجر و وزیر»، «خیلی پدر سوخته اند»، «شتر مرد و حاجی خلاص»، «هزار گیر و گرفتاری دیگر»، «سر قبرشان تف بیاندازد»، «شلم شوربای غلط

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۱ /

غلوط»، «کم آدم‌هایی نبودند»، و بالاخره یک اصطلاحی که به کلی آدم را دچار توهم‌های مخصوص می‌کند: «جهودهای بلاگرفته!» باری همین اسمال آقاست که خواسته جای اساتید و اسانید را بگیرد و درباره‌ی کتاب‌هایی وارد گفت و گو شود که قطعنامه‌ی ایشان، چنان که بیاورم، معلوم می‌کند گاه از روخوانی آن‌ها نیز عاجز بوده است. پس بینیم اصولاً بضاعت او چه میزان است؟

«گیرم که همان‌گونه که گفته‌اید اطلاعات ما از این زبان ناقص و افسانه‌وار باشد. چرا این را به‌گونه‌ای می‌گویید که انگار خود این زبان هم افسانه است و عبارت است از سه چهار تا لغت پرت و پلا. تعداد واژه‌های شناخته شده‌ی این زبان را بین چهارصد و ششصد گفته‌اند و دست کم صد کتیبه‌ی خواننده شده به این زبان (کتیبه‌های هخامنشی) هست.»

اگر اسامی اشخاص و امکانه و واژه‌گانی را که با پیشوند و پسوند تکرار شده، حذف کنیم، در کتیبه‌های هخامنشی، نزدیک دویست لغت می‌یابیم که جز چند لغت معدود در حد پنج واژه، نه در صورت لفظی و نه در ساختار دستوری، هیچ ربطی نه فقط به فارسی که با هیچ زبان دیگر بومیان ایران مثلاً کردی، یعنی همان حیطه‌ی جغرافیایی نگارش کتیبه‌ی بیستون ندارد.

تمام کتیبه‌های یافت شده‌ی هخامنشی هم اگر مکررات با متن همسان مثلاً کتیبه‌های تکراری داریوش در تخت جمشید را که به تصریح شارپ و کنت، ۱۸ بار نوشته است: «این تاقچه را من ساختم!» ندیده بگیریم، جمعاً به سی عدد نمی‌رسد؛ اما آقای فاطمی گمان می‌کند که ما دست کم صد کتیبه‌ی خواننده شده‌ی هخامنشی داریم؛ چنان که سه هزار لغت پهلوی در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۲ /

آستین دارد که در واقع امر ۱۵۰ نمونه هم نمی شود! ظاهراً باستان پرستان تهی دست ایرانی، آن جا که سخن از لاف و گزاف های ملی است، کم تر از صد و هزار، عددی را لایق نمی دانند.

«آیا آن امپراتوری عریض و طویل، اداره کردن نمی خواست و این اداره کردن زبان نمی خواست؟ پس چرا برای امور محاسباتی کاخ تخت جمشید، سی هزار لوح گلی به خط میخی پارسی باستان لازم آمده.»

بفرمایید! منتقد ما حتی نمی داند که آن سی هزار لوحه های گلی تخت جمشید که بر هر کدام جز چند واژه نیست، به خط و کار منشیان عیلامی است و آن ها را به «خط میخی پارسی باستان» فرض کرده است!

«چرا لقمه را دور سرتان می چرخانید و راه دور می روید! این اسدی طوسی تقریباً یک قرن بعد از فردوسی زیسته است؛ یعنی صد سال پیش از لغت فرس، فردوسی شاهنامه را سروده است. آری صد سال پیش از آن که اسدی با آن هزار و صد واژه ی ناقابل اش بهانه به دست شما بدهد، فردوسی شصت هزار بیت درخشان به این زبان سروده که هزارها واژه و ترکیب فارسی در آن هست. اصلاً ما را چه حاجت به لغت فرس.»

این عدد صد نیز چون آن صد دیگر است. فاصله ی اتمام شاهنامه و اتمام لغت فرس به زحمت ۵۰ سال است. ایشان البته ابتدا اسدی طوسی را فاقد صلاحیت فرهنگ نویسی دانسته اند و فرموده اند «اسدی طوسی آن قدرها هم بر فارسی مسلط نبوده اند و در واقع صلاحیت تنظیم فرهنگ برای زبان فارسی را نداشته است!» اگر چه دبیرسیاقی در سرآغاز کتاب لغت فرس نوشته باشد:

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۳ /

«ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی که لغت نامه ی حاضر را نتیجه ی کوشش و تفحص و تتبع وی دانسته اند، شاعر نامدار و لغت دان با ابتکار و خوش نویسی کلک استوار است. گرشاسب نامه ی وی گواه شاعری و لغت نامه ی او دلیل لغت دانی و نسخه ی کتاب الابنیه عن حقایق الادویه ی موجود به خط وی، نمودار خوش نویسی اوست.»

اما اگر به این اظهار نظر دبیر سیاقی هم که استاد در اغراق است، بی اعتنا بمانیم، باز هم تذکر نکاتی به آقای فاطمی بی ضرر است. اولاً که نمی دانیم ایشان در کدام شاهنامه، شصت هزار بیت شعر یافته اند؟ شاید در آن شاهنامه، هزاران واژه و ترکیب فارسی هم یافت شود، اما شاهنامه های کنونی، باز هم اگر از اسامی اشخاص و امکنه درگذریم، به همان تعداد لغت نامه ی فرس، یعنی حدود ۱۲۰۰ واژه ی فارسی بیش تر ندارد و اگر اسدی طوسی، لغت فارسی نمی دانسته و صلاحیت نداشته، شاید که آقای فاطمی، از راه لطف و مرحمت، مرحوم دهخدا را صاحب صلاحیت لغت نامه نویسی بدانند و آن گاه کنار گوش ایشان بگویم که در فرهنگ نامه ی دهخدا هم با وجود لغت سازی های زورکی قرن اخیر، هنوز به تقریب جز ۲۰۰۰ لغت عامیانه ی مناسب ضرورت های روزمره، از زبان فارسی نمی یابیم و تمامی الفاظ جدی سخن در آن فرهنگ نامه، غیر فارسی و به ویژه عربی اند. آقای فاطمی به زودی از من مطلبی درباره ی زبان فارسی خواهند خواند که شاید باستان پرستان تهی دست ایرانی را اندکی از اسب غرور و تعصب و لاف زنی های شاهنامه یی پیاده کند و لااقل معلوم شود که آگاهی های کنونی ما از این زبان به اصطلاح شیرین فارسی در حد هیچ است و تمام این تبلیغات جز هیاهو چیز دیگری نیستند؛ چنان که شاید نوشته ی دیگری از من

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۴ /

درباره ی «آریا»ها نیز که در شماره ی ۱۸ مجله ی قرن بیست و یکم چاپ خواهد شد، اندکی از آن توهم نژاد پرستانه ی «آریا پرستان» بکاهد. «می رسیم به باقی نماندن آثار مکتوب. چنان به مزیت عرب در این زمینه بر عجم باور دارند که می پرسند: اصلاً زبان پهلوی برای واژه ی «کتاب» عرب چه واژه ای داشته اند؟ چه طور نمی دانند معادل کتاب در فارسی «نامه» است که در پهلوی نامک بوده و خدای نامه را زیاد شنیده اید.»

سر و کله زدن با آن روشنفکری که پس از دو سال، بالاخره با روی هم ریختن تمام ادا و ادعا و اطلاعات شان تنها می توانند بیانیه ی فاطمی را در پاسخ کتاب های من تدارک ببینند، بسیار دشوار است. قطعنامه ی آقای فاطمی معلوم می کند که به راستی درک مطالب بنیانی کتاب های من کار شاقی بوده است. دوستی توصیه می کرد در نگارش این کتاب ها شتاب نکنم. معتقد بود که انبوه یافته های جدید در آن ها از قدرت هضم فرهنگی روشنفکری کنونی ثقیل تر است. او به شوخی می گفت «همه رو دل کرده اند» و اینک با آش آلو خوردن آقای فاطمی معلوم می شود که به کلی حق با او بوده است.

من یادآوری کرده ام که ایرانیان تا قرن چهارم و اعراب تا قرن سوم به دلیل فقدان خط مناسب، «کتاب» نویسی نکرده اند، اما افزوده بودم که اعراب به دلیل قرآن، گنجینه ی لغت غنی حیرت آوری برای بیان داشته اند، اما ایرانیان سندی ندارند که اثبات کنند در پیش از اسلام بیش از دوستان - سبب لغت را می شناخته اند؛ زیرا ظرفیت واژه های تمام کتیبه های موجود، حداکثر به همین میزان است و کتاب های ادعایی پیش از اسلام در مقایسه با ظرفیت لغوی کتیبه ها نادرست و شوخی است. این بحث که بسیار ساده و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۵ /

ملموس و قابل درک است، ظاهراً با میزان سخن شناسی روشنفکری ایران فاصله ی بسیار دارد. شاید به شرط ادامه ی عمر، سرانجام در این باره زبانی بیابم که با حد درک روشنفکری کنونی ایران، از جمله آقای فاطمی، منطبق تر باشد.

چنین است که بی توجه به طرح این مسئله آغازین که در زمان ابن مقفع، یعنی اوایل قرن دوم هجری و پیش و حتی ۱,۵ قرن پس از او، در بین النهرین و ایران هیچ خطی که ظرفیت کتاب نویسی داشته باشد نیافته ایم و هیچ اصلی از هیچ کتابی به هیچ زبان این منطقه به دست نداریم و هر ادعا درباره ی هر نام صاحب کتاب تا اواخر قرن سوم، پیشاپیش احتیاج به ارائه و اثبات حضور خط و نمونه ی کتاب دارد، باز هم آقای فاطمی از کتاب های ساسانیان و ترجمه های ابن مقفع و دیگران سخن می گوید و خنده دارتر از این نیست که می نویسد:

«یعنی بهار با آن همه آشنایی با متون پهلوی نمی دانسته چه می گوید؟»
در پاسخ ناگزیرم که موضوع را عامیانه کنم: آقای فاطمی! وقتی باروت نباشد حتی بهار هم نمی تواند توپ در کند! مگر این که چون بهار، ادای صدای توپ را از خود در آورد.

متأسفانه حتی تأییدیه ی ایشان بر مدخل الفهرست و ابن ندیم در کتاب های من، خود دلیل بزرگ بر عدم درک او از آن بحث عظیم بود و چنان آن فصل کارساز دوران آفرین را ابتر کرده بود که من آرزو داشتم و بهتر می دیدم آن صفحات را نیز با الفاظ و اطوار لوطی منشانه ی خود مطهر می کردند؛ زیرا از آن اوراق زرین که عمیق شدن در آن، خواننده را به پوست برداشتن از فهم و فرهنگ ایران و اسلام خواهد رساند، تنها دریافت یک نقد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۶ /

ادبی را داشته اند، نه ردیه ای بر پذیرش های تاریخی و فرهنگی مسلمانان که از آن کتاب ضاله تراوش کرده است؛ زیرا می نویسد: «اگر این قسمت را صرفاً به عنوان نقدی بر کتاب الفهرست نوشته بودند، جای ستایش و سپاس داشت.» استعداد و دریافت او از حاصل مدخل ابطال الفهرست ابن ندیم در کتاب های من، صرفاً همین اندازه است و توان این توجه را ندارد که همان مطالب غلط و جعلیات مضحک ابن ندیم، اینک از مقدسات تاریخی و فرهنگی مسلمین و از همه بیشتر ایرانیان است. او گمان کرده که ابن ندیم برای تدارک یک کتاب «هزلیات»، الفهرست را نوشته است و نه برای درهم ریختن باورها و به جان هم انداختن و گاه تراشیدن فرقه های اسلامی؛ زیرا می پرسد: «شما از یک وراق و کتابفروش عرب بغدادی که جز عربی نمی دانسته، چه انتظاری بیش از این می توانید داشته باشید؟» هیچ! آقای فاطمی با دریافت های شما از مباحث جدی، تنها می توانم بگویم که انتظار داشتم بیش تر شما را بخنداند! به راستی که آن دوست من حق داشت که می گفت روشنفکری ایران از انبوه اطلاعات دست اول کتاب های «تأملی در بنیان تاریخ ایران» «رو دل» کرده است.

ایشان حتی ابایی نداشته اند که در نقل جملاتی از کتاب های من چیزی از آن کسر یا بر آن بیافزایند؛ زیرا من نوشته بودم که «پس کتاب الفهرست در این باره، همچنان چون چراغ آشنایی...» و ایشان نقل کرده اند «البته الفهرست همچنان چون چراغ آشنایی...» به نظر آقای فاطمی، جایگزین کردن «البته» به جای «پس» و حذف قید لازمی چون «در این باره» در نقل از یک مدخل جدی بی اشکال می نماید، زیرا که او با اصول نخستین این کار ناآشناست و این تجاوزی است که در بیانیه ی مفصل او، بارها تکرار می

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۷ /

شود، برخی از سر درک نادرست، برخی هم از روی ناچاری و اختیار به دلخواه! و باز هم بر همین روال است برداشت های ایشان از فصل پُر برکت «شاهنامه و فردوسی» در کتاب های من. افاضات ایشان در این باره مدرک مستدل و آشکاری ست بر بی خبری محض از موضوع شاهنامه؛ زیرا می نویسد: «کسی برای نوشتن تاریخ ساسانیان به شاهنامه رجوع نمی کند» و به راستی نمی داند که اطلاعات موجود در کتاب های تاریخ ساسانیان، هیچ نیست جز تکرار همان داستان های فردوسی در شاهنامه و حداکثر با تصحیح برخی از ارقام از روی داده های سکه ها. جای دیگر فرمایش می فرمایند که فردوسی خود به تحقیق درباره ی داستان های شاهنامه پرداخته و مستند شان این بیت است: «پرسیدم از هر کسی بی شمار». برای تفریح خاطر خواننده گان و تفهیم حیطه ی بی خبری آقای فاطمی بنویسم که این بیت فردوسی مربوط به ابتدای شاهنامه و در مدخل «گفتار در بنیان نهادن کتاب» است و منظور فردوسی، پرسش درباره ی آدرس سفارش دهنده گان شاهنامه بوده است، نه افسانه ها و حماسه های بومی و ملی. می بینید که کار بی مایه گی روشنفکری ایران به چه خرابی کشیده است و بهتر است به فصول ایشان درباره ی مزدک و سلمان و غیره وارد نشوم، چرا که مردانه گی است تا چیزی هم برای آقای فاطمی باقی گذارم. کافی ست بگویم که او، نه شماره ی آیه ی سوره ی نحل درباره ی به اصطلاح سلمان را درست آورده و نه از ردیه های نوشته شده بر آن آیه خبری دارد. از این نشانه های مختصر ناآشنایی ایشان با اطلاعات اولیه ی تاریخی که بگذریم، سرکشی به برخی برداشت های دیگر این «داش اسمال» معلوم می کند که چرا معتقدم او حتی روخوانی این کتاب ها را هم از عهده برنیامده است؛ زیرا می نویسد:

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۸ /

«باری این داریوش - مثل کورش - پیوندی با باورهای منطقه نداشته و غریبه بوده، بنابراین باید انتظار داشت از همان استپ‌های روس، خدا یا در واقع خدایانی را با خود همراه آورده باشد، اما ناگهان در کتیبه ی بیستون یکتاپرست می شود و اهورا مزدا را خدای بزرگ می خواند. زرتشتیان امروز از این کتیبه چونان گواهی بر این که از دو هزار و پانصد سال پیش یکتاپرست بوده اند، استفاده می کنند. پس لابد خدایی که این غریبه همراه آورده، همین بوده؟ اما آقای پورپیرار با دلایلی متفن به ما می گویند این اهورامزدا نیست و اورمزد است و اورمزد هم یک خدای آشوری است. چه طور یک آدمی که مال این منطقه نیست و با فرهنگ و باورهای منطقه بیگانه است به یک خدای همین منطقه باور دارد؟»

این نقل از نوشته های آقای فاطمی به حقیقت واضح می کند که آدمی در مباحث جدی یا باید وارد نشود و یا مواظبت کند که پای را کج نگذارد تا چنین تا حلقوم در عفونت ناآگاهی فرو نرود. همین سطور نشان می دهد که آقای فاطمی از مطالب بنیانی آن کتاب ها هیچ سر در نیاورده است؛ چرا که من نوشته بودم خدای اصلی هخامنشیان «بگ» است که نام خدای کهن اسلاو ها بوده، هنوز هم هست؛ نوشته بودم اورمزد نه نام خدا که صفت او و به معنای سرزمین بخش است. نوشته بودم که این خدای آشوریان است! گفته بودم که سمبل این اهورامزدای زردشتیان، پانصد سال پیش از داریوش در مهرها و کتیبه های آشوری و هزار سال پیش از آشوریان در کتیبه های مصری دیده می شود و هرگز سمبل هیچ خدایی در منطقه نبوده و ربطی به دین جعلی زردشتی نداشته، زیرا اگر آن مرد بالدار را تصویر خدای زردشتیان بگیریم، پس بی شک باید قبول کنیم که زردشتیگری از اختراعات

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۴۹ /

مصریان و آشوریان بوده است! در عین حال بد نیست آقای فاطمی بدانند که داریوش، نه فقط یکتاپرست نیست، بل خود به پرستش خدایان متعدد اعتراف دارد و در بند ۱۳ ستون ۴ کتیبه ی بیستون می نویسد:

«از آن جهت خدای سرزمین بخش و دیگر خدایان مرا یاری دادند که دروغگو نبودم.»

و اضافه کنم که خدای اصلی هخامنشیان «ارت» و باز هم یک خدای اسلاو است. نام این خدا نیز چون «بگ»، خدای دیگر هخامنشیان، هرگز در شرق میانه شنیده نشده است. مثلاً در سطر ۴۱ کتیبه ی خشایارشا در تخت جمشید می خوانیم:

«جایی که قبلاً دیوها پرستش می شد در آن جا من خدای سرزمین بخش و «ارت» را با فروتنی پرستش کردم.»

البته این دیوپرستان، بومیان ایران پیش از هخامنشی با باورهای دیرین خود بوده اند. یقین دارم کسی به شما نگفته و شما هم نمی دانید که این «ارت»، مهم ترین و بزرگ ترین خدای هخامنشی و چنان که گفتم از اجزای باورهای اسلاو است. اهمیت این خدا چندان است که نام بسیاری از بزرگان هخامنشیان و مکان های جغرافیایی با پیشوند نام این خدا آغاز می شود:

ارت وان = اردوان

ارت اخ = نظامی مسئول حفر کانال در جزیره ی آتوس

ارت فرن = برادر داریوش اول

ارت خستره = اردشیر

ارت بان = اردوان

ارت باس = سردار نظامی اردشیر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۰ /

ارت منش = از همدستان داریوش در کودتای ضد بردیا
ارت وردیا = از نظامیان داریوش
ارت تخم = داماد داریوش
ارت سیراس = راجل درباری هخامنشی
ارت قاپو = به معنی دروازه ی خدایان، نام محلی در ترکیه که در آن کتیبه ی
کوچکی از خشایارشا مانده است.

ارت باتاس = نظامی و ولایت دار کورش
ارت زوستر = دختر داریوش و تعدادی دیگر...

و شما نمی دانید که ایران شناسان عزیز، برای گم کردن رد اصلی ماجرای
کورش در بین النهرین درباره ی اهورامزدا ی قلابی، این همه هیاهو به پا
کرده اند و کلامی از «ارت» بر زبان نمی آورند. من این توجه را از آن روی
آوردم که معلوم شود وقتی مدعیان، غیر حرفه یی ها را در جای خود به
میدان می فرستند، اوضاع از چه قرار می شود! هر چند دیده ایم که مدعیان
نیز در همین اندازه ی آقای فاطمی اند!

اگر در چند سطر از خوشمزه گی های آقای فاطمی، این همه ناآگاهی خفته
است، مطمئن باشید که اگر بخواهیم به تمام این گونه اشتباهات ایشان در
نوشته های دراز شان اشاره کنم، بقیه ی عمرم در این کار بی حاصل صرف
خواهد شد. حیطه ی نادانسته های ایشان گاه حتی به مسائل پیش پا افتاده می
کشد.

«اما بالاخره پس از این دلایل متقن در اثبات بیگانه گی کورش و داریوش
باید روشن شود این کورش از کجا آمده؟ در جلد نخست به تقریب گفته
بودند کجا؟ اما در جلد سوم، وسط بحث بنی امیه گویا تازه به کتاب آرتور

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۱ /

کسلر به نام قبیله ی سیزدهم برمی خورند که درباره ی قوم خزر است که در قرن هشتم میلادی یهودی شدند. فریاد «یافتم یافتم» ارشمیدس برمی آید و می گویند قومی که یهودیان برای حمله به بین النهرین تجهیز کردند، همین خزران هستند.»

وقتی آدمی از قضایا بی خبر است، برای مضحکه نشدن بهتر است خاموش بماند. آقای فاطمی که به صرف گمانه های خود از این شیرین زبانی ها زیاد آورده، لابد نمی داند که آدرس استپ های میانه ی روسیه و محل جغرافیایی قوم خزر یکی ست و نمی داند که قبیله ی سیزدهم آرتور کسلر در سال ۱۳۶۱، درست بیست سال پیش در انتشارات آلفا چاپ شده که زیر نظر من اداره می شد. بحث های دراز من با آقای جمشید ستاری (مترجم آن کتاب) درباره ی خزران شاید هنوز هم در یاد ایشان مانده باشد. اگر آقای فاطمی لازم می داند از موضوعات مورد علاقه ی ایشان اشاره ای بیاورم تا فهم مطلب برای شان ساده تر و جذاب تر شود؟ آلفا همان انتشاراتی ست که مجموعه آثار طبری را به ویراستاری من چاپ می کرد. حالا تعیین کنید ارشمیدس کیست و چه کسی بی جهت «یافتم یافتم» سر داده است؟!

بدین ترتیب برای من با توجه به وسعت بی اطلاعی آقای فاطمی و هر کس دیگری در حد او، همین توصیه باقی می ماند که آقایان چنان که معلوم شده، هیچ یک در حد رویارویی نقادانه با مفروضات کتاب های من نیستید. اگر در این یا آن باره پرسش و ابهامی دارید، انگشت تان را بلند کنید، اجازه بگیرید و درخواست پاسخ داشته باشید! خدا بیامرزد حزب توده را که معلم اول این شالطاق های فرهنگی بود. هیاهو هایی از آن قبیل، دیگر هیچ کاربردی ندارند و در مورد «ناریا» باید بگویم که او پس از بیست و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۲ /

چند سال تحمل زهرپاشی‌هایی از این نوع، دیگر «واکسینه»ی کامل شده
است. عزت زیاد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۳ /

سراسیمه گی به اصطلاح اساتید (اتهام زنی و فحاشی و توهین به حقیقت)

دوستی که مدرس تاریخ در یکی از دانشگاه های شمال کشور است با التماس از من درخواست مشتری برای قفسه ی کتاب های تاریخ اش از جمله مجلدات تاریخ ایران دانشگاه کمبریج را داشت و شاید هم به شوخی می گفت: «می ترسم اگر بخش دوم ساسانیان را منتشر کنی، دیگر این مجموعه ی بررسی های پیشین تاریخ ایران را برای پنیر پچیدن هم نخرند.» یک دوست دیگر که استاد تاریخ در دانشگاه بندر عباس است در نمایشگاه کتاب سال گذشته قسم می خورد که بیش از یک صد جلد از تالیفات پیشین در موضوع تاریخ ایران را از کتاب خانه اش خارج کرده و همراه کیسه های زباله در کوچه گذارده است. می گفت که اهداء آن کتاب ها را به هر کتابخانه ای خیانت به خواننده گان آن تشخیص داده است.

در واقع هم فروش کتاب های پیشین تاریخ ایران باستان به شدت افت کرده و از سکه افتاده است و فروش کتاب های برخی مورخین پُر آوازه ی پیشین، دیگر نزدیک به صفر رسیده است. همین مطلب، نانخوران قبلی دستگاه تاریخ یهود نوشته ی ایران باستان را سخت نگران کرده است، چندان که بی اختیار و به سر و سینه کوبان، نویسنده ی مجموعه ی تاملی در بنیان تاریخ ایران را چنین ناله و نفرین می کنند.

«س: در زمینه ی تاریخ ایران، آثار بسیاری از دهه ی هفتاد به این سو منتشر شده، اعم از تالیف و ترجمه. شما به عنوان مورخ و مترجم بخشی از این کتاب های تاریخ، چه نظری در این مورد دارید؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۴ /

ج: آثاری که در این مدت منتشر شده و می شوند را می توان به چند دسته تقسیم کرد: کتاب هایی که در داخل کار می شوند و وضع شان تا حدودی خوب است؛ برخی آکادمیک و بر اساس اسناد و مدارک نوشته و منتشر می شوند و مباحث جدی و عمیق را مطرح می کنند. بعضی از این کتاب ها هم ژورنالیستی است. متأسفانه آثار تاریخی - ژورنالیستی بیش تر چاپ می شود و بیش تر هم خوانده می شود. البته این آثار هم جای خودشان را دارند و بالطبع مورد استفاده ی بخشی از افراد جامعه قرار می گیرند. گاهی اوقات این آثار ژورنالیستی با تبلیغات بسیار بد و غیر واقع بینانه به بازار می آیند و تمام تاریخ را به یهودیان منتسب می کنند و جفنگیاتی از این دست غیرعلمی و غیر آکادمیک بدون هیچ گونه مستندات علمی نوشته و منتشر می شوند و هیچ گونه ضابطه ای ندارند و بسیاری از مخاطبان و علاقه مندان تاریخ را به اشتباه می اندازند.

تاریخ نویسی امروز به عنوان یک علم مورد توجه است. دیگر این طور نیست که هر از راه رسیده ای جفنگیاتی بدون سند و مدرک بنویسد و به عنوان تاریخ به خورد خواننده بدهد.» (مصاحبه ی یعقوب آژند با کتاب هفته، شماره ی ۱۷۴).

این فرمایشات که سراسیمه گی و درمانده گی نویسنده ی آن را باز می گوید، شاید کمی احساس سبکی و تخلیه ی عقده های انبار شده در درون گوینده ی آن را موجب شود، ولی آیا می تواند پاسخی بر کتاب های اشکانیان و ساسانیان در مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» شمرده شود؟!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۵ /

فصل سوم: تنقیدات استاد ناصر پورپیرار

قالینچه ی پرنده ی ایرانیان

رسالت مطبوعاتی!؟

در شماره ی ۳۴۶۰ روزنامه ی همشهری مورخ ۱۸ مرداد ۸۳، مقاله ای آمده بود با عنوان «کشف راز قالینچه های پرنده»، برگرفته از «شماره ی اخیر» یک فصل نامه ی آسترالیایی به نام «مین جین» و مبتنی بر دست نوشته هایی که گویی یک محقق فرانسوی به نام «هانری باک»، معلوم نیست چه زمانی در بقایای قلعه ی الموت یافته است! محتوای مطلب جز روش جدید در پراگندن همان توهم تمدن والای ایران پیش از اسلام شناخته نمی شود که ظاهراً حضور عرب و اسلام، تمامی آن را برباد داده است! رد پای این مفاخره سازی قلابی و افزودن بر تورم باستانگرایی در این مقاله به همان میزان پت و پهن است که احمقانه و عوام فریبانه. من گزیده ای از این مقاله ی همشهری را برای قضاوت خواننده گان این وبلاگ می آورم و از گرداننده گان همشهری می پرسم که به راستی انتقال محتوای این مدعای کاملاً هدفمند و آشکارا ساخته شده به وسیله ی یهودیان، بدون توضیحات بیدار ساز، چه ضرورتی داشته و انتخاب چنین نوشته های دست پنجمی در داده های نوین جهانی برای خوراندن به خواننده ی ایرانی، چه گونه و با چه مقصدی انجام شده است؟

«باک»، طومارهای دست نویس در زیر زمین های دژ قدیمی حشاشین در الموت، نزدیک دریای خزر کشف کرده است که به خوبی حفظ شده اند. این دست نوشته ها که در اوایل قرن سیزدهم میلادی توسط یک عالم یهودی به نام ایزاک بن شریرا تهیه شده است، حقایق تازه ای را در مورد ماجرای

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۶ /

واقعی قالینچه‌ی پرنده‌ی هزار و یک شب ارائه می‌کند. کشف این اشیای تاریخی، جهان علم را دچار ستیز شدید کرده است. پس از ترجمه‌ی این طومارها از فارسی به انگلیسی توسط زبان شناس مشهور، پروفیسور جی. دی. سپتیموس، کارشناسان برجسته از سراسر جهان در یک گردهمایی شتاب زده در مدرسه‌ی مطالعات شرقی و آفریقایی لندن به تبادل نظر در این زمینه پرداختند.

کشف باک از سوی بسیاری از مورخان که معتقد بودند این دست نوشته‌ها قلبی اند، مورد حمله قرار گرفت. باک به خاطر تولد فرزندش نتوانست در این گردهمایی شرکت کند، اما پروفیسور سپتیموس به دفاع از وی برخاست و گفت باید در مورد یافته‌های جدید به دقت تحقیق شود. اکنون موسسه‌ی لئوناردو داوینچی در شهر تریسته در ایتالیا در حال تعیین قدمت این طومارها با استفاده از کربن است.

بنابر نوشته‌ی شریرا، حکمرانان مسلمانان، قالینچه‌های پرنده را اسباب شیطانی می‌دانستند؛ وجود آن‌ها انکار می‌شد، دانش ساخت آن‌ها سرکوب می‌شد، سازنده گان آن‌ها آزار می‌دیدند و هرگونه شواهد در مورد وقایع مربوط به آن‌ها به طور نظام‌مند نابود می‌شدند. باوجودی که قالینچه‌های پرنده تا اواخر قرن سیزدهم بافته و فروخته می‌شدند، مشتریان آن‌ها را غالباً افرادی تشکیل می‌دادند که جزو طبقه‌ی محترم به شمار نمی‌رفتند.» (همشهری، شماره‌ی ۳۴۶۰).

اگر این دست نوشته‌ها را جدی بگیریم، از ظاهر قضایا برمی‌آید یهودیان حتی در قرن هفتم هجری نیز از ستایش دانایی‌های پیش از اسلام ایرانیان به قصد تولید خصومت علیه اعراب و مسلمین، دست نکشیده بوده‌اند و درست

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۷ /

در همین زمان که معلوم می شود سراسر فرهنگ ایرانی پیش از اسلام یک بسته بندی دروغ است که در صدساله‌ی اخیر تحویل روشنفکری ایران شده و یکی پس از دیگری اسناد جعلیات ناشیانه در این باره منتشر می شود، ناگهان یک کشف فنی در موضوع «هواپیماسازی قالیچه‌یی» ایرانیان با سابقه‌ای به عمق یکهزاره‌ی پیش از تولد مسیح معلوم می کند که مسلمین و اعراب به علت عقب مانده گی و واهمه از لطمه خوردن به بازار فروش و صادرات اسب و شترشان، تکنیک قالیچه‌ی پرنده سازی ایرانی و صنعتگران چیره دست آن را نابود کرده اند!

«قالیچه‌های پرنده به دو دلیل در سرزمین‌های اسلامی منع شده بود. موضع رسمی آن بود که قرار نیست انسان پرواز کند و قالیچه‌ی پرنده، اهانت به نظام اشیاء بود؛ استدلالی که عاملان دینی در انتشار آن کوشا بودند. دومین دلیل اقتصادی بود. برای نظام حکومتی لازم بود که اسب و شتر را به عنوان وسیله‌ی اصلی حمل و نقل حفظ کند. دلیلش این بود که برخی خانواده‌های عرب که به اندرونی‌های زمامداران متوالی دست رسی داشتند، از طریق پرورش اسب، پولدار شده بودند. آنان هر سال صدها هزار اسب را برای سپاهیان، تجار و پیشه‌وران تربیت می کردند. در مورد شتر هم همین امر صادق بود. برخی خانواده‌های پادشاهی مصر (که به گفته‌ی بن شریرا، شامل حاتمی‌ها، زاهدی‌ها و آل ابوحنیفه‌ی دوم بودند) پرورش شتر داشتند و انحصار کامل عرضه‌ی شتر را در کل امپراطوری اسلامی به دست داشتند. هیچ کدام از این خانواده‌های قدیمی نمی‌خواستند شاهد غصب امتیازات خود توسط گروه کوچکی از هنرمندان تهی دست باشند که می‌توانستند قالیچه‌های پرنده را جا بیاندازند و بازار آنان را از بین ببرند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۸ /

در اثر تبلیغ عالمان دینی، طبقه ی متوسط مسلمان تا اواسط قرن هشتم، تدریجاً شروع به چشم پوشی از قالینچه های پرنده کرده بود. در عوض بازار اسب های عربی پُر رونق بود... حکومت بعداً هر کسی را که کم ترین سر و کار با قالینچه های پرنده داشت، شناسایی کرد. سی هنرمند با خانواده ی شان در میدانی در شهر گرد آورده شدند. جمعی هم به دورشان حلقه زدند. این مردان به لاقیدی متهم شده و سرشان توسط همان برده ی اهل زنگبار از بدن جدا شد. بعد خلیفه جاسوسان خود را به تمام نقاط امپراتوری فرستاد و دستور داد هر قالینچه ی پرنده ای را که باقی مانده بود، به همراه هنرمندان فرشباف به بغداد بیاورند. گروه کوچک هنرمندان که چندین قرن در کنار دجله زنده گی کرده بودند، اسباب خود را جمع و فرار کردند.» (همشهری، شماره ی ۳۴۶۰).

چنین که می خوانید مسلمین و زمام داران شان یک تکنیک باورنکردنی کهن ایرانیان را که ساخت انبوه قالینچه های پرنده بود، نابود کرده اند. قرن هشتم هجری با قرن ۱۵ میلادی، یعنی ۵۰۰ سال پیش برابر است. حالا یک یهودی «شیرا» نام چه گونه در الموتی که هلاکو در قرن هفتم هجری خراب کرده است، دست نوشته هایی از حوادث قرن هشتم آورده، مسئولیت آن به عهده ی انتخاب کننده گان مقاله در روزنامه ی همشهری نیست. گرداننده گان روزنامه ی همشهری لازم ندیده اند که به این نکته بیاندیشند که روایت های این یهودی چون افسانه های شاهنامه، روایتی از عمق تاریک تاریخ نیست که قابل پی گیری و بررسی نباشد و تامل نکرده اند که اگر این چشم بندی های یهودانه در قرن هشتم هجری می گذرد که سراسر جهان اسلام از داده های مکتوب مملو است، پس چرا هیچ مورخ و صنعتگر و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۵۹ /

فیلسوف و حاکم دیگری جز این یهودی منحوس از وجود این قالینچه های معجزه گر خبر نداده و کم ترین اشاره ای به آن ها جز در افسانه های دوردست غیرتاریخی یافت نمی شود و لحظه ای تامل نکرده اند که اگر مسلمین قدر این قالینچه های پرنده را نمی دانسته اند و اسباب زحمت سازنده گان آن می شده اند، پس چرا تکنسین های ایرانی آن زمان، دست ساخت خود را به اروپای مسیحی نبرده اند تا جادوگران کلیسایی به جای دسته جارو، روی قالینچه ی مخملین شرقی پرواز کنند؟ اما «شیرا» علی رغم این بی خبری مطلق تاریخ از کاربرد چنین قالینچه هایی حتی تکنیک ساخت آن را می داند که خود حکایت غریبی در اثبات استعداد بی بدیل یهودیان در آشفته سازی اندیشه ورزی انسان است.

«در نوشته های بن شیرا، متونی وجود دارند که کارکرد قالینچه ی پرنده را تشریح می کند. متأسفانه بیش تر واژه گان به کار رفته در این بخش ها غیر قابل رمزگشایی اند و در نتیجه اطلاعات زیادی در مورد شیوه ی دانش آنان در دست نیست. آن چه معلوم شده این است که قالینچه ی پرنده مانند یک فرش عادی روی دار بافته می شد. فرق اصلی در فرآیند رنگرزی آن بود. در این جا هنرمندان فرش باف، ماده ی خاصی کشف کرده بودند که «از چشمه هایی در کوهستان به دست می آمد که دست بشر به آن نرسیده بود. وقتی این ماده در دیگی از روغن یونانی جوشان به شدت داغ می شد، در دمایی که بیش تر از حلقه ی هفتم جهنم بود، خواص ضد مغناطیسی پیدا می کرد.» زمین خود یک مغناطیس است و میلیاردها خط مغناطیسی از شمال آن به جنوب امتداد می یابد. عالمان، این ماده را تهیه می کردند و پیش از شروع بافت، پشم را به آن آغشته و با آن رنگ می کردند. در نتیجه وقتی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۰ /

فرش آماده می‌شد، از زمین بلند می‌شد و بسته به غلظت ماده‌ی به کار رفته، بین چند متر تا چند ده متر از زمین فاصله می‌گرفت. نیروی رانش در جهت خطوط مغناطیسی بود که به مانند ریل هوایی عمل می‌کرد.» (همشهری، شماره‌ی ۳۴۶۰).

ماده‌ای در چشمه‌ای کوهستانی می‌جوشد که «دست بشر به آن نرسیده» و احتمالاً به مدد اجنه در اختیار قالبینچه‌ی پرنده سازان قرار می‌گرفته است تا در دیگی از روغن یونانی و در گرمای افزون‌تر از حرارت طبقه‌ی هفتم جهنم بجوشانند و نظم مغناطیسی جهان را بر هم زنند! احتمال می‌دهم که این شیراز طریق ارتباط ساحرانه با آن جهان و با پرسش از اعقاب خود که ساکن طبقه‌ی هفتم جهنم بوده‌اند، از درجه‌ی حرارت آن جایگاه با خبر بوده است! آیا به یاد ابن ندیم نمی‌افتید که درست با همین روش، ایران پیش از اسلام را از خط و کتاب و کتاب‌خانه و دانشگاه و آتشکده لبریز کرده است؟ به راستی گزینش‌کننده‌گان مقاله در روزنامه همشهری به علت عامی‌اندیشی و خوش‌باوری و ساده‌لوحی ست که اجازه می‌دهند چنین توهمات توطئه‌گرانه‌ای در ذهن جوانان ما جای بگیرند که حاصلی جز افزایش ادعاهای نژاد پرستانه و عرب و اسلام ستیزانه ندارد و یا آنان درست به علت زیرکی و دانایی و در امتداد همین هدف‌هاست که مقاله انتخاب می‌کنند؟

«در این دوران، عباسیان دیگر قدرتی را که در زمان هارون الرشید داشتند، از دست داده بودند. بسیاری از امیران و شاهان محلی خودمختار شده بودند. همزمان با آن که تسلط امپراتوری بر ایلات تضعیف می‌شد، استفاده از قالبینچه‌ی پرنده رونق گرفت. ناراضیان جوان، پناهنده‌گان سیاسی، عارفان منکر خدا و زاهدان از آن برای فرار استفاده می‌کردند. تاجران نیز فواید

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۱ /

قالینچه‌های پرنده را متوجه شدند. قالینچه پرنده نه فقط شکل سریع تری از حمل و نقل نسبت به شتر داشت، بل که مطمئن تر نیز بود؛ چرا که راهزنان در کمین کاروان تجاری پرنده نبودند؛ مگر آن که خودشان سوار قالینچه‌های پرنده باشند. هنرمندان، شروع به بافت قالی‌های بزرگ تر کردند، اما سوار شدن تعداد زیادی بر آنها سبب می‌شد تا کند شوند و کم تر ارتفاع بگیرند، اما در یک مورد که بسیاری روی زمین شاهد آن بودند، گروهی از مردان دستار بر سر با سرعت زیاد از سمرقند به اصفهان رفتند. در نسخه ای از یک متن نادر دیگر که در قرن هفدهم هم نوشته شد، یک شاهد درباره ی این حادثه چنین می‌گوید: «ما صفحه ی گردان عجیبی را در آسمان دیدیم که بر فراز دهکده ی ما در نیشابور پرواز می‌کرد و دنباله ی آن آتش و گوگرد بود.» (همشهری، شماره ی ۳۴۶۰).

زبان آدمی در برابر این همه مهمل نویسی از حرکت می‌ماند و جز به ناسزا نمی‌گردد که به زحمت باید از ادای آن خودداری کرد؛ اما در این حد خود را مجاز می‌دانم که به سردبیر و هیئت تحریریه و سایر اجزای تصمیم گیرنده ی این روزنامه ی پُرآوازه یادآوری کنم که به راستی در همین اندازه اند که ساخت قالینچه ای بافته شده از الیاف را باور کنند که به هنگام پرواز از انتهای آن دود و آتش بر می‌خاسته است؟! و فعلاً همین را بسنده می‌بینم که با نقلی از کتاب «سفرنامه ی رابی بنیامین تودولایی»، اوضاع این نیشابور کهن را برای گرداننده گان روزنامه ی همشهری تعریف کنم: «مردمی که در ایران سکونت دارند با اطمینان می‌گویند که ساکنان شهرهای اطراف نیشابور از چهار قبیله ی یهوداند: قبیله های دن، زبولون، آشر و نفتالی.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۲ /

این قبایل از اولین قبایل یهودی بودند که شلمانصر، آنان را به شرق تبعید کرد.» (سفرنامه ی رابی بنیامین تودولایی، ص ۱۲۷.)
و بالاخره اگر این نوشته بنابر اشاره ی تیترا مقاله، رازی از اسرار قالینچه های پرنده را گشوده باشد، جز این راز نیست که زمامداران مسلمین فقط برای حفظ بازار فروش اسب و شتر خویش در برابر پیشرفت فنی ایرانیان سد بسته اند و مانع استفاده ی آزاد از قالینچه ی پرنده بوده اند تا «ناراضیان جوان، پناهندگان سیاسی، عارفان منکر خدا! و زاهدان!» نتوانند با استفاده از مرز هوایی، از چنگال اسلام و زمامداران آن بگریزند! به راستی که چشم شهردار محترم و «مکتبی» ما با این روزنامه ی یومیه اش روشن!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۳ /

رکورد مهمل بافی

هر دم از این باغ بری می‌رسد!؟

هنگامی که تاریخ و هویت ساکنان سرزمینی بازیچه‌ی مستی جاعل برخاسته از دانشگاه‌های کلیسایی و کنیسه‌ی اروپا شده باشد و زمانی که تاریخ ملت و مردمی را لشکری از یهودیان از قبیل گلدزیهر و واندنبرگ و ویستهور و یاکوب‌گریم و هرتسفلد و آستروناخ و اشتولزه و کرفتر و کوست و شاندر و اشتاین و اشپولر و اشپیگل و اشمیت و شموئیل نیبرگ و گیرشمن و غیره با مصالحی از جعل و دروغ و افسانه‌سراییی ساخته باشند، لاجرم آن تاریخ و هویت تنها به کار مسخره‌گویی‌ها و دل‌تک‌بازی‌هایی می‌آید که مدت‌هاست از زبان این و آن می‌شنویم و آخرین و نخبه‌ترین این اظهارات را چند روز پیش و باز هم در روزنامه‌ی شرق خوانده‌ایم که به تریون خیال‌پردازان و خواب‌گزاران موضوع هخامنشیان تبدیل شده است.

«او (منظور کسی به نام مظه‌ری است که طرف یک مصاحبه معرفی می‌شود) مدعی است که در جست و جوی‌هایش نشانه‌ها و شواهدی یافته که ثابت می‌کند درست بعد از شکست داریوش سوم از اسکندر و فروپاشی امپراتوری هخامنشی در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، بسیاری از ایرانیان پراکنده شدند و آنانی که به آمریکای مرکزی راه یافتند، امپراتوری دیگری بنیان نهادند و در واقع آنان قبل از کریستف کلمب، این قاره را کشف کردند... دامنه‌ی صحبت‌های او بسیار گسترده است. از تاریخ آغاز می‌کند به جغرافیا که می‌رسد، ما را در احاطه‌ی نقشه‌هایش که به دیوار نصب کرده، قرار می‌دهد و در زبان‌شناسی و مردم‌شناسی حل می‌شود. جمع و جور کردن گفته‌های او، کاری دشوار است.» (روزنامه‌ی شرق، شماره‌ی ۲۹۳).

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۴ /

آثار ضربه‌ی چماق نظریه پردازی‌های مظهری حتی بر مغز و اندیشه‌ی مصاحبه‌گیرنده‌ی او مشهود است، زیرا که می‌گوید که از پس جمع و جور کردن حرف‌هایی که شنیده برنیامده است. مصاحبه‌گر که احتمالاً دقایق بسیار دشواری را با مظهری گذرانده باشد، کوشیده است که از زبان او ادله‌ی این ادعاها را بیرون کشد و همین جاست که با دیدگاهی رو به رو می‌شویم که از پس آشنایی با آن از روی انصاف باید که اعتراف کنیم یادداشت‌های پرویز رجبی در کتاب اشکانیان اش در قیاس با استنادات مظهری بسیار منطقی بوده و سرانجام کسی ظهور کرده است که در مهمل بافی غیرمستند و چاله‌میدانی، روی دست پرویز رجبی بلند شود.

«در کتاب «مدارکی برای تاریخ کیوبا» از اورتن سیا پیشاردو آمده است که بومیان آن جا به کلمب یادآوری کردند که نام جزیره‌ای در آن نزدیکی کوبا است و کلمب اشتهاً کولبا و سپس کوبا را در سفرنامه اش ثبت کرد. از همین جا متوجه می‌شویم که اسپانیایی‌ها کلمه‌ی کوبا را به آن جا نبرده‌اند، بل که کوبا قبل از آنان، این نام را داشته است. کوبا، اسمی بومی نیست. کوبا در غرب دریای خزر قرار دارد و در شمال باکو مثل کیوتو و توکیو و داریان و انادیر در کنار باب برینگ که نام هریک و ارونه‌ی نام اولی است.» (همان) به گمان من این که در آذربایجان شهرهایی به نام «باکو» و «قوبا» هست و در آمریکای مرکزی نیز جزیره‌ای به نام کوبا، دلیل کافی برای عرضه‌ی این ادعا فراهم می‌آورد که هخامنشیان بعد از شکست از اسکندر به آمریکای مرکزی گریخته‌اند و همین هذیان مطلق برای اقتناع باستان پرستان ما کاملاً کافی و شاید هم بیش از اندازه مستدل بنماید؛ زیرا آنان حتی در زمان ما که هنوز سازمان ملل دایر است، باور کرده‌اند که گل نبشته‌ی کورش را بر سر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۵ /

در ورودی بنای آن سازمان به عنوان نخستین سند رعایت حقوق بشر نصب کرده‌اند، اما برای دیر باوران معروف به انیرانی از قبیل من، کوچک‌ترین سؤال در این باره آن است که مظهري از چه راهی به این دانایی غریب دست یافته است که در زمان هخامنشیان هم شهرهایی به نام باکو و قوبا در آذربایجان وجود داشته و صاحبان آن امپراتوری که بنا بر معروف شهرهایی به ارزش و اهمیت پاسارگاد و اکباتان و تخت جمشید داشته‌اند، چرا و بر اثر کدام نوستالژی ویژه به محض ورود به آمریکای مرکزی، نام نخستین جزیره و سکونتگاه‌شان را «کوبا» گذارده‌اند که با فرض وجود هم احتمالاً روستای کوچکی در گوشه‌ی پرت افتاده‌ای از آذربایجان امروزی بوده است؟! باید خدا را شکر کرد که این بیماری جست و جوی رد پای اشتراک فرهنگی و نژادی میان اقوام و تمدن‌ها از مسیر واژه‌یابی‌های همشکل تا اندازه‌ی ایجاد ارتباط میان دیرینه‌ی ترکان و هندیان گسترش نیافته است و گرنه نمی‌دانم این حضرات زبان‌شناس که چون خفاش بر سقف غار تاریخ سرازیر مانده‌اند، تکلیف نام یکی از معروف‌ترین و معتبرترین ادیان شبه‌قاره‌ی هند را با مشابه آن در ترکی، چه گونه معلوم می‌کردند؟!

«در این کتاب به جزیره‌ی ای به نام «بابک» اشاره شده که روی نقشه‌های امروز نیست و شهرت داشت که طلای زیادی در آن جمع آمده و کلمب قصد داشت هر طور شده خود را به آن جا برساند و طبق نوشته‌ی خودش، بدان چنگ بیاندازد. ما می‌دانیم که بابک، شهری ست که اردشیر بابکان، سر سلسله‌ی ساسانیان از آن برخاسته است.» (همان)

حالا دیگر شلم شوربای واقعی برپا شد. کاری به این نکته نداریم که مظهري، احتمالاً شهری به نام بابک با آدرس خانه‌ی اردشیر بابکان را در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۶ /

کاوش های باستان شناسانه ی بی سر و صدا و اختصاصی خود طوری یافته است که هیچ کسی از آن خبری نشنیده، اما اشاره ی او به شهری با نام بابک و طبق فرمول ساسانی شناسی، مملو از طلا در آمریکای مرکزی، لااقل این گره را از تاریخ ایران باز می کند که دریایم ساسانیان نیز به تبعیت از هخامنشیان و احتمالاً از همان راه دریایی، پس از شکست از اعراب به آمریکای مرکزی گریخته اند و شاید هم یک آسیابان وحشی مکزیک یزدگرد سوم را کشته باشد. ضمن این که مظهري از توجه و تذکر این نکته ی پُر اهمیت تاریخی نیز غافل مانده است که به تاریخ و مورخین یاد آوری کند که کباب «باربکیوی» آمریکایی در اصل کباب بابکی بوده که آشپزان ماهر ساسانی آن را از همان شهر بابک به آمریکای مرکزی سوقات برده اند و به مرور زمان دشمنان تمدن کهن ایران که چشم دیدن توانایی های نخه ی اجداد ما را در کباب پزی نداشته اند، نام زیبا و اهورایی «کباب بابکی» را با اسم زشت و اهریمنی «باربکیو» تعویض کرده اند!

«البوآ یکی از سرکرده گان مهاجمان اسپانیولی با رسیدن به سرزمینی که امروز آن را پاناما می خوانند نیز گزارش کرد که به خشکی ای پای گذارده که به آن دارین یاداریان می گفتند... بنابراین دارین هم نامی نیست که مهاجمان با خود آورده باشند. تردیدی هم ندارم که این نام نمی تواند برگرفته از یکی از زبان های بومی آن جا باشد. دارین، نام ایرانی و منسوب به داریوش سوم است... آنان (بقایای هخامنشیان) ابتدا به السالواد رسیدند، ولی بعدها با کندن آب راه داریان، کوهستان بلند سیرانوا را دور زدند و به طرف پرو و برزیل رفتند. نظر دیگری هم وجود دارد مبنی بر این که ورود ایرانیان به آمریکا با گذشتن از سبیری از ناحیه ی باب برینگ در نزدیکی آلاسکا

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۷ /

انجام گرفت. در این ناحیه است که کوهستان نادیر، رود نادیر، شهر نادیر و خلیج نادیر داریم. این اسامی همه گی رد پای آنان را از قاره‌ای به قاره‌ی دیگر نشان می‌دهد. به اعتقاد من، نادیر مثل کوبا و باکو برگرفته از دارین و منسوب به حکومت ایرانی است.» در پاناما هم کوه دارین، خلیج دارین، رود دارین و شهر دارین وجود دارد که الان هم به همین نام هستند. (همان)

ممکن نیست صاحب چنین توهم وسیع که نیمی از کره‌ی زمین را می‌پوشاند را جز به زبان طنز و تمسخر خطاب کرد. در شکم این ساده لوحی سهل گیر، در عین حال آسان‌ترین شیوه‌ی مستعمره کردن دیگران رشد می‌کند. اگر اسپانیایی‌ها برای اشغال آمریکای مرکزی و جنوبی، لاقلاً نیازمند چند فروند کشتی و سرباز و کشیش و تفنگ بودند، اشغالگری مظهري و به طور کلی باستان‌گرایان ایرانی بسیار ساده و کم هزینه است و نیاز به هیچ تدارک مقدماتی و دنگ و فنگ ندارد. کافی ست ملت و قوم و مردم سرزمین بخت برگشته‌ای از سر نا آگاهی، یک اسم و فعل شبه فارسی به زبان خود وارد کنند و یا یهودیان یکی از آن هزاران کتاب‌های جعلی شان را رو کنند تا این باستان پرستان از سر ذوق زده گی در طرفه‌العینی تمام پیشینه‌ی تاریخی و فرهنگ و هنر و توانایی‌های آن ملت و قوم را ببلعند و از سپیده دم تاریخ، یکسره و امدار ایران قلمداد کنند.

این که مظهري چه گونه به تعلق کلمه‌ی دارین به داریوش سوم پی برده و چنین لقب و نسبی در کدام سند زمان داریوش سوم دیده شده، سئوالی نیست که ارجاع آن به مظهري سودی کند؛ زیرا برای کسی که قاره‌ای را به بقایای هخامنشیان به بهای چند واژه‌ی شبه فارسی می‌بخشد، ساخت ده‌ها کتیبه‌ی خیالی با لقب دارین برای داریوش سوم از خوردن جرعه‌ی آب هم

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۸ /

سهل تر است. حالا با فرض و تصور محال ارتباط میان کلمه‌ی دارین و داریوش سوم و با بررسی گمان‌های مظه‌ری، معلوم می‌شود که این هخامنشیان در حال گریز از شمشیر اسکندر، معلوم نیست به چه ضرورتی دو شعبه شده‌اند؟ بخشی با پای پیاده و از مسیر قطب شمال به باب برینگ رفته اند تا پس از گذر از این تنگه، سرزمین آلاسکا را پُر از القاب داریوش سوم کنند و آن بخش دیگر با کشتی، خود را به آمریکای مرکزی رسانده اند تا هر شهر و کوه و رودی را به لقب داریوش سوم بیاریند و سپس چون دود در آسمان این سرزمین‌ها بدون هیچ رد و اثر دیگری جز همین چند نام شبه فارسی پراکنده و گم و گور شوند.

«به نظر من مدیترانه‌ی دیگری هم وجود دارد که می‌توان آن را «مدیترانه‌ی غربی» نامید و شامل دریای کاراییب و خلیج مکزیک است. قدیم‌ترین تمدن آمریکای لاتین در این ناحیه وجود داشته است. کانال سوئز و کانال پاناما هم دو نقطه‌ی بن بست را به هم باز می‌کنند و در تسهیل آمد و رفت و تجارت و جهان‌گشایی نقش بسیار مهمی داشته‌اند. سوئز، آسیا و آفریقا را از هم جدا کرد. پاناما، دو اقیانوس را به هم پیوست و آمریکای شمالی و مرکزی را از آمریکای جنوبی جدا کرد. جای هیچ گونه تردیدی نیست که کانال پاناما را نیز ایرانیان حفر کردند و آن را به یاد داریوش، آب راه داریان نامیدند.» (همان)

چنان که می‌خوانید، ساخت آب‌راه پاناما نیز نیازی به کار و تلاش و برنامه ریزی پُر زحمت انسانی و سرمایه و نیروی کار هنگفت ندارد که اروپاییان و آمریکاییان در ۳۵ سال و در سراسر شبانه روز صرف کردند؛ زیرا باستان پرستان ما می‌توانند فقط با اشاره به یک نام بی صاحب، آن را در چشم بر هم

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۶۹ /

زدنی آن هم با طلب کاری تمام از مردم پاناما به داریوش ببخشند! به زودی خواهید خواند که مظهري، حفر کانال سوئز را هم کار داریوش می داند و به تعدد خوانده ایم که می گویند خشایارشا نیز در یونان برای عبور ناوگان اش در شبه جزیره ی آتوس، کانالی کنده است. در حال حاضر گمان می کنم جای طرح این نظریه برای هخامنشیان پرستان گشوده است که مدعی شوند از پس سقوط هخامنشیان و بقایای شان، دیگر بشر قادر به حفر هیچ کانالی نشده است!

«رفت و آمد میان جزایر اقیانوس آرام و آمریکای مرکزی از دیرباز عادی بوده، ولی نخستین بار ایرانیانی که نتوانستند بعد از فروپاشی امپراتوری هخامنش، خود را به ناوگان بزرگ و دست نخورده ی خود در دریای سرخ و خلیج فارس برسانند (۳۳۰ پیش از میلاد) از شمال اقیانوس هند گذشتند و از لابه لای جزایر اقیانوس آرام، خود را به سواحل السالوادور در جنوب آمریکای مرکزی رساندند.» (همان)

این هم سومین مسیر که مظهري برای فرار هخامنشیان و این بار از سمت شرق می گشاید. او که گویی کارتن سرگرم کننده ای برای کودکان می سازد، گروهی از هخامنشیان را که نتوانسته اند سوار ناوگان مجهز خود در دریای سرخ شوند، ابتدا از شمال اقیانوس هند عبور می دهد و سپس از لابلاي هزاران جزیره ی شرق اقیانوس هند به السالوادور می فرستد. احتمالاً هخامنشیان مظهري، بدون ناوگان خود از شمال اقیانوس هند تا السالوادور را باید با شنا گذشته باشند! السالوادور در ساحل غربی آمریکای مرکزی است. برای من عجیب نیست که هخامنشیان مظهري از شمال هند به السالوادور رفته باشند. عجیب است که آنان چرا در سواحل این همه جزیره ی بزرگ و کوچک بر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۰ /

سر راه، مانند سواحل سرزمین های استرالیا، اندونزی، جاوه، سوماترا و فیلیپین پیاده نشده اند و لجوجانه سراسر اقیانوس کبیر را برای رسیدن به السالوادور شنا کرده اند و اصولاً از کجا می دانسته اند که السالوادور کجاست؟! برای این سؤال فقط دو جواب می توان تراشید: یا هخامنشیان از سربازان اسکندر چندان ترسیده بوده اند که صلاح را در گریز هرچه دورتر می دیدند و یا آنان تعهد و مسئولیت جهانی ساخت ترعه ی پاناما را چنان جدی گرفته اند که برای رسیدن به سرزمین موعود، اجابت رسالت شان به دوری و نزدیکی مسیر شنا کم ترین اهمیتی نمی داده اند. یک احتمال دیگر هم این که بقایای هخامنشیان مظهري در تمام این جزایر توقف می کردند، ولی چون محل مناسبی برای کندن کانال و مرتبط کردن دو اقیانوس نمی یافتند، به شنای خود در اقیانوس آرام ادامه می دادند!

«حفر کانال سوئز کار بسیار سختی بود. البته بسیاری منکر آن استند که داریوش آن را حفر کرده است... فرهنگ انگیزی کولینز درباره ی کانال سوئز می نویسد: این کانال در فاصله ی سال های ۱۸۵۴ تا ۱۸۶۹ به همت فردیناند دولسپس و با سرمایه ی فرانسوی ها و مصری ها ساخته شد. طول این کانال ۱۶۳ کیلومتر است. فردیناند دولسپس، دیپلمات فرانسوی بود که در واقع کانال سوئز را که قرن ها بدون استفاده مانده بود، خاک برداری و آن را دوباره در قرن نوزدهم باز کرد؛ اما غربی ها از سازنده ی واقعی این کانال نامی نبرده اند... داریوش اول، دستور داد کانال را به تمامی حفر کردند و به نام پارسیان در تاریخ به ثبت رساند. چنان که به نوشته ی هرودت: «آب راهی ست که پس از نکوس به دست مرد پارسی (داریوش بزرگ) به اتمام رسید. طول کانال به اندازه ی چهار روز کشتی رانی است. دو قایق بزرگ با

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۱ /

سه ردیف پاروزن می‌توانند از کنار هم از عرض کانال عبور کنند و آب کانال از رود نیل می‌آید.» (همان)

حالا نوبت بخشیدن کانال سوئز به داریوش است. مظهري می‌نویسد که فرانسوی‌ها ۱۵ سال تمام مشغول تخلیه‌ی شن‌های کانالی بوده‌اند که داریوش در سوئز کنده و به علت قرن‌ها بدون استفاده ماندن پُر شده بود. اصولاً تفکر بدون استفاده ماندن کانال تا حدی که منجر به پُر شدن دوباره‌ی آن شود، آن هم در منطقه‌ای که سراسر تاریخ آن از دریانوردان و دریانوردی خبر می‌دهد، تفکر مسخره‌ای است و برای آن فقط یک امکان می‌توان تراشید: مردم شرق میانه از فرط نفرتی که نسبت به هخامنشیان داشته‌اند، استفاده از کانال ساخت آنان را هم تحریم کرده باشند! و چون حتی بر اثر قطع رفت و آمد نیز کانالی در مسیر دو دریای متلاطم از شن انباشته نمی‌شود، پس یا ساخت کانال سوئز به وسیله‌ی داریوش در زمره‌ی مهملات تاریخی ساخت یهود در کتاب هرودت و نظیر دیگری بر لشکرکشی داریوش و خشایارشا به یونان است و یا در صورت قبول هذیان‌های مطهری، تنها گزینه‌ی باقی مانده این است که تصور کنیم مردم شرق میانه، کانال داریوش را با دست و به طور عمدی از خاک و شن انباشته‌اند!

جالب‌ترین نکته، توجه به اشاره‌ی است که مظهري در روایت هرودت از ساخت کانال داریوش آورده و می‌نویسد: «طول کنونی کانال را ۱۶۰ کیلومتر گفته‌اند و هرودت نوشته است که کشتی‌های هخامنشی، این طول را در ۴ روز طی می‌کرده‌اند.» به زبان ساده، سرعت حرکت کشتی‌های هخامنشی در هر روز ۴۰ کیلومتر و در هر ساعت ۱۷۰۰ متر بوده است. به گمانم راه رفتن یک آدم سالم معمولی در هر ساعت ۶ کیلومتر و قریب ۳/۵

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۲ /

برابر کشتی‌های هخامنشیان است! حالا اگر قرار باشد مظهري، هخامنشیان‌اش را با همین کشتی‌هایی که تمام انواع لاک پشت‌های خشکی و دریا از آن جلو می‌زده‌اند از راه شرق به السالوادور بفرستد که لااقل با خلیج فارس ۲۵۰۰۰ کیلومتر فاصله دارد، باید ملاحان هخامنشی را دو سال تمام بر روی آب مشغول پارو زدن نگه دارد. فقط ناخدایان و دریانوردان می‌دانند که تصور چنین سفر درازی با چنین امکاناتی از خلیج فارس به السالوادور تا چه حد خام خیالانه و کودکانه است.

نظریه پردازانی از قماش مظهري، احتمالاً تصور کرده‌اند هر چه ادعاهای بزرگ‌تر و غیر ممکن‌تری در بیان توانایی‌های هخامنشیان به میان آورند در بوزدایی از جنازه‌ی آن سلسله‌ای که با همت و پشتیانی یهود، مسئولیت تاریخی تخریب جوامع کهن شرق میانه و پرچم داران تمدن بشر را به عهده دارند، موفق‌تر خواهند شد، اما سوال اصلی این است که به چه دلیل روزنامه‌های ما مایل به معرفی و تبلیغ مکرر چنین نظریه پردازان و واسطه‌ی برگزاری چنین مسابقه‌ی کثیف دروغ پردازي تاریخی شده‌اند؟ پاسخ درست این است که باستان پرستان جا خوش کرده در این روزنامه‌ها که دنباله‌ی سلسله‌ی اسلام و عرب ستیزان رضاشاهی‌اند، اینک مدتی ست که شاهد فروریزی آن بنای مستقر بر پایه‌های جعل و دروغ تاریخ ایران باستان‌اند و پیش خود گمان کرده‌اند که با استفاده از چنین دیرک‌های پوک، مانع سقوط نهایی آن خواهند شد؛ اما استقبال نسل نواندیش کنونی از توضیح تازه‌ای در معرفی هویت کهن شرق میانه، بی‌حاصلی این امیدها را علنی و عیان می‌کند. آنان از فرط عصیبت نمی‌توانند تشخیص دهند که انتشار این گونه تصورات در زمان ما، خردمندان ایران را بیشتر به تهی‌دستی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۳ /

باستان پرستان مطمئن خواهد کرد و صحت و ارزش تزه‌های تاریخی ارائه شده در مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران»، آشکارتر خواهد شد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۴ /

نقدی بر نوشته‌ی آقای غلامی در سایت بازتاب

آقای غلامی در سایت بازتاب در تاریخ چهارم شهریور ماه، مطلبی با عنوان «عجم ستیزان وطنی» آورده بودند که یادداشت زیر را در انتهای متن ایشان در همان سایت نصب کردم. امیدوارم گفت‌وگویی را برانگیزد و بر نظریاتی دامن زند که خواستار بازنگری کلی در ویرانگری‌های فرهنگی رضاشاهی است.

سلام آقای غلامی! به راستی که طرح مسئله‌ی قومیت‌ها به صورتی که ارائه کرده بودید، نواختن سرنا از سرگشاد آن بود. اولاً که منظور شما را از «عجم» درک نکردم. از فحوا و محتوای مطلب تان بر می‌آید که اشاره به «فارس»‌ها دارید و می‌خواهید فارس و عرب را به مقابله وادارید. آن‌گاه بفرمایید کرد و ترک و بلوچ و ترکمن و لر و گیلک و مازندرانی چه نام می‌گیرند که همان تقاضای عرب‌ها برای رعایت حقوق بومی و تاریخی خود را دارند؟ شاید به گمان شما هر قومی که تقاضای برابر حقوقی کند، از افتخار عجمیت خلع می‌شود که اصل آن لغت به معنای گنگ و زبان نفهم است.

بدین ترتیب همان تیتراژ «عجم ستیزی» شما کاملاً نشان می‌دهد که شما فارس پرستید و همان سخن بی‌بنیان دوران رضاشاه را تکرار می‌کنید که تمام غیر عرب‌ها را فارس‌هایی می‌داند که گویا فقط فارسی را با لهجه‌ی ترکی و کردی و گیلکی و غیره صحبت می‌کنند! اصولاً ممکن است توضیح دهید که جایگاه بومی و جغرافیایی و قومی و تاریخی فارس‌ها کجاست؟ آیا می‌توانید اثبات کنید که پیش از هخامنشیان نیز در ایران قومی به نام فارس

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۵ /

ساکن بوده است؟ و آیا می توانید در فاصله ی سقوط هخامنشیان تا ظهور رضا شاه، یعنی در ۲۲۰۰ سال گذشته در تاریخ ایران از فارس ها به عنوان قوم برتر و حاکم نشانی بیابید؟ شاید هم که معتقد باشید رضاشاه، حقوق تاریخی غضب شده ی فارس ها را از سایر اقوام ستانده است؟!

پس این فارس های شما از دوران رضا شاه پدید شده اند؟ با این ادعای مضحک که صاحب این سرزمین اند! و چکمه به پا و تفنگ به دوش فرمان داده اند که تمام بومیان ایران باید که به فارسی بگویند و بنویسند؛ جامه ی فارس ها را بپوشند و از سنت و مراسم و پیشینه و زبان خویش به سود فارس ها دست بشویند! ممکن است بفرمایید کدام حقانیت کهن و یا نوین ملی و یا حقوقی و تاریخی و بین المللی ناگهان ارائه ی چنین تقاضایی را برای فارس ها موجه کرده است؟ و از آن جا که اثبات چنین حقانیتی نامیسر است، پس تجزیه طلبی و جداسازی طلب کارانه در ایران را فارس ها و با پرچم داری رضا شاه شروع کرده اند، نه اقوام و بومیان ایران که خواستار بازگشت به همزیستی غیرطلب کارانه ی ملی پیش از دوران رضا شاهی اند!

پس اگر آغاز این تجزیه طلبی فارس مسلکی را که موجب درهم شکسته شدن اتحاد قومی تاریخی ایران شد در دوران رضا شاه می شناسیم و آن را حاصل فرمان بری و تبعیت آشکار او از محافل نوشعوبی می دانیم که امروز عناصر و اجزا و اهداف آن کاملاً شناخته شده اند، می پرسم چرا به تکرار آن تبلیغات دستگاه فرهنگی رضا شاه ادامه می دهید که هدف نخست آن ایجاد پراکنده گی و دشمنی قومی و منطقه یی بوده است؟ از شما و هر کس دیگر که علاقه ای به وحدت ملی رسمی و برابر حقوق در ایران دارد، می پرسم آیا جمهوری اسلامی فقط با «کشف حجاب» رضاشاهی مخالف بوده است و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۶ /

فقط آن را عامل درهم ریزی علائق و سنت های اجتماعی می شناسد؟ اگر پاسخ «نه» می دهیم و اگر از یاد نمی بریم که سلسله ی منحوس پهلوی از بنیان گذاری تا سقوط در تمام اجزا و عوامل جز به فرمان برداری از بیگانه گان و در راس آنان بنگاه های یهودی نگذرانده است و اگر آسیب های ملی و فرهنگی وسیع دوران رضا شاهی را جدی می گیریم، می پرسیم چرا ما به سرعت بر سر زنان چادر افکندیم تا جبران آن ستیز رضا شاهی شده باشد، اما پس از ۲۵ سال به روی خود نمی آوریم که همان منابع و کتاب ها و دستور العمل های رضاشاهی در حوزه ی تاریخ و باستان شناسی و موزه ها و بنگاه میراث فرهنگی به وسیله ی بقایای همان کارگردانان و اساتید کورش پرست و باستانگرای دوران پهلوی بر کل ایران شناسی و هویت شناسی ایرانیان با همان اصرار بر ارجحیت قوم پارس حاکم اند و شخصیت های نخست و کارگردانان والای جشن های ۲۵۰۰ ساله از قماش شاپور شهبازی و گروهی دیگر هنوز بر کرسی های آموزشی دانشگاه ها تکیه دارند؟ آیا بدین وسیله ی مستقیم و غیر مستقیم، سیاست رضا شاهی سرکوب بومیان ایران را تایید نمی کنیم؟

سه شنبه، ۱ شهریور، ۱۳۸۲

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۷ /

مدعیان در قضاوت نماد فروهر و اهورامزدای زردشتی و باستان پرستی

مدعیان را بشناسیم!؟

پس از نمایش نفرت انگیزی در برنامه ی تلویزیونی «طلوع ماه» که برابر معمول مشحون و مملو از تبلیغات باستان پرستی و این بار در قالب و به بهانه ی گفت و گو با باستان شناسان بود، روزنامه ی جمهوری اسلامی، سرمقاله ای به اعتراض منتشر کرد که در آدرس زیر پیدا می شود:

<http://fardanews.com/shownews.php?id=15788>

سایت بازتاب هم که گذرگاه ستون پنجم پنهان باستان پرستان است، دستپاچه و سراسیمه و بلافاصله برای مقاله ی روزنامه ی جمهوری، پاسخی تدارک دید که در آدرس زیر قابل دسترسی است:

<http://www.baztab.com/news/33133.php>

وبلاگ ناریا و مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» مدت هاست با انبوه اسناد انکار ناپذیر در اثبات این مطلب نویافته می کوشد که حتی واژه ای از داده های موجود درباره ی تمدن ایران باستان صحت ندارد؛ صحنه ای از این سناریوی کثیف یهودی در واقعیت تاریخ به روی پرده نیامده و اصرار دارد که اگر مراکز رسمی و موظف کنونی زمینه ای فراهم نسازند تا از مسیر یک کاوش محققانه ی رسمی، یافته های جدید در موضوع تاریخ و هویت ملی، جایگزین جعلیات موجود شود، پس یا از آنوسیان خدمه ی یهود و یا فاقد صلاحیت عهده داری منصب در مراکز فرهنگی و تحقیقاتی معرفی و ارزیابی می شوند.

روز گذشته از خیابان فردوسی تهران عبور می کردم. ۲۷ سال پس از استقرار حاکمیتی به نام اسلام در ایران، هنوز پرچم زردشتیان، یعنی نماد سنگی اهورا

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۸ /

مزدای قلبی را بر فراز ساختمان و شعبه ی مرکزی بانک ملی ایران در اهتزاز دیدم! آیا کسی به مسئول جدید بانک ملی ایران که منصوب دکتر احمدی نژاد است، آن نزدیکی و دسترسی را دارد تا به او یادآوری کند که وجود و بقای نماد زردشتیگری دروغین، بر بالای ساختمان اصلی بزرگ ترین مجتمع مالی جمهوری اسلامی ایران، موجب شرمنده گی و سرشکسته گی زعمای این جمهوری به زمان قضاوت تاریخ است؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۷۹ /

دزدی ادبی مطالب

زمزمه‌ی زیرلبی؟!

در سایت میراث فرهنگی، مصاحبه‌ی آقای دکتر سید محمد صادق سجادی، دبیر شورای عالی علمی دایره‌المعارف بزرگ اسلامی با عنوان «تداخل سیاست و فرهنگ بزرگ‌ترین دشمن رشد فرهنگی و علمی» آمده بود. می‌خواهم ابتدا شما را با یکی از پرسش‌های این مصاحبه و پاسخ آن آشنا کنم:

«سؤال: با در نظر گرفتن این که طی چند سال اخیر، تردیدهای بنیادینی در مورد صحت اعتبار بعضی از منابع اصلی تاریخ اسلام و ایران در قرون اولیه‌ی هجری که مآخذ اصلی نگارش بعضی از مقالات دایره‌المعارف اسلام هستند، مطرح شده است، نظر شما به عنوان یک متخصص تاریخ اسلام و ایران درباره‌ی منابع تاریخی آن دوره چیست؟

جواب: به نظر من که سالیان درازی است که در این زمینه‌ها فعال بوده و قلم زده‌ام. قسمت اعظم اطلاعات تاریخی موجود درباره‌ی وقایع، رجال و تحولات تاریخی در حقیقت می‌باید دگرگون شوند. دیدگاه‌های امروز به هیچ وجه نتیجه‌گیری‌های سابق و حتی نتایج تحقیقات دهه‌های اخیر را نمی‌پذیرند. امروزه دیدگاه‌ها و نوع نگاه به تاریخ و نوع استفاده از مواد تاریخی کاملاً تغییر کرده است. برای ما دیگر طبری، بلاذری، ابن‌اثیر و سایر راویان تاریخ، مورخان درجه‌اولی که تمام گفته‌های‌شان را بدون چون و چرا بپذیریم، نیستند. بدین لحاظ می‌باید دیدگاه‌های تاریخی موجود درباره‌ی حوادث، مسایل و رجال صدر اسلام و کل دوره‌ی اسلامی را متحول کنیم.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۰ /

تحقیقات جدید نشان می دهند بسیاری از اطلاعات تاریخی که تاکنون حقیقت مطلق فرض می شده اند، قابل رد و بررسی دوباره هستند. از این رو در حال حاضر اطلاعات تاریخی مندرج در کتب قدیم به عنوان تنها اطلاعات دست اول برای ما محسوب نمی شوند.

تاریخ را امروزه می باید بر اساس حرکت های مردم سنجید، یعنی نتایج عملی آن را در تاریخ اجتماعی پیگیری کرد. در واقع یکی از فقر های ما در باب تاریخ اسلام و تاریخ ایران پس از اسلام، فقدان توجه نویسنده گان و مورخان قدیم به اوضاع و احوال مردم است. به همین دلیل باید با زحمت و رنج فراوان در میان انبوه آثار تاریخی، اطلاعات اندکی را درباره ی وضعیت واقعی زنده گی مردم به دست آورد. تواریخ قدیم غالباً مشتمل بر شرح جنگ ها و رفتارهای شاهان، امرا و وزرا هستند و به مردم توجه چندانی نکرده اند. در حالی که یک حادثه ی تاریخی را تنها نمی توان از دید فرمانروای آن دوره نگاه کرد، بل که باید از دیدگاه مردم نیز آن را بررسی و تاثیرات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اش را بر جامعه تحلیل کرد؛ اما متأسفانه تواریخ اسلامی مقدار بسیار اندکی به دیدگاه های مردم توجه داشته اند. لذا مورخ امروزی باید علاوه بر اسناد مکتوب از مدارک غیر مکتوب هم استفاده و سعی کند ذهنیت و اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی غالب بر دوره ی مورد تحقیق خود را به دست بیاورد تا شاید از این طریق بتواند با مقایسه ی این نتایج با روایت های سرد و گنگ تاریخی، فرضیات تازه ای را با حدس و گمان مطرح کند.

یک مشکل دیگر علاوه بر پیش داوری محققان، دوگانه گی دیدگاه یک مورخ و یا به عبارت بهتر یک شبه مورخ نسبت به حوادث تاریخی براساس

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۱ /

یک منبع است؛ یعنی این که یک محقق معاصر، روایت های تاریخی مثلاً طبری را در مورد یک واقعه به طور کامل مردود می شمارد، اما روایت های همین طبری را درباره ی یک واقعه دیگر که نظر او را تامین می کند، به طور درست می پذیرد و دیگر توجهی به اسناد و شواهد مغایر نمی کند. این دوگانه گی در رجوع به منابع اصلی تاریخ که متاسفانه در میان محققان معاصر ما رواج دارد، تحقیقات تاریخی را در ایران با معضلات متعددی مواجه کرده است. به عبارتی تداخل سیاست و فرهنگ و تحقیقات علمی با یکدیگر در ایران باعث شده اند که محققین و مورخین واقعی به دلیل نبود فضای مناسب، کمتر جرات داشته باشند تا نتایج حقیقی تحقیقات و بررسی های خود را عرضه کنند. این موضوع، بزرگترین دشمن رشد فرهنگی و علمی است، زیرا در نتیجه ی عدم عرضه ی نتایج تحقیقات واقعی، اطلاع از واقعیت به تاخیر می افتد و تحقیقات تاریخی از رشد باز می مانند. به همین دلیل بعضی از آثار تاریخی ایرانیان نسبت به آثار تحقیقی کشورهای همسایه، اعم از ترکیه، کشور های عربی و کشورهای آسیای مرکزی از سطح پایین تری برخوردارند. ضمن آن که بعضی از کشورهای همسایه ی غربی ایران، تاریخ و گذشته ی چندانی ندارند و حتی کشورهای تازه پدید آمده ای هستند که بعضاً بخش عظیمی از تاریخ ایران را جزو تاریخ خودشان قلمداد کردند و صدها واقعه ی تاریخی برای خودشان تدارک دیدند.»

بدین ترتیب معلوم می شود که سؤال کننده باخبر است که تردیدهای جدی و بنیادین درباره ی صحت و اصالت اصلی ترین منابع شناخت فرهنگ و تاریخ ایران و اسلام در «چند ساله ی اخیر» پدید آمده است، اما به ملاحظاتی نمی تواند و یا نمی خواهد به صراحت بیان کند که این تردید های جدی و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۲ /

بنیانی برای نخستین بار در کتاب های «تاملی در بنیان تاریخ ایران» و به خصوص در بخش «پلی برگزیده» های این مجموعه ارائه شده اند. در عین حال پاسخ دهنده نیز نیک می داند که «قسمت اعظم اطلاعات تاریخی در حقیقت می باید دگرگون شوند.» می داند که «طبری، بلاذری، ابن اثیر و سایر راویان تاریخ، مورخان درجه اولی که تمام گفته های شان را بدون چون و چرا بپذیریم، نیستند» و می داند که ضروری ست «دیدگاه های تاریخی موجود درباره ی حوادث، مسایل و رجال صدر اسلام و کل دوره ی اسلامی را متحول کنیم!» می داند که «تحقیقات جدید نشان می دهند بسیاری از اطلاعات تاریخی که تاکنون حقیقت مطلق فرض می شده اند، قابل رد و بررسی دوباره هستند» و بالاخره می داند که «در حال حاضر اطلاعات تاریخی مندرج در کتب قدیم به عنوان تنها اطلاعات دست اول محسوب نمی شوند»، اما در عین حال نه فقط به منبع و مرکز اشاره به این نیازهای نوین در بررسی تاریخ و فرهنگ ایران و اسلام و به منبع نخستین این «تحقیقات جدید» یعنی مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» اشاره ای نمی کند، بل هنوز هم به عنوان «دبیر شورای عالی علمی دایره المعارف بزرگ اسلامی»، شاهد و ناظر انتشار مجلدات جدید دایره المعارف با همان منابع کهنه و پوسیده و جعل شده و منحرف و مقصر و غالباً یهود ساخته ی پیشین است و نگفته پیداست که خود در انتشار داده های این منابع نامطمئن، اگر نه مقصر، لاقلاً موثر بوده است. به گمان من باید بار دیگر سخن خودشان را در برابر دیدگان شان قرار داد که: «تداخل سیاست و فرهنگ، بزرگ ترین دشمن رشد فرهنگی و علمی» است.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۳ /

رسوایی موزه ی بریتانیا و عقب نشینی آهسته

صدای خرد شدن تیرهای سقف باستان پرستی؟! موزه ی بریتانیا و بنیاد میراث ایران در نظر دارند در اواخر سپتامبر ۲۰۰۵، مشترکاً یک کنفرانس بین المللی برای بازساخت هخامنشیان در لندن برگزار کنند و در سایت www.iranheritage.com، تقاضای ارسال مقاله‌هایی در یازده بخش را کرده‌اند؛ دعوتی که با این مقدمه آغاز می شود:

«۱. ابهامات موجود در تاریخ هخامنشیان: داده‌های تاریخی موجود از دوران هخامنشیان، سرشار از گرهِ های ناگشوده و بسیاری گوشه‌های آن نیازمند تحقیقات جدید اند. این تحقیقات می توانند درباره ی هویت کورش، شورش گنومات و نسب شناسی داریوش انجام شوند.»

ملاحظه می کنید که مطلب به گونه‌ای وانمود می شود که گویا باز هم اروپاییان «علمی اندیش»، گام دیگری در خدمت به دانایی شرقیان برمی دارند و بدون کم ترین اشاره به تحقیقات ملی انجام شده در همین موضوعات، ظاهراً به نیازهای تازه ای در تصحیح داده های قدیم درباره ی ایرانیان پی برده اند و در سرفصل دیگری توجه به تلقینات پیشین درز کرده از دانشگاه های کنیسه یی و کلیسایی خودشان به بازنگری در دین هخامنشیان دعوت می کنند!

«۵. دین و مراسم تدفین: هنوز دین شاهان هخامنشی معین نیست که آیا اهورا مزدا را می پرستیده اند یا به خدایان متفاوت و متعدد دیگری معتقد بوده اند؟ برخی به خدایان مختلف مذکور در الواح تخت جمشید و برخی به مراسم مذهبی متعدد در دوران هخامنشیان اشاره می کنند و از دلایل عدم اطمینان از

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۴ /

جمله به شیوه‌ی تدفین شاهان هخامنشی توجه می‌دهند که با آیین اصیل زردشتی مطابق نیست.»

آیا صدای شکستن ستون‌های سقف باستان پرستی و ایران‌شناسی کهنه را از میان این وزوزهای غریبان نمی‌شنوید؟ آنان همانند همیشه و با حيله‌گری معمول و روباه‌وار خود، مشغول اروپاییزه کردن تزه‌ای مجموعه‌ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» اند؛ تزه‌ایی که همان اندازه به شناخت شکوه شرق میانه‌ی کهن مدد داده اند که توطئه‌های بنیانی یهودیان را برملا و میزان جعل و بی‌سوادی و اخلال دانشگاه‌های غربی در معرفی هویت واقعی مردم این منطقه را علنی کرده اند. حالا باید نشست و دید که چه گونه و با چه شگردی و البته بدون اشاره به این مطلب اصلی که سرانجام اندیشه ورزی شرقی ورد های ساحرانه و طولانی دانشگاه های ظاهراً معتبر آنان را باطل و بی‌آبرو کرده، پی‌های همان عمارت دروغ ایران‌شناسی را که خود در مدت صد سال بالا برده اند اندک اندک، اما با طلبکاری تمام برمی‌چینند تا ناگهان بر سرشان فرونریزد. آنان حتی آماده می‌نمایند که خود زنی و شمشیرکشی به روی خویش را تا چنین ابعادی از تعارفات فریب کارانه گسترش دهند:

«۱۰. قدرت و سیاست: ایرانیان به خودرایی و استبداد مشهور و نقطه‌ی مقابل رفتارهای دیموکراتیک غربی معرفی شده‌اند. با نظر به رخدادهای اخیر در شرق میانه، شایسته است به این ادعای کلیشه‌ی و کهنه نظری دوباره بیاندازیم.»

مبارک باد این رسوایی عام و عمیق برای شرق شناسان مزور و شاگردان و دست‌نشانده گان داخلی و مزدوران آنان.

موج سواری و فرصت طلبی

محفل جدید موج سواری!

روشنفکری محفلی معروف و موجود پس از طوفان کتاب های «تاملی در بنیان تاریخ ایران»، اندک اندک از پنهانگاه بیرون می خزد و در اندیشه است تا بر امواجی بلند که آن طوفان، در تاریخ یخ بسته ی ایران برآورده، موج سواری کند.

«من در هزاره های گم شده بارها گفته ام ما اصولاً در دوران پیش از اسلام، ادب مکتوب نداریم و آن چه که داریم بسیار ناچیز است. مثل یکی - دو نسخه ی تشریفاتی از اوستا در اواخر عصر ساسانی. (!!!) ما اساساً به ادب مکتوب علاقه ای نداشته ایم. این مسئله عجیب نیست، چون ادب تشریفاتی ما بیش تر شفاهی و روایی بوده است. معتقدم که ما حتی خطی که بتوانیم با آن بنویسیم نداشتیم و خط اوستایی که آخرین خط اختراعی ماست و قابل نوشتن، مربوط به دوران اولیه ی اسلام است. خطوط پهلوی و میخی مناسب نوشتن نبودند. نیازی هم به خط نداشتیم، چون ادب روایی، اساس کار ما بود و امروز هم هست. بعد از اسلام، وضعیتی پیش آمد که در اثر آن، ما صاحب ادب مکتوب شدیم. ادب مکتوب ما از خط عربی شروع شد؛ نظیر همان تاریخ طبری. اخیراً در کتاب سده های گم شده به این موضوع پرداختم و برای روشن شدن تکلیف خط به بررسی دست زده ام تا معلوم شود که ما دقیقاً در چه زمانی با خط فارسی شروع به نوشتن کردیم... بحث جنجال برانگیزی خواهد بود که من الان بگویم نگارش فارسی را از اعراب آموختیم. این نکته ای ست که محققین ما از پرداختن به آن طفره رفته اند. (!!!) (پرویز رجبی، همشهری، ۶ مهر ۱۳۸۲).

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۶ /

حالا چنین موج سوارانی یکی یکی از راه می رسند و شاهدیم که پُرآوازه ترین شوونستی که خود مکتبی در باستانگرایی و عرب ستیزی دارد و زمانی در جلسه ای گلو می دراند که «فردوسی، مزه ی قدرت زبان فارسی را به اعراب چشاند» و من تاکنون سطری اطلاعات درست درباره ی تاریخ و ادبیات و هرچیز دیگر از او نخوانده بودم و در صفحه ی ۶۵ جزوه ی به زحمت ۷۰ صفحه یی «ایران زمین» نوشته بود: «اندک اندک قیام های فرهنگی، سیاسی و نظامی علیه سلطه ی اعراب و احیای مرزهای کهن در لوای حاکمیت های ایرانی پدید آمدند» و با وجود اشتهار دشت گونه اش به تعلقات ناسیونالیستی و عرب خواری، سوار بر موج دیگری برآمده از کتاب های «تاملی در بنیان تاریخ ایران» در همشهری شماره ی ۲۲ مهر ۸۲ گفته است:

«از جمله عوامل دیگر باید به آسیب امپریالیسم فرهنگی اشاره کرد. امپریالیسم فرهنگی با توجه به زمینه های نوستالژیک موجود می کوشد ثابت کند که همه بدبختی ها و فلاکت های ایرانیان پس از حمله ی اعراب یا به عبارتی پس از اسلام بود که به وجود آمد و در نتیجه نوعی عرب ستیزی در میان مردم ما شکل می گیرد... اما ناسیونالیسم گاهی دست آویز حاکمیت سیاسی می شود. به این معنا که قدرت می کوشد با یاد آوری گذشته ی پُر افتخار بسی دورتر و برقراری نسب ها و پیوند های هرچند مجعول با نیای خود، موجه بودنش را به اثبات برساند. بدین ترتیب در تقویت احساسات نوستالژیک مردم می کوشد و از حافظه ی جمعی ملت بهره می گیرد تا به اهداف خود دست یابد. به ویژه که از سوی گریز به بهشت گم شده و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۷ /

استغراق در رویای محال آن منجر به انفعال و سستی انسان ها نسبت به اصلاح دستگاه حاکم و تغییر ساختارهای اجتماعی خواهد شد.»
این توبه نامه ها که پس از آن کتاب ها تقدیم تاریخ مردم ما می شود، مرا به وجد می آورند و خلاف باور پیشین می پذیرم که در لایه ای از زیرک ترین روشنفکری محفلی موجود، آن اندازه موقع شناسی وجود دارد که خزیده خزیده با مصادره ی ذره به ذره ی یافته های دیگران، به سوی حقیقت بچرخند، اما اگر به موج سواری می اندیشند، وعده می دهم که به زودی و به عنایت الهی، کتاب ساسانیان من موج بلندی خواهد کرد که تمام دستگاه باستان پرستی و باستان پرستان و عرب ستیزی و عرب ستیزان را که اخلاف همین رجبی و تکمیل همایون ها چون زهری به زیر پوست مردم ما تزریق کرده بودند، برای همیشه خواهد شست و خواهد برد. و توأصوا بالحق و توأصوا بالصبر.

در جمعه، ۲۵ مهر، ۱۳۸۲

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۸ /

تولد تاویلگر تازه

(نصر حامد ابوزید)

نصر حامد ابوزید، روشنفکر و قلم‌دار تبعید شده ی مصری، کتابی دارد به نام «معنای متن» که نمونه ای ست از ستیز زیرکانه ی پنهانی با قرآن و حکایتی ست از رسوخ عوامل کلیسا و کنیسه در میان روشنفکری عرب که در جدال زیرجلی و بهانه گیرانه با اسلام و قرآن، اندک اندک جای گزین روشنفکری ایران می شود که مدت هاست بی خاصیت و خاموش و از گردونه خارج اند. کتاب او به مذاق بسیاری از مراکز مارک دار بین المللی خوش آمده است و خود نصر حامد ابوزید را پس از این که در مصر تکفیر شد و از آن سرزمین گریخت با عزت و تکریم تحویل گرفتند و با سپردن پست مهم دانشگاهی به لیدن فرستادند تا از کیسه ی کلیسا و کنیسه پذیرایی شود. چنان که انتظار می رفت، کتاب او را سریعاً به فارسی برگرداندند؛ ذوق کنان منتشر کردند و نسخه هایی از آن را در حوزه ی قم به آنانی که باید رساندند. من دو سالی پیش نقد زیر را بر کتاب او نوشتم که در مجله ی تخصصی «گلستان قرآن» چاپ شد. حالا کسانی وسوسه ام کرده اند که آن نوشته را به این وبلاگ نیز منتقل کنم و می بینید که اجابت شده است، هرچند که خواننده گان بسیاری به سبب مطول بودن مطلب نخواهد داشت.

کتاب «معنای متن»، تأویل تازه ای از قرآن است که می کوشد آن را در حد یک متن مبهم، مشکوک و حتی مقصر به زیر کشد؛ از توان تمدن ساز آن بکاهد، کاربرد آن را تا اندازه ی نوشته ای برای بررسی های زبان شناسی ساده کند و آن را نمایشی از قدرت تلفیق حروف و توانایی کلمات بگیرد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۸۹ /

«قرآن، متنی زبانی است که می توان آن را در تاریخ فرهنگ عربی، متنی محوری به شمار آورد. گزاف نیست اگر تمدن عربی - اسلامی را تمدن متن بنامیم. به این معنا که این تمدن پایه ها، علوم و فرهنگ خود را به گونه ای بنا کرده است که نمی توان محوریت متن قرآنی را در آن نادیده گرفت. این بدان معنا نیست که متن به تنهایی تمدن ساز است، چرا که هیچ متنی هرچه باشد، سازنده ی تمدن و پدیدآورنده ی علم و فرهنگ نیست. خالق تمدن و فرهنگ از یک سو، مواجهه ی انسان با واقعیت و از سوی دیگر گفت و گوی او با متن است. تعامل انسان و واقعیت، و رابطه ی دیالکتیکی با آن - با تمام نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که در آن شکل می گیرند - همان چیزی ست که تمدن می سازد.

قرآن نیز در تمدن نقشی فرهنگی دارد که نباید آن را در شکل دهی به شاکله ی این تمدن و تعیین سرشت علوم آن نادیده گرفت. اگر با تسامح بسیار بتوان هر تمدنی را به یکی از ابعادش فروکاست، می توان تمدن مصر باستان را تمدن «پس از مرگ» و تمدن یونانی را تمدن «عقل» نامید، اما تمدن عربی - اسلامی همان تمدن «متن» است.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۴۶)

هم از آغاز پیش گفتار با اغتشاشی در طرح مدخل آشنا می شویم. ظاهراً ابوزید می گوید که تمدن ها «در متن ها» ارائه می شوند و نه این که «از متن» ها برخیزند و «با متن ها» هدایت و معرفی شوند. آنگاه در نامگذاری خود، تمدن یونان را «تمدن عقل» می نویسد که بی شک تشخیص ایشان باید با رجوع به «متن» های منتسب به ارسطو و سقراط و افلاطون میسر شده باشد! ابوزید می نویسد: درهم آمیزی «مواجهه ی آدمی با واقعیت» و «گفت و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۰ /

گوی با متن»، نطفه‌ی تمدن‌ها را می‌بندد، اما تقدم و تأخر این دو را تعیین نمی‌کند یعنی نمی‌نویسد که واقعیت پس از ارائه در «متن» ملموس می‌شود و یا خود محرک عرضه‌ی «متن» است؟ بدون این توضیحات، پرش از موردی به مورد دیگر و نتیجه‌گیری دلخواه برای «ابوزید» آسان است: «اگر تکیه‌گاه یک تمدن، متنی باشد که اساس و محور آن تمدن به شمار آید، تردیدی نیست که تأویل - یعنی روی دیگر متن - از سازوکارهای مهم این فرهنگ و تمدن در تولید شناخت است. این تأویل، گاه مستقیم یعنی ناشی از داد و ستد مستقیم با متن و رویکردی آگاهانه برای فهم مدلول و معنای آن است. آن گونه که در حوزه‌ی علوم دینی رایج است. گاه نیز تأویل به گونه‌ی غیرمستقیم است که آن را در قلمرو دیگر علوم می‌یابیم. وقتی متنی محور تمدن یا فرهنگی باشد، ناگزیر تفاسیر و تأویل‌هایش متعدد و تابع عوامل گوناگون است.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۴۷).

بدین ترتیب از مقدمه‌ای معیوب، نتیجه‌ای معیوب‌تر گرفته می‌شود: «تأویل، روی دیگر متن» و در واقع مکمل و مفسر «متن» است. این راه گشوده برای «رد ضمنی» هر متنی است، زیرا مجاز شمردن تأویل از آن که تأویل افق و محدوده ندارد، علیل کردن ابدی و بی‌منتهای هر متنی است؛ چنان که پس از تأویلات معتزله و اشاعره و صوفیه و غیره، اینک با تأویل معاصر و تازه‌ای بر قرآن در کتاب «معنای متن» مواجه ایم. منظور ابوزید مسخ متن با تأویل است، چنان که می‌توان در پاسخ «سلام» گفت «علیک السلام» و می‌توان پس از شنیدن هر سلامی به «تأویل» مقاصد سلام‌کننده پرداخت. در این صورت نزد تأویلگر، مکاشفه‌ی مقصود سلام‌کننده، ممکن است ماهیت «سلام» را تا حد وسیله‌ای توطئه‌گرانه برای ایجاد یک نزدیکی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۱ /

ناپاک تغییر دهد که مسخ «سلام» است. در واقع «ابوزید»، تمدن اسلامی مبتنی بر متن را سکه‌ی دو رویه می‌گیرد روی متن قرآن و روی دیگر «تأویلات» ظاهراً ضروری بر آن!

«حال که فرهنگ عربی چنین اولویتی به متن قرآنی بخشیده و تأویل را راه و روش فهم آن ساخته است، می‌باید در این فرهنگ دیدگاه - هر چند ضمنی - درباره‌ی ماهیت متن قرآنی و روش‌های تأویل وجود داشته باشد؛ لیکن موضوع «تأویل» صرفاً از پاره‌ای تحقیقات مبتنی بر علوم دینی برخوردار و از غیر آن تهی بوده است و در باب معنی متن قرآنی هیچ پژوهشی در کار نبوده است که آن را اگر در میراث ما موجود است، بشکافد و اگر نیست، صورت بندی و عرضه کند.

پژوهش راجع به معنای متن قرآنی، صرفاً گردش فکری در میراث گذشته نیست، بل که بالاتر از آن جست‌وجویی است به دنبال جنبه‌ی گم‌شده از این میراث که می‌تواند ما را در رسیدن به «درک علمی» از آن کمک کند.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۴۷).

در این جا دیگر منظور «ابوزید» علنی است: از آن که «تأویل، راه فهم قرآن است»، پس «متن» بدون «تأویل» غیر قابل فهم و بی ارزش می‌شود. این عبور «ابوزید» از نامگذاری تمدن اسلامی به «تمدن متن» و الزام درک «متن» به کمک «تأویل»، ساختن پله‌های نردبانی است که با آن می‌توان تا بام نفی «تمدن اسلامی» و «رد اثرات قرآن» بالا رفت؛ اما این جا «ابوزید» ظاهراً تأثیر آن رابطه‌ی دیالکتیکی «مواجهه‌ی انسان با واقعیت» و «گفت و گوی با متن» را فراموش کرده است، زیرا «ابوزید» این واقعیت را ندیده است که ظهور ایمان اسلامی همان به زمان حیات پیامبر، تنها با ارائه‌ی صورت بدون تأویل

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۲ /

«متن» میسر شده است. پس شاید هم به «تأویل» ابوزید، عرب نجد، سکه‌ی یک رویه ای را به سبب جهل به جای سکه‌ی سالم برداشته باشد؟! به راستی هم «ابوزید» برای پژوهش در «میراث گذشته» به «گردش فکری» نیامده. مقصود او چنان که می‌گوید «غیر علمی» شمردن گرایش‌های نخستین به قرآن است. اگر «ابوزید» حتی در این مقصود خود نیز کامیاب می‌بود، باری گامی بزرگ در توضیح تمدن اسلامی و بل بشری برداشته بود، اما کتاب وی هرگز از اندازه‌ی «تأویلات» بالاتر نمی‌رود و در هیچ بخشی به «تحقیق خرد گرایانه» نزدیک نمی‌شود.

«نسل آزادی خواه نواندیش، متوجه اهمیت این جنبه‌ی میراث ما شد، اما فریادها و هشدار هایش به جایی نرسید، چرا که در عرصه‌ی فرهنگ و جامعه، نیروهایی وجود دارند که نمی‌خواهند «درک علمی» از میراث گذشته صورت پذیرد؛ زیرا این آگاهی می‌تواند عرصه را از «توجیه‌های ایدئولوژیک» ایشان در باب میراث خالی کند. این توجیه‌ها نگهبان و حامی شرایط منحط اجتماعی اند. حال اگر نیروهای اصلاحگر به نوبه‌ی خود بخواهند در نبردشان علیه فساد اجتماعی و فکری بر همان میراث تکیه کنند، در واقع در همان مسیر یعنی «توجیه ایدئولوژیک» قدم نهاده‌اند و بی‌تردید از عرصه‌ی «توجیه ایدئولوژیک»، تنها همین تفکر ارتجاعی محافظه‌کار پیروز می‌آید، چرا که پشتوانه‌ی این تفکر در اتکا بر میراث، تاریخ طولانی حاکمیت این تفکر بر خود میراث است.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۴۷).

حالا «ابوزید» پله‌ی دیگری بر آن نردبان می‌افزاید: پذیرش «تأویل» به عنوان مکمل قرآن، «نواندیشی و درک علمی» از میراث گذشته است و رد «تأویل»

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۳ /

جز توجیه های ایدئولوژیک برای نگرهبانی از «شرایط منحنط اجتماعی» نیست! پس «اصلاحگر» باید «تکیه بر میراث» را کنار زند و از سر راه خود بردارد، زیرا «تفکر اتکاء به میراث»، تاریخ حاکمیت ارتجاع بر میراث را طولانی تر می کند! از این نقطه، کتاب «ابوزید» به رد میراث کمر می بندد و دست مایه ی او التجاء به مجموعه ای از «تأویلات» قرآنی از زمان بنی عباس است. در این صورت دیگر نه «متن اصلی قرآن»، بل تأویلات کهن بر آن به میراث ما بدل می شود و این همان نقص و نقض عظیم کتاب «معنای متن» است که معلوم می کند «نسل آزادی خواه نواندیشی» که ابوزید می گوید، تنها می خواهد صرافی سکه ی «میراث» را دگرگون کند؛ سمت «متن» این سکه را از جریان بیاندازد و روی «تأویل» آن را به بازار بفرستد، اما این کار را نه با عرضه ی فرآورده های جدید و وسوسه کننده ی اندیشه، بل با بازخوانی دوباره ی همان تأویلات کهن به پیش می برد که در طی قرون، ناکارآمدی آن ها محرز شده است. نگفته پیداست که چنین کوششی را نمی توان محققانه دانست؛ زیرا هر «تأویلی» در حد خود یک «متن» است و می توان در معرض خطاب های سخت گیرانه ی هر تاویلگری چون «ابوزید» قرار داد و کار تاویل در تاویل را چنان که در مورد قرآن شاهدیم تا ابد به درازا کشاند و کارکرد متن را با این شگرد علیل کرد و مبنای اختلاف قرارداد.

«پژوهش علمی نیز شرایطی دارد که یقیناً بازگویی سخن پیشینیان و ساده سازی بیش از حد مطالب در مهم ترین بخش بررسی و تحقیق از آن جمله نیست. بنابراین وقتی پژوهش علمی از شرایطی که اهل فن معین می کنند، عاری باشد، اصلاً عمل (علم؟) نیست تا چه رسد به این که شایسته باشد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۴ /

صاحب اش در طلب ثواب و برکت با آن به خداوند تقرب جوید.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۴۹).

تمام کتاب «معنای متن»، بازگویی ساده شده ی «تأویلات» پیشینیان است و تصورات دانشگاهیان جدید درباره ی «علوم انسانی» را تکرار می کند. معلوم نیست مرز میان «اهل فن» و «غیر اهل فن» در موضوع مطروحه کجاست؟ آیا می توان با الصاق پیشوند «علم» به نظریه های امروزی به آن ها برتری بخشید و آیا هنگامی که هیچ بخشی از مسائل انسان شناختی به «جزمیت علمی» حتی نزدیک هم نشده، اصولاً این الصاق درست است؟ مسائل انسان شناختی پیوسته با سلسله ای از «نظریات» عرضه می شوند که اطلاق «نظریه ی علمی» به هر کدام از آن ها از تعارفات کنونی دانشگاه هاست، چرا که هیچ نظریه ای هنوز به بالای «علم» نرسیده است و اگر این «نظریه پردازی ها» درباره ی دین و متن های مانده از آن باشد، دیگر ظرافت موضوع به حدی است که ورود به این عرصه، نه فقط به احتیاط، بل مقدم بر آن به «سلامت نفس» محتاج است، زیرا تفاوت دیالوگ دینی با دیگر اجزای مسائل انسانی، چون سیاست و اقتصاد و هنر و تاریخ در این است که ادیان با ایمان غیر قابل توضیح و یا حتی بی نیاز به توضیح توأم است. باورهای دینی و مذهبی، چنان که مشهود است، به امری نهادینه و شبه ژنتیکی بدل شده به طور معمول از پدر و مادر به نوزاد منتقل می شود. این استمرار که علی رغم تحولات بنیانی در برداشت و استفاده از علوم محض، چون ریاضی و شیمی و غیره ثابت مانده است، محقق امروز را به خصوص که بخواهد معترضانه به این وادی وارد شود، ناگزیر می کند که کار را بالاتر از آرزوها و پسند و پذیرش شخصی خود بگیرد و فراموش نکند که این تعامل نباید آن گونه صورت

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۵ /

پذیرد که به بی اعتمادی و نفی و رد و احکام ارتداد بیانجامد، زیرا جای گزین کردن باور اندک و غالباً بی مایه‌ی خویش با ایمانی که در شاخه های اصلی با پیروانی به اعداد میلیاردی شماره می شود و از متولیان و مبلغان کهنه کار و توانایی برخوردار است باید که توانی در محدوده ی هم‌آوردی با قرآن و انجیل و تورات ارائه کند که استحکام آن ها را باور درازمدت پیروان آن ها به اثبات رسانده است. گفت و گو با این نخستین کتاب های هدایتگر نباید صورتی از قصه ی «دنکیشوت و قاطر و نیزه اش» را به خود بگیرد که کتاب «معنای متن» درست به همین تمثیل نزدیک شده است، زیرا در حین حال که می خواهد «تأویل» را جای گزین «متن» و از آن راه رندانه «متن محتاج به تأویل» را از ادعای نزول آسمانی خلع کند، از آن که از ادله ی محققانه تهی است، پیاپی به تعارض های درونی گسترده ای دچار می شود:

«مسئله ی تمدنی، اجتماعی و فرهنگی ای که امروز جهان اسلام با آن رو به روست، متفاوت با مسئله ای ست که هفت قرن پیش یا بیش تر زرکشی (متوفای ۷۹۴ هـ)، مؤلف البرهان فی علوم القرآن و سیوطی (متوفای ۹۱۰ هـ)، مؤلف الاتقان فی علوم القرآن با آن مواجه بوده اند. مسئله ی آنان پاسداری سرمایه و حافظه ی فکری و فرهنگی تمدن اسلام در برابر هجوم صلیبی غرب بود. از این رو، تألیف کتاب هایی در باب علوم قرآن و علوم حدیث همچون مقدمه فی علوم الحدیث (تألیف ابن صلاح، متوفای ۶۴۳ هـ) کوششی بود برای گردآوری این میراث پراکنده در قلمرو «متن» دینی و تسهیل دست یابی خواننده و خواننده به آن؛ تلاشی بود برای تمرکز

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۶ /

بخشیدن و مختصر کردن علوم، آن گونه که فراگیری اش با کم ترین تلاش و صرف اندکی وقت ممکن باشد.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۵۰).
یک محقق بنیان اندیش، کتاب اش را چنین عامیانه ارائه نمی کند، زیرا ارزشگذاری متن از طریق ارزیابی حواشی مربوط به آن، نوعی معرکه گیری است. آن چه را که معتزله و اشاعره و غزالی و زرکشی و سیوطی و ابن صلاح و هر کس دیگر به هر ضرورتی بر «متن» حاشیه زده اند از محدوده ی برداشت های فردی، گروهی و یا فرقه یی فراتر نمی رود و معتبرتر نمی شود. آن چه را که معمولاً درباره ی قرآن به فراموشی می سپریم، کارکرد تاریخی آن در میان اقوام عرب پراکنده در نجد است؛ اقوامی که «ابوزید» خود بدین گونه معرفی می کند:

«این سخن که محمد فرزند و محصول واقعیت است، بدان معنا نیست که او را نمونه ی سنگواره مانند از عرب جاهلی بدانیم که آداب و رسوم آن در قرون اخیر زنده شده و همواره در تبلیغات رسمی دینی حاضر بوده است؛ همان فرهنگی که اعرابی بدوی، تندخو و سنگدل اش نوزاد دختر را بی هیچ شرمی در میان ماسه ها دفن می کرد، خدای از جنس خرما می پرستید و به وقت گرسنگی آن را می خورد.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۱۲۳).
حتی اگر عرب در واقع امر فقط صد سال دختران اش را در ماسه ها دفن می کرد به طور طبیعی ریشه ی قوم اش کنده شده بود! با این همه، همان عرب ساخت دست «ابوزید» نیز که معمولاً از میان تفسیرهای کلیسایی معرفی می شود در برخورد و آشنایی با متن که تنها دست مایه و توضیحگر پیام رسول خدا بود، به کم از ده سال از پرستش خدایی خرماین تا یکتاپرستی و پذیرش توحید دگرگون شد و تمام رفتارهای پیشین را در تمام زمینه ها رها

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۷ /

کرد. آن گاه عرب جدید و مسلمان شده، دست مایه ی فرهنگی و ایمانی نوین اش را به جهان عرضه کرد تا به زودی معلوم شود که توانایی تاریخی و کاربردی «متن» به حوزه ی جغرافیایی معینی محدود نیست و به آسانی با شرایط ایران و یمن و شام و مصر و شمال آفریقا نیز باز هم در زمان بسیار کوتاه قابل انطباق است و این همه به زمانی میسر شد که حتی نخستین «تأویلات» درباره ی متن نیز حیات و حضور نداشت و آفریده نشده بود و تمام این اشارات تاریخی، آن زمان اعتبار مسلم و غیر قابل خدشه و صدمه می یابد که مثلاً مصریان را نسبت به پیشینه ی پیش از اسلام خود از آثار باستانی و تاریخ و غذا و لباس و زبان بی اعتنا و گریزان می یابیم. از نظر یک مصری مسلمان، آن گذشته ی پیش از اسلام «فرعونیت» و آن مانده های «فرعونی» فقط «معماری» ست که کاربردی «فردی و خانوادگی» دارد و به احوال فلاح مصری مربوط نمی شود. یک مسلمان مصری می داند که یک «مسجد» بسیار باشکوه تر از «اهرام» است که در آن «مردم» مصر جمع می شوند، عبادت می کنند و درباره ی احوال خویش از نیک و بد سخن می گویند. چنین است که در عمل، آن تعریف تازه که متن را محتاج «تأویل» می داند و از گفت و گو درباره ی کارکرد تاریخی آن طفره می رود، فلاح معتقد مصری را از «ابوزید» دور می کند و به راحتی تحویل دانشگاه های «لیدن» می دهد.

«در زمانه ای که به سبب حاکمیت اقلیت های نظامی بر ممالک مختلف اسلامی و کشمکش های درونی میان این حکومت ها وحدت سیاسی، امری موهوم گشته بود، وحدت فکری و فرهنگی، امری بدیل و جانشین بود که با تکیه بر آن، امکان مقابله با این گسیخته گی سیاسی فراهم می آمد. وقتی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۸ /

امپراتوری پهناور اسلامی، پایه های اش سست و خود تکه تکه شده بود، یکپارچه گی تمدنی و فرهنگی همچنان مسلمانان را بر دشمنان شان برتری می داد؛ اما این کارها- با وجود اهمیت فرهنگی شان- بر پایه ی نوعی نگرش دینی به متن قرآنی صورت می پذیرفت که خود ساخته ی گرایش های تفکر ارتجاعی در جریان فرهنگ عربی- اسلامی بود.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۵۰).

پس به گمان «ابوزید»، کوشش برای جمع کردن مسلمین حول محور قرآن در زمانی که وحدت سیاسی ناممکن شده بود، یک گرایش فرهنگی ارتجاعی بوده است! به راستی که کتاب ابوزید از «بدگویی» نشان دارد. او مطلقاً به بنیان دگرگونی ها ورود نمی کند و این نکته ی بدیهی را نمی بیند که ظهور «تأویلات» با همان تکه تکه شدن امپراتور پهناور اسلام توأم و همزمان بوده است و آماده نیست و توان آن را هم ندارد که نیروی دست اندر کار اضمحلال تمدن اسلامی را- تمدنی که در زمان بنی امیه در اوج توانمندی و گسترش بود- شناسایی کند و نمی نویسد و نمی داند چرا بنی عباس به گستره ی «تأویلات» درباره ی «متن» کمک می رسانده اند و با پذیرش «اعتزال» در واقع این «تأویلات» را بنیان گذارده اند. او حتی متوجه این نکته نیست که اتفاقاً پیوسته مرتجعین جهان اسلام به «تأویل» پناه برده اند و نه معتقدان و سرسپردگان به «متن».

«بر آنان که دو چشم بینا دارند این حقیقت عیان است که دشمنان خارجی در قالب امپریالیسم جهانی و صهیونیسم اسرائیلی با نیروهای مرتجع حاکم در داخل کشورهای اسلامی هم پیمان شده اند. امروز که دشمن بر ما پیروز شده یا نزدیک است در صفوف ما رخنه کند تا آگاهی ما را صورت بندی کند،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۲۹۹ /

یا- بهتر بگویم- آگاهی حقیقی ما را سلب کند تا از طریق دستگاه های فرهنگی و تبلیغاتی اش آگاهی کاذبی پیدا کنیم که ضامن سرسپرده گی در برابر نقشه های او و تبعیت همه جانبه ی ما از او باشد باید از اساس موجودیت خود دفاع کنیم؛ هر چند عالمان گذشته در مواجهه با چالش رویاروی خود، واکنشی بروز دادند که میراث را تا اندازه ای از تباهی نگه داشت، اما میراثی که ایشان برای ما پاس داشتند، به همان معنا که پیشتر گفتیم، ارتجاعی است. اکنون ما پژوهشگران و محققان در مبارزه ی کنونی چه می توانیم کرد؟» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۵۳).

معلوم نیست چرا «ابوزید» این همگامی و همراهی و همزبانی توطئه گرانه ی دشمنان با کارگزاران جهان اسلام را فقط «معاصر» می بیند و آن را به گستره ی تاریخ اسلام تعمیم نمی دهد؟ و از آن بدتر هماهنگی درونی و بیرونی بین دشمنان «متن» را باز هم ملهم و متأثر از مسلمین و قرآن می داند. ما اینک در جهان اسلام مدت هاست با چنین «تأویلگرانی» آشنایم که می کوشند نطفه ی وامانده گی و پراکنده گی کنونی مسلمین را بسته شده در «متن» بدانند.

«اگر ادب علمی به من اجازه ی ابراز نظریه ای در تاریخ اسلام بدهد، می توانم بگویم که اختلاف اصلی مذاهب را در اسلام که ثمره ی طبیعی و منطقی اختلاف اصلی در درک ها و مشرب های «افراد»، «اقوام» و «ازمنه» است، پیغمبر و کتاب اش خود به عمد پایه گذاری کرده اند و بذره های این کشته های گوناگون و رنگارنگ را به دست خود در مزارع افکار و ارواح افشانده اند.» (علی شریعتی، مقدمه بر کتاب سلمان پاک، ص ۲۰).

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۰ /

هدف چنین تأویلاتی درباره ی متن و چنین تأویلگرانی، صریح تر از آن است که به تفسیر نیازمند باشد. آنان پیروزی مقطعی و اجمالی طیف وسیعی از توطئه گران ضداسلام و قرآن و پیامبر و در رأس شان کلیسا و کنیسه در تهاجم از درون و بیرون به اسلام را حاصل توسل و تقدس متعبدانه به «متن» می دانند، اما به این مطلب اشاره نمی کنند که دوام و پایداری و پیروزی بر این مهاجمان را نیز همین عابدین بدون پرسش و متوسلین متعبد به «متن» موجب شده اند. آنان راه نجات از بن بست های کنونی را گریز از «متن» و تسلیم شدن به «تأویل» با نامگذاری جدید «علم» می شناسند و هرگز در صدد تقویت آن کارکرد نیستند که پیش از ظهور «تأویلات» از جهان اسلام، انگاره ای متعالی و متحد و یکپارچه می ساخت.

«جامعه ی اسلامی در روزگار نخست، هدف اصلی و اولی خود را انطباق و خو گرفتن با داده های متن قرآنی و برتری آن بر دیگر متون موجود در فرهنگ قرار داده بود. تحقق این هدف مرهون وحدت جامعه و نبود اختلاف میان اجزا و مؤلفه های اجتماعی آن بود. به طور طبیعی برپایی حکومت و گسترش سیاسی آن به تعدد نیروهای سازنده ی اجتماعی انجامید و طولی نکشید که چالش های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دینی پدیدار شدند.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۴۰۱)

معلوم نیست چرا «ابوزید» بر چنین مؤلفه هایی در کتاب اش مستقر نمی شود و به سرعت از آن ها عبور می کند و ابترشان می گذارد؟ بی شک جست و جو در مبدأ و علت پریشانی مسلمین و شرحه شرحه شدن آنان برای شناخت علل و عوامل ضعف امروزین، کار محقق مسلمان امروزی را بسیار

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۱ /

ثمربخش تر از جست و جوی سبب نامگذاری «ناسخ و منسوخ» بر پاره ای از آیات قرآنی می کند.

«ابوزید»، انگشت دشمن را که به صورت فرقه سازان و روایت و حدیث گویان یهود در درازای تاریخ، برابر «متن» صف آرای کرده اند و چالش ها را بنیان گذارده اند نمی بیند، بل این تضادها را صرفاً درونی و حاصل تبعیت و هدایت «متن» می شناسد!

«اما پس از آن که اسلام قوت گرفت و علاوه بر حاکمیت بر جزیره العرب، در خارج از مرزهای جزیره العرب نیز گسترش یافت، دیگر پرداختن بخشی از زکات به کسی که مستحق آن نیست، «حکمتی» ندارد. در باطن این فهم، فهم دیگری وجود دارد که نشان می دهد «حکمت» تشریح و وجوب زکات بر اغنیا و توانگران و پرداخت آن به فقیران و نیازمندان چیست. به همین سان، عمر بنابر فهمی که از حکمت و وجوب حد سرقت داشت، بر دو بنده ای که از ارباب خود دزدی کرده بودند، این حد را جاری نکرد، چرا که آن ارباب، این دو تن را گرسنه گی می داد. عمر بن خطاب، آن ارباب را تهدید کرد که چنان چه بار دیگر این دو بنده مرتکب دزدی شوند، دست خود او را قطع خواهد کرد.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۱۹۰).

آغاز حاکمیت عمر با دوران تسلط خشونت و خرماپرستی و دخترکشی عرب- که ابوزید خود به آن معتقد و معترف بود- کم تر از پانزده سال فاصله دارد.

اگر متنی می تواند از آن عرب بی بها، حاکمی با چنین وسعت نظر بسازد که امروز نیز نمونه ندارد، پس چرا «ابوزید» بازگشت به چنین برداشتی از متن را «ارتجاع» می داند و تسلیم به «تأویلات» بعدی را که از عوارض پایان

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۲ /

یکپارچه گی مسلمین است و امروز با ظاهر عاریه یی «علم» آراسته می شود
«نواندیشی نسل آزادی خواه»؟

«دیدگاه مقابل سنت گروهی در گفتمان دینی معاصر، جریان «نواندیشی»
است. این جریان بر آن است که ما نمی توانیم مقلد پیشینیان باشیم. گذشته
گان در روزگار خود زیسته اند، اجتهاد کرده اند، علومی را پی ریخته اند،
تمدنی به پا داشته اند، فلسفه ای ساخته اند و اندیشه ای بنا کرده اند. همه ی
این ها بر روی هم همان میراثی ست که ما از ایشان به ارث برده ایم. این
میراث همواره در شکل دهی به آگاهی ما سهیم است و آگاهانه یا ناآگاهانه
بر رفتارهای ما اثر می گذارد. اگرچه نمی توانیم این میراث را نادیده بگیریم و
آن را از قلم بیاندازیم، به همین میزان نمی توانیم آن را درست بپذیریم، بل
که باید آن را بازسازی کنیم؛ یعنی هر آن چه را با زمان ما ناسازگار است،
کنار بگذاریم، بر جنبه های مثبت آن پای بفشاریم و با زبان درخور زمان
خود آن را از نو بنا کنیم. این همان نواندیشی است که برای رهایی از بحران
کنونی مان بدان نیازمندیم؛ همان نواندیشی که سنت را با تجدد جمع می کند
و میراث گذشته را با آینده پیوند می دهد.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن،
ص ۵۶)

دو نکته در نقل بالا که در مجموع مطلبی ست مناسب سخنرانی برای دانش
جویان، نامعلوم است: اول که قصد «ابوزید» از «پیشینیان» معین نیست که
پیروان و تابعان «متن» تا پایان بنی امیه و یا «تاویلگران» از بنی عباس تا امروز
را می گوید؟ و دوم روشن نیست که منظور او از آمیختن سنت با «تجدد»،
آمیختن چه چیز با چه چیز است و درست نمی دانیم منظور «ابوزید» از تجدد
چیست و الگوی آن در کجای جهان جاری است؟ پرهیز «ابوزید» از

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۳ /

پرداختن به مباحث اصولی و بنیانی کار درک تفسیر ایشان در تمام مقوله‌ها را دشوار می‌کند. اطلاق «میراث پیشینیان» به الگوهای اسلامی امروز، یک خطاب گمراه‌کننده است، زیرا همه می‌دانیم که این میراث به تدریج برهم انباشته شده، دوران‌های مشخص و مجزا دارد و شامل ارزشگذاری یکسان نمی‌شود. اسلام زمان حیات پیامبر یکی از آن دوره‌هاست. خلفای راشدین خود سهم عمده‌ای در گسترش و توضیح عملی اسلام داشته‌اند. دوران اقتدار بنی‌امیه، دوران افول اسلامی «بنی‌عباس»، دوران امتزاج و اختیار و تسلط ترکان در فرماندهی اسلامی، دوران جنگ‌های صلیبی، دوران امپراتوری عثمانی و بالاخره دوران دولت‌های جانشین امپراتوری عثمانی، کاملاً از یکدیگر جدا می‌شوند. این میراث اینک پاره پاره است و هر یک سهمی را که به غصب و غلط برده‌ایم، هیچ‌یک صاحب تمام آن نیستیم و ربوده‌های این میراث را از آن دیگری پنهان می‌کنیم تا مدعی نداشته‌باشد. اگر «ابوزید» دوره‌ی معینی را در این تاریخ طولانی مناسب تقلید و تأیید نمی‌داند تا ما را به آن سو بخواند، پس اطلاق او بر کهنه‌گی کل اسلام گواهی خواهد داد که غرض ورزانه است و آن گاه می‌پرسم الگوی نو اندیشی او از چه تبعیت می‌کند؟ زیرا واژه‌ی «تجدد» به عنوان مکمل میراث، هیچ‌بار ایدئالوژیک و سازنده ندارد. «تجدد» در چه زمینه و با کدام هدف: اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا همه‌ی آن‌ها؟ به زبان ساده «ابوزید» نمی‌نویسد که قرار است به «که» و یا به «چه» شبیه شویم و «چه چیز» و «چه کس» را باید به عنوان کهنه‌گی از خود دور کنیم: قرآن را کنار بگذاریم، عبادات را منسوخ کنیم، «حج» را غیر ضرور بشمریم، به «مسجد» نرویم و یا یک همنوایی و همناوایی عمومی با سنت‌ها و ادیان و عادات دیگران را در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۴ /

پیش گیریم؟ در این صورت آیا فقط مسلمین باید به این «نواندیشی» تسلیم شوند و یا یهودیان نیز «تورات» و «شنبه» بازی ها و مسیحیان هم «انجیل» و «یکشنبه بازی های شان» را ترک خواهند کرد؟ وانگهی اگر «تجدد» همان چیزی است که مثلاً جهان مسیحیت در آن شناور است، پس توضیح این مطلب ضرور است که اینک ما تا چه اندازه بیش از تبعیت یک مسیحی از «انجیل» به «قرآن» خویش وابسته ایم که تبعیت او «تجدد» و بسته گی ما «سنت گرایی» خطاب می شود؟!

«نواندیشی بر وجود مبدای قدیم استوار است، اما این مبدای پیشین، یعنی همان میراث، امری واحد نیست، بل که متناسب با ماهیت جریان هایی که آن را پدید آورده اند تنوع و تفاوت یافته است. میراث، موهبتی یکسان و یگانه نیست، بل مجموعه گرایش ها و جریان هایی ست که بیان کننده ی مواضع، نیروهای اجتماعی، ایدئولوژی ها و دیدگاه های مختلف است». (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۵۷)

«ابوزید» که به تنوع و تفاوت متوالی در پرداخت های اسلامی در طول تاریخ اعتراف می کند، برای اظهار عقیده، ابتدا مجبور به بازشناسی این مسیر است و برای تأثیر گذاری بر کل اندیشه ی اسلامی از پاسخ گویی به این سؤال ناچار است که: این تنوع و تفاوت در گرایش ها اسلام را به ناتوانی و پراکنده گی کنونی کشانده و یا ناتوانی در خمیر مایه ی اسلام است؟ اگر «ابوزید» می گوید که ارتجاع در بطن اسلام خفته است که باید کتاب اش را به زبان و بیان دیگری بنویسد و اگر نه، آنگاه شناخت اهداف تیره تراشان در اسلام و «تاویلگران» قرآن، کارساز است، نه تجدیدی که هیچ توضیح معینی همراه خود ندارد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۵ /

اسلام اینک به همراه خود تاریخ پُر افت و خیز دراز مدتی را حمل می کند و به صورت وزنه ای در سنجش مقدار تلاش آدمی برای دست یابی به «حقیقت» درآمده است، اما کتاب آقای ابوزید از نگاه به این تاریخ ابا دارد و شاید هم به عمد می کوشد که اسلام را به شمایل یک مراسم عبادی - کلامی درآورد. بدین ترتیب اگر «ابوزید» نمی خواهد ما را به کلیسا و کنیسه تسلیم کند و یا به «بی خدایی» بخواند و «متن» را حتی با کل تأویلات پیشین ناکافی می داند، پس خود مجبور است متنی جانشین، امروزی و چنان که آرزو می کند متجددانه در جای قرآن معرفی کند که متضمن راه حل نوبا یبانی جدید باشد؛ زیرا بدیهی ست که نوگرایی با بستن «تأویل» های باز هم تازه تر بر همان «متن» سنت گرایانه نامیسر است.

«انسان نواندیش در مواجهه با گرایش های متفاوت در میراث و گوناگونی مبانی و بنیان های نظری و اجتماعی آن ناگزیر است به عنوان اولین شرط نواندیشی از موضع پژوهشگر به واقعیت بنگرد. هر پژوهشگری حق دارد که در نو کردن میراث سهمیم باشد، اما شکی نیست که حاکمیت و غلبه از آن جریان های ارتجاعی تر و واپس گراتر در میراث است؛ زیرا از یک سو این جریان ها مدت مدیدی بر تمامی میراث چنگ انداخته بوده اند و از سوی دیگر طرفداران این گونه گرایش ها در میراث گذشته، امروزه بر واقعیت خارجی و موسسات فرهنگی حاکم اند.

در پی نواندیشی بودن با همه ی مقام و اهمیت اش، چنان چه متکی بر فهمی علمی از اصول عینی که پایه و اساس میراث اند نباشد، منجر به پذیرش عناصر ارتجاعی تر میراث می گردد تا جایی که نادانسته پشتیبان جریان هایی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۶ /

می شود که بیش ترین غلبه، سلطه و ارتجاع گرایی را در واقعیت کنونی دارند.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۵۷).

اینک «ابوزید» دعوت می کند که به مقام و موقع پیامبر گونه ی پژوهشگر تسلیم شویم و نگاه «انسان نو اندیش» از موضع پژوهشگر به واقعیت را راه حل مشکلات می داند؛ اما توضیح نمی دهد که پژوهشگر چه گونه خود را «نو اندیش» و «واقعیت شناس» معرفی می کند و ما از چه راهی باید یک پژوهشگر «نو اندیش» را از یک «تأویلگر» باز شناسیم؟ اگر تصور ایشان هر هجوم برنده به سنت را «نو اندیش» و هر سؤال تراشی را «پژوهشگر» معرفی می کند، پس علت استحکام سنت، همین مقابله های ناتوانانه و ناممکن با آن است که مسلماً با چسباندن یک برچسب آماده ی «علم» نمی توان آن ها را معتبر کرد. وانگهی از کدام راه معلوم می شود که «ابوزید» با ارائه ی کتاب اش مشغول پژوهش نو اندیشانه در «متن» است، زیرا همین که کسانی و حتی من از زوایای مختلف به مدخل های کتاب اش تاخته اند، خود آشکار می کند که او «تصوراتی» را پیش برده که قدرت جانشینی نداشته اند. اگر «ابوزید» این عوارض را ناشی از تسلط مدافعان میراث کهنه بر مراکز دیوانی و فرهنگی اسلامی می داند، پس باید به اهمیت کم نظیر «متن قرآن» پی برد که در زمانی طومار تسلط های عقب مانده و سنتی را در نیمی از جهان درهم پیچید که انسان بی شک بسیار کمتر از امروز گوش شنوایی برای درک ضرورت تغییر رفتارها و باورهای ارتجاعی زمان خود را داشت و سنت های کهن پیش از اسلام از مدافعان قدرتمندتری نسبت به مرتجعان امروزی بهره می برد. حال چنین متنی که بی هیچ پیرایه ای موجب این همه دگرگونی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۷ /

بنیانی بوده است، چه گونه نیازمند «تأویل» و «تأویلمگران» معرفی می شود؟ مگر این که «ابوزید» را در اصل منکر این توانایی ها بگوئیم. «از زمان سید جمال الدین افغانی و محمد عبده، متفکران جنبش نوزایش عربی، داعیه ی نواندیشی داشته اند، اما این دعوت جز پاره ای دست آوردهای اندک، چیزی به بار نیاورده است که اگر آن را با نوسازی جریان اندیشه ی ارتجاعی در میراث گذشته مقایسه کنیم، بسیار کم ارزش می نماید.

رشید رضا، شاگرد محمد عبده است و همو میراث امام عبده را برای ما باقی نگه داشت، اما در حوزه ی اندیشه ی دینی و ادبی به یکسان گرایش های ارتجاعی و متحجرانه از آستین او بیرون آمد. طه حسین و عباس عقاد نیز حیات فکری، زبانی و ادبی خود را با نواندیشی آغاز کردند، اما سرانجام محافظه کاران مرتجع گشتند که در برابر جریان های نواندیشی حاصل از افکار نخستین خود ایستادند؛ نواندیشی ای که بدون پشتوانه ی درک علمی از میراث بر پایه ای ایدئولوژیک بنا شود، خطرش کمتر از تقلید نیست.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۵۸).

معلوم نیست چرا «ابوزید» مکرراً به ترکیب «درک علمی» پناه می برد؟ آن هم در مقوله هایی که گفتیم تنها با «نظریه» غنی می شود. اگر منظور او از «درک علمی»، مطالب کتاب «معنای متن» است، چه کسی تضمین می سپارد که دو دهه ی دیگر، همین ارزیابی و ارزش گذاری را که «ابوزید» بر طه حسین و عباس عقاد و محمد عبده می گذارد، بر کوشش های خود او به وسیله ی یک «نواندیش» از راه رسیده ی دیگر و با «درک علمی» دیگر، بسته نشود؟ سؤال این جاست که این مجموعه ی متفکران نواندیش از زمان

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۸ /

معتزله تاکنون چرا در برابر «متن قرآن» سرانجام زانو زده اند و از محافظه کاری و ارتجاع سردر آورده اند؟ این پاسخ را «ابوزید» خود در کتاب اش آورده است:

«لازمه ی پدید آوردن درک علمی از میراث این است که پژوهشگر جرأت و شجاعت بسیار در طرح سؤال هایش داشته باشد و در جستن پاسخ دقیق این پرسش ها جرأت و شجاعت بیشتری به خرج دهد. پژوهشگر همواره باید آگاه باشد که میراث بلند ما- به سبب همین طول و گستره ی تاریخی اش- آکنده از انبوه پاسخ های آماده است که دوری از آن ها توان و نیروی فوق العاده ای می طلبد. این پاسخ های آماده، به درک پژوهشگر هجوم می آورند و او را از عمل باز می دارند. اگرچه اجتناب پژوهشگر از تمام پاسخ هایی که در میراث یا فرهنگ طرح شده اند، از نظر علمی و انسانی ممکن نیست، لیکن وی باید از این میان صادق ترین و نزدیک ترین شان به حقیقت را برگزیند.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۵۹).

پس چون «اجتناب» از تمامی پاسخ های آماده ی پیشین انسانی و علمی نیست، پژوهشگر، موظف و مسئول است که از میان «انبوه پاسخ هایی از پیش آماده» آنی را که «صادق تر» و به «حقیقت» نزدیک تر است، گزینش و عرضه کند؛ همین جا و هنگامی که «ابوزید» نواندیش را به گزینش از میان کهنه ترین پاسخ ها موظف می کند، «نواندیشی» پیشین اش به بن بست می رسد و آنگاه که دیگران را به «طرح شجاعانه» سؤال های نو و یافتن «پاسخ های شجاعانه تر» دعوت می کند، باری را بر دوش پژوهشگر می گذارد که حجم و وزن آن معین نیست، زیرا نمی دانیم در این زمینه ی به خصوص، چه سؤالاتی «شجاعانه» و چه پاسخ هایی «صادق» و به «حقیقت» نزدیک تر اند؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۰۹ /

و نیز نمی دانیم که صحت و دقت گزینش پژوهشگر از میان «سؤال های آماده ی پیشین» را چه گونه بسنجیم و نمی دانیم از کدام راه حد «جرات و شجاعت» پژوهشگر را در طرح سئوالات و پاسخ های نو اندازه بگیریم و اگر سخن از کتاب «معنای متن» است، «ابوزید» به هیچ یک از این دو تکلیف خود عمل نکرده است، زیرا استناد او به کتاب هایی چون سیره ی ابن هشام و جواهرالقرآن و الاتقان فی علوم القرآن و البرهان فی علوم القرآن و در پیشرفته ترین حالت خود به المقدمه ابن خلدون نشان می دهد که در گزینش اقوال «صادق» و «صاحب حق» از میان پاسخ های کهنه در مانده است و به راستی در عرضه ی پاسخ های شجاعانه برای سؤال های خود نیز کتاب او از «مصادر» معین و مشخص تهی است.

«این پژوهش در پی دو هدف است: نخست آن که تحقیقات قرآنی را که در فهم جدید و معاصر از حوزه ی پژوهش های ادبی و نقد ادبی جدا شده است، بار دیگر بدان پیوند زند. اسباب فراوانی که این جدایی را پدید آوردند، محتوای میراث را از روش های تحقیق علمی جدا کردند و در نتیجه پژوهش های اسلامی به مجموعه ی کم مایه ای از تخصص های دانشگاهی بدل گردید. پژوهش های اسلامی، علوم بسیاری را دربرمی گیرند که محور همه گی «متن» است؛ چه این متن قرآن باشد چه حدیث نبوی. پژوهش درباره ی متن قرآنی به این لحاظ که متنی زبانی است - یعنی از جهت ساختار، ترکیب، دلالت و رابطه اش با دیگر متون در فرهنگی معین - در آگاهی معاصر تنها به حوزه ی تحقیقات ادبی متعلق است. گاه این متن، موضوع تحقیق در علوم دیگری قرار می گیرد. مثلاً موضوع زبان پژوهی با تمام شاخه هایش از آواشناسی گرفته تا معناشناسی و فرهنگ نگاری. از

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۰ /

همین رو لغویان و نحویان در متن قرآنی تحقیق کرده و با این حال لغوی و نحوی مانده اند. برخی مدعی اند که متن قرآنی، متنی خاص است و ویژه گی اش ناشی از قداست و الوهیت خاستگاه آن است، اما به رغم این ادعا، قرآن متنی ست زبانی و منسوب به فرهنگی خاص. این همان نکته ای ست که امید داریم پژوهش حاضر در باب شناخت متن قرآنی آن را روشن کند.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۶۰).

تمام این افزایشات در برخورد صریح با تاریخ اسلام و ظهور و رسوخ آن در نجد به لفاظی محض بدل می شود، زیرا «ابوزید»، پیش شرط مسلمانی را صاحب عنوانی در «متن شناسی» می گوید که جست و جوی آن نزد مسلمین نخستین مطلقاً بی هوده است، زیرا نص قرآن بدون تأویلات تفسیری و لغت شناسی و معناشناسی در میان جاهلان عرب نجد و از آن جا به سرزمین هایی با فرهنگ های متنوع و ریشه دار کهن رسوخ کرد و بر جای تمامی آن ها نشست. پس آن «متن» که عملاً چنین درون مایه و برهان و خردی از خود بروز داده است که خلق های متعددی را در تمام سطوح عوام و خواص به خود جلب کند، اصولاً با کدام منطق به پیرایه های «بازشناسی و بازخوانی اسکولاستیکی»- یعنی همان پژوهش های بی مایه ی دانشگاهی که خود می گوید- نیازمند می شود و چه کسانی و با چه جرأتی این مهارت و قدرت عملاً موجود در «متن» را به پاسخ گویی چیزی فرامی خوانند؟ زیرا آن هنگام که ما به جست و جوی علل «توانایی ها» و تداوم دراز مدت قرآن و اسلام نمی پردازیم، گفت و گوی ما از ناتوانی های امروزی آن به کلی اگر نه «توطئه گرانه» بل همان «تأویلگرانه» می شود.

پور خرد: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۳۱۱ /

«همه ی ما از اسلام، نظر اسلام و حکم اسلام سخن می گوئیم، لیکن این گفته ها نشان می دهند درباره ی مفهومی سخن می گوئیم که در شناخت آن کم ترین اتفاق نظر نداریم. این تعارض مفهومی در گذشته به آن جا رسید که عبیدالله بن حسن، قاضی بصره، به یکسانی تمامی نظریات و اجتهادات - هر قدر ناسازگار و متناقض هم باشند - قایل شد: «تمام مطالب قرآن، حق است و نشانه های اختلاف در خود آن هست. سخن قدری ها درست است و مبنای قرآنی دارد. سخن جبری ها نیز حق است و ریشه ی قرآنی دارد. چه این را بگویند چه آن را در هر دو حال بر صواب اند؛ زیرا یک آیه، گاه بر دو وجه مختلف دلالت می کند و دو معنای متضاد دارد. روزی از او [قاضی بصره] درباره ی قدری ها و جبری ها پرسیدند. گفت: هر دو مصیب اند! این دسته، خدای را بزرگ داشتند و آن گروه خدا را منزه دانستند. همین سخن نیز درباره ی اسمای شرعیه جاری ست: کسی که زناکار را مؤمن بخواند، مصیب است و کسی که کافرش داند او هم مصیب است. همچنین آنانی که وی را فاسق می نامند - که نه مؤمن و نه کافر است - یا کافر مشرک می خوانند، همه گی مصیب اند؛ زیرا قرآن بر تمام این معانی دلالت می کند. می گفت: مسائل فقهی مورد اختلاف مانند جواز و عدم جواز قرعه، جواز و عدم جواز سعایه، قصاص کافر در برابر قتل مؤمن و نکشتن مؤمن در برابر قتل کافر نیز همین گونه است. فقیه هر کدام از این نظریات را بگوید، مصیب است. نیز اگر کسی قایل را جهنمی بداند درست است و اگر او را در بهشت هم بداند، درست است. درباره ی پیکار علی (ع) با طلحه و زبیر و جنگ آن دو با علی (ع) می گفت: همه ی این کارها طاعت خداوند است.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۶۵).

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۲ /

چه قدر این حکم عبیداله حسن با آن حکم شریعتی و احکام کتاب «ابوزید» شبیه است و چه قدر نمایش دهنده گان «اغتشاش» در متن قرآن از ۱۲ قرن پیش تاکنون ناکامی کشیده اند! آن چه را که «ابوزید» بدان ورود نمی کند، تشکیک در صحت منقولات کهن است. ارزیابی او از اسلام با استناد به اسناد ادعایی قرون اول و دوم و سوم، تنها کتاب خود او را مغشوش و سردرگم می کند. «ابوزید»، نقل فوق را با رجوع به کتاب «تأویل مختلف الحدیث» ابن قتیبه می آورد. یک پژوهشگری که نخواهد به هر دست آویزی چنگ زند، نخست از خود می پرسد: عبیدالله بن حسن در چه زمانی قاضی بصره بوده است؟ و چون این آگاهی به دست نمی آید، باز می پرسد: ابن قتیبه، ادعای به این عظمت و وسعت را از کجا آورده است؟ و چون باز هم پاسخ گویی پیدا نمی شود، آن گاه این سؤال نهایی را طرح می کند که: صاحب چنین دیدگاهی شاید که «ساقی» خوبی می بود، اما ناشایست ترین کس برای اشغال مسند «قضاوت» در شهر بصره و هر کجای دیگر شناخته می شود و بی تردید اگر حاکمی عنصری با چنین برداشتی از قرآن را به منصب قضاوت گماشته باشد، در تنها مطلبی که می توان به یقین تردید کرد، سر سپرده گی آن حاکم به اسلام است و تنها کاری که جواز ندارد این که محقق در زمان ما به خصوص با ادعای بررسی علمی، بر اساس چنین یادمانده هایی از ابن قتیبه، طبری، یعقوبی و یا ابن ندیم و دیگران بخواهد اسلام و ایمان مردم را ارزیابی کند و بسنجد و نتیجه بگیرد که «مسلمین در شناخت اسلام اتفاق نظر ندارند.» مسلمین خاموش اند، قرآن می خوانند، خدای خود را می پرستند، می کوشند تابع باشند و به هنگام نیاز در راه ایمان شان جان می بازند و در این همه قرن به «تأویلگران»، چه قاضی بصره بوده،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۳ /

یا غزالی یا شریعتی و یا «ابونصر حامد ابوزید»، اعتنایی نداشته اند. استحکام باور مسلمین به توحید و به پیامبری رسول خدا و به هدایت های قرآن، اجازه نداده است که تأویلگران از حدود «محفل» های خود فراتر روند و جانشین چیزی شوند.

«قرآن، خود را پیام [رسالت] می نامد و پیام، نمایانگر ارتباط میان فرستنده و گیرنده است که از طریق رمز یا نظام زبانی صورت می پذیرد. از آن جا که در مورد قرآن نمی توان فرستنده را مورد پژوهش در باب متن قرآنی از مدخل واقعیت و فرهنگ گذارد، «واقعیتی» که زنده گی نخستین انسان های مخاطب وحی و نیز اولین گیرنده ی وحی یعنی پیامبر اکرم (ص) در آن شکل می گیرند و «فرهنگی» که زبان تجسم آن است. بر این اساس در پژوهش متن قرآنی به سراغ واقعیت و فرهنگ رفتن به معنای پرداختن به امور تجربی است. با تحلیل این امور می توان به شناخت علمی از پدیده ی متن قرآنی دست یافت. این نکته ی بدیهی است که متن، محصول فرهنگی است. با وجود این، چنین نکته ای در فرهنگ ما نیازمند اثبات پی در پی است که از پژوهش حاضر چنین امید داریم.» (نصر حامد ابوزید، معنای متن، ص ۶۹).

این آدرس مقصد نهایی «ابوزید» است: زمینی کردن قرآن! تعلق به این باور هیچ اشکال ندارد، اما لااقل باید که از اقتدار گسترده بهره برد و با استدلالی قوی تغذیه شود که کتاب «ابوزید» از آن عاری است.

اگر ارائه ی کتاب «معنای متن» تنها در مرحله ی کنونی رشد فرهنگی معاصر ممکن شده است، پس اگر بخواهیم قرآن را زمینی بگیریم، به زمان پیامبر باید جامعه ای را در آن حد رشد معرفی کنیم که قدرت ارائه ی چنان

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۴ /

شخصیت و چنین متنی را از بطن خود داشته باشد که سرزمین نجد، جنان که می گویند، به طور طبیعی از این توان و رسالت معاف بوده است و اگر کتاب پُر هیاهوی ابوزید در روزگار ما حتی «فرهنگی محلی» نمی سازد، آن گاه چه گونه باور صحت و اقتدار متنی را که در ۱۵ قرن پیش، فرهنگ جهانی ساخت، می توان موکول به «تأویل» و تطبیق به اصطلاح «علمی» آن با تعبیرات امروزی کرد؟

من کتاب ابوزید را از عناصری که نشانگر یک تحقیق روشنگر باشد، تهی دیدم. کتاب ایشان به سلسله تأویلاتی می پیوندد که از ناتوانی در درک گستره ی کارکرد «متن»، حتی در نزد معتقدان ناشی می شود تا چه رسد به منکران...!

چهارشنبه، ۷ بهمن، ۱۳۸۳

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۵ /

فصل چهارم: گفت و گو ها با استاد ناصر پورپیرار

نقد و نظر پیرامون کتاب «دوازده قرن سکوت!»

منبع: نشریه ی «قرن بیست و یک»

تاریخ: شهریور ۱۳۸۰

دوازده قرن سکوت، نام جلد اول مجموعه ی چهار جلدی است که ناصر پورپیرار پیرامون تاریخ ایران نوشته است. دوازده قرن سکوت با ارائه ی نظریات جدید به رد بسیاری از مباحث تاریخی پرداخته که تاکنون به عنوان واقعیت تاریخی در کشور ما مورد پذیرش بوده اند. دکتر علی حصوری، نویسنده ی ایرانی ساکن سویدن، طی ارسال مقاله ای به رد نظریات پورپیرار در دوازده قرن سکوت پرداخته است. پورپیرار نیز متقابلاً پاسخ خود را به نامه ی دکتر حصوری در اختیار مجله ی قرن ۲۱ قرار داده است. توجه شما را به این مقاله و پاسخ، جلب می کنیم.

علی حصوری:

در انگلستان هیچ مورخ بزرگی وجود ندارد. آقای پورپیرار گرامی! اگر بخواهم واقعاً کتاب شما را بررسی کنم، در واقع با چند سوال آغاز می کنم که نخستین آن ها بسیار تعیین کننده است و آن این که تاریخ، علم هست یا نیست؟ اگر علم است موضوع، روش و هدف ویژه ی خود دارد یا ندارد؟ اگر نداشته باشد، علم نیست. اگر علم است، حتماً موضوع، روش و هدف ویژه ی خود را دارد. موضوع تاریخ، تحول حیات اجتماعی است و حیات اجتماعی، چیز پیچیده و دارای مدارک گوناگون. مورخ باید بتواند همه ی آن ها را بررسی کند و هیچ چیز یعنی فراوانی، تنوع، چند زبانه بودن و... مانع

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۶ /

او نیست. مدارک، آش کشک خاله ی مورخ است و به هیچ وجه نمی توان از این ها چشم پوشید و اگر پوشیم، دچار مشکل شما می شویم. سراسر کتاب شما مشحون از فرض های نادرست ضد علمی است؛ چرا که شما هخامنشیان را مطالعه می کنید بدون این که زبان کتیبه های شان را بدانید. شگفتا که با وجود این، راجع به درستی یا نادرستی اهورامزدا، هخامنش و آریا در آن زبان اظهار نظر می کنید. من نمی دانم که کی ما ایرانیان، دشمنی خود را با تخصص رها خواهیم کرد؟ مگر میکروب شناس چه می کند که مورخ نباید بکند؟ او نه تنها ناگزیر است با نوع تکثیر، زنده گی و کارکرد های میکروب آشنا شود، بل که امروزه باید بتواند با زبان های انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی کتاب بخواند؛ زیرا تحقیقات این زمینه تنها در کشورهای انگلیسی زبان صورت نمی گیرد. اشپولر که حتماً با کتاب های او آشنا هستید، به نوزده زبان تسلط داشت و وقتی می خواست تاریخ مغول خود را بنویسد، در مقدمه اش از این که از ترجمه ی مدارک گرجی استفاده کرده و این زبان را نمی دانسته، معذرت خواهی کرد. شما اسباب مردی همه آماده نکرده، وارد عرصه ای شده ای که جز زیان حاصلی ندارد؛ زیرا متخصص، شما را شخصی سطحی، آسان طلب و نخوانده ملا خواهد شناخت؛ حتی زبان شما زبان علم نیست. من موافقم که دانشمند نباید به زبان برج عاج حرف بزند، اما نباید چنان باشد که خدایان، امپراطوران... یعنی لابد دانشمندان و هنرمندان را انبوه خرده ریز شناخت. (ص ۹) آیا دکتر مصدق، امیر کبیر، صادق هدایت، حافظ و شاملو، انبوه خرده ریز تاریخی استند؟ تفاوت شما با مورخی که شکایت از کمبود مدارک تاریخی دارد، چیست؟ شما می خواهید تاریخ، مسهل باشد و او غذای پخته و پیچیده با مزه ی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۷ /

مرکب و در عین حال پاسخگوی همه نیازهای بدن باشد. چنین است که کار و بار شما به منزل نمی رسد. شکایت مفصل شما از فراوانی مدارک تاریخی (ص ۹-۱۰) شاهد شکار تنبلی است و همین کافی ست که متخصص و اهل علم به کتاب شما اعتنا نکنند؛ چنان که من با وجود آن که اساساً برخلاف جریان شنا می کنم (چنان که در آخرین شاه، ضحاک و سیاوشان حرکت کرده ام و چنان که در آثار آینده ام دیده خواهد شد) با دشواری توانستم همه ی کتاب شما را بخوانم. بارها در طول آن طوری ناراحت می شدم که دلم می خواست ادامه ندهم. سوال دوم من این است که چه تفاوتی بین فلسفه ی تاریخ و نظریه ی تاریخی هست و مرز این دو کجاست؟ شما در کتاب خود، نه به این پرداخته اید، نه به آن و در عین حال هر دو را به هم آمیخته اید. شما که به دلالت تاریخ اعتقاد ندارید (ص ۱۱) که می گوید: اما مجموعه ی این موفقیت ها هرگز به کشف پاسخی برای سوال «تاریخ چیست»، منجر نخواهد شد؛ زیرا توضیح اجزای تاریخ، توضیح تاریخی نیست و مراتب دلالت آن را یا نمی شناسید یا به آن توجه نکرده اید، چگونه می توانید اعتماد خواننده را جلب کنید؟ مگر تا سکه ها خوانده نشوند و اصولاً شناخته و ارزیابی نشوند، می توان راجع به تاریخ سخن گفت؟ خواندم که جلد دوم کتاب شما نشر یافته! می دانید که مرتضی عسکری با تاریخ اسلام چه کرده است؟ اگر ندانید مُهر باطله ی بزرگی بر کتاب شما خواهد خورد. می دانید سرشت روایت اسلامی چگونه است؟ اگر ندانید چگونه تاریخ می نویسید؟ می دانید در تاریخ اسلام (کلیشه) دارای نقش کلیدی است؟ اگر نمی دانید چه گونه مدارک آن را ارزیابی می کنید؟ گذشته از این، شما اصولاً مورخ و کار او را بی اعتبار می شناسید (ص ۱۲) در نقد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۸ /

سخن اچ. کار). در این صورت آیا خودتان مورخ استید یا نه؟ آیا به ارزیابی می پردازید یا نه؟ چگونه سخنان خود شما اعتبار می یابند؟ وقتی تفسیر و تعبیر یا برداشت مورخ از مدرک (مشمول همان بی اعتباری پیشین «سند و مدرک» است) (ص ۱۲)، چگونه سخن شما اعتبار می یابد؟ سخنان توین بی که شما به آن استناد کرده اید، پرت و حاصل تتبع سنتی انگلیسی ها و راحت طلبی اشراف آن است. در انگلستان هیچ مورخ بزرگی وجود ندارد و کارهای توین بی هم حاصل خواندن های او و اظهار نظر عمیق تر از دیگران است. به همین دلیل امروز طرفداری ندارد. شواهد فراوانی از راحت طلبی توین بی و پیروان او می توان نشان داد. از جمله آن جا که آثار عامیانه ی تاریخ فرانسه را بهترین می شمارد. (ص ۱۵ کتاب شما) بخشی «در جغرافیای غلبه ناپذیر شما» (ص ۱۸) را پیش از شما و ۲۵۰ سال پیش از شما مطرح کرده اند و بسیار زیبا هم مطرح کرده اند. ولتر در فرهنگ فلسفی خود برای نخستین بار این گونه مطالب را مطرح کرده و سخنان او پایه ای برای تاریخ نگاری شد. بی اطلاعی شما از نوشته های او را نمی توان عذر نهاد. کار شما به عمق کار او هم نمی رسد؛ زیرا او توجه کرده است که در هر پدیده ی بزرگ، یک (مرکزیت) وجود دارد و قضایا معمولاً در مرکزیت حل می شود. امروزه به برکت تکنولوژی، قطب نشینان هم در الکترونیک دارند پیشرفت می کنند. ذبیح بهروز در کتاب تقویم و تاریخ در ایران و نیز در مقدمه ی کتاب قصه ی سکندر و دارا (تالیف اصلا ن غفاری) به این گونه مسائل پرداخت. حکم شما در مورد تولد تمدن بشری در بین النهرین (ص ۳۳) درست نیست. آشکار است که تمدن چین مستقل است و ربطی به بین النهرین ندارد یا تمدن دره ی سند و تمدن های دیگر. در فرض شما معلوم

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۱۹ /

نیست طول و عرض مستطیل ۲۰۰۰ کیلومتر به چه دلیل و برای توجیه چه چیزی خلق شده است؟ اما مورخ می تواند حدس بزند که شما هم گرفتار اندیشه ی (بین النهرین مرکزی) استید که خود آفریده ی محققان یهودی است. واقعیت این است که هر جا آب کافی وجود داشته است، تمدن پیدا شده است. کنار سین کیانگ، کنار سند، کنار آمودریا و سیر دریا، کنار نیل، کنار دجله و فرات. شما که پنج هزار کیلومتر از طرفین رفته اید، چرا ده هزار کیلومتر نرفته اید؟ پاسخی برای آن دارید؟ پاسخ علمی مبتنی بر تحقیق و سند و نه تصویر یا خیال یا نظر فلان دانشمند پنجاه سال پیش. شما احکام جالبی هم صادر کرده اید. از جمله که در این مستطیل، سه پیامبر بزرگ ادیان آسمانی برخاسته اند. (ص ۳۳) تنها سفارش من این است که به هر قیمتی شده، مقاله ی ابراهیم در همان فرهنگ فلسفی ولتر را بخوانید تا اصل برخی از کپی ها را پیدا کنید. آغاز کردن تاریخ ایران با مادها و نه هخامنشیان هم نتیجه ی اعتقاد به بین النهرین مرکزی است. تئوری مهاجرت ایرانیان به ایران در حدود ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد، مدت هاست باطل شده. ایرانیان در سده ی هجدهم پیش از میلاد با مصر روابط تجاری مفصل داشته با خانواده ی شاهی آن جا وصلت کرده بودند... باید کتاب های جهانشاه درخشانی را خواند که به زبان آلمانی است. شما به آثار کاملاً بی اعتبار مثل کتاب پیرنیا استناد کرده اید و این کتاب در زمان تالیف بی اعتبار بود؛ چه رسد حالا و پس از این همه پیشرفت. این نتیجه ی ناآشنایی شما با مدارک و آثار تاریخی است. غیر ایرانی خواندن هخامنشیان، شما را بی اعتبار می کند. کجا خاورشناسان، مردم بومی ایران را زشت و دیو و واجب القتل نامیده اند؟ (ص ۶۲) آقای پورپیرا! من شما را ندیده ام. از دور به نظرم آدم باهوش

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۰ /

می آمدید و این همه اشتباه از الفبایی گرفته، مثل نوشتن «عملکرد» سرهم و «به ترین» جدا، تا نظریه پردازی شما و تزییع کاغذ و وقت خود و دیگران، فقط اسباب تاسف است.

علی حصوری

۲۳ خرداد ۱۳۸۰

استاکهلم

ناصر پورپیرار:

استاد حصوری عزیز! به جز علوم محض چون ریاضیات و شاخه هایی از هندسه و فیزیک و نجوم، آن چه را که با عنوان کلی «علوم انسانی» می شناسیم، به عرصه ی علم وارد نشده اند. تاریخ و ادبیات و جامعه شناسی و زبان شناسی و فلسفه و حتی روان شناسی و از این قبیل، سراسر فقط با «نظریه» پیش می روند. هیچ یک از این مقولات به جزمیت علمی نرسیده است و اگر رسیده بود، شما نمی توانستید «آخرین شاه» و «ضحاک» و غیره را بنویسید؛ زیرا این آثار شما نیز همان اندازه بر «فرض» متکی است که نوشته های من و لاجرم به قیاس شما همان اندازه «نادرست و ضد علمی» است که احتمالاً یافته های من. چنین فرضیاتی، اگر از خیالات اشپولر ۱۹ زبانندان بگذرد و یا از ذهن من که اسم خودم را هم نمی توانم بنویسم و یا از ذهن شما که استاد بزرگی استید، باز هم از دایره ی «مدخل» و «نظر» و «فرضیه» بیرون نمی رود. در فرضیه نمی توان «متخصص» شد. تنها از راه بررسی فاضلان (مدخل) های جدید است که شاید بتوان در آینده، علوم انسانی و از جمله تاریخ را به قطعیت علمی نزدیک تر کرد. چنین است که مقایسه ی شما بین «مورخ» و «میکروب شناس»، حرف نسنجیده است؛

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۱ /

مخصوص کسانی که بین علوم محض و علوم انسانی تفاوتی نمی دانند. در علوم انسانی، جناب استاد، گفتگو از تخصص عامیگری و هیاهو است. نمی دانم از کجا دریافته اید که من خط میخی پارسی باستان و یا به قول شما «خط هخامنشیان» را نمی دانم. اگر «اشپولر ۱۹ زباندان» را مینا و الگوی ورود به مباحث و مداخل تاریخ می دانید و از تخصص محض در حد خواندن متون و کتیبه های بین النهرین حرف می زنید، خیلی عذر می خواهم، ولی با این الگو بهتر است تمامی آقایان و از جمله خود شما قلم های شان را غلاف کنند و به اموری که در آن با مفهوم مورد اشاره ی شما «متخصص» نیستند، وارد نشوند. کتاب های من درباره ی بنیان تاریخ ایران، هیچ مدخل «تکراری» ندارد و تقریباً تمام مباحث آن که از سی عنوان اصلی و فرعی می گذرد، فرضیه های تازه ای اند درباره ی تاریخ به طور کلی و به ویژه تاریخ ایران. آن چه را درباره ی «نوار تمدن» و «نوار توحش» و «نوار تطابق» نوشته ام، مطلقاً و مطلقاً نخستین نگاه از این زاویه به تاریخ است و افتخار ابدی طرح آن را به میهن ما می بخشد و آن تقسیم بندی اقلیمی تاریخ و اثبات تبعیت تاریخ از شرایط جغرافیا که روند تاریخ را در چهار تنوع اقلیمی: «جغرافیای غلبه ناپذیر»، «جغرافیای موزون»، «جغرافیای ناموزون» و «جغرافیای واحه ها» بررسی می کند، از یونان قدیم تا کنون در هیچ دوره ای و از جمله در کارهای ولتر و ابن خلدون با چنین نظمی نظیر ندارد؛ چه رسد به مقدمه چند سطری و آشفته ی آقای ذبیح بهروز و یا کتاب آقای اصلان غفاری که نمی دانم به کدام بحث آن کتاب اشاره داشته اید؟ مدخل «فقدان اشرافیت پیوسته» به عنوان اصلی ترین سبب عقب مانده گی عمومی در شرق میانه ی پس از حمله کورس نیز به تنهایی از تمام یافته های پیشین در این

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۲ /

باره، ارزشمند تر است؛ اما در عین حال، نوشته های من نقص هایی نیز دارند و آن این که ولتر و یا یک روسی و فرانسوی و آلمانی نوشته تا در کرنش کردن در برابر آن بر یکدیگر پیشی بگیرید، یک شبه تمام آن را از بر کنید و در تکرار مفتخرانه ی محفوظات وارداتی سر از پا نشناسید و یا اگر گوشه ای از این همه اشاره ی نو درباره ی تاریخ به ذهن ملوکانه ی هر یک از «متخصصین» شما رسیده بود، اینک به همت «کلوپ مطبوعاتی محفلی»، چند کارناوال و جشنواره برپا کرده بودید که پرده ی گوش فلک را دریده بود. گمان نمی کردم که با مدعی بزرگی چون شما باید برسر دیرینه تر بودن و قدمت مطلق تمدن بین النهرین و شرق میانه نسبت به سایر تمدن های کهن، همچون چین و هند، بحث کرد. اگر من از مستطیل شرق میانه سخن گفته ام، از مصر تا هند را در نظر داشته ام و نه تمامی جهان را و این هم که آدمی در کنار هر چشمه و نهر قابل بهره برداری جمع بوده است را در همان بحث «نوار تمدن» به کمال آورده ام و تذکر شما «بی جا» بود. می نویسید که جایی دیده اید که جلد دوم کتاب من منتشر شده و خود آشکار می کند که در زمان تحریر یادداشت تان آن را نخوانده اید. آیا عجیب نیست که از تخصص دم می زنید و درباره ی کتابی که نخوانده اید، چنین «فرمایشات» بی بدیل عرضه می کنید؟ بقیه ی یادداشت شما به چیزی نمی ارزید، جز این اعتراف که کتاب مرا با «ناراحتی» خوانده اید. استاد بزرگوار! کسی که کتابی را با ناراحتی می خواند، درست همان کسی ست که «توین بی» را «پرت نویس» می داند، انگلیسی ها را در زمینه ی تحقیقات تاریخی «هیچ کاره» فرض می کند. مصدق و شاملو و حافظ را با «تاریخ» عوضی می گیرد و «جهانشاه درخشانی» را الگوی تاریخ نویسی می داند که روزی در حضور

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۳ /

شاهدی به من می گفت: اعراب، کتاب های ایرانیان را بار شتر کردند و به قاهره بردند و حمام های مصر به مدت شش سال با کتاب ایرانیان می سوخت و من از او به ساده گی پرسیدم: مگر ما خودمان حمام نداشتیم؟ و جنجال بزرگی بین ما برپا شد. بگذارید نمونه ای هم از کارهای تخصصی مورد نظر شما برای خواننده گان بیاورم تا معلوم شود که تاریخ نگاری آبکی و «مغرض» در این سرزمین از زیر سنگ چه کسانی در این ۸۰-۷۰ سال اخیر جوشیده است؟ نترسید و در میان مردم ندا در دهید و بگویید که بابل را گرفت، یعنی دچار بلا گردید. مردوک به حیرت افتاد. تمام بت ها پراکنده شدند، زیرا از جنوب نزدیک، قومی به سوی بابل روانه است که بابل را زیر و رو خواهد کرد؛ آن چنان که بشری در آن یافت نشود. (ارمیا، ۱: ۵۰) این نقلی ست که از ص ۲۵۱ کتاب «پاسارگاد» آقای علی سامی، چاپ بنیاد فارس شناسی، سال ۱۳۷۵ آورده ام که آقای سامی بنابه نیاز از تورات به کتاب شان انتقال داده اند و این هم متن اصلی تورات: «به همه ی قوم ها اعلام کنید و بگویید که بابل ویران خواهد شد. بت مردوک و سایر بت های بابل سرافکننده و رسوا خواهند شد؛ زیرا قومی از سوی شمال بر بابل هجوم خواهد آورد و آن را ویران خواهد کرد و دیگر کسی در آن ساکن نخواهد شد.» (عهد عتیق، ارمیا، ۱: ۵۰) متخصصین شما، آقای حصولی از این قماش اند. به ساده گی آدرس تورات را که به استپ های روسیه می رسد با آدرس «پاسارگاد» عوض می کنند و به جای «شمال» «جنوب نزدیک» می آورند. در منطق و اسلوب جهانی تحقیق، محققى را که در اسناد دست ببرد، یکسره از گردونه بیرون می اندازند و سطری از نوشته هایش دیگر اعتباری نخواهد داشت. اگر علاقه مندید از این قبیل رفتار «متخصصانه» با تاریخ را که در کار

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۴ /

های تک تک محققین معتبر شما به تکرار وجود دارد، بیرون بریزم و از این معبد بدون الهه ی «تخصص» شما، سنگی بر سنگ باقی نگذارم، غلط گیری شما از «رسم الخط» کتاب من کاملاً طبیعی می نمود. وقتی نمی توان بر مدخل «چاره اندیشی یهود» در کتاب ۱۲ قرن سکوت، پاسخی نوشت، چنین ایراد های به اصطلاح بنی اسرائیلی عادی می شوند. جناب استاد! حالا نوبت من است که شما را به مقاله ای ارجاع دهم که به قلم من در شماره های ۳، ۴، ۵ و ۶ سال ۱۳۶۷ مجله ی چیستا با عنوان «درباره ی فارسی نویسی» چاپ شده است. در آن جا به تفصیل توضیح داده ام که چرا باید «به تر» را جدا و یا «عملکرد» را سرهم نوشت.

ناصر پورپیرار

تیر ماه ۱۳۸۰

تهران

مدعی روایت جدیدی از تاریخ ایران استم

گفت و گوی «بازتاب» با ناصرپورپیرار اشاره: تاریخ، شناسنامه ی فرهنگی هر ملتی است. یقیناً ملل در طول دوران‌های مختلف با تعامل و تبادل‌های فرهنگی، داده‌ها و یافته‌هایی را برای بشریت به ارمغان آورده‌اند. طبعاً ساکنان هر مرز و بومی برای ایجاد پیوسته گی و یکپارچه گی و وحدت به گذشته ی خود مراجعه می‌کنند و فصول مشترکی را که در طول سالیان سال در میان ساکنان قدیم و جدید آن منطقه ی جغرافیایی تداوم داشته به عنوان ویژه گی‌های شناخته و قابل استناد معرفی می‌کنند. از همین رهگذر، باب تفاخر ملی نیز گشوده می‌شود و بسیاری از شخصیت‌های بومی همچون قهرمانان تاریخ‌ساز و اسطوره بر تارک فرهنگی اقوام و ملل خودنمایی می‌کنند و کار به جایی می‌رسد که به واسطه ی بروز آشفته گی در سامان کشور و عقب ماندن از قافله ی تمدن و فرهنگ، نویسندگان در مکتوبات و مراسلات خود، نسل جوان را معطوف به تاریخ گذشته می‌کنند و افتخارات ملی پیشینیان را به آنان یادآور می‌شوند و به همین واسطه از تاریخ یاری می‌جویند. گذشته از این مقدمه، آن چه که می‌بایست متذکر شد، خلاف جریان آب شنا کردن برخی از قلمداران است. به این معنی که عده‌ای با نوشتن مکتوباتی قریب به اتفاق، مشهورات و مسلمات تاریخی و فرهنگی را زیر سؤال برده و همه مورخان را به چالش طلبیده و درصدد این هستند که از نو بنای تاریخ‌نگاری یک ملت را پی‌ریزی کنند. ناصر پورپیرار از جمله ی این افراد است. او کتاب‌هایی را پیرامون تاریخ ایران منتشر کرده است. هر خواننده پس از مطالعه ی آثار او با حرف‌های جدیدی آشنا می‌شود که تاکنون در عرصه ی فرهنگ، طرح چنین

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۶ /

مباحثی سابقه نداشته است. به قول پورپیرار، محتوای کتاب، مانند غذای سنگینی ست که بر سر دل مخاطب می‌ماند و هضم آن مشکل است. کورش، داریوش، اردشیر، هخامنشیان، اشکانیان، زردشت، مزدک، مانی و نام‌ها و سلسله‌هایی که در کتاب‌های پورپیرار معرفی می‌شوند با آن چیزی که ما در تاریخ ایران خوانده‌ایم، تفاوتی از خاک تا افلاک دارند. به همین خاطر در ابتدای امر این چنین به نظر می‌رسید که محافل علمی و دانشگاهی در برابر این کتاب‌ها موضع بگیرند و با نوشتن جوابیه‌هایی در صدد پاسخگویی به نویسنده‌ی کتاب برآیند. متأسفانه تاکنون این اتفاق جز در موارد معدود و نادر در برخی نشریات از جمله «جهان کتاب»، بروز نکرده است.

چندی پیش در مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها، برخی از چهره‌های مطرح و استادان دانشگاه در جلسه‌ای در ضمن پرداختن به آثار دکتور پرویز رجبی در حاشیه به ناصر پورپیرار و کتاب‌های او نیز اشاره کردند که البته بحث به درازا کشیده شد. نوار جلسه‌ی مذکور به هر ترتیبی که بود به بیرون درز پیدا کرد و مشروح آن در نشریه‌ی قرن بیست و یکم منتشر شد. محتوای مذکرات جلسه‌ی مورد اشاره در صورت صحت مطالب و درج آن بدون تحریف، چندان قابل دفاع نیست و مدعویین جلسه به جای نقد مطالب کتاب پورپیرار، بیشتر شخصیت او را زیر سؤال برده‌اند و با بیان برخی اطلاعات از زنده‌گی خصوصی او، یادآور شدند که پرداختن و توجه نشان دادن به این اثر و مؤلف آن به هیچ وجه به مصلحت نیست و باعث مطرح شدن بیش از حد پورپیرار می‌شود. در واکنش به این اظهارات، وی با نگارش یادداشتی در نشریه‌ی قرن بیست و یکم با عنوان «مبارک باشد بر من آب بستن در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۷ /

خوابگه مورچه گان» و ارسال دو نامه، یکی خطاب به عطاءالله مهاجرانی، رییس مرکز گفت و گوی تمدن ها و دومی نامه ی سرگشاده برای اصحاب مطبوعات و صاحبان جراید که اعضای جلسه ی مذکور را شدیداً مورد انتقاد قرار داده و حتی در نامه ای مربوط به مهاجرانی، از وی خواسته است که اقدامات لازم را برای دفاع از حیثیت او در این زمینه انجام دهد. در غیر این صورت از طریق مراجع قانونی و قضایی، مسأله را پیگیری می کند.

«بازتاب» به منظور گسترش فضای بحث پیرامون مسایل فرهنگی، باب گفت و گوی را با ناصر پورپیرار، نویسنده ی کتاب های «تأملی در بنیان تاریخ ایران» گشود. به این منظور که فارغ از هر گونه موضع گیری سایت، زمینه ی تبادل نظر بین مدافعان و مخالفان کتاب فراهم آید. به اطلاع مخاطبان سایت «بازتاب» می رسانیم که این رسانه آماده گی دارد تا نقطه نظرات منتقدان آقای پورپیرار را منعکس کند.

بازتاب: جناب آقای پورپیرار! با توجه به سلسله کتاب هایی که پیرامون تاریخ ایران از شما منتشر شده و واکنش هایی که به همین واسطه در محافل دانشگاهی و علمی برانگیخته شده، می خواستم در اولین سؤال از شما بپرسم چه شد که به فکر انتشار این مجموعه افتادید؟

پورپیرار: من نمی دانم از کدام واکنش ها در محافل دانشگاهی صحبت می کنید؟ چون جز فحاشی های محفلی عدیده، چیزی ندیده و نشنیده ام و حتی به تازه گی نواری نمونه از این فحاشی ها به بیرون درز کرده و در نشریه ای چاپ شده است، بنابراین با واکنش علمی، آکادمیک، نشست یا بررسی از هیچ شخصیت دانشگاهی تاکنون روبه رو نبوده ام و این اسباب شرمنده گی اصحاب دانشگاه، عناصر علمی و این همه مدعی تاریخ شناسی و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۸ /

شرق‌شناسی و ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی است. اصولاً باید خدمت شما عرض کنم در مورد تاریخ ایران، ما هیچ نظریه‌ی علمی نداریم. آن چه که شما امروز به عنوان تحقیقات ایران‌شناسی به یاد دارید، کارهایی اند که توسط دیگران انجام شده اند، یعنی مورخان غربی راجع به تاریخ ایران، مطالبی نوشته اند. این آثار برگردان شده و استادان تاریخ، استادی خود را این گونه تعریف می‌کنند که ما این مطالب ترجمه شده را خواندیم و از حفظ شدیم. آنان خود مطلبی تازه نیاورده‌اند. بنابراین، رد آن نوشته‌ها در مورد تاریخ ایران در کتاب‌های من، ارتباطی با استادان تاریخ ندارد؛ چون آنان بانی نظرات ارائه شده پیرامون تاریخی نیستند که از آن دفاع کنند. بیش از ۸۰ درصد نویسندگان آثار مورد اشاره، یهودی هستند. هیچ‌کس از خود نمی‌پرسد که این یهودیان چرا و به چه انگیزه‌ای این همه علاقه‌مند به تاریخ ایران هستند که البته من این انگیزه‌ها را در کتاب خود بر ملا کردم. این آقایان به جای این که با نخستین نظریه‌ی ملی تاریخ ایران، برخورد شناسایی‌کننده و گفت‌وگوی روشنگری با مراجع دانشگاهی و جوانان ما داشته باشند، فقط فحش دادند. نوعاً فحاشی‌های آنان هم شخصی است. البته اگر کتاب را خوانده باشند و خدش‌های بر مطالب آن وارد آورند و پس از آن فحش دهند، باز جای شکرش باقی است که سرانجام با علم و آگاهی نسبت به محتوای کتاب در عین عصبانیت به نقد آن پرداخته‌اند. وقتی می‌بینیم که به جز فحاشی، مطلبی در آن گفته نمی‌شود، بیانگر این است که آنان حتی کتاب را هم مطالعه نکرده‌اند. من به قاطعیت می‌گویم که اگر این آقایان به جای انداختن کتاب در سطل زباله‌دانی، آثار من را بخوانند، دیگر جرأت رفتن به سر کلاس درس را نخواهند داشت تا همان اشتباهات و دروغ‌های تاریخی را

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۲۹ /

برای فرزندان ما تکرار کنند. بنابراین، عقیده ی کلی من این است که ایران دارد وارد مرحله ی تاریخی جدیدی می شود؛ یعنی دورنمای یک آینده ی تازه در این سرزمین هویدا می شود. این است که یک جریان دوران ساز دارد بر جامعه حاکم می شود. می بینم که از میان جوانانی که در این ۲۵ سال گذشته با دیدن و تجربه کردن حوادث رشد کرده اند، یک نسل بسیار پرسشگر و سختگیر ظاهر می شود و آنان باورهای گذشته را کنار می زنند و سؤال می کنند؛ پرسشگری در همه ی زمینه ها اعم از مذهب، دین، اخلاق، تاریخ و قوم شناسی و زبان شناسی... به خاطر ضرورتی که برای پاسخگویی به این سؤالات احساس کردم به این نتیجه رسیدم که باید نتیجه ی مطالعات تاریخی خود در طول این چند سال را عرضه کنم. بنابراین مجموعه کتاب های خود را در این زمینه انتشار دادم. آثار مورد اشاره به ۴ جلد کتاب، تقسیم می شوند:

کتاب اول: درباره ی مسایل پیش از اسلام است و سه بخش دارد؛ بخش اول هخامنشیان، بخش دوم اشکانیان و بخش سوم ساسانیان که به طور کلی این بخش های سه گانه، مسایل کلی تاریخ پیش از اسلام را بازگویی می کنند که به هیچ وجه شباهتی با آن چه تاکنون در این باره گفته یا شنیده شده ندارند. کتاب دوم: به موضوع ورود اسلام به ایران می پردازد که تقریباً همه یافته ها در مورد تاریخ ورود اسلام به ایران را زیر سؤال می برد و بخشی از آن را به کلی مردود می داند. از نکات اساسی که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته، رد «الفهرست» ابن ندیم است؛ چون اطلاعات ما راجع به اسلام و ایران از این کتاب بیرون می آید. به عبارت دیگر، الفهرست ابن ندیم، منشأی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۰ /

نادانی در مورد اسلام و عرب و ایران است. بنابراین در کتاب دوم، فصلی مشروح به رد کتاب و جعل بودن مطالب آن اختصاص یافته است. کتاب دیگری که در بخش دوم بررسی شده، شاهنامه ی فردوسی است. الفهرست و شاهنامه، هر دو در یک دوره و به صورت همزمان در عرصه ی تاریخ و فرهنگ ایران عرضه شده اند. کاری که در این بخش صورت گرفته، ثابت کردن ساخته گی بودن هر دو کتاب است. باید اعلام کرد که فردوسی، صاحب اندیشه ی شاهنامه نیست، بل که تنها شاعر بوده و محتوای کتاب مربوط به یک مرکز سیاسی است و خود فردوسی به این مسأله اشاره کرده. فردوسی پس از سرودن شاهنامه در مقدمه ی یوسف و زلیخا و در مقدمه ی قدیمی ترین نسخه ی شاهنامه (نسخه ی فلورانس) توبه کرد و به خودش ناسزا گفت که چرا شاهنامه را سروده است. من ثابت کردم که شاهنامه ی فردوسی نمی تواند کتاب مرجع تاریخ ایران باشد؛ چون به گفته ی خود وی، یک محفل سیاسی در آن روزگار به دنبال شاعری بود که اسناد آن محفل را تبدیل به شعر کند. از میان شاعرانی که به آن محفل دعوت شدند، دقیقی طوسی و فردوسی بودند. به گفته ی فردوسی، تنظیم شاهنامه تنها به واسطه ی انعقاد قرارداد بین او و آن محفل سیاسی صورت گرفت. در لابه لای مطالب شاهنامه نیز خود فردوسی مدعی است که آدم عاقل، هیچ یک از این افسانه ها را باور نمی کند. جالب این که در آغاز هر روایت و داستان فردوسی، ناقل خبر را ذکر می کند. در مورد الفهرست نیز همین کنکاش صورت گرفته و معلوم شده که همه ی مطالب آن یاوه ی مطلق است.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۱ /

کتاب سوم: هویت ملی ایران مابین قرن ۴ تا ۱۰ را جسجو می کند که در این ۶ قرن، نکاتی مطرح می شوند که صفویه از میان آن تاریخ پُر فراز و نشیب با تشرف به مذهب شیعه در تاریخ ظهور پیدا می کنند. من از این فرصت استفاده و اعلام می کنم که در مورد تشیع، هنوز یک جمله ی اقناع کننده نخوانده ام و شاید اگر عمری باقی بود، من صفویه را بنویسم و شما ببینید که آن اثر در مورد صفویه به کلی با آن چه که در مورد تشیع نوشته شده بود، تفاوت دارد.

کتاب چهارم با عنوان کلی «برآمدن مردم» نگاشته می شود. احتمالاً ۵ بخش دارد که از زندیه آغاز می شود تا احتمالاً سال های اخیر را در بر خواهد گرفت.

البته می دانم که انتشار چنین مجموعه هایی کاری سنگین است و فشار عظیمی را بر دوش خواننده قرار می دهد؛ چون به هر صورت مخاطب با مجموعه ی مطالبی آشنا خواهد شد که با اطلاعات قبلی او در تضاد اند. به قول دوستی این کتاب ها مانند غذای سنگینی اند که بر دل روشنفکری ایران مانده اند و به من توصیه می کنند که آرام گام بردارم. من نیز دارم کم کم به این مسأله می رسم، چون اخت گرفتن با این تضادها و مغایرت محتوای کتاب من با یافته های قبلی کاری زمان بر است. باید بگویم کسانی که کتاب را خوانده اند، اگر نگویم که مجاب شده اند، در مجموع دچار تردید شدند و دیگر نمی توان با آنان در مورد تاریخ از افسانه و حکایت سخن گفت.

متأسفانه باید بگویم که کتاب های من با مقاومت زشت و کریه مربوط به محافل دانشگاهی و روشنفکری روبه رو شده است. هیچ نشریه ای حتی کتاب هفته که وظیفه اش معرفی کتاب هاست، هنوز خبری از انتشار این

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۲ /

کتاب‌ها ارائه نداده است. من می‌دانم که حتی کتاب‌فروشی‌ها نیز این کتاب را مخفیانه و زیرمیزی توزیع و عرضه می‌کنند. بر حسب قرائن، برداشتم این است که اتحادیه‌ی صنف کتابداران، کتابفروشی‌ها را از عرضه‌ی این اثر برحذر داشته است. بنابراین من هم برای این که به نوعی درد دل‌های خود را با دیگران در میان بگذارم با هر مطبوعه و تریبون رسمی، فارغ از این که وابسته به کدام یک از جناح‌های سیاسی باشد، حرف‌های خودم را عنوان و شیوه‌ی زشت برخی عوامل فرهنگی را در این باره آشکار و افشا می‌کنم. سرانجام یک روزی می‌بایست تکلیف ما با تاریخ‌نویسی وارداتی معلوم شود؛ چه از همین نوع شیوه‌ی تاریخ‌نگاری است که بدترین اتهام‌ها نثار اسلام و دین می‌شود و تلاش می‌کنند که خاستگاه بعثت پیامبر را در میان بدترین و بدوی‌ترین اقوام روی زمین معرفی کنند یا این که حرف‌های نبی اکرم (ص) را ناشی از القائات یک ایرانی زرتشتی تازه مسلمان بدانند که به همه‌ی این تهمت‌ها و شبهات در این سری آثار، پاسخ کافی داده شده است.

بازتاب: شما در بررسی اسناد و مدارک تاریخ پیش از اسلام، تنها شاهنامه‌ی فردوسی را به عنوان منبع منحصر به فرد در این زمینه عنوان کردید. این در صورتی است که آن چه تاکنون بین اهل تاریخ معروف و مشهور بوده، منابع متعدد یونانی، رومی، کلدانی، سنگ‌نوشته‌های مختلف و... اند که مورخان طبعاً برای توضیح و تبیین این دوره به منابع مورد اشاره، استناد می‌کردند. چه توضیحی در این باره دارید؟

پورپیراز: تا صد سال پیش، هیچ‌کسی اسم هخامنشیان را نه شنیده و نه خوانده بود؛ حتی یکی از روشنفکران به نام کشور در دوره‌ی قاجاریه که اهل کتاب و نویسنده‌گی بوده و به زبان‌های متعددی نیز تسلط داشته و پیرامون

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۳ /

وقایع تاریخ ایران، آثاری را منتشر کرده، در کتاب «درالتیجان» خود که مربوط به تشریح و توضیح دوره ی اشکانی است، اسمی از هخامنشیان نمی‌برد. بنابراین افرادی به نام‌های کنزیاس، گزنفون و... که با عنوان مورخ از آنان نام می‌بردند، در قرن اخیر به مردم معرفی شده‌اند؛ اما تنها می‌توان دو منبع معتبر را در این زمینه عنوان کرد: یکی تورات که مربوط به دو هزار سال پیش است و دیگری تاریخ هردوت. به هر حال، تورات قدیمی ترین سندی است که درباره ی هخامنشیان صحبت به میان آورده و حتی اسامی کوروش، داریوش و اردشیر هم در این کتاب ذکر شده است. جالب این که تورات، هخامنشیان را پیش از پیداشدن آنان می‌شناسد. در تورات یهوه، خدای یهود به کوروش شهامت می‌دهد و می‌گوید: کوروش نترس! به عبارت دیگر، کوروش دومین شخصیت یهودیان پس از حضرت موسی است که با یهود همکلام و حتی به چوپان خدا نیز معروف و ملقب می‌شود. یهود به او فرمان می‌دهد به سمت بابل حرکت کند. از دیگر نکات جالب در این زمینه، توصیف محل جغرافیایی خاستگاه کوروش است که در تورات، آن سوی دریای سیاه عنوان شده است. ظهور کوروش، نویدبخش همه ی انبیای یهود از قبیل دانیال، ارمیا و اشعیا به اسیران یهودی مستقر در بابل است. تصاویر انتقام کشی یهودیان به وسیله ی کوروش در بابل شفاف و بی‌ابهام و البته پُر از وحشیگری و خشونت در تورات آمده است.

بازتاب: یقیناً تورات به عنوان یکی از منابع مهم ایران پیش از اسلام برای مورخان، اعتبار ویژه ی خود را دارد، اما سؤال اساسی من این جاست که در مورد دیگر منابع، چه ارزیابی دارید؟ اصولاً دو نوع نگاه می‌توان به این اسناد و مدارک داشت: نگاه اول، همه ی منابع به جز تورات، تواریخ هردوت را

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۴ /

ساخته و پرداخته‌ی دست‌های پنهانی می‌دانند که به منظور تاریخ‌سازی برای ملل و اقوام مختلف تولید شده‌اند. طبیعی است که این ارزیابی، همه‌ی منابع و اخبار و روایات موجود در آن را به طور کل زیر سؤال برده و آن‌ها را از دایره‌ی اسناد و مدارک مورد مراجعه خارج می‌کند، اما در نگاه دوم یقیناً تلاشی که برای انتشار و معرفی منابع تاریخی که تاکنون از انظار مورخان پنهان بوده معتبر و محترم شمرده شده و مورد استناد قرار می‌گیرد. نظر شما در این مورد چیست؟

پورپیرار: من می‌خواهم توجه شما را به این نکته جلب کنم که حتی یهودیان تا صد سال پیش نمی‌دانستند که کورش و داریوش مطرح شده در تورات، چه کسانی استند تا این که گلوخته‌ی کورش پیدا شد و کتیبه‌ی بیستون خوانده شد و تازه یهودیان و دیگران دانستند که کورش و داریوش، چه کسانی استند. از این پس بود که مورخان یهودی با عجله روی این موضوع کار کردند و انبوه اسناد قلبی و جعلی را در این زمینه منتشر کردند.

من باید این جا اعلام کنم که هیچ مورخی جز من از تورات به عنوان سند شناسایی هخامنشیان استفاده نکرده است. البته تاکنون از مطالب تورات به عنوان سند تقدیس هخامنشیان بهره می‌گرفتند، اما من بودم که قوم هخامنشیان را به استناد مندرجات تورات شناسایی کردم. یقیناً ما در تاریخ دو کورش و دو بابل نداریم. سؤال من این جاست این کورشی که تورات از آن نام می‌برد و خاستگاه او را سرزمین‌های ماورای دریای سیاه معرفی می‌کند، چه کسی است و با کورشی که مورخان یهودی، خاستگاه او را منطقه‌ی فارس اعلام می‌کنند، چه وجوه افتراق و اشتراک دارد؟ کار مهمی که آنان کردند، انتشار اسناد فراوان جعلی بوده تا به همین واسطه به دو

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۵ /

هدف شان نایل آیند: یکی این که مطالب تورات در مورد کورش خوانده نشود و دوم این که شخصیت کورش را منجی و بنیانگذار حقوق بشر معرفی کنند. در صورتی که کورش در تورات صرفاً نجات‌بخش قوم یهود است. به بیان دیگر می‌خواهم بگویم که از هیچ‌یک از مورخانی نظیر کنزیاس، موسی خورنی، گزنفون، پلوتارک و... متن اصلی در دست نیست. به عنوان مثال دیگر، من از دوره ی اشکانیان نام می‌برم. چنان که در تاریخ معروف و مشهور است، از امپراطوری پانصد ساله ی اشکانیان، سلسله و دوران حکومت آنان توسط سر جان ملکم یاد شده است. پیشنهاد می‌کنم که در شناخت شیوه ی تاریخ‌نگاری یهودیان و مستشرقان غربی، کتاب اشکانیان من مطالعه گردد تا ترفندهای آنان بر ملا شوند. شخصیت‌سازی، یکی دیگر از اقدامات این قبیل مورخان است. مثلاً هیچ سندی در مورد زرتشت وجود ندارد. مزدک، ساخته و پرداخته ی ذهن مورخین غربی است و اولین منبعی که از مانی نام برده، الفهرست ابن ندیم است که این کتاب هم سراسر جعلیات تاریخی است. ابن ندیمی که در کتاب خود در مورد شخصیت‌ها، بیش از نیم صفحه مطلب نوشته، درباره ی مانی ۱۸ صفحه از کتاب خود را به او اختصاص داده است. در این اثر، همه ی خصوصیات نبی اکرم(ص) به مانی منتقل شده اند.

تا قرن چهارم هجری، اسمی از زرتشت در هیچ یک از منابع تاریخی نبوده. مثلاً در دوره ی ساسانیان، کتیبه‌ای از کرتیر وجود دارد که وی خود را موبد موبدان معرفی کرده. چرا او در این کتیبه، اسمی از زرتشت نمی‌برد و خود را منتسب به این دین نمی‌داند و از اوستا (کتاب دینی زرتشتیان) نامی نمی‌برد؟ او می‌گوید: مذهب من مذهب بهرام است و این آیین، صرفاً آب و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۶ /

برخی از حیوانات را مورد پرستش و تقدیس قرار می‌دهد. این چه ارتباطی با زرتشتیگری دارد؟ من به شما بگویم در یکی از مجموعه کتاب‌هایی که پیرامون تاریخ ایران منتشر کردم، اثبات کردم که تا قرن سوم، خط فارسی وجود نداشته و خط عربی هم استعداد نوشتن قرآن را نداشته است. در نمونه‌ی کتیبه‌ی قرآنی که از قرآن موجود است، اساساً نمی‌توان پذیرفت که با این نمونه‌ی خط بتوان کتابت کرد؛ چون زیر و زبر ندارد و نحوه‌ی نوشتن حروف و کلمات نیز هیچ شباهتی با کتابت عربی ندارند. ابن ندیم در کتاب خود شخصی به نام مدائنی را در (اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم) معرفی می‌کند که ۲۴۰ کتاب را به او منتسب می‌کند در موضوعات مختلف علمی، فرهنگی، حکمی و فلسفی و فقه. سؤال من این است، زمانی که حتی خطی برای کتابت قرآن وجود ندارد، چگونه فردی می‌تواند ۲۴۰ کتاب را نگارش کند؟ شخصیت دیگری که ابن ندیم از او یاد می‌کند، جابر بن حیان است. بر اساس مندرجات الفهرست، جابر بن حیان، صاحب ۵ هزار تألیف است که ۱۳۰ تای آن در فلسفه و ۱۳۰۰ تای آن در حکمت و ۱۳۰ تای آن در آداب حرب است. این مطلبی است که به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. به نظر من، هدف یهود از تاریخ‌سازی، جدا کردن شرق و غرب دنیای اسلام بوده است.

می‌خواهم بگویم که کتاب‌های من در محافل علمی، دشمنان و دوستان بسیار دارد که متأسفانه دوستان مثل من، تریبونی برای بیان درد دل‌های خود ندارند. این محرومیت‌ها را چه کسی سر و سامان می‌دهد؟ این مسأله باید عنوان شود و به راستی مسیبان آن می‌بایست شناخته شوند. چرا باید برای عرضه و توزیع کتاب‌های من، مانع ایجاد کنند؟ اصلاً در تاریخ کتابت، چنین

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۷ /

برخوردی سابقه ندارد. بدانید که مرا در مرکز گفت و گوی تمدن‌ها ملعون
خطاب کردند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۸ /

از حذف افتخارات قلبی ملی، وحشت نکنید!

ناصر پور پیرار در گفتگو با نشریه ی شمس تبریز شمس تبریز، سال چهارم، شماره ی ۱۰۲، خرداد ۱۳۸۰، برگزاری نشست دانشجویان با نویسنده ی کتاب «دوازده قرن سکوت!»:

به همت جمعی از دانشجویان دانشگاه تبریز (دانشکده ی ریاضی)، نشستی با ناصر پورپیرار، نویسنده ی کتاب دوازده قرن سکوت در محل تالار وحدت این دانشگاه ترتیب یافت. در این نشست، کتاب فوق، مورد نقد و بررسی گروهی از دانشجویان علاقه مند قرار گرفت. نویسنده ی کتاب دوازده قرن سکوت، ناصر پورپیرار پس از حضور در دانشگاه تبریز در دفتر روزنامه ی شمس تبریز حضور بهم رسانید و در جمع دوستانه شرکت کرده و به سوالات چندی پاسخ گفت که ذیلاً آن ها را می خوانیم.

شمس تبریز: هدف شما از آمدن به تبریز و شرکت در نشستی با دانشجویان دانشگاه تبریز چه بود؟

پورپیرار: من در واقع خودم را موظف می دانم که پس از ورود به این عرصه ی گفتگو از تاریخ در صورت لزوم، ابهامات پیش آمده که ممکن است در مورد تمامی افراد امکان پذیر باشند، چه به صورت انفرادی و چه به صورت جمعی را برطرف نمایم. خوشحال شدم که در جمع جوانان پُر شور دانشگاه تبریز حاضر شدم و این دوستان را بسیار علاقه مند دیدم. این اشتیاق ها اگر درست هدایت شوند، برای وحدت ملی و برای آینده ی این سرزمین بی اندازه موثر و مفید خواهند بود.

شمس تبریز: ما قبلاً در کتاب دوازده قرن سکوت، همچنین در سری مقالات به چاپ رسیده، سوالاتی را در مورد تمامیت تاریخ از شما شنیده و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۳۹ /

خواننده ایم و گاه اوقاتی شما کل تاریخ تدوین شده را زیر سوال برده اید. در این دیدار، استقبالی که شدید را چگونه دیدید و به نظر شما این استقبال از کجا ناشی می شود؟

پورپیراز: به نظر من این برخورد ها به دو شکل بودند: برخورد اول از سمت کسانی بود که کتاب را مطالعه کرده بودند و در واقع توضیحاتی که در این جلسه داده شد، مکملی بر مطالعه ی این دوستان بود و به نظرم آنان مطالب رد و بدل شده در جلسه را بهتر هضم و جذب کردند؛ اعم از مثبت یا منفی. گروه دوم و بیشترین آنان کسانی بودند که کتاب را مطالعه نکرده بودند و آشنایی دوردور با آن داشتند. آنان هم با مقدماتی که در جلسه بیان شد با محتوای کتاب و هدف تنظیم کتاب (تاملی در بنیان تاریخ ایران) آشناتر و نزدیک تر شدند. امیدوارم کسانی که این حرکت را به طور کلی می پسندند، این بحث ها را در محافل خودشان دامن بزنند تا این بحث ها فقط در حد نوشته باقی نمانند و تبدیل شوند به یک اندیشه ی ملی و جمعی و آنگاه این اندیشه های ملی و جمعی می توانند وسعت دیگری هم بگیرند؛ یعنی مثلاً شامل جنبه های اقتصادی و سیاسی شوند، مسائل آینده را شامل شوند، جنبه های دیگر مثل مدیریت های اجتماعی را شامل گردند و... من گمان می کنم این یک تغذیه ای ست در حله ی اول برای گفتگو در مورد مسائل ملی ما که تاریخ، بخش عمده ی آن را تشکیل می دهد. علت آن هم این است که آن چیزی که به نام تاریخ تاکنون در اختیار ما بوده است، چیزی دگم، خشک و غیر قابل بحث بوده است و مثل یک حکم جبری، تاریخ را به ما تحویل داده بودند و ما نمی توانستیم روی آن حکم جبری، تحلیل درست داشته باشیم و حالا که تحلیل تازه تر پیدا شده، ما بایستی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۰ /

جوان ها را از طریق مطبوعات از جمله هفته نامه ی شمس تبریز برای گفتگو دعوت و در مورد بخش های مختلف کتاب تشویق نمائیم تا محیط های مثل محیط دانشگاه را به تفحص و تکاپو وادار سازیم. شمس تبریز: آیا به نظر شما این تفحص ها و راهکار های ارائه شده می توانند سازنده باشند؟

پورپیراز: بی شک، هر چیز جدیدی سازنده است؛ حتی اگر نادرست ولی جدید و نو باشد. در برخورد با مسئله ی جدید، دو اتفاق خواهد افتاد: یا این مسئله ی جدید رد خواهد شد که خود به خود به معنای این است که مسئله ی کلی استحکام بیشتری پیدا خواهد کرد یا این مسئله ی جدید، پذیرفته خواهد شد که از نظر اندیشه، یک گام به جلو خواهد بود. پس نمی شود گفت که وقتی موضوعی برای اولین بار و با دیدگاه جدید طرح می گردد، هر نوع گفتگو در مورد آن مثبت است.

شمس تبریز: آیا به نظر نمی رسد که بحث های جدید در مورد تاریخ به نوعی خلاء ایجاد نموده و باعث بی هویتی طیفی خاصی از جامعه شود؟ پورپیراز: در صورتی این بی هویتی پیش می آید که ما جایگزینی برای آن معرفی ننماییم. در حالی که تصمیم دارم این کتاب ها در شش جلد تهیه و نوشته شوند، مسلماً سعی خواهد شد یک هویت واقعی، جایگزین هویت قلبی خودمان گردد؛ یعنی افسانه هایی که به ما تحویل داده اند، نادرست اند؛ ولی یک واقعیت درستی را هم در کنار آن ارائه خواهیم داد و امیدوارم و مطمئنم که کتاب دوم کمک خواهد کرد که کتاب اول درست فهمیده شود و مطمئناً کتاب سوم نیز به درک صحیح تر کتاب اول و دوم کمک خواهد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۱ /

کرد. این مسائل، سیر اندیشه است و این سیر اندیشه با هدف معین بازسازی هویت ملی انجام می پذیرد.

شمس تبریز: ما چگونه می توانیم تبعات پیش آمده از موضوع تغییر تاریخ را جبران بکنیم؟ مثلاً تبدیل شدن یک حقیقت به افسانه، مسائل و مشکلاتی را از لحاظ روانی، اجتماعی، فرهنگی حتی سیاسی برای جامعه به دنبال خواهد داشت. این خلاء چگونه می تواند پُر شود؟

پورپیرار: هر تحول اجتماعی که در واقع از دگر اندیشی های جدید شروع می گردد، مشکلات خودش را هم به همراه خودش خواهد داشت. دستگاه اندیشه و تحقیق و تحلیل و تفحص خیلی زمان می برد تا بتواند جایگزین شود؛ بدین معنی که اندیشه ی قبلی، جای خود را به اندیشه ی جدید بدهد؛ چون این مدت زمان طولانی است، مسلماً راه حل های خودش را نیز به مرور زمان خواهد یافت؛ یعنی این که آیا ما باید کتاب های درسی را در صورتی که تازه این اندیشه پذیرفته شود باید تغییر دهیم یا از طریق آموزش های عمومی و رسمی پیش ببریم و یا از طریق مطبوعات عمومی شود یا رسانه های دیگر سهم خودشان را ادا بکنند و غیره و یا مجموعه ی همه ی این ها دست به دست هم بدهند، راه حلی ست که اندیشه ی ملی خودش پیدا خواهد کرد و شما وحشتی نداشته باشید از این که ما بخواهیم یک افتخار قلبی ملی را حذف و به جای آن یک حقیقت ارزشمند تاریخی را جایگزین نماییم و مطمئناً کسی دچار سنکوب قلبی هم نخواهد شد. مدت زمانی طول خواهد کشید تا مطالب مورد بحث قرار گیرند و سرانجام جامعه، راه خودش را برای گسترش اندیشه ی نو، پیدا خواهد کرد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۲ /

شمس تبریز: به یقین هر تفکر نوین مخالفت هایی را هم به دنبال خواهد داشت. پیام شما برای کسانی که با اندیشه ی به قول خودتان جدید شما، مخالفت می کنند و یا نمی توانند آن را بپذیرند، چیست؟

پورپیراز: هر تفکری مخالف دارد. خود من مخالف تفکر کهنه استم. پس تفکر کهنه هم مخالف دارد. اگر تفکری مخالفی نداشته باشد، آن تفکر به نظر می رسد که تفکر نباشد. برای این که لابد با هیچ چیزی برخورد نکرده است و هیچ مخالفی هم ندارد. در جامعه، اندیشه با یک موضوع برخورد می نماید. کسانی که با آن موضوع ارتباط مادی، ذهنی، ملی، مذهبی و غیره دارند در مقابل آن عکس العمل نشان می دهند. این که در نظر بگیریم کسانی که این اندیشه ها و نظریه ها و نوشته ها را نمی پذیرند، بیایند مثلا من را هو کنند یا سنگ بزنند و یا نقشه ی قتل را بکشند، این موضوعات بحث های فرعی هستند و اهمیتی ندارند. خود حوادث اجتماعی، تعیین تکلیف می کنند. ممکن هم هست که خود این موضوع باعث شود توجه به ریزه کاری ها در سایر مسائل ملی هم بیشتر شود و همه چیز زیر سوال برود. حواشی مسئله را هم نه می توانیم پیش بینی نماییم و نه می توانیم از آن جلوگیری به عمل آوریم و تازه مطلب بی اهمیتی هم هست. باید از موضوع و گفتگو در مورد موضوع استقبال کرد، چه به شکل موافق و چه به شکل مخالف؛ ولی من امیدوارم و آرزو می کنم و پیشنهاد می کنم که پیش از این که این موضوع به هیاهوی اصطلاح عامیانه تبدیل شود، مراکز علمی نسبت به قضیه، موضع آکادمیک بگیرند. اگر قرار باشد که قضیه به صورت منطقی طی طریق نماید، به نظر می آید با یک برخورد اندیشه در سطح بالا امکان پذیر می گردد؛ یعنی مراکز علمی، موضعگیری آکادمیک بکنند و در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۳ /

صورتی هم که نکنند، اندیشه یک راه دیگر پیدا می کند و در جامعه به حرکت در می آید.

شمس تبریز: به عنوان آخرین سوال، بفرمایید که نقش حرکت ملی آذربایجان در مورد بسط این اندیشه یا به نوعی اصلاح نظریه ی قبلی و ورود به تفکر نو در باب تاریخ ایران چیست و چه نقشی را می تواند ایفا نماید؟

پورپیراز: این موضوعات به هیچ قوم و ملت به خصوصی مربوط نمی شود. تمامی ایرانی ها که در این محدوده ی جغرافیایی و در این هزاره های طولانی همراه همدیگر در این سرزمین مسائل و مصیبت ها و مشکلات را تحمل کرده و از سرگذرانده اند، به یک اندازه در این قضیه سهم دارند؛ اما از آن جا که این جا یک کشور فارس زبان شناخته شده و زبان فارسی و قوم فارسی (به اصطلاح امروزی آن) و به خصوص هخامنشیان که خودشان را به نوعی با فارس ها مرتبط می دانند، طبیعی ست که اقوامی که از این انحصار طلبی فارسی بیشتر صدمه دیده اند، بیشتر می توانند مورد خطاب این نظریه قرار بگیرند و بهتر و بیشتر می توانند روی این نظریه کار بکنند. برای این که شاید از این کانال، مظلومیت گذشته ی شان را که اتفاقاً با حقانیت تاریخی هم همراه نبود را علنی بکنند. این که شما چگونه می توانید از این مطالب، برداشت هایی داشته باشید، بستگی دارد به خردمندان آذربایجان که بدانند این نظریه، یک نظریه ی ملی است، نه یک نظریه ی ویژه ی ترک و عرب و غیره. همه ی ما باید در تصحیح برداشت تاریخی در تصحیح مطالبی که به جای تاریخ به ما خورانده اند، سهم خودمان را داشته باشیم؛ اما این که قومی مثلاً ترک ها با استفاده از کتاب بگویند که ما در تمام مدتی که می گفتیم مثلاً زیر ستم بی جهت فارس ها قرار داشته ایم حق داشتیم، این مربوط به

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۴ /

تشخیص خود آنان است و من نمی توانم بگویم فلان کار را بکنید یا نکنید. این ها مسائلی اند که همه ی مردمی که در این مملکت زنده گی می کنند، حتی فارس ها باید به آن ها توجه داشته باشند. تمام کسانی که در این محدوده ی جغرافیایی زنده گی می کنند و منتظر آینده ی این سرزمین استند، در گذشته ی آن نقشی داشته اند و در حال حاضر در آن تلاش می کنند؛ سهمی در این نظریه دارند و باید موضع گیری بکنند و پیشنهاد من این است که این موضعگیری هرچقدر خرد مندانه تر و با اسناد و مباحث کاملاً آکادمیک و در سطوح بالا انجام پذیرد، زودتر به نتیجه خواهیم رسید. در هر حال این راهی ست که به همه تعلق دارد.

شمس تبریز: با تشکر از شما به خاطر وقتی که در اختیار مان گذاشتید!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۵ /

گفت و گو با استاد ناصر پورپیرار درباره ی مستند باشکوه «تختگاه هیچ کس»

خبرگزاری امید نیوز:

ناصر پورپیرار، مؤلف مجموعه کتاب های هشت جلدی «تأملی در بنیان تاریخ ایران» به تازه گی مستندی را با نام «تختگاه هیچ کس!» درباره ی تخت جمشید تهیه کرده که در آن، موضوع ناتمام بودن کاخ های سنگی تخت جمشید به تصویر کشیده شده است. این فیلم بر اساس توجه به نشانه های متعدد معماری ناتمام تخت جمشید به وضوح اثبات می کند که کاخ های هخامنشیان در تخت جمشید هیچگاه به مرحله ی اتمام نرسیده اند و اطلاعات کنونی ما در مورد این بنای باستانی، نیازمند بازنگری اساسی و دوباره است. در این فیلم، پورپیرار طی چند مصاحبه از یک سو دلایل ناتمام ماندن تخت جمشید و از سوی دیگر علل بروز تبلیغات موجود درباره ی این ابنیه ی ناتمام را تشریح می کند. خبرگزاری امید در خصوص این فیلم و دیدگاه های ناصر پورپیرار درباره ی تخت جمشید و هخامنشیان، گفت و گویی را با ایشان ترتیب داده است که در زیر می خوانید:

هدف شما از تهیه و ساخت فیلم «تختگاه هیچ کس!» چه بوده است؟
من سازنده و یا کارگردان فیلم «تختگاه هیچ کس» نیستم. این کار شجاعانه و شگفت انگیز و تاثیر گذار را که می تواند برای مستند سازان پُر ادعا و آوازه ی ما درس و مکتبی باشد، چند جوان دانشجوی دست اندر کار امور سینمایی، تحت تاثیر مباحث تازه در موضوع تاریخ ایران و با هزینه ی خودشان انجام داده اند. این مستند، گام نخست فراهم آوردن اسناد دیداری در اثبات نادرست بودن باورهای موجود در موضوع تاریخ ایران و سند

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۶ /

تحول در تغییر دیدگاه ملی و بومی به گذشته‌ی این سرزمین، بدون پیروی از روایات بیگانه گان است. در واقع «تختگاه هیچ کس» کوشیده است از مستقیم‌ترین راه و با موفقیت تمام، دروغ‌های کنونی در باب تاریخ ایران را برملا کند. سهم من در این فیلم، حضور برای توضیح در برخی از صحنه‌های آن به درخواست کارگردان این مستند است.

فکر می‌کنید با توجه به این که در فلم به خوبی دلایل و نشانه‌های ناتمام بودن کاخ‌های تخت جمشید نشان داده شده‌اند، محققان ما که عموماً تاکنون نسبت به آثار شما واکنش منفی داشته‌اند، به خوبی قانع خواهند شد؟ پذیرش این مطلب که سراسر تصویر تاریخی ساخته شده برای ایرانیان در ادوار گوناگون و برای دوران دراز ساخته گی و غیر مستند است، برای کسانی که اسیر نان و نام خود نیستند و حقیقت را در پس مصلحت‌ها پنهان نمی‌کنند، پیش از این فیلم نیز آشکار بود؛ چنان که لایه‌ی قابل توجهی از صاحب نظران و اساتید و جوانان و اهل مطالعه، تحت تاثیر داده‌های مجموعه‌ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران»، خود را از بافته‌های بی سرو ته پیشین خلاص کرده و در کار باز اندیشی نسبت به داشته‌های موجود اند. سازنده گان این فیلم با این فرض که کسانی برای قبول حقیقت، نیازمند محرک‌ها و مبانی محکم‌تر اند، با از خود گذشته گی، بدون چشم داشت حمایت و با حس و درک قوی وارد عمل شده‌اند. از کسی که پس از دیدن این فیلم هنوز تلقینات گذشته را رها نمی‌کند، قطع امید کنید! او را در زمره‌ی متعصبین قرار دهید و وابسته به منافع معینی بدانید.

چرا در مورد تخریب‌های صورت گرفته در تخت جمشید از سوی باستان‌شناسان دانشگاه شیکاگو در این فیلم، کم‌تر بحث شده است؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۷ /

نمایش میزان و حوزه‌ی خیانتی که دست اندر کاران ایران پژوهی و باستان‌شناسی غرب نسبت به تاریخ و هویت ایرانیان از راه جعل و تزویر و تغییر در سایت‌های باستانی و کهن ایران مرتکب شده‌اند، در ده‌ها ساعت مستند نیز نمی‌گنجد، زیرا هیچ بخشی از مانده‌های کهن و یا باستانی ایران نیست که به این یا آن صورت، مورد تجاوز رسمی و فنی و تفسیری و تاراج بی‌رحمانه‌ی دانشگاه‌های غربی، به فرمان و بنا بر نیاز کنیسه و کلیسا قرار نگرفته باشد. تا آن جا که می‌توان گفت کار بر روی مسائل مربوط به پیشینه و چرخش‌های تاریخی این سرزمین، بسیار به ساختن باسمه‌های قلبی برای فریب و سرکیسه کردن توریست‌ها شبیه شده است. با این تفاوت که در این جا گردشگران همان صاحبان و ساکنان کنونی این سرزمین‌اند. طبیعتاً و در چنین اوضاعی فقط توانستیم همان مختصر را که در «تختگاه هیچ کس» می‌گنجید، ارائه دهیم. اگر دستگاه‌های فرهنگی و سازمان میراث فرهنگی و مسئولین این گونه امور در این جمهوری، خواستار بیان حقیقت به مردم باشند، می‌توان در این باره ساعت‌ها مستند در مقیاس و استاندارد بین‌المللی ساخت. آیا قصد دارید که در ادامه‌ی این فیلم و برای هر چه بیش‌تر ثابت کردن ناتمام بودن تخت جمشید و تخریب‌های صورت گرفته در آن، فیلم‌های دیگری نیز بسازید؟

پیش بردن چنین پروژه‌های بسیار پُر هزینه و نیازمند امکانات متعدد و مدرن فنی و تدارکاتی و حمایت‌های رسمی دستگاه‌های دولتی، به خصوص برای ایجاد تسهیلات در دسترسی‌ها و صدور مجوزهای مورد نیاز است؛ حتی درباره‌ی همین مستند «تختگاه هیچ کس»، همین که در حین کار برخی از بادها خبرهایی به گوش‌ی کسانی رساندند، کوشیدند تا به بهانه و صحنه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۸ /

سازی‌های مختلف و از جمله آن ماجرای بدون وضوح تخریب آثار، مانع وارد کردن دوربین حرفه‌یی به تخت جمشید شوند که البته دیر جنیدند و کار از کار گذشته بود. بنابراین، ادامه‌ی ساخت این گونه مستندات بی‌تعارف که برای بیداری عمومی و به وجود آوردن زمینه‌های وحدت واقعی ملی و انسجام اصولی اسلامی از بنای هزار مسجد و مدرسه و دانشگاه و مباحث پلیمیک‌ی موثرتر است، حضور و حمایت دستگاه‌های مسئول و به خصوص تلویزیون جمهوری از واجبات است؛ اما آن چه را که تجربه‌ی تولید این مستند به دست اندرکاران آن آموخت، این بود که از این پس سخت گوش به زنگ خواهند بود که دیگر این گونه مستندات تولید نشوند و حقیقت ناب و ملموس و غیر قابل معارضه در دسترس مردم قرار نگیرد.

چه انتظاری از افراد و دستگاه‌های مسئول در این خصوص دارید و فکر می‌کنید آنان در شرایط کنونی چه اقداماتی باید انجام دهند؟

بدانید که هیچ تماشاگر بی‌غرض این مستند، قادر نیست ذهن خود را از تاثیر دیدار آن برکنار نگه دارد. مثل ده‌ها نمونه‌ی دیگر که شخصاً شاهد بوده‌ام، بیننده‌ی این مستند به نوعی عذاب و سرزنش وجدان توأم با خشم نسبت به کارگردانان دروغ در هویت ایرانی دچار می‌شود. در این توصیف، عامی و متخصص برابر اند و اتفاقاً حرفه‌یی‌ها عذاب فریب خورده‌گی را بیش‌تر احساس می‌کنند. این مستند با وضوح کامل و بدون ذره‌ای مماشات، همانند سیلی بر گوش بیننده فرود می‌آید و هشدار می‌دهد که دروغ شنیده است. این همان دروغی ست که اینک سراسر اسناد فرهنگی و آموزشی این سرزمین، از کتاب‌های ابتدایی تا عالی‌ترین مرجع‌های دانشگاهی و تحقیقاتی را پوشانده و شب و روز و به هر بهانه در دستگاه‌ها و رسانه‌های ملی و دولتی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۴۹ /

تکرار و تبلیغ می‌شود. هفتاد سال است که برای حفظ و پرستاری از دروغ‌های تاریخی موجود که موجب تفرقه‌ی ملی و منطقه‌ی بی‌شده است، صاحبان نفوذ در کرسی‌های سیاسی و فرهنگی، از جمله در این جمهوری، جان فشانی می‌کنند. همین اواخر شاهد بودیم که چه گونه فرهنگ سرراهی شهرداری تهران در نمایش کارتن «شکوه تخت جمشید» برای مردم ناآگاه بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند؛ بی‌دریغ پول می‌ریختند و برای جذب دیدار کننده، پذیرایی‌های متنوع سازمان می‌دادند؛ اما آیا به حیات حقیقت و یا لاقفل‌نمایشات دموکراتیک نیز چندان اعتقاد و علاقه دارند که فقط یک شب مستند «تختگاه هیچ کس» را در یکی از سالن‌های فرهنگ سرراهی شهرداری نمایش دهند؟ خواهیم دید که خیر! اینک از اقوالی می‌شنوم که کسانی در مصادر امور فرهنگی در عین حال که محتوای مستند را پذیرفته‌اند، می‌گویند که سیاست‌های اصولی در جریان نمایش عمومی «تختگاه هیچ کس» را مثلاً از تلویزیون ملی صلاح نمی‌داند. می‌پرسم اگر قرار است سیاست ما عین دیانت ما باشد، آیا با توسل به این بهانه‌ها کافران و علناً دیانت را به دروغ نیازمند نمی‌کنند؟ بنابراین انتظار این است که دستگاه‌های مسئول و حتی سران نظام دخالت کنند و نگذارند کسانی این دریچه‌ی تازه گشوده شده را با وارد آوردن فشارهای گوناگون ببندند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۰ /

گفت و گو با پورپیرار

روزنامه ی شرق:

به نظر می رسد اتفاقی در حال رخ دادن است. اگر هویت و مسیر آینده ای که باید پیموده شود، رابطه ی مستقیم با گذشته و تاریخ همه گی ما یعنی اقوام و بومیان این سرزمین دارد، بدون شک هر گفت و گو یا اندیشه ای که گذشته ی مان را درست به ما بشناساند، نقش ارجمند در هویت مان خواهد داشت. پورپیرار با مجموعه کتاب های تاملی در بنیان تاریخ ایران، درصدد بازخوانی تاریخ واقعی ایران است. بی تردید تمامی دانسته های کنونی ما از گذشته در مقابل داده های پورپیرار رنگ می بازند. عجب این که از پس اولین کتاب او به نام دوازده قرن سکوت، تا کنون که چندسالی می گذرد از هیچ یک از اساتید و مورخان به نام نقد و نظری برنخواسته است و همان طور که پورپیرار می گوید سکوتی مطلق در مواجهه با کتاب هایش به عمد رعایت می شود؛ چرا که هرگونه دامن زدن به این مباحث را مساوی با خارج شدن بسیاری از مدعیان تاریخ از صحنه می داند. کتاب ساسانیان او در توقیف ارشاد می باشد و دولت خاتمی مانع چاپ این کتاب تاکنون شده است. مطمئن استم همچون من، هرکسی این گفت و گو را بخواند تا مدت ها در حیرت به سر برد، اما وقتی به کتاب ها رجوع کنیم، آنگاه درک بسیاری از چیزهایی که او می گوید، دشوار نخواهد بود. بد نیست بگویم پورپیرار بارها به من تاکید کرد که چاپ مصاحبه ی من، اگر غیر ممکن نباشد، بدون شک همراه با دردسر خواهد بود و امیدی به چاپ این گفت و گو نداشت. (این گفت و گو در اوایل خردادماه برای روزنامه ی شرق انجام پذیرفت که آن روزنامه از چاپ آن امتناع ورزید.)

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۱ /

انتشار مجموعه کتاب های تاملی در بنیان تاریخ ایران، واکنش های گوناگونی را در مجامع علمی و فرهنگی برانگیخته است. این واکنش ها که بعضاً همراه با نفی مستندات ارائه شده از جانب شما بوده است، بدان جا کشیده شد که مجوز برای انتشار آخرین کتاب تان را با مشکل مواجه کرده است. تحلیل و ارزیابی شما از این نوع واکنش ها چیست؟

این واکنش ها کاملاً و به ساده گی چنان شناسایی می شوند که احتیاجی به تحلیل ندارند. آقایان در مواجهه با داده های جدید در مورد تاریخ ایران، دچار وحشت شده اند و چنان دچار ترس شده اند که جز سکوت و فحاشی، پاسخ دیگری پیدا نمی کنند. این از نظر من کاملاً واضح است که چرا؟ آنان دست شان خالی ست و در هر مواجهه ی قلمی، زبانی، تبلیغاتی یا هر شکل دیگری آبرو خواهند شد؛ چون قصه هایی که قبلاً ساخته بودند، مطلقاً فاقد توجیحات عقلی ست؛ چه برسد به اسنادی؛ یعنی آنان هیچ مستندی برای ادعاهایی که تا حالا کرده اند ندارند. صرفاً قصه ی مادر بزرگ هاست و بس! که اگر به اسناد تاریخ ایران باستان رجوع کنیم، کاملاً خلاف این داده ها حرف می زنند. چنان که دیدیم در بررسی تاریخ اشکانیان، سکه های اشکانیان، بهترین دلیل رد سلسله ی اشکانیان شد. بقیه اش هم همین طور! به هر کجا که دل شان می خواهد انگشت بگذارند یا وارد شوند، بی آبرو خواهند آمد. تردید نکنید! خودشان بهتر از هر کسی می دانند که دست شان خالی ست و حرفی برای زدن ندارند.

برای روشن ساختن حقایق، پیشنهاد گفت و گوی رو در رو داده اید؟

به اشکال مختلف و به دفعات! این هم در پیوند با سئوال قبلی هیچکس جرات تن دادن به موضوع را ندارد. برای این که بی سوادى در این سطح

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۲ /

چندان گسترده است که من کسی را نمی شناسم که همپای پاراگرافی از این کتاب ها بتواند بایستد؛ چه برسد به مجموعه اش. اینان خودشان را در واقع روی موضوع تاریخ ایران انداخته اند. و گرنه آن جا عقلانیتی در کار نیست و هر چه می شنوید، افسانه هایی اند بی سروته و بدون سند و ادعاهای بزرگ انگارانه ی بی سبب. خیلی کثیف، مهوع و دردناک است که یک ملتی را سال ها پوچ و بی سر و ته مشغول کرده اند و به دشمنی با همدگر و با همسایه گان شان واداشته اند و در پاره ای اوقات با جهان! چطور ممکن است اینان که یک عمری از این کانال نان می خورند و زنده گی می کنند و سفر می روند و احترام می بینند و پایگاه و کرسی دانشگاهی دارند، به گفت و گویی تن بدهند که آنان را از تمام این مناصب و مراتب خلع کند؟ چون در صورت شکست، هیچکاره می شوند؛ یعنی دانش آموز اول دبستان می شوند. این جا دیگر زیرکانه کار می کنند. این جا دیگر برای شان تاریخ ایران و مردم ایران کشک است! آنان دو دستی به ناندانی های شان چسبیده اند. همین!

در حال طراحی چه پروژه ای استید؟ این پروژه از کجا شروع شده و به کجا ختم می شود؟

یک بازیینی و بازنگری سراسر تاریخ ایران از ۷۰۰۰ سال پیش تا امروز است. وقتی دوره ی ایران باستان تمام شود که در ۲ الی ۳ کتاب آینده به سرانجام خواهد رسید، پس از آن به صفویه خواهیم پرداخت و بعد وارد دوران معاصر می شویم و اگر اجل مهلت بدهد، بی شک تا همین امروز که با هم صحبت می کنیم، قضایا را خواهیم کشاند؛ اما در مجموع، هدف روشن این مباحث این است که تذکر بدهیم هم به جوان های این مملکت و هم به

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۳ /

آنانی که برای ما تاریخ ساخته اند که ایران، سرزمین ۷۰۰۰ ساله است و هرکسی که این جا را یک سرزمین ۲۵۰۰ ساله معرفی می کند، به نوعی دشمن بومیان و تاریخ کهن ایران است و به نوعی قصد کلاه گذاری به سر مردم ایران را دارد. حیرت انگیز است که تمام اسناد آموزشی و فرهنگی موجود، تاریخ ایران را از کوروش آغاز می کنند؟ این یک خیانت خیلی روشن است به خصوص که این قضیه پیشینه ندارد. تا ۸۰ سال پیش، هیچ کسی در این جهان، کوروش را نمی شناسد، ولی ۷۰۰۰ سال است که مردم در این سرزمین زنده گی می کنند. دوره ی کوتاهی که کوروش و سلسله ی هخامنشیان بروز می کنند، مثل یک لحظه در تاریخ ایران می ماند. پس از اخراج شان به وسیله ی اسکندر هم هیچ کسی از آنان یاد نمی کند. آنان منفورترین سلسله ای استند که در تاریخ ایران ظهور کردند. بی شک هرگز نفرتی که تاریخ و خاطره ی ملی متوجه آنان کرده است، متوجه هیچ کس دیگر نکرده است؛ حتی مردم، اسم فرزندان شان را چنگیز و تیمور و غیره می گذارند، ولی یک نفر را پیدا کنید که تا قبل از زمان رضاشاه، اسم فرزندش را کوروش یا داریوش یا خشایار شاه گذاشته باشد. کسی به اینان نه اعتنایی کرده، نه در تاریخ ما جایی دارند. دیوانه گانی بودند که برای مدت بسیار کوتاه در این جا تا توانسته اند آدم کشته اند و خرابی به بار آورده اند و وقتی هم که اسکندر وارد شد، به سرعت پشت کوه های قفقاز گریختند و ماجرای شان تمام شد؛ چنان که در قرآن هم عین این صحنه توصیف شده است که مردم به اسکندر تظلم می کنند که تو کاری بکن که این قوم باز نگردند! اسکندر هم همچنان که قرآن می گوید، سدی در برابر دربند قفقاز که تنها راه عبور آنان از شمال به جنوب بوده را می بندد. اینک تصویر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۴ /

واقعی تاریخ ایران و تاریخ شرق میانه کاملاً روشن و درخشان و قابل مراجعه است، اما کسی حاضر نیست که این را در سطح جامعه عرضه کنیم و از این خواب گرانی که برای ما با تزریق یک تاریخ پُر از مواد مخدر به وجود آورده اند، بچه های ما بیدار شوند و به هویت بومی و اصل خودشان رجوع کنند. همه را بیشتر در همان توهمات داریوشی و کوروشی نگه داشتند و حاصلش هم دشمنی کور با همسایه گان و با همدیگر است. در لابه لای صحبت تان گفتید که قوم کوروش از منفورترین سلسله های موجود بوده است. این با داده های کنونی همخوانی ندارد. مستندات در این زمینه چیستند؟

البته داده های کنونی بدون استناد اند. داده هایی که من دادم، خیلی ساده اند. من می پرسم در تمام تاریخ، کجا یادی از کوروش شده است؟ از پس سلسله ی هخامنشی، چه کسی نام کوروش را آورده است؟ آیا شاهنامه، کوروش را می شناسد؟ داریوش و خشایار شاه را می شناسد؟ وقتی شاهنامه و هیچ سندی دیگر اینان را نمی شناسد، پس اینان از ذهن مردم ایران خارج شده اند. به خاطر جنایات و ویرانی هایی که به بار آوردند، مردم اینان را اصولاً از ذهن شان بیرون کردند. تا هشتاد- نود سال پیش در تاریخ، اسم داریوش و کوروش نیست؟ چرا اسم نابودکننده ی آنان به طرق مختلف است؟ خود فردوسی، راننده ی هخامنشیان را می شناسد و اسکندر را ستایش می کند و حتی اسکندر را به مکه می فرستد و حاجی می کند؛ اما چطور چنین چیزی ممکن است که اسکندر را بشناسد، اما کوروش و داریوش را نشناسد؟ این ها همه پیام ملی اند. آقایان اگر دل شان می خواهد که این پیام را درک نکنند، خوب نکنند، ولی این ها درست اند. به همین ساده گی!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۵ /

البته من هزار تا دلیل می آورم که تاریخ در ایران، چنان اتفاق افتاده است که تورات نوشته است؛ چون تنها سند باستانی که کوروش را می شناسد، تورات است. تورات حتی پیش از استیلای کوروش، کوروش را می شناسد. در تورات، کوروش نه یک حاکم یا یک سلطان، بل که در تورات، کوروش پیامبر یهودیان است؛ یعنی خطاب هایی که یهوه با کوروش دارد، گفت و گو های مستقیم و بی واسطه اند که این خودش نشانه ی پیامبری ست که خداوند با کسی مستقیماً صحبت کند. در تورات دو نفر این خصوصیات را دارند: موسی و کوروش. القابی که خدای یهود برای کوروش در تورات قائل است، بسیار عالی شان تر از القابی ست که برای موسی قائل می شود؛ چون به کوروش می گوید: مسیح من! این خطاب را هرگز خدای یهود به موسی نکرده است. پس جایگاه اصلی هخامنشیان و کوروش و خشایار شاه، همه گی در تورات است. این مجموعه از شکل گیری نخستین شان در تورات هستند. جایگاه واقعی این اشخاص در نزد یهودیان و در تورات مضبوط بوده است. تاریخ های جدیدی هم که به اینان جایگاه جدید بخشیده اند، باز به وسیله ی همان یهودیان نوشته شده است؛ چون نزدیک به تمامی مورخان تاریخ ایران و غیره، همه گی یهودی استند؛ حتی باستان شناسان و اسلام شناسان همه گی یهود استند. پس مسئله ی بازسازی کوروش و داریوش و هخامنشیان که منجی قوم یهود در ۲۵۰۰ سال پیش بوده اند، یک توطئه ی یهودی است. البته یهودیان حق دارند به منجی خودشان ببالند، ولی نزدیک هفده- هیجده ملت در بین النهرین از جمله آشوری ها، بابلی ها و سراسر ایران، آنان (هخامنشیان) را نابود کننده ی نسل و هستی خودشان می دانند و این در تاریخ ما منعکس است؛ چون نسبت به

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۶ /

آنان بی‌اعتنایی محض رعایت شده است. یک عقل ساده‌ی جستجوگر از همین اشاره‌ی کوتاه و هم‌چنین تجلیلی که از اسکندر شده می‌تواند بسیاری چیزها را بیرون کشد؛ ولی کسی به این مسائل علاقه نشان نمی‌دهد؛ زیرا بسیار دشوار است و من نیز به این دشواری آگاه استم. ۱۰۰ سال روی مغز بچه‌های ما که هیچ‌کاره استند، هخامنشیان را به عنوان نمودار اقتدار ایرانی معرفی کرده‌اند و ۱۰۰ سال است باندهای مختلف نوکر کلیسا و کنیسه‌ها این قضایا را به خورد مردم می‌دهند. آیا ممکن است در ظرف سه سال و با چند کتاب کوچک، این‌ها را کنار زد؟ نه! اما وقتش خواهد رسید که کنار بروند و همین اندازه موفقیت برای این کتاب‌ها کاری غول‌آساست؛ چون یک نفر با یک قلم در مقابل انبوه داده‌های دانشگاه‌های اروپایی ایستاده است و تقریباً همه را باطل کرده است. فقط اعلام بطلانش یک کمی عقب می‌افتد، ولی اینک هیچ‌یک از این آقایان نمی‌توانند با همان شهامت و جرات و استحکام قبلی راجع به عقایدشان حرف بزنند. در زبان همه‌ی شان یک تمجیح افتاده است. همه‌ی شان زیر لبی، مسائل را مبهم می‌گویند. دیگر مثل گذشته، شعار و ادعا نمی‌کنند.

آیا در ارائه‌ی تاریخ ایران، تحریفاتی صورت گرفته‌اند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، دست اندرکاران تحریف، چه کسانی استند و چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟

این، تحریف نیست! این، تاریخ جدید التاسیس است؛ یعنی شما آن چه را که به عنوان اطلاعات کنونی درباره‌ی هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان و تاریخ پیش از اسلام دارید، در داده‌های تا ۱۰۰ سال پیش، اصلاً وجود ندارند. این‌ها اطلاعات جدید‌اند. جالب این‌جاست که سازنده‌ی این

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۷ /

اطلاعات، یهودیان استند؛ به طور اعم و شاید بشود گفت به طور کامل. اشیپولر، دارمستتر، گیرشمن، همه و همه ی شان یهودی استند. من هر چه می گردم، اسم غیر یهودی پیدا نمی کنم. اشمیت هم یهودی است. هر کسی را در ایران شناسی، باستان شناسی، اکتشاف یا نوشتن تاریخ ایران که انگشت بگذارید، همه گی یهودی استند. به استثنای یکی - دو نفر روس، بقیه ی اروپایی های شان چه آلمانی و چه فرانسوی، همه گی یهودی استند. انگیزه ی آنان چه بوده است؟

اینان، ایران پیش از اسلام را به دروغ و با جعل از امپراتوری های قدرتمند، توانا، ثروتمند و پُر از کتاب و دانش و دانشکده و زبان های مختلف و غیره مملو کردند. همه هم دروغ. طی افسانه های دلخوش کننده، آنگاه بلافاصله به این نتیجه می رسند که تمام این دوران خوش باستان با ورود عرب جاهل و اسلام مرتجع به عقب مانده گی و توحش کنونی انجامیده است. در واقع این تاریخ سازی، نوعی مبارزه با اسلام و ایجاد تفرقه بین مسلمین است و از زمانی شروع شده است که چشم انداز حضور یهود در بین النهرین و پیدایش دولت اسرائیل، ضرورت شد. از آن موقع، آنان دنباله ی یک خط قدیمی را ادامه دادند که من در این جا توانم عرب را یک دوست همکیش خود فرض کنم. من باید عرب را سوسمارخوری فرض کنم که به سرزمین من حمله کرده و با یک دین مرتجع، ما را از آن امپراتوری ها جدا کرده و از اوج برتری و آقایی جهان به این روزگار امروز انداخته است. این تصورات از این تاریخ سازی بیرون آمده اند. به همین دلیل که غالب روشنفکرهای این مملکت، اینک اعتنایی به حوادث عراق یا فلسطین ندارند. برای این که پیش خودشان می گویند بگذارید این عرب ها را اسرائیلی ها از بین ببرند که

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۸ /

ما را به این روز انداخته اند. بچه های ده ساله، این جوری حرف می زنند و عرب ها را دشمن خودشان می دانند. در حالی که ما ظاهراً مسلمان هستیم و با آنان همکیش. این ها مسائلی نیستند که به شوخی برگزار شوند. تا زمانی که این مطلب به یک گفت و گوی ملی نرسد، حاصلی از این ها به دست نمی آید. گفت و گوی ملی هم که قبلاً عرض کردم، آقایان اگر این گفت و گو در بگیرد، از عرصه ی فرهنگ ایران باید خداحافظی کنند؛ چون رسماً در هر گفت و گویی وا می ماند و هر کسی که چشم و گوش و عقل دارد، می فهمد که این آقایان چیزی بارشان نیست. پس از این گفت و گو طفره می روند. بنابراین، این بحث از اساس سازنده به کلی مجمل مانده است و موکول شده به همین گفتگوهای من و شما. البته این کتاب های تاملی در بنیان تاریخ ایران، گروه بی شماری از جوانان و استادان جوان را پشت سر خودش جمع کرده است، ولی تا زمانی که مهار فرهنگ ما دست همین باستان پرستان و سلطنت طلبان و چپ های قلابی است، چنین گفت و گویی در نخواهد گرفت. جالب این جاست که هنوز در عرصه ی میراث و فرهنگ و تاریخ و کرسی های تاریخ و باستان شناسی، همان عناصری مشغول به کار استند که مثلاً صحنه گردان جشن های ۲۵۰۰ ساله بودند. آدم از حیرت پس می افتد که در این مملکت چه خبر است؟ وقتی که کتاب ساسانیان من را در ارشاد توقیف می کنند، آقای شجاع الدین شفا در پاریس و در دانشگاه سوربن در ۲۲ فروردین امسال اعلام می کند که کارگزاران ما در ارشاد، این موفقیت را به دست آوردند. اصلاً چه خبره؟! البته ممکنه آقای شفا، بلوف زده باشد که من البته گمان نمی کنم این بلوف، تو خالی ست. آیا ارشاد، دستور خاصی صادر کرده است؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۵۹ /

بله! من برای نخستین بار از ارشاد نامه ی کتبی گرفتم که این کتاب توقیف است.

به چه دلیل؟

اجازه بدهید ماده اش را عیناً بخوانم: برابر نامه ی شماره ۱/۱۹۳۳۰۷-۱۳۵ مورخه ۸۲/۱۱/۷ به استناد قسمت و از بند ب، ماده ی ۳ آییننامه ی ضوابط نشر، کتاب من را فاقد صلاحیت نشر دانسته اند. وقتی به این ماده و بند مراجعه می کنیم، نوشته است: تمسخر و تضعیف غرور ملی و روح وطن پرستی و ایجاد روحیه ی خودباخته گی در برابر فرهنگ و تمدن و نظامات استعماری غربی! خیلی جالبه که از نظر آقایان غرور ملی و روح وطن پرستی، یعنی دفاع از هخامنشیان! اولاً ما وطن پرستی نداریم و وطن دوستی داریم، اما آقایان در آییننامه ی شان نوشته اند وطن پرستی. ظاهراً پرستش فقط شایسته ی خداوند است، ولی اینان وطن را نیز می پرستند یا می گویند ایجاد روحیه ی خودباخته گی در برابر فرهنگ و تمدن و نظامات استعماری غرب! کتابی که می گوید این آقایان توطئه گرایانه تمام هستی ما را مسخره کرده اند و سی هزار متر مربع از ابنیه ی عیلامی را در تخت جمشید تخریب کرده اند. این کتابی که چنین اطلاعاتی را به مردم می دهد، علی الظاهر در برابر فرهنگ و نظامات غربی خودباخته است، ولی کسانی که چنین کتابی را توقیف می کنند بد نیستند. این را باید خواننده گان کتاب قضاوت کنند. چنان چه در کتاب هایم آورده ام، خواننده پس از مطالعه ی کتاب، قضاوت خواهد کرد آیا کار مولف با توصیفات گفته شده منطبق تر است یا کار مانع تراشان چاپ این کتاب؟ البته من شکایت خودم را رسماً خواهم داد و مستقیماً از وزیر ارشاد به دیوان عدالت اداری شکایت خواهم برد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۰ /

چرا به رئیس جمهور شکایت نمی برید؟

رئیس جمهوری بی فایده است! برای این که وزیر ارشاد، وزیر آقای خاتمی است. آقای خاتمی هم از توقیف این کتاب به خوبی خبر دارد، ولی از وزیرش نپرسیده که چرا این کتاب توقیف شده است؟ من حداقل ۵ نامه فرستاده ام که آقایان بگویند کجای کتاب، مینا و منطبق با توصیفات است که شما می فرمایید؟ ولی هیچکدام حاضر به پاسخگویی نیستند.

در این کتاب توقیف شده، اشاره ای به سی هزار متر مربع بنای عیلامی تخریب شده در محوطه ی تخت جمشید داشته اید، می توانید بیشتر توضیح دهید؟

بله! سی هزار متر مربع را باستان شناسان بسیار معزز و محترم در فاصله بین سال های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۸ از بناهای بسیار نخبه ی عیلامی در تخت جمشید از زیر خاک در آوردند و تماماً برچیدند.

به این مطلب، چطور شما رسیدید؟

عکس ها و تصاویر آن بناها موجود اند و در کتاب آورده ام؛ ولی آن بناها دیگر بر روی زمین نیستند. چه بر سر این بناها آمده است؟ خودشان توضیح داده اند که این بناهای قدیمی، چون خیلی قدیمی بوده اند، ما خراب کردیم که بازدید کننده گان تخت جمشید، احتمالاً روی سرشان نریزند! خیلی جالبه! این نخبه ترین حرفی ست که ممکنه یک باستان شناس از دهنش در بیاد! به این ترتیب باید تمام بناهای باستانی جهان را تخریب کنیم که مبادا بازدید کننده گان آسیب ببینند! پس آن وقت چه چیزی را بازدید کنند؟! اصلاً خودشان را مسخره کرده اند.

چه شد که اسلام در این جا پذیرفته شد؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۱ /

وقتی که اعراب به این کشور آمدند، هیچ حکومت مرکزی در ایران وجود نداشته است و هیچ جنگی هم رخ نداده است. اصلاً کسی در ایران حکومت نمی کرده است. وقتی بحث ساسانیان را به اتمام برسانم به خوبی این قضیه را اثبات خواهم کرد که هرگز بعد از فروریزی هخامنشیان تا ظهور اسلام، در ایران هرگز حکومت مرکزی وجود نداشته است. دلایلش را خواهم آورد و این مطلب را به راحتی اثبات خواهم نمود. در تمام ۱۰۰۰ سال فاصله بین سقوط هخامنشیان تا ظهور اسلام، هرگز حکومتی متمرکز و دارای قدرت نظامیگری وجود نداشته است. تمام حرف های راجع به جنگ ایران و روم و غیره یکسره افسانه و یاوه گویی اند؛ یعنی کوچکترین شاهد تاریخی ندارند؛ ورنه چطور اعراب به راحتی تمام ایران را در کمتر از سه سال در نوردیدند؟ چطور اعراب در مدت سه سال، جنگ کنان ایران را تصرف کردند؟ آن هم سرزمینی که مدعی استند که صد سال با رومیان می جنگیده است. اگر این کشور، فتحش به این ساده گی بوده است، چرا رومیان فتحش نکردند؟ در ضمن، مگر اعراب خیلی خیلی قبیله ی جنگجو بوده اند؟ یا این که توانایی های رزمی و یا سابقه ی نظامیگری داشته اند؟ نه خیر! آنان نه کثرت جمعیت داشته اند و نه پیشینه ی نظامیگری، ولی توانستند جهان را فتح کنند. پس آنان با شیوه ی دیگر، خلاف چیزی که یهودیان می گویند، توانسته اند این همه ملت ها را از شمال آفریقا تا خراسان در کمتر از ۲۰ سال، نه این که مطیع کنند، بل که قانع کنند. در واقع کار اصلی سرباز عرب در توضیح اسلام بوده است، نه در تخریب و قتل و غارت و وادار کردن و اجبار؛ ورنه در شمال آفریقا و در زمان ظهور اسلام با کارتاژها و اسپارت ها و بربرها رو به رو استیم. اسپارت ها نمونه ی شجاعت در جهان باستان بوده اند و به عنوان

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۲ /

جنگجویان نمونه در میدان های رزم روم به عنوان گلادیاتور با هم می جنگیدند تا نهایت شجاعت و توانمندی و جنگنده گی را نشان بدهند که آن اسپارتاکوس معروف از میان همین اسپارت ها برخواسته است و روم را به لرزه در آورد. چطور ممکن است که یک عرب بتواند یک اسپارت را شکست نظامی بدهد؟ یا این که کارتاژها را شکست نظامی دهد؟ کارتاژ، یک حماسه ی بشری از نظر توانایی های مادی و معنوی و رزمی است. وانگهی اسپارت ها و کارتاژها و بربرها که امروزه همین کشورهای تونس و لیبی و الجزایر و مغرب هستند، اگر اینان از ترس شمشیر عرب، مسلمان شدند، وقتی سایه ی این شمشیر از سرشان کنار رفت، چرا باز هم مسلمان ماندند؟ پس صحبت از پذیرش یک اندیشه است. برای این که هرگز کسی نمی تواند عقیده ای را با شمشیر به دیگری بقبولاند. چنین اتفاقی در دنیا رخ نداده است. مغول ها به ایران آمدند و خیلی هم مجهز به شمشیر بودند، ولی وقتی بیرون رفتند، هیچ یادگاری از اندیشه ی مغولی این جا باقی نماند. برای این که چنین امری غیر ممکن است. پس مطلب این جاست که تا آن جا که به ما مربوط می شود، اصولاً در هنگام ورود عرب به ایران، در ایران، حکومت مرکزی در کار نبوده است که در مقابل عرب، مقاومت کند. حکومت های محلی کم جانی بوده اند که به مسائل داخلی خودشان رسیده گی می کرده اند و هنگامی که عرب آمده است، طی یک مذاکره ی ساده در توضیح اسلام، آنان پذیرفته اند. ما نمی توانیم ردپایی از یک جنگجو ببینیم؛ به آن معنا که می توانیم تخریب بابل را مثلاً به کوروش نسبت بدهیم. اگر قوم عرب، قرار بود چیزی را آتش بزند، می توانست همین تخت جمشید یا قبر کوروش را تخریب کند. در افغانستان، این همه آثار

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۳ /

بودایی اند، ولی دست نخورده باقی مانده اند. سراسر مصر ستون ها و اهرام ها سالم باقی مانده اند. گرچه می توانستند بگویند این ها همه بت اند، ولی همه دست نخورده باقی مانده اند. در شام و در بعلبک، تمامی قصرها سر جای شان صحیح و سالم هستند. در ایران نیز همه ی آثار سر جایش هستند. کدامیک را می توان نسبت داد که عرب تخریب کرده است؟ مگر برای عرب سخت بود که اهرام مصر را برچیند؟

در واقع سلسله ی ساسانیان وجود نداشته است؟ این سلسله هم مثل اشکانیان، افسانه ای بیش نیست؛ همان طور که در کتاب اشکانیان، بطلان وجود چنین سلسله ای را ثابت کردم. اخیراً شنیده ام در دانشگاه ها به جای اشکانیان از لفظ فراهخامنشیان استفاده می کنند! یا می گویند وضعیت فراهخامنشیان! تا حالا کسی جرات نکرده است به من بگوید تفسیری که از اشکانیان آورده اید، اشکال دارد؟ سرشان را پایین انداخته اند و صدای شان هم در نمی آید. به زودی به وضعیت فراهخامنشیان هم خواهیم پرداخت که فعلاً اسمش ساسانیان است!

یعنی هیچ حکومت یا نهضتی به مقاومت بر نخواست؟
ابداً! حتی یک نفر را نمی شناسیم که در مقابل اسلام بخواهد مقاومت کند. تمامی حرف هایی که گفته می شوند افسانه بوده و فاقد سند هستند. تمامی اسامی مثل ابو مسلم، استادسیس، ابن مقفع، بابک خرمدین، همه گی یکپارچه افسانه و قصه اند و جای هیچ گفت و گویی نیست. چنین حوادثی در ایران رُخ نداده اند. اصلاً چون معتقد اند اسناد نوشته شده در قرن دوم بوده و در قرن دوم نیز همان طور که ثابت کردم هیچ خطی برای نوشتن

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۴ /

کتاب یا تاریخ نبوده است. پس تمامی این ها جعل می باشند. بیایند وارد گفت و گو بشویم تا تکلیف همه ی این ها مشخص شود.

می توانید در مورد این که در قرن دوم، هیچ خطی برای نوشتن وجود نداشته، بیشتر توضیح بدهید؟

خط عرب تا پایان قرن سوم، استعداد کتاب نویسی ندارد؛ چون نه نقطه دارد، نه زیر وزبر. حتی قرآن ها در قرن چهارم ظهور می کنند. تکلیف بقیه نیز روشن است. وقتی قرآن را تا قرن چهارم نتوانسته اند بنویسند، چطور کتاب تاریخ نوشته اند؟!

یعنی ما تا قرن چهارم، هیچ کتابی نداریم؟

هیچ! تا آخر قرن سوم، هیچ کتابی نداریم.

پس این همه مراجعی که از قرون اول و دوم ذکر می شوند، چه هستند؟ کذب اند! چون یا باید خطی معرفی کنند که کتاب نویسی با آن میسر باشد یا اقلاً یک اندازه ی پنج در پنج سانتیمتری از این همه کتاب باقی مانده باشد که به ما نشان بدهند. چنین چیزی نیست! نه عینی دارد و نه به شکل ذهنی قابل اجرا است. تنها نوشته هایی که در طول سه قرن اول داریم، پاره ی قرآن نویسی هاست. اکثر این پاره ی قرآن نویسی ها قرآن های رسمی نیستند و کاملاً شخصی اند. بدین معنا که اگر کسی ده تا آیه از قرآن حفظ بوده با خط خودش چنان چه فقط خودش بتواند بخواند، این را بر روی پوستی یا پارچه ای یا چیز دیگری می نوشته و نگه می داشته است. اصلاً کسی در این خطه ی پهناور اسلام، عرب نبوده است. عرب فقط در نجد است در مکه و مدینه است. بقیه به تدریج عربی یاد گرفته اند. هیچ فرقی نمی کند شمال آفریقایی یا خراسانی یا یمنی یا لبنانی. اینان همه عربی یاد گرفته اند. سیصد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۵ /

سال این فرآیند یادگیری زبان عربی طول کشیده است؛ یعنی ده نسل سعی در یادگیری عربی داشته اند تا بالاخره نسل دهم توانسته عربی را حرف بزند و بفهمد. آن هم در غرب جهان اسلام. مثلاً یک مصری که عرب نبوده است. بنابراین وقتی این ملت ها عرب شدند، به موازات آن، خط بدوی عرب که اصلاً قابل خواندن نبوده است نیز اسلوبی پیدا کرد و دارای نقطه و زیر و زبر شد تا بعد از آن به تدریج قرآن نویسی برای این همه آدم و ملت باب شد و سپس کتاب نویسی رونق گرفت. اثبات این مطلب زیاد سخت نیست؛ فقط نیاز به بحث دارد و هر کس که مدعی ست می تواند وارد گود بشود. کسی که می گوید ابن الندیم در الفهرست چیزی نزدیک به سی هزار کتاب را یا معرفی کرده است یا آدرسش را داده است، چطور از این سی هزار کتاب، حتی به اندازه ی کف دست موجود نیست؟ چطور از این پاره ی قرآن نویسی ها نزدیک دو- سه هزار نمونه ی موجود داریم، ولی از این سی هزار کتاب، حتی یک نمونه ی کوچک نداریم؟ اصلاً روی پوست یا استخوانی برای من بیاورید که در سه قرن اول و بعد از اسلام روی آن حدیثی یا فقهی یا تاریخی نوشته شده باشد. اصلاً چنین چیزی وجود ندارد. من نیز می دانم وجود ندارد و دنبال مسخره کردن خودم نیستم. همه ی موزیم های جهان را نیز اگر بگردید نیز چنین نوشته هایی پیدا نخواهید کرد. آنگاه آن اتهامی را که به عرب می زنند که آدم کشی کردند و رود های خون جاری کردند و از سیلاب خون، آسیاب ها را چرخاندند، این مطالب از کتاب هایی گفته می شود که می گویند در قرن دوم نوشته اند. به طور مثال تاریخ مدائنی و نویسنده اش ابوالحسن مدائنی! بگویند مدائنی کیست و تاریخ مدائنی کجاست؟ چرا کسی نشانه ای از این گونه اشخاص و از کتاب

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۶ /

هایی که مدعی اند، ندیده است؟ باید عین کتاب را به ما نشان بدهند، نه این که نقلی مبنی بر این که این کتاب زمانی وجود داشته است. مثلاً کسی در قرن ششم مدعی می شود ابوالحسن مدائنی در قرن دوم گفته است! خوب من می گویم نگفته است! به همین ساده گی. بنابراین سراسر مستندات که موکول و مربوط به اسناد نوشتاری قرن اول و دوم و سوم می شوند، مطلقاً جعل اند و نمی توانند واقعیت داشته باشند؛ چون از نظر فنی غیر ممکن اند؛ مضاف بر این که ما عینی نیز نداریم. پس زمانی که نه خطی وجود داشته و نه عینی موجود است، از چه چیزی صحبت می شود؟ چگونه یک خراسانی، خطی را که نه نقطه دارد و نه اعراب می تواند بخواند؟ مثلاً یکون را تکون بخواند یا نکون یا بکون بخواند؟ چون نقطه ندارد. ضمناً این آدم که ن، ک، ت و... ندارد! پس اصلاً چیزی از این متن نمی توانسته است بفهمد. یک شمال آفریقایی، خط خودش را داشته است؛ یک مصری هم همین طور. تاریخ نویسان ما هم مدعی اند که در ایران، خط پهلوی بوده است. پس کسی که خط پهلوی داشته است، چگونه می توانسته است نوشته ی عربی را بخواند و چگونه کتاب می نوشته است؟

اصولاً رفتار عرب مسلمان در مواجهه با مردم سرزمین های تازه، چگونه و بر چه مبنایی بوده است؟

ساده ترین وسیله ی معرفی اسلحه ی عرب برای جذب قلوب ملت های دیگر قرآن است. قرآن از متین ترین متن های بشری موجود تاکنون است. بنده، منظورم فقط قرآن است. در قرآن چیزی به جز متانت، بشردوستی، شفقت و رحم، محبت، برادری، و انسانیت نمی بینید. قرآن، بزرگ ترین نهی کننده ی شمشیر کشی است. قرآن می گوید اگر به قومی وارد شدید،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۷ /

اجازه ی دست بردن به شمشیر را ندارید! بل که می توانید منظور تان را بیان کنید. عربی که وارد سرزمین های تازه می شده است و حاضر نیست که کوچک ترین تخطی از مفاد قرآنی بکند، چون اقلأ در آغاز اسلام ایمان، حرف اول را می زده است. پس طبق توصیه ی قرآنی، فقط می توان عقیده را عرضه کرد. از چند حال خارج نیست! یا عقیده ی تورا می پذیرند که در همان لحظه ی پذیرش، برادر تو می شود یا این که نمی پذیرد و با تو نیز جنگی ندارد. در این صورت تو نیز با او جنگی نداری و او زیر سایه ی حمایت تو در می آید. رفتار یک مسلمان با چنین شخصی بدین صورت است که فرد مسلمان موظف است از دینش، لباسش، خانواده اش، مزرعه و درختش و همه ی هستی اش دفاع کند و او نیز در مقابل به تو چیزی می دهد که می گویند اسمش جزیه بوده است. البته مورخین اسمش را جزیه گذاشته اند که کمی صورت خشن تری به قضیه بدهند. در حقیقت همان مالیات است. این چیز بدون شک بیشتر از مالیاتی نبوده است که قبلاً پرداخت می کرده است. در ضمن این جزیه، شامل زنان و کودکان و پیرمردها و پیرزنان از کار افتاده نمی شود یا اگر کسی بیرون از جامعه زنده گی می کرده است. مثلاً در کوه معتکف است. چنین شخصی نیز از جزیه معاف است. پس کسی که جزیه را می گیرد، موظف است از همه حقوق جزیه دهنده دفاع کند و اگر از چنین کسی کاری مورد نیاز بود باید دستمزدش را از حق جزیه اش کم نمود. مسئله ی حمایت از کسی که عقیده ی تو را قبول نمی کند، مسئله ی بسیار جدی در قرآن است.

موانع گسترش اسلام در ایران، چه بوده اند؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۸ /

مسلمین یک شانس آوردند و آن این است که قرآن شان تقلیدناپذیر است؛ یعنی چنان که خود قرآن هم می گوید کسی نمی تواند قرآن دیگر بیاورد؛ نمی توان قرآن دیگر گفت یا قرآن دیگر نوشت. ورنه یهودی ها تا حالا ده تا قرآن برای ما می نوشتند و هر کدام از این مسلمان ها را صاحب یک قرآن متفاوت می کردند. چنان چه این بلا را سر مسیحیت آوردند و توانستند انجیل های متفاوت بنویسند و اینک مسیحیان فقط در تعطیلی روز یکشنبه با هم اشتراک دارند و گرنه پیروان هر انجیل، دیگری را اصلاً قبول ندارد و کافر می شناسد؛ اما این کار در مورد قرآن میسر نیست و حتی یهودیان نیز نتوانسته اند قرآن بنویسند. بنابراین مسلمانان، بقای خود را مدیون قرآن استند؛ چون سرانجام به یک مبنا و یک سند رجوع می کنند و این باعث استحکام و اخوت آنان می شود. یهودیان به همین دلیل ناتوانی شان در ساخت قرآن، توطئه ی دیگری چیدند و شرق و غرب جهان اسلام را از نظر زبانی جدا کردند؛ اما چرا در شرق اسلام موفق شدند؟ برای این که یهودی ها از ۷۰۰ سال پیش از مسیحیت و از زمان شلمانصر سوم و تبعید نخستین به شرق در بین ملل شرقی پراکنده بودند. اینان در افغانستان و خراسان و قفقاز و سراسر شمال و جنوب پراکنده بودند؛ چنان که حتی خودشان با اسناد و مدارک و نقشه می گویند. رسوخ یهودیان در بین این ملل و قبضه ی بازارها و مراکز فرهنگی به وسیله ی یهودی ها این امکان را برای شان به وجود آورد که با ساخت امکانات فرهنگی متعدد و با رسوخی که کرده اند، کتاب سازی ها کنند و اوهامی که تحت عنوان مثلاً شاهنامه یا الفهرست ابن الندیم پراکنده کرده اند، به ویژه به ساخت زبان فارسی کنونی موفق شوند. خوب است بدانید زبان فارسی کنونی، کار انسلوپید است؛ یعنی کار فرهنگی، ملی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۶۹ /

و بومی موجود نبوده است. این زبان در دربار سامانیان ساخته شده است. پیش از آن، چنین زبانی در این مملکت وجود نداشته است و به همین دلیل، وقتی ساخته شد، مردم به آن لقب دری دادند. کسی تا زمان رضاشاه، هرگز به آن رجوع بومی و قومی نداشته است. الان نیز در اقصی نقاط ایران، همه در حوزه ی خصوصی به زبان مادری و بومی خویش صحبت می کنند و فقط در اماکن دولتی و عمومی به زبان مادری سخن می گویند. مثلاً در آذربایجان، بچه هایی که به مدرسه می روند، آب و بابا و نان یادش می دهند، اما همین بچه وقتی به خانه می آید با همان زبان ترکی به مادرش می گوید که من گرسنه ام و دیگر کاری ندارد در مدرسه چه یاد گرفته است! تا قبل از هشتاد سال قبل، این مسائل نبود. قاجارها و صفویان ترک بودند، ولی کاری نداشتند که کی با چه زبانی صحبت می کند. نمی گفتند که باید همه ترکی یاد بگیرند و ترکی بنویسند یا ترکی عروسی بگیرند و ساز بزنند. این مهملات از زمان رضاشاه آغاز شده است که فارس پیدا شده است. هرگز حکومتی ادعای فارس بودن نکرده است و کسی به نام فارس در این مملکت، حکومت نکرده است. منظور این که فارس باید بر اقوام دیگر مسلط شود، یعنی چه؟ مگر رضاشاه فقط چادرها را برداشته بود که بعدش فوری سر مردم کردند؟ چرا به این کثافت کاری های رضاشاهی رجوع نمی کنند که نظامیان را در کوه و کمر راه انداخت و بومیان این سرزمین را به زور تخت قاپو کرد که این شلوار را بپوشید، این کلاه را بپوشید و همه فارسی حرف بزنند و فارسی بنویسند. این لفظی ست که در زمان داریوش گفته می شود و اصلاً معنای قومیت ندارد و بعد از هخامنشیان هم هیچ قومی به نام فارس، ادعایی در این مملکت نداشته است تا که در زمان رضاشاه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۰ /

دوباره مطرح شد و حالا هم همه جدی گرفته اند. اگر کسی سلسله ی فارسی به غیر از رضاشاه می شناسد، به من معرفی کند. آن تجزیه طلبی که فارس ها مدعی استند، عامل اصلی اش خودشان استند که حساب شان را از بومیان مملکت جدا کردند. چرا باید فارسی را پاس بداریم، اما کردی را پاس نداریم؟ لری را پاس نداریم؟ عربی یا ترکی را پاس نداریم؟ به نام پارس حاکم، هر کاری دل شان می خواهد می کنند، اما یک سیستمی که ۷۰۰۰ سال حضور تاریخی و تمدنی و فرهنگی دارد، فقط و فقط در گرد و خاک نفس می کشد و جزو اقلیت ها محسوبش می کنند! این دیگر خیلی مسخره است که جزو اقلیت های قومی، احتراماً قبولش دارند. بنده، معتقدم کردی بر زخمی را که هشتاد سال است فرو کرده اند و بیشتر و بیشتر در حال فرو کردن استند را باید بکشیم و جایش را ترمیم کنیم. همین قدر که در این چند کتاب توانسته ام صحنه را عوض کنم، خیلی کار بزرگی شده است. آقایان، امکانات دانشگاه و سازمان و وزارتخانه و بنیادها را دارند، اما حرفی برای زدن ندارند، ولی من با این امکانات ناچیزم به همه ی شان پیشنهاد گفتم و گو می دهم. من این طرف میز می نشینم و همه ی آن آقایان و امکانات شان آن طرف میز بنشینند. بعد ببینیم چه کسی برنده می شود؟ آیا کرد، لر، ترک، ترکمن، بلوچ و غیره می توانند ادعا کنند که سابقه ی بسیار بیشتر از ۲۵۰۰ سال در این مملکت دارند؟ و خود را آریایی ندانند؟ آریایی یعنی چه؟ چرا تا قبل از رضاشاه، کسی مدعی نبوده است که من آریایی استم؟ می گفتم من عرب استم، بلوچ استم، ترکمن استم، مازندرانی یا گیلانی یا املشی استم. کسی آریایی نمی شناخته است. این حرف ها در همین آشوب های اخیر پیدا شده اند و واقعیت ندارند. در کتاب هایم به طور

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۱ /

کامل و با اسناد به این موضوع پرداخته ام و همه می توانند بخوانند و قضاوت کنند. البته هم اکنون مدت هاست که دیگر در دنیا کسی لفظ آریایی را به کار نمی برد؛ چون حرفی مسخره است. من می توانم و جب به و جب ایران قبل از هخامنشیان را به شما نشان بدهم و بگویم چه کسانی این جا زنده گی می کرده اند و چه فرهنگ و اسامی داشته اند. در هیچ یک از این مناطق، نه جغرافیا و نه قومی به نام آریا یا فارس وجود نداشته است، به ویژه در جایی که هم اکنون مرکز فارس شناخته می شود. وقتی تخت جمشید را به صورت زیگورات عیلامی پیدا می کنیم، دیگر گفت و گو از فارس، چه معنایی دارد؟ چندی پیش، فیلمی از جیرفت در تلویزیون نمایش داده می شد. جیرفت هم یک زیگورات عیلامی است. کلی حرف بی خود زده می شود که هیچ کس نفهمد این جا متعلق به عیلامیان بوده است و بدانند که امپراتوری عیلام تا مرکز ایران را به شکل مسالمت آمیز در اختیار داشته است. من قسم می خورم و پایش نیز می ایستم که کتیبه ای به نام آشوربانیپال که مدعی ست شوش را ویران کرده است، وجود ندارد. هر کس توانست این کتیبه را بیاورد و اصالتش را ثابت کند، من جانم را ودیعه می گذارم و از همه ی این حرف ها نیز بر می گذرم؛ چون این حرف ها همه اش جعل و ساخته گی اند. ماجرای کشتیرانی ایرانیان و حمله به یونان مطلقاً جعل و دروغ است. ۱۲۰۰ کشتی هخامنشیان که حتی قادر نبودند سکه ضرب کنند، چه جوری به یونان رفته اند؟ از کجا؟ از خلیج فارس که آن موقع کشتی نمی توانسته است به یونان برود؟ چون باید آفریقا را دور می زده است که چنین لشکر کشی امکان پذیر نبوده است. به من بگوید این ۱۲۰۰ کشتی از کجا به یونان رفته اند؟ این بندر باستانی که ۱۲۰۰ کشتی را در خود جای داده

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۲ /

بود کجاست؟ از کارخانه ی کشتی سازی این چنین با عظمت، چه نشانه هایی در دست داریم؟ اصلاً اسم این بندر چه بوده است؟ چنین بندر بزرگ، حتماً اسم تاریخی دارد. این بندر کجاست؟ ماجراهای مصر هم همچون یونان قصه اند. اصلاً لفظ امپراتوری برای هخامنشیان غلط است. هخامنشیان یک گنگ است؛ یک دار و دسته ی نظامی و وحشی که در اختیار قوم یهود بودند که به فرمان یهود، هر جا را می گرفتند می سوزاندند و کشتار می کردند. پانزده ملت را فقط در ایران قتل عام کردند. من این ها را ثابت می کنم.

استقرار شان کجا بوده است؟

اول شوش و بعدش تخت جمشید. اینان شهر نداشته اند. آیا می توانید یک شهر هخامنشی را به من نشان بدهید؟

پس از کجا آمده اند؟

از خزران استند از بالای قفقاز! تورات به ما می گوید از کجا آمده اند. من یک سؤال از مورخین یهود دارم و آن این است که یا تورات تان را قبول دارید یا ندارید؟ مسلماً خواهند گفت قبول داریم. سؤال بعدی این است که این کوروشی که در مقام یک پیامبر بنا به نوشته ی تورات از شمال و از بالای دریای سیاه و از اشکناز حرکت می کند و به بابل می رود کیست؟ و این کوروش که در تاریخ نویسی های اخیر از فارس و پاسارگاد روانه می کنند کیست؟ مگر دوتا بابل یا دوتا کوروش داریم؟ کدامیک از این ها قلابی اند؟ همین سؤال ساده ی من را پاسخ دهند؟ چرا شورای جهانی یهود پس از کتاب اولم (دوازده قرن سکوت) دستور سکوت مطلق درباره ی کتاب ها را داده است؟ چون این سؤال مطرح می شود و پاسخی برایش ندارند؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۳ /

طبیعی ست کوروش توراتی را نفی نخواهند کرد؛ ولی اگر کوروشی را که در تواریخ جدیدشان آورده اند بخواهند نفی کنند، آن وقت هوی جهانی خواهند شد. نه تنها مورخین، بل که تمام دانشگاه های اروپایی و غربی هو خواهند شد. ما الان باید در مقام مدعی باشیم. این آقایان باستان پرست چه می گویند؟ چون تاریخ ایران را که اینان نوشته اند و در تدوین تاریخ ایران کاره ای نبودند. طرف خطاب من، مورخین روس و آلمانی و انگلیسی و آمریکایی اند. اصلاً به اینان چه مربوط است که خودشان را وارد قضیه کرده اند؟ این آقایان در واقع صاحب نظر تاریخی نیستند و در واقع هر چه دیگران نوشته اند، اینان نیز گفته اند.

آیا شورای جهانی یهود، واقعاً دستور سکوت در مورد کتاب های تان را داده است؟

بله! تا همین چند ماه پیش در سایت ها این دستور موجود بود؛ اما الان حذف کرده اند، ولی من از آن پرنت گرفته ام و نسخه دارم. هنوز آن سکوت دستوری در ایران، مو به مو اجرا می شود و اصلاً بعید می دانم که حرف های من و شما را کسی چاپ کند. به نظر من، تمام صحنه ی فرهنگی ایران آلوده است و جمهوری اسلامی در این زمینه، کاره ای نبوده و نیست.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۴ /

نقش قوم یهود در برآمدن هخامنشیان

نشریه ی بینش سبز، شماره ی یک، آبان ۱۳۸۰:

بینش سبز: به نظر می رسد که شما وارد گفت و گوی تازه درباره ی تاریخ ایران شده اید؟

پورپیراز: ایران و بین النهرین و به طور کلی شرق میانه، خاستگاه مدنیت آدمی است و تقریباً تمام نشانه های پُر عظمت کهن حضور آگاهانه ی انسان بر زمین یعنی آثار تاریخی مانده در مصر، اردن، سوریه، لبنان، عراق و ایران گواهی می دهند که نه فقط قدیم ترین، بل که بدیع ترین و ممتازترین اندیشه ها نخستین بار در این خطه شکفته شده اند. تقریباً هر آن چه را که بشر به آن می نازد و هر جاده ای را که در راه پیشرفت پیموده، نخستین گام آن در شرق میانه برداشته شده است. همچنین شرق میانه خاستگاه سه رهبر بزرگ و سه بنیان گذار ایمان های آسمانی، حضرت موسی و عیسی و محمد است. انگیزه ی اولیه و اصلی من در نگاه تازه به بنیان تاریخ این خطه، یافتن پاسخ این سوال بوده است که چرا این گهواره ی هنر و صنعت و فلسفه و حکمت و دانش و دین چنین خالی ماند! و چرا شرق میانه، عظمت کهن خویش را فراموش کرده است؟

بینش سبز: این پیوند دادن تاریخ ایران با تاریخ بین النهرین و به طور کلی شرق میانه از محتوای کتاب های شما هم بر می آید؛ چنان که در مقدمه ی جلد اول نوشته بودید ظاهراً این بررسی ها تا زمان حاضر کشیده خواهند شد؟

پورپیراز: زیبایی تاریخ ایران، پیوسته گی و نظم ریاضی وار آن است. کافی ست توجه دهم که هر آن چه امروز در ایران می گذرد، ربط منطقی و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۵ /

بسیار جذاب و آموزاننده مثلاً با دویست سال پیش در آغاز قاجاریه دارد. این مطلبی ست هنوز ملموس و نیاز به گفت و گوی بیش تر نیست. همین ارتباط کلی را می توان بین مسائل امروز و رخ دادهای ۵۰۰ سال، ۱۰۰۰ سال، ۲۰۰۰ هزار سال و یا ۲۵۰۰ سال پیش برقرار کرد. چنین است که مجموعه کتاب های من با عنوان کلی «تاملی در بنیان تاریخ ایران» شاید بتواند تصویر دقیق تر و صحیح تری از تاریخ این سرزمین ارائه دهد و در برابر تصویر پیشین بگذارد که حتی یک نشانه ی درست از هیچ دوره ای در آن نیست. این مجموعه که شاید ده و لاقط هشت جلد خواهد شد، به تاریخ ایران در چهار مقطع اصلی: برآمدن هخامنشیان، برآمدن اسلام، برآمدن صفویه و برآمدن مردم خواهد پرداخت.

بیش سبز: ظاهراً کتاب اول درباره ی برآمدن هخامنشیان است. شما در آن کتاب، هخامنشیان را ایرانی ندانسته اید و مهاجر استپ های شمالی می شناسید. سرگروه آنان کوروش را اجیر یهودیان گفته اید و معتقدید که دوازده قرن دوران تسلط هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان، دوران افول تمدن ایران بوده است. آیا می توانید این مسائل را که با دانسته های پیشین ما درباره ی تاریخ پیش از اسلام ایران به کلی مغایر است، بیش تر بشکافید؟

پورپیرار: ابتدا توجه دهم که درباره ی تاریخ ایران، هیچ نظریه ی ملی وجود ندارد. آن چه را شما دانسته های پیشین درباره ی تاریخ ایران ماقبل طلوع اسلام می دانید، هیچ نیستند جز مجموعه ای از عقاید دیگران درباره ی تاریخ ایران. این که تحقیقات ایرانی معمولاً در لفافه ی نام اشخاص و دانشگاه های معتبر ارائه شده، هیچ تضمین و یقینی بر اعتبار و امتیاز آن ها نمی دهد. مثلاً محققین خارجی کوشیده اند آغاز تمدن و تجمع ایرانیان را با

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۶ /

ظهور کوروش همزمان بگیرند. این جا علناً و آشکارا یک نادرستی ملموس پدیدار می شود و آن تعیین تکلیف این همه قوم و ملت و تمدن است که پیش از کوروش در ایران می زیسته اند که آسان ترین راه اثبات آن رجوع به سنگ نگاره های تخت جمشید است. در آن جا نمایشی از سی ملت و قوم مختلف آمده که همه گی با دست های پُر عازم دربار داریوش اند. مورخ می داند که از جلوس داریوش بر آن مسند بارعام، فقط پانزده سال می گذرد؛ ولی دست مایه های همراه آن سی ملت از حضور بومی آنان به عمقی بیش از هزار سال مقدم بر داریوش باز می گردد. از سویی نام هایی که سنگ نگاره ی تخت جمشید بر آن ملت ها می گذارد، همان نام هایی اند که تا امروز نیز بر آن اقوام باقی مانده است و از دیگر سو دستمایه های فنی، هنری و تولیدی، پوشاک و اسلحه ی همراه نماینده گان این اقوام گواهی می دهند. پیداست که تمام آنان در درجات مختلف رشد و توسعه و پیشرفت در مقیاس کهن برخوردار بوده اند. پس بدون هیچ بحثی معلوم می شود که لااقل یک هزاره پیش از داریوش، سراسر این سرزمین در اختیار و تحت تسلط اقوام مختلفی بوده است که نماینده گان آنان در برابر داریوش صف کشیده اند. آنگاه از مورخین غیر خودی می پرسیم در این صورت، چرا کوروش و داریوش را بنیانگذار تمدن ایران دانسته اند؟

بینش سبز: منظور آنان احتمالاً آغاز یک تمرکز، پیدایی دولت و ساخت امپراطوری بوده است.

پورپیراز: اتفاقاً کوشش من نیز معرفی همین امپراطوری است. اقوام ساکن این سرزمین، پیش از ظهور کوروش، دولت ها و اتحادیه های قبیله یی محدودی را تشکیل می داده اند. مشخصه ی آشکار آنان همزیستی بدون

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۷ /

تنش با یکدیگر بوده است. سعی من این است که معلوم شود اولاً قومی که امروز با نام هخامنشیان می شناسیم، در این سرزمین جایگاه جغرافیایی نداشته اند و در ثانی این سرکرده ی امپراطورساز یعنی کوروش با توسل به روش های نظامی به این سرزمین و آن همه قوم و ملت مسلط شد و سرکرده گی او از خون ریزی سراسری تامین شده است و نه اتحاد ملی. در جریان اثبات این دو مولفه ی بسیار مهم است که معلوم شود بین آن چه تاکنون می دانسته ایم با آن چه واقعاً در تاریخ رخ داده، چه فاصله ی عظیمی قرار دارد و دانسته های کنونی ما تا چه اندازه بر تلقینات هدفمند شرق شناسان و مورخین غیر خودی متکی اند و ناآگاهی امروز ما از هویت خویش تا چه میزان با نادرستی هایی که به نام تاریخ ایران به این سرزمین وارد کرده اند، مربوط می شود. کتاب من اثبات کرده است که قوم هخامنشی یا پارسیان پیش از به قدرت رسیدن کوروش در جغرافیای ایران جایگاه و سرزمینی نداشته اند؛ زیرا ملت ها و اقوام ساکن نجد ایران در هزاره ی قبل از ظهور کوروش، کاملاً برای تاریخ شناخته شده اند و درست همانند امروز در جغرافیای ایران، سرزمین خالی و بی صاحبی جز در کویرها سراغ نداریم. در این جغرافیا در زمان کوروش، هیچ نقطه ای به نام پارس نبوده است و حتی شخص کوروش در گل نوشته ی بابلی اش از محلی به نام پارس خبر ندارد. بنابراین در کتاب اول با اسناد کافی اثبات کرده ام که تاریخ، کوروش را نخستین بار در بابل به یاد می آورد. در واقع اسناد مطمئن و همزمان ما درباره ی هخامنشیان، چندان پُر شمار نیست. در صدر این اسناد، گلنوشته ی کوروش در بابل قرار دارد که به هیچ وجه تایید کننده ی اطلاعات کنونی ما درباره ی هخامنشیان نیست؛ زیرا نه فقط شخص کوروش از محلی به نام پارس بی خبر است، بل

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۸ /

که بنیانگذاری به نام هخامنش را نیز برای سلسله‌ی خود نمی‌شناسد! پس این نخستین امپراطور نام آور هخامنشی، خلاف مورخین امروز، اظهار نظر کرده است؟ دومین سند معتبر درباره‌ی هخامنشیان، کتیبه‌ی مفصل داریوش در بیستون است. متن این کتیبه نیز به صورتی دیگر، گفتمان درباره‌ی تمدن و ویژه‌گی‌های انسانی منتسب به هخامنشیان را نفی می‌کند؛ زیرا سراسر این کتیبه، گزارش داریوش درباره‌ی مقاومت ملت‌های منطقه در برابر تسلط اوست و پیاپی به شورش مردمی اشاره می‌کند که بعدها تصویر آنان را به عنوان خراجگزار در سنگ‌نگاره‌ی بارعام یافته‌ایم. داریوش در کتیبه‌ی بیستون از شورش و خیزش متعدد شوشی‌ها، خوزی‌ها، ایلامی‌ها، بابلی‌ها، مادها، ارمنی‌ها، هرکانی‌ها و حتی مردمان شان که نام جغرافیایی کهن پارس کنونی است، خبر می‌دهد و از سرکوب و غلبه‌ی خونین بر آنان سخن می‌گوید. بدین ترتیب و بنابر اعتراف داریوش، آن اقوام و ملت‌هایی که در حال بردن دستمایه‌های مادی و فرهنگی خویش به پیشگاه داریوش اند، دیگر نه ملت او، بل که مغلوب وی شمرده می‌شوند. در این صورت، هخامنشیان را نمی‌توان بنیانگذار یک اتحاد قدرتمند ملی، بل که باید مهاجمینی بر هویت بومیان جغرافیای ایران، برهم زننده‌ی آرامش تاریخی آنان و تسلیم‌کننده‌گان شرق میانه به قبیله‌ی خویش شناخت.

بینش سبز: بدین ترتیب، اگر هخامنشیان را بومی سرزمین ایران ندانیم و معتقد باشیم که ایران و بین‌النهرین به وسیله‌ی دیگر ملت‌ها و اقوام قدرتمند قبضه شده بود، پس کوروش و داریوش چگونه بر این همه قوم و مردم دیرینه و پُر سابقه و غنی و قوی غلبه کرده‌اند؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۷۹ /

پورپیرار: نقطه‌ی عطف تاریخ ایران درست در یافتن پاسخ صحیح برای همین سوال قرار دارد. باید توجه کنید که تاریخ بشر، هیچ نشانه‌ای از کوروش و داریوش و هخامنشیان پیش از به قدرت رسیدن آنان در دست ندارد؛ یعنی تا کنون دست مایه‌های مادی، چون لوازم زنده‌گی، ابزار جنگی، اطراقگاه انسانی و یا مقبره‌ای از هخامنشیان پیش از کوروش نیافته ایم. در واقع چنان که گروهی از مورخین یادآوری کرده‌اند، گویی کوروش واقعاً یک شبه در تاریخ ظهور کرده است. چنین پدیده‌ای برای سر کرده‌ای که عازم فتح بابل است، چندان غیر ممکن و غریبه است که تمام مورخین برای توضیح آن به افسانه پناه برده‌اند. کتاب من برای نخستین بار پاسخی برای این نقطه‌ی ابهام یافته و آن توجه به تدارکاتی است که یهوه، خدای یهود برای آزاد کردن ایران و ثروت یهودیان از بابل فراهم کرده است. اشارات تورات از زبان یهوه و انبیای یهود در این باره چندان صریح و به آن میزان دقیق و بی‌ابهام‌اند که هر ذهن آماده‌ی درک و دریافتی را به پذیرش آن وادار می‌کنند. برای آشنا شدن با شکل بروز مسئله‌ی یهود، اشاره به حوادث پیش از ظهور کوروش در بین‌النهرین، ضروری است. بنابر متن تورات و اشارات دیگر منابع تاریخی، قریب سی سال پیش از تسلط کوروش بر بین‌النهرین، لشکریان بخت‌النصر، سر کرده‌ی بابلیان، اورشلیم را تسخیر و یهودیان را در ایران و افغانستان و قفقاز و خراسان بزرگ، پراکنده و تبعید می‌کند. تورات و اسناد تاریخی کهن از اسیری برگزیده‌گان قوم یهود و انتقال ثروت معابد اورشلیم به بابل نیز سخن گفته‌اند. بنابر تایید بعضی منابع در سال ۵۸۶ پیش از میلاد، از معبد خدایان و از تمدن یهود، چیزی در ارض مقدس باقی نمی‌ماند و یهودیان به صورت قوم آواره

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۰ /

در مشرق زمین و به ویژه در ایران پراکنده اند. از این مقطع، تورات از زبان انبیای یهود، یک سلسله تحولات آتی را به اسیران بابل وعده می دهد و در موارد متعدد می گوید که به زودی لشکریان یک قوم قدرتمند و خون ریز برای تخریب بابل و آزاد کردن اسیران حرکت خواهند کرد. تورات، آشکارا و با وضوح کامل، سرکرده ی این قوم مهاجم به بابل را به نام کوروش می خواند و محل تجمع آنان را آن سوی کوه های قفقاز و در سرزمین اشکناز که در حوالی سواحل شمالی دریای سیاه است می گوید. در تورات حتی به سخنانی از زبان خدای قوم یهود بر می خوریم که در آن، یهوه صراحتاً به کوروش جرات می دهد. وی می خواهد که او بی بیم و هراس برای تصرف بابل از سوی شمال حرکت کند. یهوه به کوروش اطمینان می دهد که در کنار او گام برخواهد داشت؛ راه ها را برایش هموار خواهد کرد و درهای بسته را به رویش خواهد گشود. این اشارات تورات به تدارکات اولیه ی قوم یهود برای کوروش در حمله به بابل در هیچ زاویه ای ابهام ندارد و لاقلاً به ده صورت مختلف تکرار می شود. تورات، بارها اسیران را مطمئن می کند که به زودی لشکریان بی رحمی که ضربه ی شمشیر و نیزه ی شان به خطا نمی رود، بابل را زیر و رو و اسیران و ثروت معابد یهود را آزاد خواهند کرد. تصاویر تورات در این باره، چندان پُر خشونت اند که در تاریخ کمتر قرینه دارند. تورات از امحای کامل بابل، کشته شدن مردم و حتی حیوانات و نابودی کشتزار های آن سخن می گوید و وعده می دهد که پس از ویران شدن بابل به دست کوروش، دیگر حتی جانوران نیز در آن شهر ساکن نخواهند شد. نکته ی بدیع این که تورات از حادثه ای که در راه است سخن می گوید و نه از ماجرای انجام شده. این

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۱ /

خود از ترتیبات پیش هنگام بین کوروش و خردمندان یهود خبر می دهد. بدین ترتیب، کتاب من با اسناد کافی این نظریه ی جدید تاریخی را پیش می برد که یهودیان، کوروش و قوم جنگاور و خون ریزش را در منطقه ای آن سوی قفقاز یافته اند؛ آنان را برای تسخیر بابل تجهیز کرده اند و با پشتیبانی مادی و عقلی و تدارکاتی به ویران کردن بابل فرستاده اند. چنین است که تاریخ، کوروش را پیش از تسلط بر بابل نمی شناسد، ولی تورات و یهودیان او را می شناسند. از یاد نبریم آن چه را که تورات بیان می کند، موبه مو و صحنه به صحنه، همانی است که در تاریخ روی داده است. بابل به دست سرداری به نام کوروش تسخیر و ویران شده و حاصل آن، آزادی اسیران یهود بوده است. اگر ما دیگر افسانه های مورخین را درباره ی حمله ی کوروش به بابل بپذیریم، از آن جا که در بنیان با توضیحات تورات متناقض اند، پس باید دو بابل و دو کوروش را در تاریخ جست و جو کنیم: یکی آن که یهودیان به بابل می فرستند و کوروش دیگری که مورخین عازم بابل می کنند. ضمناً از نظر علمی هم آن چه را ما به عنوان اسناد و آثار هخامنشیان در ۱۵۰ سال اخیر یافته ایم، کاملاً موید اشارات تورات است و از آن جا که هیچ منبع مشخص و مفصل جز تورات درباره ی هخامنشیان نمی شناسیم، پس ممکن نیست که تورات به عنوان منبع نخستین، حادثه ای را از خود ساخته باشد که یافته های باستان شناسی معاصر، قسمت کامل آن را تایید می کنند.

بیش سبز: یعنی شما معتقدید که کوروش نخست به بین النهرین و سپس به ایران وارد شده است؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۲ /

پورپیرار: دقیقاً به همین ترتیب است. کوروش در گلنوشته ی بابلی اش، خود را شاه بابل و سومر و اکد معرفی می کند. او در این گل نوشته از متصرفات پیشین خود از ماد از ایلام و غیره چیزی نمی گوید. او نه خود، بل که پدر و پدربزرگ و جد خود را شاه شان می شناساند. من در کتاب اول، ادعاهای کوروش در گلنوشته ای راجع به نیاکان خود و نیز ادعاهای داریوش در کتیبه ی بیستون در همین باره را با عنوان «درجست و جوی هویت» بررسی کرده ام و با اسناد قابل قبولی اثبات کرده ام که ادعاهای کوروش و داریوش درباره ی سلطنت نیاکان خود در ایران و به طور کلی راجع به هویت ایرانی شان نادرست است. شاید این مدخل از قوی ترین مباحث کتاب باشد. در آن جا ثابت کرده ام که اسناد ناظر بر قدمت حضور تاریخی قبیله ی کوروش و داریوش در ایران که اینک به آن اشاره می کنند، یعنی نوشته های پاسارگاد نیز دو لوحه ی زرین مربوط به آریا رسنه و آرشام جعلی اند. این جعل چندان بدیهی ست که امروز بیش تر مورخین بر ساخته گی بودن آن ها اتفاق دارند. خوب اگر سلسله ای در ۲۵۰۰ سال پیش برای باوراندن بومی بودن خود در ایران، دست به جعل سند می زند، پس بدیهی ست که آنان برای اثبات این هویت، راه و دلیل طبیعی نداشته اند. همین موضوع، خود به ساده گی معلوم می کند که آنان در شرق میانه غریبه، مهاجم و مزدور یهود بوده اند.

بینش سبز: پس چرا برخی از ضعیف بودن اسناد کتاب شما صحبت می کنند؟

پورپیرار: آنان ناگزیر اند و چاره ای جز این سخنان ندارند. آنان در پس پرده ی این شایعات پنهان شده اند و جرات ورود به یک گفت و گوی علنی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۳ /

و عمومی در این باره را ندارند؛ زیرا خود به خوبی می دانند که دست شان در دفاع از نظریات وارداتی پیشین کاملاً تهی است. اصولاً این که مدعیان و مخالفان کنونی نظریات من، چنین موضع خصمانه ای در برابر این کتاب ها گرفته اند، جای حیرت بسیار است؛ زیرا نظریات پیشین درباره ی تاریخ ایران، هیچ ربطی به آنان ندارند. آنان نه سازنده گان این نظریه ها بل که ازبر کننده گان نوشته های تاریخی دیگران درباره ی تاریخ ایران اند. به طور طبیعی، معترضین به نوشته های من، نه این آقایان و خانم ها بل که باید مولفین آن تواریخ باشند. وانگهی آنانی که کوروش را نخستین بنیانگذار حقوق بشر و آزادی بخش و غیره و غیره می دانند، مگر از چه دلایل و وسائلی بهره برده اند که نظریه ی جدید من از آنان بی نصیب بوده است؟ آیا مستندات کتاب من با تاریخ منطبق تر است که پشتیبانی به قدرت و صحت و قدمت تورات دارد یا آنان که کوروش نوزاد را به جنگل بانی می سپارند که او و زنش از او یک امپراطور بسازند؟

بینش سبزی: لطفاً در این باره که می گوئید دوران ۱۲۰۰ ساله ی تسلط هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان، دوران رکود تمدن شرق میانه بوده است نیز توضیح دهید؟

پورپیرار: همان طور که گفتم بین النهرین و ایران و به طور کلی شرق میانه تا پیش از ظهور کوروش، مرکز صدور و بروز اندیشه و هنر و حکمت جهان شناخته می شده است. بنیاد دانسته های امروز انسان در بین النهرین و ایران کهن ریخته شده است. سومری ها و آسوری ها، ایلامی ها و مادها و ملت های جنوب بحر خزر و سیلک ها اینان زیربنای تمدن بشر را ساخته اند و تا پیش از حضور کوروش در این منطقه، تاریخ به طور پیوسته شاهد گسترش

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۴ /

این ملت ها از نظر فنی، سیاسی فرهنگی و اقتصادی بوده است. اولین و نخستین سیستم های آبیاری، اولین خط ها و نوشتارها، اولین خدایان و باورها، نخستین دین ها و آیین ها، اولین کشتی ها، اولین ارابه ها و اولین مواد قوانین مدون مدنی در بین النهرین پدیدار شده اند. بین النهرین از ۴۰۰۰ سال پیش برای اداره ی امور اجتماعی، دفترچه ی قانون داشته است. پس شرق میانه، گهواره ی بشری ست. این گهواره تنها تا ظهور کوروش است که می جنبد و از آن پس تا طلوع اسلام سکون و خاموشی را بر این منطقه مسلط می بینیم. پس از تخریب دست مایه های چند هزار ساله ی شرق میانه به وسیله کوروش، از مدنیت و مردم این خطه که بنیانگذار و نمایه ی خرد بشری بوده اند، دیگر نه یک شخصیت اجتماعی در عرصه ای از حکمت باستان معرفی می شود و نه یک نوشته ظهور می کند. آن چه حاکم است، خاموشی مطلق است که شرق میانه را فرا می گیرد.

بیش سبز: اما از آن دوران، گفتم و گوی زردشت و اوستا و بزرگمهر و باربد و غیره باقی مانده است.

پورپیرار: این ها افسانه هایی اند که در شاهنامه می خوانیم. وقتی سخن از نمایه های تاریخی است باید اسنادی همزمان و تایید شده ارائه کرد. آن چه از آن دوران به عنوان اسناد همزمان به جا مانده، یک سلسله سنگ نوشته از هخامنشیان تا ساسانیان است که در آن ها کوچکترین نشانه ای بر فرهنگ و تمدن و اندیشه و دین نمی یابیم. مثلاً در آن ها سخن از زردشت و اوستا نیست. آن ها یا شناسنامه ی شخصی اند و یا گزارش های نظامی. مدعیان زردشت و اوستا، فی الواقع معلوم نیست که از چه کس و چه چیزی سخن می گویند. من عمدتاً در کتاب دوم به ساخته گی بودن این ادعاها اشاره

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۵ /

آورده ام و به این که سخن از دین و حکمت باستان ایران به کلی سخنی بی سند است و تا زمانی که اسنادی درباره ی این ادعاها ارائه نشود، فقط می توان آن ها را افسانه های نه چندان دلکش شناخت.

بینش سبز: یعنی اوستا و زردشت و کتاب های دیگری که می گویند از دوران ساسانیان مانده، ساخته و پرداخته ی ذهنیات اند؟!

پورپیراز: بی تردید! تمام این ها را پس از اسلام و در جریان مقابله با آن ساخته اند. من در کتاب دوم و سوم به ادله ای روی کرده ام که هر ذهن جستجوگر را به باور ساخته گی بودن این نوشته ها و ادعاها هدایت می کند. آن چه را که من در کتاب دوم درباره ی الفهرست و ابن ندیم و شاهنامه ی فردوسی آورده ام، بی هیچ تعارفی چندان پُر فروغ است که تردید نکنید در پرتو آن، روشنایی تازه ای بر تاریکی های تمدن بشری به طور عام و به ویژه بر تمدن شرق میانه تابانده خواهند شد. این کتاب ها تازه تولد اند. بگذارید هیاهوی حسودان و بی مایه گان فرو نشیند. آنگاه زمان قیام حقیقت و غلبه ی آن بر دروغ خواهد رسید.

بینش سبز: اینک در چه مرحله اید؟

پورپیراز: کتاب سوم، قریب ۵۰ روز است که در وزارت ارشاد، منتظر اجازه ی انتشار است. متأسفانه من این بررسی ها را به گونه ای برداشته ام که در صورت عدم امکان چاپ هر مجلدی، ادامه ی آن اگر نه نامیسر، بل که بسیار دشوار و پُر آسیب خواهد شد. امید دارم آنانی که خود را درباره ی هویت ایرانی، صاحب کمترین دغدغه و التهاب می دانند، لاقلاً مانع انتشار این گفت و گوها نشوند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۶ /

فصل پنجم: گزیده ای از نگارش های استاد ناصر پورپیرا

حربه ی خوش دست حقوق بشر!

اشاره: این یادداشت، نقد کتاب «در هوای حق و عدالت»، کار محمد علی موحد نیست. نگاه کوتاه نوزاویه یی بر منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد و نیم نگاه مختصرتر به واداده گی روشنفکری موجود ماست که آن متن و منشور را هم بهانه ی حمله به فرهنگ ممتاز اسلام و مسلمین قرار داده اند. از کتاب «در هوای حق و عدالت» فقط به عنوان الگوی این گونه بهتان آفرینی ها نقل شده، نه متن شایسته و در خور نقد.

گفت و گوی گسترده و کارساز از حقوق و امتیازات بشر در مقوله و مقدار تصویب منشوری قرار نمی گیرد و به متنی ختم نمی شود که قریب شش دهه پیش در نشستی از سیاستمداران و دیپلمات های از جنگ درآمده ی غربی به جامعه ی آدمی ابلاغ شد؛ منشوری که بدون مخاطب حقوقی معین به دادنامه ی یک مرجع ناشناس قضایی می ماند که بی معرفی مجری حکم، تکلیف هایی را تایید و تبلیغ می کند و یا منتفی و مردود می شمارد که از اساس بر پشتوانه و پذیرشی متکی نیست؛ ماهیتاً برای تبعیت عمومی و بانیت ارتقای مدنیت تدوین نشده و به تدارک مستمسکی برای رفع تکلیف و نمایش کاغذی رعایت کرامت انسانی در غرب مانده تر است؛ غربی که در پانصد سال اخیر در عمل مستمر، طبیعی ترین حقوق فردی و جمعی آدمی در سراسر جهان را نقض کرده و تجاوزاتی را مجاز دانسته که پس از تصویب آن منشور، صورت آشکارتر و عمیق تر و وسیع تر و با کمال حیرت طلبکارانه تر به خود گرفته است!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۷ /

«خانم رایینسون - کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد - این سخنان را به مناسبت پنجاهمین سال تصویب اعلامیه ی جهانی حقوق بشر گفته است: در این پنجاهمین سالگرد، موردی برای جشن گرفتن، تبریک گفتن و خوش حالی کردن وجود ندارد. نمی توانیم ادعا کنیم که طی این پنجاه سال فعالیت در زمینه ی حقوق بشر، دست آورد قابل توجهی در کم کردن موارد نقض حقوق بشر داشته ایم. در همین دهه دوبار شاهد کشتار دسته جمعی علیه صدها هزار افراد انسانی بودیم. تجاوز به عنف به عنوان یک سلاح سیستماتیک در جنگ مورد استفاده قرار می گیرد و هیچ اعتنایی به اسناد حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه ی بین المللی نمی شود. صدها میلیون نفر در فقر شدید زنده گی می کنند و از بدی تغذیه، بیماری و فقدان امید به زنده گی رنج می برند. میلیون ها کودک به خاطر نداشتن آب سالم یا ابتلا به بیماری هایی که قابل پیش گیری اند، می میرند.» (محمد علی موحد، در هوای حق و عدالت، ص ۴۱۵).

تا آن جا که می دانیم موارد و مکان هایی را که خانم رایینسون از تجاوز به حقوق انسان پس از تصویب منشور، آدرس می دهد، بیش تر به حوادثی باز می گردند که کشورهای تدوین کننده ی آن منشور بانی آنند و فهرست او از چگونگی تجاوزات رخ داده در پنج دهه ی اخیر به حقوق انسانی به رفتار های آشکار و پنهان غریبان معطوف است و فقر شدیدی را که معرفی می کند با نمونه ی کشورهای سراسر آفریقا، غالباً گریبانگیر سرزمین هایی ست که متداوماً و تا امروز مورد غارت کامل غریبان قرار گرفته اند. در عین حال، هنوز کسی اعلام نمی کند که مفاد همین منشور عقیم و بدون خاصیت و بی کاربرد در کدام مکتب فکری تهیه و تدوین شده؛ متن آن

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۸ /

بر آیند مبادله ی ذهن و ضرورت و نیازهای کدام فرهنگ و فنون و حاصل و عصاره ی چه تجربه ی زیستی در کدام منطقه ی جهان و با چه گزینشی ست و تا امروز و هنوز نمی دانیم که تراوشات مفاد این منشور، بدون حضور نماینده گان صدها فرهنگ مسلط و معتبر کنونی، مثلاً صاحب نظران خبره از میان مسلمین، بوداییان و یا کنفوسیوسست ها چه گونه جمع آوری شده؟ چه کسانی را بشر شناخته و اطلاق عمومی «منشور حقوق بشر» بر آن دارای چه مفهوم اعتباری و حقوقی قابل قبول است؟!

«ماده ی ۵: هیچ کس را نمی توان شکنجه داد یا در معرض رفتار یا مجازات ظالمانه، غیر انسانی یا خفت بار قرار داد.» (از مفاد منشور حقوق بشر)

اینک می دانیم که بی آبروترین شکنجه گران جهان در میان غربیانی پدیدار شده اند که معلوم نیست چه گونه تمام آتش افروزی بی دلیل در عراق و توحش بروز کرده در زندان ابو غریب را با توصیه و تصویب منشور حقوق بشر توأم و توجیه می کنند؟ و مضحک تر از این نیست که مرتکبین این ددمنشی های خفت بار بهانه می آورند که مشغول برقراری اصول «منشور حقوق بشر» در اقلیمی هستند که پیشتر از آن امتیاز محروم بوده اند تا بر ما معلوم شود که منشور، حربه ی خوش دستی ست برای فرود آوردن بر پیشانی ملت هایی که نمی خواهند با حقوق ملی، منطقه یی و سنت های خود معامله کنند! آیا هیچ سیستم شکنجه ی انسانی مانده است که آموزگاران و کارشناسان دانشگاه گذرانده ی کبیری در مراکز اطلاعات و امنیت غریبان یا همان تصویب کننده گان ماده ی فوق و حساب رسان و موظفان بی مجوز اجرای منشور، مشغول آموزش آن به عوامل حکومت های دست نشانده ی خویش در پهنه ی گیتی خویش نباشند؟!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۸۹ /

تاریخ تدوین منشور حقوق بشر (۱۹۴۸ م) به خوبی بر این گمان دامن می زند که غریبان خونین از آسیب دو جنگ پیاپی جهانی که خود مسبب آن بودند در شرایطی که اندیشه ی طبیعی تفکر درباره ی تمدن از آنان سلب بوده، به قصد جبران زیان های جمعی خویش در فاصله ی کوتاه، یکی پس از دیگر ابزار و اسلحه ی لازم را به صورت قوانین و دستور کار و منشورهای متعدد برای به دست گرفتن مهار عمومی جهان در زمینه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تدارک دیده اند که مقوله ی تدوین منشور حقوق بشر، فقط یکی از آن ابزارهاست. نگاهی به فهرست مراکز، مجامع، دستورالعمل و شیوه هایی که قریب پنج سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، یکی مکمل آن دیگر برای ایجاد هماهنگی مقدماتی در مدیریت سلطه - که خود مایل اند آن را مدیریت توسعه بنامند - تدارک شده، تصنعی و تکلیفی بودن این تظاهرات به ظاهر متمدنانه را آشکار می کند: سازمان ملل، انستیتوت امور بین الملل، شورای روابط خارجی، کمیته ی توسعه ی اقتصادی، شورای تجارت جهانی، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، پنتاگون، سازمان سیا، بیلدنبورگ، کمیسیون سه جانبه، باشگاه روم، منشور حقوق بشر و صدها زیر مجموعه ی گیج کننده ی دیگر که در کارکردی هماهنگ، لوازم و ابزار بلع جهان را تکمیل می کنند و آخرین آن ها گشودن یک دفتر عالی معاونت و مشارکت به نام «سازمان اتحادیه ی اروپا» است. اسلوب کارکرد این سیستم، ساده است: آن دولتی که فرموده ها و فرمول های تحمیلی صندوق بین المللی پول را نپذیرد، آماده ی مصالحه با بانک جهانی نباشد، برای تدارکات ملی و قومی و دینی خود ارجحیت قائل شود و یا در سرزمین اش عرصه را بر فعالیت کارگزاران جهانی سازمان سیا تنگ کند، دولتی ست

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۰ /

مخالف حقوق بشر و از راه پرونده سازی در ابزار دیگری به نام سازمان ملل، به شیوه ی تحریم اقتصادی یا حمله ی مستقیم نظامی - که ابزارهای دیگری با نام پنتاگون یا شورای تجارت جهانی، مسئول تدارک مقدمات و اجرای نهایی آن اند - تنبیه می شود و با او تصفیه ی حساب می کنند!

با این حال و هر چند تجارب موجود، کارکرد منظم اجزای این ماشین عظیم توطئه علیه آزادی و اختیار بشر را که طلبکارانه در زمره ی خدمات نوین تمدن جا می زنند معرفی و مستند می کند، اما روشنفکری کنونی ایران، بدون آگاهی حتی نسبی از مرکزیت اداره ی «اولتراامپریالیستی» جهان و کارکرد هماهنگ و برنامه ریزی شده ی این مرکز برای تسلط عمومی بر زیربنای استقرار ملت ها با این تصور که در دفترچه ای با عنوان منشور، حقوق فرضی انسانی برای او قائل اند، حتی بی توجه به رخ دادهای نظیر ویتنام و شیلی و افغانستان و فلسطین و اروپای شرقی و عراق، نگاه شیفته وار و مجذوب به غرب دارد و با استناد به مفاد جامد منشور، اغلب به جای مهاجم، مدافع را محکوم می کند و همین اواخر متن عاشقانه ی این شیفته گی درونی را در کتابی با نام «در هوای حق و عدالت» به ثبت رسانده است.

«من در رویداد هولناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که تروریست ها به مرکز تجارت جهانی نیویورک و پنتاگون در واشنگتن حمله بردند، در آمریکا بودم. امواج واکنشی که بر اثر آن اتفاق حیرت انگیز، سراسر آمریکا را فراگرفت، هنوز فرو ننشسته است، اما واکنش تروریسم چون خود تروریسم کور و از عقل و حکمت به دور است. در این گونه گیرودارها اول چیزی که فراموش می شود، حق آزادی و عدالت و کرامت انسانی است. آن گل های لطیف و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۱ /

آسیب پذیر به آسانی در ترک تاز کینه توزی و انتقام جویی پایمال می گردند. برخی از دوستان چنین می پنداشتند که واقعه ی چندان هولناک و زجرانگیز، آمریکا را بیدار خواهد کرد و امیدوار بودند دولتی که تاکنون غداری و قلدری را آزموده است، چندی نیز راه حق و عدالت و دوستی انسان ها را بیازماید و اگر زور و قدرت خود را تاکنون وقف افروختن آتش فتنه ها و راه اندازی کودتاها کرده است، باری از این پس چنان نکند و به ویژه در سیاست خاورمیانه یی خود تعدیل قایل شود، اما من دلم فتوی نمی داد که در این خوش بینی شریک باشم و می گفتم خشونت جز خشونت نمی آورد و از درخت زقوم، میوه ی نجات بر نمی خیزد. اگر کار تروریست ها زشت و دل آزار بود، واکنش آن نیز لاجرم چنان خواهد بود.» (موحد، هوای حق و عدالت، ص ۳۲)

این بیانات ظاهراً تز «از خشونت جز خشونت نمی زاید» را تبلیغ می کند. آن گاه برای حیرت افزایی عمومی، مبدای خشونت را به سپتامبر ۲۰۰۱ می کشاند و با توسل به ملاحظات تبلیغاتی منشور شعار می دهد که در آن حادثه تروریست ها «حق و آزادی و کرامت انسانی» را زیر پا گذارده اند و نتیجه می گیرد «کار زشت تروریست ها، لاجرم به طرف مقابل، حق اعمال واکنشی از آن زشت تر را می بخشد» و باز هم آغاز این زنجیره ی واکنش ها را حوادث پس از سپتامبر ۲۰۰۱ می گوید و سوزاندن روستایان در مانده ی افغانستان با ناپالم را به عنوان واکنش علیه تروریست های خشن و ترک تاز و کینه توز موجه می کند؛ بی این که کم ترین اشاره ای در این باره بخوانیم که کدام خشونت و ترکتازی و کینه توزی پیشین غربیان یعنی همان «برافروزان آتش فتنه ها و راه اندازان کودتاها» که خود معرفی می

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۲ /

کرد، مجوز واکنش تخریب برج‌ها را برای به جان آمده گانی صادر کرده که در فرهنگ مقصرین اصلی، تروریست خوانده می‌شوند. ظاهراً زمان عنایت به حقوق و کرامت انسانی در متن بالا به پیش از سپتامبر ۲۰۰۱ باز نمی‌گردد و شهروندان افغانی، عراقی، فلسطینی، آفریقایی و آمریکای جنوبی در لیست دارنده گان این حقوق لوکس منظور نمی‌شوند؛ حق ابراز واکنش در برابر ترکتازی غریبان ندارند و باید ساکت و تسلیم بمانند، زیرا که واکنش آنان به نظر آقای موحد «کور و از عقل و حکمت» به دور است و غریبانی که با خشم و نفرت و کینه توزی خاموش و یا شعله ور جهانی از شیلی تا کوریا رو به رویند، به صرف ارائه ی ورق پاره ای به نام منشور حقوق بشر، اگر در سطح عالم و همه جا مشغول اوباشگری و گردن کشی جهانی اند در گمان و بیان موحد، فقط به اعمال یک تلافی عادلانه سرگرم اند! ژست‌های مسخره ی چنین روشنفکری بی بنیان به خطابه‌های این روزهای ژیسکاردستن می‌ماند که نوجوانان عاصی شده ی آفریقایی را که در حومه ی پاریس بیگاری می‌کنند از کم‌ترین حق اعتراض محروم می‌شمارد، زیرا اگر این صدا فرصت بیان بیش‌تر بیابد، فریاد خواهد زد که: «نیمی از ثروت موجود فرانسویان، حاصل غارت آفریقا است»؛ خواهان حسابرسی آن خواهند شد و بها و جزای خون بر زمین ریخته شده ی میلیون‌ها آفریقایی در ۱۰ نسل گذشته را مطالبه خواهند کرد.

آن‌گاه، صاحب این نگاه به غرب و این هم‌آواز با ترانه‌های ستم‌ستایی غریبان به معرفی پیشینه و پیدایش و نیز انعکاس عقاید درباره ی منشور مشغول می‌شود و کوشش عمومی آدمی را از دیرباز برای ثبت و ساخت این حقوق معرفی می‌کند. آن‌چه اکنون مورد نظر من است، توجه دادن خواننده

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۳ /

به دیدگاهی ست که مولف کتاب «در هوای حق و عدالت» درباره ی رعایت حقوق آدمی در دین دردانه و دوران ساز اسلام دارد که سروده ی بی بهای دیگری در سودای بی خردانه ی تضعیف و تحقیر و تذلیل اسلام است!

«دوران معروف به قرون وسطا که آغاز آن را از فروپاشی و افول امپراتوری روم غربی در اواخر قرن پنجم میلادی رقم می زنند، تقریباً هزار سال طول کشید. شگرف ترین حادثه ی این دوران، ظهور اسلام در نیمه ی اول قرن هفتم میلادی بود که در مدت کم تر از بیست سال، پس از رحلت پیغمبر، کار امپراتوری بزرگ ساسانی را یکسره کرد و امپراتوری روم شرقی (بیزانس) را از ایالت های حاصل خیز و پُر برکت آن در سوریه، فلسطین، الجزیره، مصر و شمال آفریقا بیرون راند و در نهایت، آن امپراتوری محتشم را به حکومت متزلزل و ضعیف در داخل حصار شهر قسطنطنیه مبدل کرد. از آن پس که مدرسه ها و مراکز علوم یونانی در جندی شاپور، اسکندریه، انطاکیه، حران، رها (ادسا) و دیگر جاها به دست مسلمانان افتادند، آثار علمی و فلسفی از یونانی و سریانی به عربی ترجمه شدند. متفکران عالم اسلام از آسیای مرکزی تا اندلس در طول دوران قرون وسطا، مشعل دانش را فروزان نگه داشتند، اما چیزی که هست، آنان التفاتی در خور به مسائلی که در این نوشته ی مورد توجه ماست نکرده اند و این مساله ای ست که توضیح و درک علت آن به دقت و تامل بیش تر نیاز دارد. اینک روشن شده است که مسلمانان، تمام آثار اصیل ارسطو و نیز بسیاری از روح و تفاسیر پیروان او و به ویژه نوافلاطونیان را به عربی ترجمه کرده بودند که در آن میان فقط جای کتاب سیاست ارسطو خالی ست. آیا ملاحظاتی در کار بوده است که

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۴ /

مترجمان را از برگرداندن این کتاب به عربی باز می داشت؟ برخی از محققان معاصر عرب و ایرانی بر آن اند که سیاست ارسطو نیز مانند سایر آثار او به عربی ترجمه شده بود، ولی نسخه ی آن باقی نمانده و به دست ما نرسیده است. البته این مطلب ممکن است، چرا که متن عربی بسیاری از نوشته های «ابن رشد» هم که در اواخر قرن دوازدهم میلادی می زیست در دست نیست و ما آن آثار را از ترجمه های عبری و لاتینی که بر جای مانده است می شناسیم، اما مشکل عمده درباره ی کتاب سیاست ارسطو این است که فیلسوفان مسلمان، نه هیچ شرحی بر آن نوشته اند و نه به روشنی اشاره کرده اند که چنین کتابی را می شناخته اند و در دست داشته اند. آن چه مسلم است نوشته های سیاسی افلاطون به عربی ترجمه شده و پیش کسوتان فیلسوفان مسلمان مانند «کندی» (۱۸۵ - ۲۵۲ ق) و «فارابی» (۲۵۷ - ۳۳۹ ق) بحث درباره ی سیاست را شروع کرده اند، ولی نسل های بعدی فیلسوفان، بحث را پی نگرفته و علاقه ای به بسط و توسعه ی آن نشان نداده اند. چرا چنین شد و چرا بحثی که آغاز شده بود به زودی جاذبه و رونق خود را از دست داد و این قدر غریب افتاد؟ پرسشی است که پاسخ روشنی برای آن نداریم.» (همان، ص ۱۱۸).

بدون اشاره به مضحکه ی سوگواری موحد در رثای سقوط امپراتوری بیزانس به دست مسلمین! امروز مسلم است که تقریباً تمام این داده ها و دانسته ها و ادعاها درباره ی محیط طلوع اسلام از دیدگاه تاریخ و فرهنگ اسلامی غیرمستند اند و مدتی ست می دانیم که سخن از ستیز اسلام با ساسانیان و وجود مراکز علوم یونانی در جندی شاپور و انطاکیه و آن ترجمه ی آثار علمی و فلسفی از یونانی به عربی، تماماً و کلاً در زمره ی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۵ /

اوهامی اند که متفکران یهود در ۲۰۰ ساله ی اخیر تلقین کرده اند و مقصد نخست و نهایی آن ها تهی کردن بطن و ماهیت اسلام از خردورزی، اندیشه سازی و عرضه ی فرهنگ مستقل و متعالی خویش است و با زمزمه و ورد زیر لب می خواهند مسلم کنند که مسلمین جاهل و بدوی، تنها پس از سیراب شدن از سرچشمه ی تمدن های ظاهراً به زور تسخیر کرده ی ماقبل، یعنی زردشتیگری ناشناس و ناپیدا، هلنیسم، مسیحیت و یهودیگری و پس از گرداندن دانش ها و داشته های آنان به زبان عرب، قدرت عرض اندام فکری و تامین نیازهای فرهنگی خود را به دست آورده اند! صاحبان چنین فرضیه ی بی بنیان و بی مصداق در عین حال که ساده گیرانه توصیه های مکرر قرآن عظیم به علم و تفحص و تفکر و گرایش به دانش و آموزش را ندیده می گیرند، فرهنگ اسلامی را لقمه ی آماده می گیرند که مسلمین به زور از سفره ی دیگران برداشته از راه مراجعه به اندیشه ها و کتاب های افلاطون و ارسطو و اوستای دروغین و نیافته ی زردشت به شناخت رسیده اند و نه با ارادت و متابعت مستقل از متن کبیر قرآن! اینان فراموش می کنند که در قرون هفتم تا نهم میلادی (اول تا سوم هجری) یعنی در اوج تسلط جزمیت حصار کشیده ی اندیشه های کلیسایی بر اروپا، کم ترین عنایتی به متفکران هلنیستی کفر شمرده می شد و هیچ دست مایه ای از سخن اندیشه وران یونان پیش از مسیح در گردش نبود تا مسلمین با رجوع به آن ها سهمی بردارند! و گرچه اثبات قاطع هیچ مطلبی در موضوع ارتباط داده های یونانی با تفکرات اسلامی ممکن نیست، اما صاحب قلم کتاب «در هوای حق و عدالت» بی توجه به چنین موجبات تردیدی، زمینه را چندان فراهم می بیند که حتی مدعی شود متفکران عالم اسلام با ندیده گرفتن عمدی کتاب سیاست

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۶ /

ارسطو، هرگونه اندیشه ورزشی را به جز التفات در خور به مقوله ی حق از دیگران غصب کرده اند! به راستی که موحد با ارائه ی این برداشت و بهتان، گام بزرگی در تایید و بل تکمیل تراوشات فکری شعوبیه ی قدیم و جدید پیموده است!

«توجه عمده ی فارابی به سیاست، نه از آن باب است که امروزه به لحاظ مصلحت عمومی زنده گی و تامین رفاه افراد و تنظیم شئون اداره ی کشور مورد نظر می باشد، بل که توجه وی معطوف به کمال روحی و سعادت معنوی انسان است. سعادت قصوا که فارابی در طلب آن است در صورتی تحقق می یابد که عقل انسان از «قوه» به «فعل» بیاید (عقل هیولایی او به عقل فعال بدل شود) و به مرتبه ای از کمال برسد که «در قوام خود محتاج به ماده نبود» و «از جمله موجودات مفارق و مبرا از ماده گردد». برداشت های او در این زمینه متأثر از آثار افلاطون (جمهوری و نوامیس) و ارسطو (اخلاق نیکوماخوس) است که البته با عنایت به مباحث و اصطلاحات رایج در عالم اسلام عرضه می شوند. مدینه ی فاضله ی فارابی، هرمی ست که در راس آن قانونگذار با تمام اختیارات قضایی و اجرایی قرار دارد و قاعده ی هرم از طبقه ای تشکیل شده که اجزای آن همه خادم محض اند و طبقات میانی هرم هر یک نسبت به فرادست خود خادم و نسبت به فرودست خود مخدوم اند و آن که در راس هرم قرار دارد، مخدوم کل است و خادم کسی نیست.» (همان، ص ۱۲۰).

این عناد آشکار با اسلام از آن جا آغاز می شود که صاحب این گفتار و گونه های مشابه او مصر اند به عالی ترین و اعلاترین و معتبرترین و تنها سند شناخت دین متین اسلام یعنی قرآن عظیم رجوع نیاورند و توجه به آن متن

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۷ /

نخستین را از یاد خود و خواننده بروبند؛ به گونه ای که مولف کتاب «در هوای حق و عدالت» در یادداشت های فقه ها و صاحب نظران قرون چهار و پنج و شش هجری که به تقریب تمامی آنان زیر چتر ابهام و اتهام انتشار اسرائیلیات قرار دارند، به دنبال دیدگاه اسلام درباره ی حق می گردد و نه در متن اصلی و ابدی آن یعنی قرآن! در این جا نیز محدوده ی گفت و گو را چندان نمی گشایم که از آورنده ی این بیان سوال کنم چه گونه فارابی و کندی و تالیفات شان را از نظر تاریخی مسلم می کند. در حالی که در قرن سوم هجری، تصور تالیفات فلسفی و حکمی به خط و زبان عرب که هنوز از نقطه و اعراب بهره ای نداشته، غیر ممکن می نماید؟ و از آن پس نیز مولف ما باز هم به سلسله ای از فقه ها و حکما رجوع دارد تا دامنه ی تایید حق و عدل نزد مقامات و مقولات اسلامی را تنگ تر کند و با این هدف به سراغ شرح حق و عدل اسلامی نزد ابن سینا و غزالی و راغب اصفهانی و گروه اشاعره و ابوعلی مسکویه و ابن خلدون و از این قبیل می رود و باز هم به قرآن رجوعی ندارد که یک آیه و نشانه ی آن، تمام منشور سازمان مللی بی خاصیت و بدون کاربرد او را بی رنگ می کند و به جای آن، کلیتی می نشانند که وعده ی اجرای جزای سرکشی در آن، پشت متجاوز را می لرزاند: «ستم کننده گان بر مردم و آنانی که به ناحق در زمین سرکشی می کنند، شایسته ی مواخذه اند و بر آنان عذاب سخت مقرر است.» (شوری: ۴۲)

و اگر همین مفسر و شارح و مبلغ منشور حقوق بشر که ناشر آن سازمان ملل است ناگزیر می شود در جایی بر توجه قرآن به عدل و حق و قسط و لزوم رعایت حقوق دیگران و تاکید بر برابری اشاره ای بیاورد، از آن است که

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۸ /

مثل موارد دیگر، این بار متن و بطن قرآن را هم وامدار و وامانده ی داده های پیشین و متقدم حکمای یونان بشناساند!

«بحث حقوق طبیعی در جهان اسلام به صورت بحث از توانایی عقل در شناخت نیک و بد مطرح شده و ابعاد گسترده ای یافته است. در تقریر مبانی حقوق طبیعی گفتیم که تصور این حقوق مبتنی ست بر اندیشه در سامانندی جهان آفرینش و قبول این اصل که عالم، مجموعه ی پریشانی نیست. انسان در کوشش برای فهم جهان و کشف قواعد حاکم بر آن، متکی به عقل خود است. در نقل از سخنان ارسطو هم دیدیم که او فقط قانون را برای تامین عدالت کافی نمی داند و در کنار حق مبتنی بر قانون از «حق طبیعی» سخن می گوید. حق قانونی نارسا و ناتمام است و همه جا با میزان عدالت راست در نمی آید و بنابراین به چیزی بالاتر و برتر از حق قانونی نیاز می افتد که آن را «حق طبیعی» یا «عدالت طبیعی» نام می نهند. مشابهت تعبیرات قرآنی «عدل»، «قسط»، «قسطاس» و «میزان» با تعابیر یونانی که پیش تر نقل کردیم، در خور دقت و توجه است. واژه ی عدل نیز مانند معادل یونانی آن به دو بخش برابر هم دلالت دارد و «عادل» کسی ست که به این برابری پای بند است و آن را به اجرا می گذارد و آلت سنجش برابری ها ترازو (قسطاس یا میزان) است.» (محمد علی موحد، در هوای حق و عدالت، ص ۹۸).

چنین پویه ای که به تکاپوی مقصد معین ره می سپرد و ادامه ی سلسله ی پوسیده ی مبلغان ارجحیت تمدن غرب در دوران قاجار است، اندک اندک ما را به در باغ سبز چاره اندیشی های هزار بار سوخته و غیر ممکن این روزگار می کشاند که همان گسست کامل از گذشته و در این جا به معنای

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۳۹۹ /

فاصله گرفتن از اسلام و کپی برداری و پیوستن به اصل و اورجینال تمدن غربی است!

«داعیان تجدد در کشور های مسلمان را به دو دسته می توان تقسیم کرد: دسته ای بر آن بودند که می توان و باید در اصلاحات از زمینه ی موجود اسلام که در طی چهارده قرن با رگ و ریشه و گوشت و خون درآمیخته است، استفاده کرد. این ها یا واقعاً آدم های متدینی بودند که به معارف اسلامی و سنت های گذشته دل بسته گی داشتند و جمع و توفیق میان تجدد و مذهب را به لحاظ باور و اعتقاد قلبی خود تبلیغ می کردند یا آدم های پراگماتیست و عملگرا بودند که در هر حال اسلام را به عنوان واقعیت مسلط بر ذهن و نگرش مردم تلقی می کردند و در افتادن با آن را یک ماجراجویی بی حاصل، بل که مضر و خطرناک می دانستند. در مقابل این دسته، متجددان اسلامگرا، دسته ای دیگر از تجدد طلبان و ستیزه گران رادیکال بودند که با «کهن جامه ی خویش پیراستن» سخت مخالف بودند و پابندی به سنت را بزرگ ترین گرفتاری شرق می دانستند و معتقد بودند مادام که پای این ملت ها در منجلاب رسوبات گذشته فرو بسته است، تحرک و جنبش برای آنان غیرممکن خواهد بود و دشواری ها ادامه خواهند داشت. این جمع تجدد طلبان، تحجر و تصلب را از ذات سنت و جزم اندیشی و تعصب را از ذات اعتقاد دینی جدا نمی دانستند و می گفتند تا کوزه ی ضمیر مرد مسلمان از محتوای خود به کلی تهی نگردد و گسست کامل از گذشته حاصل نشود، صلاح و فلاح این جوامع میسر نخواهد افتاد و طمع اصلاح و بهروزی چون باد بیزی در غربال و آب سایه در هاون خواهد بود. میرزا ملکم خان را در ایران، نماینده ی طرز فکر اول و آخوند زاده را نمونه ی طرز فکر دوم باید

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۰ /

به شمار آورد. ملکم خان در نوشته های پس از دوران جوانی، سازگاری میان تجددطلبی و مبانی مذهبی را ممکن می داند؛ حتی در شماره ی پنجم روزنامه ی قانون می نویسد: «آن چه اروپاییان در زمینه ی آزادی سیاسی و حقوق فردی در قوانین اساسی خود آورده اند، به طوری مطابق اصول اسلام است که می توان گفت سایر دول، قانون اعظم خود را از اصول اسلام اخذ کرده اند.» او در شماره ی ۳۶ همان روزنامه نیز می نویسد: «در دنیا، هیچ نظم و حکمتی نمی بینیم که مبادی آن یا در قرآن یا در اقوال ائمه یا در آن دریای معرفت اسلام که ما احادیث می گوئیم و حدود و وسعت آن خارج از تصور ماست، به طور صریح معین نشده باشد و کشف این حقیقت، شرایط ترقی ما را به کلی تغییر داده است.» البته گریبان چاک کردن های میرزا ملکم خان برای شرع، نه از روی اعتقاد، بل که از راه مصلحت اندیشی است، اما آخوندزاده در نامه ای به مستشارالوله، نویسنده ی رساله ای به نام «یک کلمه» (که او نیز مانند میرزاملکم خان، هوادار سازگاری میان شرع و تجددخواهی بود) می نویسد: «به خیال شما چنان می رسد که گویا به امداد احکام شریعت، کونستیتونیون فرانسه را در مشرق زمین مجری می توان داشت؟ حاشا و کلا، بل که محال و ممتنع است.» آخوند زاده در همین نامه به ناسازگاری اصول مساوات و آزادی با موازین شرع می پردازد و می پرسد آیا «مساوات در حقوق، مختص طایفه ی ذکور است؟» «بت پرستان و مشرکان نیز در بشریت برادران ما استند و به واسطه ی مغایرت اعتقاد نوع بشر از حقوق حریت محروم می تواند شد؟» «قتل نفس و قطع اعضا و چوب زدن، صفت طوایف بربریان و وحشیان است.» (موحد، در هوای حق و عدالت، ص ۴۲۶).

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۱ /

به ظاهر قلمدار ما در کار بیان بی طرفانه ی انگاره های وصول به تمدن و تجدد و تحقق حقوق آدمی در دوره های اخیر است، اما با نگاه به باطن این مراجعه از سمت گیری در سایه ی نشسته ی صاحب قلم خبردار می شویم؛ زیرا میرزا ملکم خان که هنوز در چاره جویی برای بن بست های ملی، نگاه محیطی و بومی دارد در خطاب قلمدار، «گریبان چاک کن قلابی» مقام می گیرد و آخوندزاده ی مدافع «گسست کامل از گذشته» و خواهان «تخلیه ی کوزه ی ضمیر مرد مسلمان از محتوای خود» که می رود تا «ناسازگاری اصول مساوات و آزادی با موازین شرع» را برملا کند، مالک پرچم های برافراشته ای می شود که مسئولیت دارد عقب مانده گی ما در درک و فهم «یکسانی حقوق زن و مرد و برابری انسانی میان مشرک و مسلمان» را گوشزد کند و به سبب قوانین قصاص و حد و تعزیر «بربر و وحشی» بخواند! اما این گونه متونی که توصیه می کنند برای کسب بهروزی، آموزه های اسلامی را که «تحجر و تصلب در ذات آن است» به دور بریزیم، درباره ی دسته ی دیگری از باور های پوشالی که جااعلان به ایرانیان قدیم نسبت می دهند و نمونه ای از آن در متن ذیل مندرج است، عقیده ای ندارد و تحجر و تعقیدی در آن نمی بیند!

«پادشاهی فروغی ست از دادار بی همتا و پرتوی از آفتاب عالم افروز؛ فهرست جرائد کمال، فراهمگاه شایسته گی ها. به زبان روزگار، فرایزدی خوانند و به باستانی زفان کیان خورده. بی میانجی دست امکان در قدسی پیکر {برگدازد} و از دید آن همه گان پیشانی نیایش بر زمین پرستاری نهند.» (فره ایزدی، ابوالعلاء سودآور، ص ۲۸).

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۲ /

بدین ترتیب برای کسب بهروزی باید از قرآن دور شویم و به فری پناه بریم که به پادشاهان غالباً دروغین تاریخ چند هزاره ی پیش ایران منسوب می کنند و امروز گرچه از قبیل این هذیان «فر» شناسانه، عناوین پُر برگی به بساط فرهنگ ما موجود اند، اما ظاهراً امثال موحد به بازخوانی منتقدانه ی آن ها رغبتی نشان نمی دهند که هر جمله ی آن در اندازه ی یک نشست محفلی آقایان نشئه و بی خبری می آورد، زیرا به معنای این همان فری ست که این روزها بوش در زیر عقاب گچی به دیوار کاخ سفید الصاق شده احساس می کند و در گمان غرب گرایان شوکت ستای ما مقدس است!

«آن چه مسلم است، نه در دین اسلام و نه در هیچ دین دیگر، صورت بندی مجموعه ای از حقوق و آزادی ها به نحوی که در اعلامیه ی جهانی حقوق بشر «۱۹۴۸م» یا در بیانیه ی حقوق بشر و شهروند «۱۷۸۹م» فرانسه مشخص گردیده است، وجود ندارد. پس آن ادعای ملکم خان (و امثال او) که «سایر دول، قانون اعظم خود را از اصول اسلام اخذ کرده اند»، شعار عوام فریبانه و دور از صداقت و صمیمیت است.» (موحد، در هوای عدل و عدالت، ص ۴۲۹)

و این پایان آن مکاشفه ی به ظاهر ترقی خواهانه ای ست که در فضای کتاب «در هوای حق و عدالت» می گذرد: اعلام عقب مانده گی اصولی دین اسلام و کتاب قرآن از مفاهیم و مدارج منعکس در بندهای منشور غربیان و تاختن و توهین علنی به ملکم خان تا آن جا که به سبب اشاره ی او به قدمت ترقی خواهی در قرآن و نزد مسلمین، ملکم را عوام فریب و بی صداقت می نامد. به راستی که مدت هاست که سرناهای روشنفکری ما سر تنگ ندارند و آواهای گوش خراشی که در سالن سیاست و فرهنگ ملی سر می دهند،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۳ /

یکسره از دم گشاد نواخته می شود. موحد که در این جا مدعی ست متون دینی و از جمله قرآن از جامعیت منشور در ارائه ی مجموعه ی قواعدی در لزوم رعایت حقوق و آزادی های آدمی عقب می ماند، از ورود به «ماهیت» موضوع درمانده است، زیرا مراجعه به حقوق و آزادی های فردی و جمعی در متون دینی و به ویژه در قرآن، صورت عبادی و تکلیفی گریزناپذیر دارد که نقض کننده ی آن از ادعای ایمان و از صورت کمال انسانی تخلیه می شود و مستوجب کیفرهای جدی و محرومیت از مواهب و عنایات الهی است. در حالی که منشور سازمان مللی او، حالتی از اندرزه های پدرانیه ی کلیسایی به خود گرفته است که نه جامعیت دارد، نه بدیع و صحیح است و نه اجرای آن چنان که در عراق و افغانستان شاهدیم، جز با نقض و نفی تا آخرین کلام همان منشور میسر و ممکن نیست!

«ماده ی ۱. ابنای بشر، همه آزاد به دنیا می آیند و در کرامت و حقوق با هم برابر اند. همه از موهبت خرد و وجدان برخوردارند و باید با هم برادروار رفتار کنند.» (از مفاد منشور حقوق بشر)

این بند نخست آن سند است تا قدرت لفاظی را نزد کسانی معلوم کند که می خواهند منشور فاقد تضمین بنویسند و خود نخستین نقض کننده ی آن باشند! ارائه ی این تعارفات نابالغ که با ماهیت زیستی کنونی انسان ذره ای سازگاری ندارد و یکدست و هماهنگ دیدن محیط اجتماع آدمی در این زمان که رنگین کمانی از تفاوت های مختلف اقتصادی، فرهنگی، دینی، مذهبی و باور متعصبانه به کهن ترین معتقدات و سنت های چند هزار ساله، حتی در جوامع به ظاهر پیشرفته ی چون جاپان و چین و هند و سراسر اروپا مستولی ست، چنین توصیه های نصیحت گونه ی بی پشتوانه را که جز در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۴ /

موارد توطئه های سیاسی ضمانت اجرا ندارند، از صورت بیانیه یی برای ایجاد تفاهم و رعایت حقوق جمعی خارج می کند و از آن ابزاری خشن، ولی خوش دست می سازد که در مقاطعی همانند امروز با آن مسلمین ظاهراً نا آشنا با حقوق بشر را در جای خود بنشانند.

«ماده ی ۱۵. هر کس حق دارد که دارای تابعیت باشد. هیچ کس را نمی توان خودسرانه از تابعیتی که دارد محروم ساخت و نیز نمی توان حق تغییر تابعیت را از او سلب کرد.» (همان)

مثلاً اگر با استناد به این ماده ی منشور به صورت قانونی سؤال کنیم که سرخ پوستان چند هزاره ی ساکن اتازونی را باید تابع ایالات متحده ی کنونی بدانیم یا مهاجران عمدتاً اروپایی تازه از راه رسیده به آن سرزمین را تحت تابعیت قبایل سرخ پوست اتازونی در آوریم، آیا جز پوزخند خشمگینانه، پاسخی خواهند داد؟ چنین است که می توان گفت تقریباً هیچ یک از مواد منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد، مفهوم مستقل حقوقی ندارد و بیرون از ماهیت موضوع است.

«ماده ی ۱۴. هر کس که تحت تعقیب باشد، حق پناهنده گی خواستن از کشورهای دیگر و استفاده از آن را خواهد داشت. این حق در مواردی که تعقیب واقعاً ناشی از جرایم غیر سیاسی یا اعمال خلاف مقاصد و اصول ملل متحد باشد، قابل استفاده نخواهد بود.» (همان)

در این مورد نیز تشخیص صلاحیت پناهنده و حدود اختیار و آزادی های سیاسی و نیز حق او برای تعقیب آرمان هایی که موجب گریز از زادگاهش شده، به کلی از شرایط و امیال و تفسیرهای سیاسی سرزمین های پناهنده پذیر و داد و ستدهای دیپلماتیک جاری و معمول تبعیت می کند و در حال

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۵ /

حاضر پذیرش پناهنده در بیش تر موارد با به خدمت گرفتن کامل پناه جو، در اندازه ی یک هم‌آواز با سیاست ها و صلاح دید های میزبان و نفی کننده ی آرمان های بنیانی خویش برابر شده است.

«ماده ی ۱۲. زنده گی خصوصی، خانواده، خانه و مکاتبات هیچ کس نباید در معرض مداخله ی خودسرانه قرار گیرد و نیز نباید شرف و آبروی کسی مورد تعرض واقع شود. هر کس حق دارد در برابر این گونه مداخلات و تعرضات از حمایت قانون برخوردار باشد.» (همان)

درباره ی این ماده ی منشور تنها می توان به آخرین تحولات در خصوص رعایت حقوق فردی و گروهی اشخاص در مدعی ترین کشورهای غربی، چون ایالات متحده، انگلیس و فرانسه اشاره کرد. اینک آن دولت ها به فرمان قانون های محلی قادر و مجاز اند تا تمامی منشور و از جمله این ماده را ندیده بگیرند، زیرا جواز ورود بدون اعلام در مکالمات و مراسلات عادی و الکترونیکی و خصوصی ترین زوایای زنده گی افراد و خانواده ها را به بهانه ی مبارزه با تروریسم به دست آورده اند و می توانند نوجوانان مسلمان را که به پوشش دینی خود معتقد و علاقه مند اند از ادامه ی تحصیل در نخستین زادگاه آزادی غربی یعنی فرانسه بازدارند! بدین ترتیب موضوع منشور حقوق بشر، عالی ترین و رسمی ترین صورت شوخی عمومی را به خود گرفته است در هنگامی که مولف و مخاطب و مبلغ و مجری آن دولت هایی هستند که هر کدام تعریف جداگانه ای برای آزادی، برای حقوق اجتماعی و حتی برای خود بشر دارند!

اینک زمان آن است که از کسری های کتاب موحد بکاهم و با ارائه ی نمونه های اندکی از مفاد و مواد الزام آور رعایت حقوق و حدود انسانی در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۶ /

قرآن عظیم از قلمدار کتاب «در هوای حق و عدالت» بخواهم، لااقل در اندازه ی میرزا ملکم خان، نگاهش را به خطه ی خویش و بر مردمی برگرداند که مومنین آن ها به تبعیت از آموزه های قرآنی با نیکی هر روزه و با رعایت و سواس گونه ی حقوق دیگران به امید برخورداری از پاداش های خلاف ناپذیر الهی، عملاً کهن ترین منشور حقوق بشر یعنی قرآن، منادی مسالمت و رعایت را محترم می شمارند و به منشور حقوق بشر سازمان ملل اعتنایی ندارند که در حال حاضر متن و مستمسکی برای اعمال آزار و آدم کشی غریبان در میان مسلمین صبور و سلامت اندیش و غیرمسلمینی ست که برای ادامه ی حیات ملی و مستقل خویش ارجحیت قائل اند.

«به مادر، به پدر، به اقوام، یتیمان، بی چیزان، همسایه گان، دوستان، رهگذران، مسافران، بنده گان و زیردستان نیکی کنید که خداوند به خود پسندان عنایتی ندارد.» (نسا: ۳۶)

«خداوند شما را به عدالت، مهربانی، رعایت دیگران و دوری از نادرستی و گردن کشی فرامی خواند.» (نحل: ۹۰)

«اقوام دیگر را حقیر نشمارید. دچار بدگمانی نباشید. خبرچینی نکنید.» (حجرات ۱۱ و ۱۲)

«در راه خدا بجنگید، اما تجاوز نکنید. خداوند، متجاوزان را نمی پسندد.» (بقره: ۱۹۰)

«جانب عدالت را نگه دارید و حقیقت را بگویید؛ هر چند به سود شما یا والدین و خویشان شما نباشد. غنی و فقیر در نظر تان یکسان باشد و از هوای نفس پیروی نکنید.» (نساء: ۱۳۵)

«یتیم را میازارید و فقیر را از خود مرانید.» (ضحی: ۹ و ۱۰)

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۷ /

«بر باطل، لباس حق نپوشانید و حق را آگاهانه زیر پا نگذارید.» (بقره: ۳۲)
و سرانجام او را به اوصاف اولیه ای توجه دهیم که خداوند، شرط وصول
انسان به مرحله ی تعادل و ایمان قرار می دهد:
«آنانی که فروتن اند در برخورد با نادانان آرام می مانند؛ به اعتدال رفتار می
کنند، به ناحق خون نمی ریزند، اوقات خود را به بطالت نمی گذرانند، در
برابر حقایق، خود را به کوری و کوری نمی زنند، در سختی ها صبور می
مانند و در پرهیزکاری پیش قدمی می کنند.» (آیات پایانی سوره ی فرقان)
کراماتی که این آیه ها به انسان تکلیف می کنند، هنوز در زمره ی آرمان
های دور از دسترس زمان مایند. قرآن، استحکام بنیان هستی فردی و جمعی
را موکول به رعایت هایی می داند که در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی
منزه سازند و این بیان، تنها جزء کوچک کتابی ست که ۱۴۰۰ سال مقدم بر
تدوین منشور حقوق بشر، آدمی را به اعتدال، سلام، صلح، امنیت و دوستی
سفارش کرده و به منکران و متکبران، جزای هول آور و به مومنان و پیروان،
پاداشی را وعده داده است که باورمندان را در تبعیت از راه درست،
لحظه ای دچار تردید نمی کند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۸ /

تاریخ و نشانه های حضور تاریخی یک ملت

تاریخ و نشانه های حضور هیچ ملت و اقلیمی چنان که در مورد تاریخ ایران باب کرده اند با آرایه و زیور فرهنگی آغاز نمی شود و به همان ها پایان نمی گیرد. اگر سراسر هستی تاریخی ایران پس از اسلام تا زمان صفویه را به ذکری در دیوان شعرا، مندرجات کتاب ها، چند تابلوی مینیاتور و تعدادی سکه ی ساخته گی موکول و متکی می کنیم که تماماً در زمره ی عوارض فرهنگی قدرت اند، نه علایم سیاسی و دلیلی بر حضور عینی آن، پس در اصالت این اسناد موکداً تردید کنید، زیرا مراکز قدرت سیاسی در سرزمین و حوزه ای پیش از این تظاهرات فرهنگی به معرفی آبشخور گذران اجتماعی و تظاهرات اقتصادی و تولیدی نیازمندند که مجمل و سر بسته ترین سر فصل های آن با چنین شروح و شروطی پیوند می خورد:

مراکز تولید و تهیه ی لوازم مورد نیاز حکومت و مردم از کارگاه سازنده ی تازیانه و شمشیر تا آهنگری که برای اسب و الاغ آدمیان، نعل هلالی می خماند، سفالگری که ظرفی برای شام و نهار اهالی می پزد و زرگری که ظواهر پیوند زناشویی و یا تاج قبله ی عالم را آماده و عرضه می کند.

مجموعه ی ابنیه مخروطه و بر جای مانده ی حکومتی که حاکم و سلطانی در آن ساکن بوده و قبه و بارگاهی بر سقف، جای جداگانه برای نشست و خورد و خواب خدم، طویله ای برای اسب و حشم، باغی برای تفرج بزرگان و سالن و سرسرای برای بار عام به ضمیمه داشته باشد.

مسجد و مناره ای که وسعت آن بیانگر جمعیت شهر و استحکام و اسلوب آن نماینده و معرف مرتبه ی مدنیت شود و نوع ایمان مردمی را اعلام کند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۰۹ /

بازار و سرایی که چیزی به عمده و جمله در آن بفروشد با سراچه های تو در تو که کالا در آن انبار کنند، حجره هایی که محل رجوع دلال و مشتری و مظنه گیر و رباخوار شود تا بررسی بقایای آن طول و عرض و وسعت تولید، میزان گرفت و داد و حوزه ی امکانات شهری را به آینده گان بنمایاند.

راه های منظم ارتباط که در آن کاروان ها بگذرند، شهرها را به هم متصل کنند و ابزار امتزاج آدمیان و اقوام شوند.

کاروان سراهایی که به شکل پلکانی در یک مسیر و در مواضع معین امکان باراندازی و استراحت ساربان و استر و جمل را میسر کنند؛ کسانی در آن آب و نان و علوفه ای به از راه رسیده گان بفروشند، در نا به سامانی های جوی، امکان اسکان چند روزه را عرضه کنند و معماری، وسعت و تعداد حجره های آن به تاریخ بگویند چه میزان رفت و آمد کالایی و در چه حوزه ی جغرافیایی به زمان ساخت آن کاروان سراها برقرار بوده است.

ضمایم زنده گی شهری، گورستان، گرمابه، گلستان، می و مطرب خانه، جایی برای قبول مهمان و اهل عبور، تعبیه داشته باشد.

وبالاخره ظواهر اثبات حضور و وجود طبقات اجتماعی به صورت لوازم کاربردی زنده گی معمول یا ممتاز، خانه های اشرافی بهره برده از حداکثر استحکام و مهارت سازنده گان و مصالح ممتاز روزگار خود تا معلوم شود وزراء و صاحبان دیوان و کسب و کار و حجره داران و مالکان و سازنده گان و استاد کاران دست اول نیز بنابر توان و نیاز، عرض اندام کرده و اثری در محیط خویش به جا گذارده اند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۰ /

اگر جامعه ای نتواند لاقلاً بخش هایی از این مجموعه علایم و امکانات را به عنوان پایگاه حضور قدرت و مکتب نشان دهد، چنان که در یونان و روم و چین و مصر و بین النهرین عهد سلوکیه قابل دیدار است، پس ادعای وجود سلطان و حاکم و لشکرکشی و عیاشی شبانه و شاعران قصیده گوی صله گیر و هنرمندان و رقصنده گان و مغنیان و خواجه گان و عمله جات سیاست و میل کشی چشمان و سر بُری از این دست قمیژها جز خیالپردازی نخواهد بود و تنها در متن مینیاتورها واقعیت می گیرند؛ زیرا نخست باید زمینه هایی برای تولید ثروت فراهم شود تا حاکمی سهم خود از آن بطلبد. سپس از محل ذخیره ی آن، مطرب و شاعر و نقاش و سپاهی و طبیب و فال گیر و معمار و معبّر را به بارگاه بخواند و به خدمت گیرد. بدون این مقدمات، هیچ صاحب مقامی که قدر ماندگار تاریخی بیارزد، حتی اگر در صد کتاب نامش برده باشند، صد خمره ی سکه به نام او بیابند و هزاران بیت شعر در اوصاف قهر و لطف اش سروده باشند، در طشتک تاریخ ظهور نخواهد کرد، زیرا شعر و کتاب و سکه را می توان در هر زمان و با هر متنی در فضای کوچک اتاقی به دلخواه این و آن آماده کرد.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۱ /

منشای بیماری هموطن ستیز (به جان انداختن اقوام منطقه ی ایران)

سرزمین کثیرالملهی ایران که برای اثبات سهل و ساده ی آن کافی ست کتیبه ی بیستون و کتیبه ی دیوار جنوبی تخت جمشید و نیز کتیبه ی مقبره ی داریوش را گواه بگیریم که در تمام آن ها داریوش هخامنشی، ۳۳ قوم ساکن این نجد را نام می برد که از راه ستیز و جنگ مغلوب او شده اند. این اسناد نخستین که همسازی و همزیستی بومیان و اقوام پیش از داریوش در نجد ایران را اثبات و کورش و داریوش را برهم زننده ی آرامش و امنیت و متوقف کننده ی پروسه ی رشد بومی و قومی و ملی در شرق میانه معرفی می کند با زبان بدون ابهام می گوید که این اقوام چندان قدرتمند و از چنان کثرت و توانایی برخوردار بوده اند که داریوش غلبه ی مکرر بر آنان را در زمره ی افتخارات تاریخی خود بیان کند.

باستان پرستان ما اینک و به وجهی باور نکردنی آن هم بر اساس تبلیغات و جعلیات گروه یهودی که با نام ایران شناس و مورخ و باستان شناس و حفار و مرمت کار به خدمت دانشگاه های کلیسایی و کنیسه یی اروپا و آمریکا و ایران در آمده اند، به طور مطلق می پذیرند که همان حاکمیت باستانی داریوشی با مفهوم حقانیت غلبه ی حاکم شمشیر به دست بر مغلوبین، امروز نیز در تمام عرصه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران باید که برقرار بماند و بدین وسیله تایید می کنند که نژاد پرستان، ذهن متوقف دارند و با تلاش های دراز مدت بشر، برای برقراری حقوق عمومی برابر، فارغ از ظواهر شناخته شده و آشکار زیستی، مانند رنگ و زبان و جغرافیا و فرهنگ و سنت و نژاد موافق نیستند و از آن هم عجیب تر سرزمین ایران را در زمره ی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۲ /

دارایی و میراث نخستین متجاوز می‌دانند که در بی‌اختیار و مقید کردن بومیان کهن این اقلیم با کمک وسیع یهودیان منطقه موفق بوده است و بدین ترتیب آشکارا اعلام می‌کنند که کم‌ترین پیوندی با هستی و هویت و دیرینه‌ی ملی ندارند؛ به تسلط شمشیر معتقد اند و چنان که خواهم نوشت، بیگانه پرست‌اند. کهنه‌گی و بی‌کاره‌گی این اندیشه، آن‌گاه مضاعف می‌شود که در سده‌ی اخیر، کار متمایلان به مداومت غلبه‌ی داریوشی که عمدتاً کسوت سیاسی سلطنت طلبی می‌پوشند و ادعای برتری فارسیان را دارند، حتی به نفی حضور باستانی عمده‌ترین گروه‌های نژادی ایران انجامیده است. این توقف مسلم اندیشه ورزی و این تسلیم بی‌قید و شرط به عوام‌گرایی تا آن‌جا رشد کرده است که می‌توان مدعی شد در حال حاضر باستان پرستان ما فاقد تاریخ ملی پیوسته‌اند و از جمله نمی‌توانند با دوران‌های متعدد و دراز مدت مدیریت مقتدرانه‌ی ترکان بر سرزمین ایران، از غزنویان و سلجوقیان تا صفویه و قاجار تعیین تکلیف کنند و نمی‌دانند که آن ادوار و حکومت‌ها را ادامه‌ی حیات ملی بنامند و یا دوران انقیاد و اشغال و حاکمیت بیگانه بیانگارند؟! داستان این دست و پا بسته‌گی باستان پرستی بی‌سواد ایران به چنان مراتب مضحکی منتهی شده است که اقدام به تمسخر عمومی آنان، محمل عقلی و اثبات غیر قابل تردید به خود می‌گیرد و خردمندان را وادار می‌کند که دمی از ستیز فرهنگی با این بازگویان افسانه‌های دست ساخت یهودیان درباره‌ی هویت و هستی ایرانیان باز نمانند. دانسته‌های امروز ما درباره‌ی سرزمین و سرگذشت و سیره‌ی شرق میانه به طور کامل بر منابع تازه ساز متکی‌اند و از مسائلی می‌گویند که در خطوط اصلی تا دو سده‌ی پیش در تصورات و اسناد هستی تاریخی این منطقه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۳ /

منعکس نبوده اند. از جمله‌ی حیرت‌آورترین این داده‌های جدید، ظهور ناگهانی یک دسته اوراق مسلسل و شماره بندی شده در تایید و تثبیت قوم و اقلیم فارس همراه با تلقین قوام و قدمت و حتی ادعای برتری آنان نسبت به سایر ساکنین بومی ایران است! این ظهور سازمان داده شده در حالی هیاهووار بر ذهنیت ملی ما سرازیر شد که پیش از آن، سکوت کش‌داری را درباره‌ی حضور قوم و قدرت فارس بر اسناد تاریخی ایران مسلط می‌بینیم و چنان که این بررسی نشان خواهد داد، دورتر از دوران جدید در حیات این سرزمین، کسی را نمی‌شناسیم که به نام و کام فارسیان شمشیر و یا قلم زده باشد.

از ۱۵۰ سال پیش، چنان که گویی سراب بهشتی را بر شوره زاری برآورند، نهضت بازشناسی فارس و فارسیان به راه می‌افتد و یکی پس از دیگری قلمدارانی از راه می‌رسند که از هر سنگ و کلوخ فارس تا دورترین دره و از هر آوازمند تاریخی آن تا اعماق ناپیدای پیشدادیان باخبر اند و به راستی جاده‌ای را می‌کوبند که عبور پُر مدعا و ویرانگرانه‌ی رضا شاه که پراکنده گی ملی را با تبلیغ خونین پارس پرستی پایه گذارد در چند دهه‌ی بعد با تبختر تمام میسر شود. آنان و ناگهان از قوم و قبیله و اقلیمی خبر دادند که گویی هستی عمومی ایرانیان را بنیان گذارده اند و یکی پس از دیگری با رونویس از یکدیگر در فاصله‌های کوتاه، متن‌های مشابه تدارک شد که بخش تاریخی آن به راستی جز پندار بافی افسانه‌گون نیست که آشنایی با فهرست این فرآورده‌ها چه بسا خردمندان را مایه‌ی تاملی شود.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۴ /

۱. تاریخ مملکت فارس، کار میرزا آقا کمره بی که از ظهور آن فقط ۱۵۰ سال می گذرد و خواهیم خواند که می توان این کتاب را نخستین متن درباره ی فارس و فارسیان شناخت.

۲. آثار جعفری یا «نزهت الاخبار»، کار جعفر خورموجی که قریب ۱۴۰ سال پیش پیدا شد و محتوای آن در خطوط اصلی و عمده با کتاب پیش، تفاوت اساسی ندارد.

۳. تاریخ مسعودی یا عبرت الناظرین، کار میرزا حسن فسایی در ۱۲۰ سال پیش و باز هم با مضامینی نزدیک به دو تالیف پیش.

۴. آثار عجم، کار فرصت الدوله شیرازی در قریب ۱۱۰ سال پیش و مشحون از همان حکایات شاخ دار سه نفر قبل.

بخش عمده ی این آثار سرسپرده به فارس در هندوستان و با سرشت خلق الساعه و بی نیاز از ارائه ی سند و نمونه و منظر تاریخی تدارک شده و سرنوشت تدوین آن ها مرموز است و همین بی پیوند و بی پشتوانه گی این آثار، سرانجام سازمان دهنده گان اصلی را واداشت تا پدر بزرگی برای این نواده گان قد و نیم قد در مکتوبات قدیمی دست و پا کنند و قریب قرنی پیش، بار دیگر شاهد طلوع ناگهانی کتابی درباره ی فارس شدیم که به طور معمول در پستوی کتابخانه ی موزه ی بریتانیا درانتظار نوبت ظهور خاک می خوردند و دو انگلیسی مکار بانام های لسترنج و نیکلسون در صحنه ظاهر می شوند تا از کلاه گشاد تولید اسناد مجعول برای تاریخ و فرهنگ ایرانیان، خرگوشی به بزرگی کتاب «فارس نامه» اثر مولف مجهول الهویه ای با نام عاریتی ابن بلخی، ظاهراً از تالیفات سال های آخر سده ی پنجم هجری، بیرون کشند!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۵ /

«در هیچ یک از منابع معتبر، نامی از مولف فارس نامه به میان نیامده است... و نام مولف این فارس نامه، هنوز شناخته نیست، اما در دیباچه‌ی خود می‌نویسد که جد او از مردم بلخ بود و ابن بلخی لقب مناسبی ست برای نامیدن مولف تا زمانی که هویت او بهتر ثابت شود.» (ابن بلخی، فارس نامه، تصحیح منصور رستگار فسایی، چاپ بنیاد فارس شناسی، صفحات ۱ و ۱۹).

بار دیگر با مولف مشکوک الاسم و احوالی رو به روییم که کتاب‌اش درست مانند الفهرست ابن ندیم، ظاهراً از یاد زمانه ساقط بوده و تا این اواخر به دید نیامده است و این یکی هم مانند همان ابن ندیم و بسیاری از «ابن و ابو یک چیزی» هایی که فقط هزار تایی آنان را ابن ندیم در الفهرست قلابی‌اش از «ابن دنیا» تا «ابو زیر» معرفی می‌کند، مشغول تدوین و تالیف کتاب، بافتن فلسفه، یافتن ستاره گان، سرودن شعر و افسانه و نقل تواریخ بی سر و ته در قرون اول و دوم و سوم هجری بوده اند تا مثلاً در فارس نامه بخوانیم: «فارس، طرفی بزرگ است و همواره دارالملک و سریرگاه ملوک فرس بوده است!» و اگر از سقوط داریوش تا زمان رضا شاه، کسی ادعای دارالملکی فارس نکرده و هرگز سریرگاه هیچ ملکی نبوده، برای سازنده گان کتاب فارس نامه، محل عنایت و رعایتی نیست، زیرا دیگر به تجربه باور کرده اند که نزد روشنفکران و به مذاق ایشان افسانه‌های دروغین اعتبار ساز بسی شیرین تر از یقین و حقیقت زقوم است. از دیدگاه آنان، اساس این تالیفات، انتقال قضایا به ذهن خالی مانده‌ی ایرانیان و با هدف واداشتن ما به پارس کردن به دیگران بوده است، نه ارائه‌ی سندی تا جایگاه واقعی خویش را در میان همسایه گان و همراهان و همسرنوشتان تاریخی مان باز یابیم.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۶ /

«بنابر آن چه از مطالب کتاب و نحوه ی بیان ابن بلخی برمی آید، او همچنان که پارسیان را بسیار عزیز می دارد، اقوام و قبایل و ملت‌هایی را نیز نمی پسندد و از آنان به نکوهش یاد می کند. به عنوان مثال، عرب‌ها را دوست نمی دارد؛ عرب را کی محل ایشان محل سگان باشد، صورت نبندد کی به پیکار ایشان روم.» (همان، ص ۱۳)

این همان حکایت حال روشنفکری سده ی اخیر ایران است که بازگفتم. گشودن چنگک و نشان دادن دندان به همسایه گان! پس چرا کتاب خفیف ابن بلخی که نام و شخص‌اش عاریتی و نامسلم است با چنین مطالبی مطلوب آنان نباشد و مبلغ آن نشوند؟ باری نوشته‌اند که از این کتاب، تنها دو نسخه یافته‌اند و مطابق معمول یکی از آن‌ها را در زیرزمین و شامورتی خانه ی موزیم بریتانیا:

«تنها دو نسخه ی خطی اثر، ظاهراً در اروپا وجود دارد. یکی نسخه‌ی بسیار کهن موزیم بریتانیا که ظاهراً بی تاریخ است.» (همان، ص ۳۸)

پس دو نسخه‌ی خطی از کتابی یافته‌اند که گرچه نسخه‌ی موزه‌ی بریتانیا را «بسیار کهن» می گویند، اما در عین حال معترف‌اند که فاقد تاریخ نگارش است! و برای درک ارزش و اهمیت آن نسخه‌ی دیگر که نوشته‌اند در پاریس است، بهترین راه رجوع به قضاوت مقدمه نویس همان فارس نامه است.

«نسخه‌ی پاریس به راستی چندان به درد نمی خورد، جز این که نشان دهد چه گونه یک ایرانی امروزی نسخه‌ی قدیم‌تر را خوانده است.» (همان، همان صفحه)

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۷ /

این توضیح نامفهوم نسخه‌ی دوم کتابی است که قدیم‌ترین مدرک هویت قومی و ملی ایرانیان قرار داده اند و ذره‌ای تردید ندارم و شک نمی‌آورم که چنین نسخه‌هایی از چنان کتاب‌هایی جایی نهفته نیست، الا که هم به نگاه نخست، جعل و جدید بودن آن بر اهل فن و نظر آشکار شود و اگر ارزشی تردید در این بیان من دارید، به درد دل مصحح کتاب گوش دهید که ناکامی‌اش در یافتن اصل این نسخ به وصف خودشان «بی‌تاریخ و به درد نخور» را چنین بیان می‌کند:

«اما کوشش‌های زیر، سبب شده‌اند تا به گمان این جانب از همه چاپ‌های قبل متمایز باشند، هرچند ادعا نمی‌کنم که توانسته باشم حق مطلب را آن چنان که باید و شاید ادا کنم؛ مخصوصاً که کوشش‌هایم برای دست‌رسی به دو نسخه‌ی مورد مراجعه‌ی لسترنج - نیکلسن تا هنگام چاپ کتاب، بی‌ثمر ماند.» (همان، ص ۶)

نخست بپرسیم که رستگار فسایی چه گونه فارس‌نامه‌اش را بدون رجوع به نسخه‌ی اصل تصحیح کرده است و از چه راه به صحت و امانت آن گواهی می‌دهد؟ و اگر لسترنج یا نیکلسون به فرمان این همه مرکز فرهنگی کنیسه‌ی اروپا که از آن‌ها نان و نام می‌گیرند، برخی به آن دست‌نویس‌ها کم و افزوده و یا حتی بدون هیچ اصلی از خود قصه ساخته باشند، ما از کجا به بنیان درست این داده‌ها ورود می‌کنیم و چه حجتی بر دانایی‌های ما در این باره وجود دارد؟ و آیا درست از همین مسیر نیست که در این اواخر، صاحب‌مشتی شاهکارهای دست‌ساز نوپدید چون تواریخ هرودت و الفهرست ابن ندیم و فارس‌نامه‌ی ابن بلخی و نقل از مورخین یونانی و رومی و ارمنی و مستندات و مواریث مکتوب و کهن دیگر شده‌ایم که اصل و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۸ /

اورجینال تمامی آن‌ها تنها به چشم امثال لسترنج و نیکلسن گذشته است تا در زمره ی آنان از جمله آگاه‌مان کنند که:

«یعنی در عجم شرف ایشان (پارسیان) همچنان است کی شرف قریش در میان عرب و علی بن الحسین را- کرم الله وجهه- کی معروف است به زین العابدین، ابن الخیرتین گویند یعنی پیرو دو گزیده به حکم آنک پدرش حسین بن علی رضوان الله علیهما بود و مادرش شهربانویه بنت یزد جردالفرسی و فخر حسینیان بر حسنیان از این است کی جده ی ایشان شهربانو بوده است و کریم‌الطرفین اند و قاعده ی ملک پارسیان بر عدل بوده است و سیرت ایشان داد و دهش بوده و هرکی از ایشان فرزند را ولی عهد کردی، او را وصیت برین جبلت کرد: لا ملک الا بالعسکر و لا عسکر الا بالمال و لا مال الا بالعماره و لا اماره الا بالعدل و این را از زبان پهلوی به زبان تازی نقل کرده اند. یعنی پادشاهی نتوان کرد الا به لشکر و لشکر نتوان داشت الا به مال و مال نخیزد الا از عمارت و عمارت نباشد الا به عدل و پیغمبر را- علیه السلام- پرسیدند کی: چرا همه قرون، چون عاد و ثمود و مانند ایشان زود هلاک شدند و ملک پارسیان به درازا کشید با آنک آتش پرست بودند؟ پیغمبر- صلی الله علیه و سلم- گفت: لانهم عمروا فی البلاد و عدلوا فی العباد. یعنی از بهر آنک آبادانی در جهان و داد گسترند میان بنده گان خدای- عز و جل- و در قرآن دو جای ذکر پارسیان است کی ایشان را به قوت و مردانگی ستوده است، یک جا عز من قائل: بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید. یعنی فرستادیم بر شما بنده گانی از آن ما کی خداوند نیرو و بطش سخت بودند.» (همان، ص ۵۲)

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۱۹ /

در همین چند سطر مذاقه کنیم که چه سان دغلانه اختلاف افکنی می کند: پارسیان در میان عجم که غرض مردم ایران است، امتیاز و شرف قریش را می برند در میان عرب! چنان که حسین ابن علی فخر زن پارسی اش را بر حسن ابن علی می فروشد و پیامبر اکرم، پارسیان و زمامداران شان را می ستاید و خداوند در قرآن به احسنت گویی پارسیان مشغول است؛ گرچه آیه از سوره ی اسراء باشد، به شماره ی پنج و آشکارا خطاب به یهودیان! و چیزی نمی گذرد که حتی قرآن نیز به لغت پارسیان می شود:

«و در قرآن یک لفظ پارسی است و این از غرایب است و مسئله های مشکل کی امتحان کنند فضلا را بدان.» (همان، ص ۵۶)

آن کلمه ی پارسی که ابن بلخی دروغین در قرآن یافته «سجّیل» در سوره ی «الم ترکیف» است و شاید نشان پارسی بودن اش را تشدید بر جیم آن بداند که مخصوص عرب است! اما مصحح کتاب که خود یک پارسی اصیل است، بدون هیچ ضرورت و پیوندی با تصحیح نسخه، هراسان و شتابان به ابن بلخی و از قول سیوطی در ذیل صفحه تذکر می دهد که لغات پارسی قرآن، بسی فزون تر و فراوان تر است!

«۳۲ واژه ی فارسی در قرآن مجید به کار رفته است که عبارت اند از: استبرق، سجّیل، کورّت، مقالید، اباریق، بیع، تنور، جهنّم، دینار، سراق، روم، ن، مرجان، رس، زنجبیل، سجّین، سقر، سلسبیل، ورده، سندس، قرطاس، اقبال، کافور، کنز، معجوس، یاقوت، مسک، هود، یهود، ورک، صلوات.» (همان، ص ۵۶)

بی این که به ادعای مضحک فارسی خواندن حرف «ن» و لغت «کورت» و دیگر کلمات در مدعای بالا ورود کنم که غالباً مشدد اند، گفته باشم که

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۰ /

واژه ی ورک در قرآن عظیم نیست و همین نکته بر بی پایه گی پندارها، غرض ورزی و بی سواد ی دست اندر کاران معرفی «فارس نامه» گواه است و بالاخره اجازه دهید از میان دلایل بسیار دیگر، دو دلیل ساده ی قلب و جعل «فارس نامه» ی ابن بلخی را برای خردمندان این سرزمین بشمارم و برگی بر افتضاح کرسی های ایران و اسلام شناسی داخل و خارج بیافزایم تا زمان رسیده گی به اعمال ضد فرهنگی و خائنه ی آنان که رسوایی نهایی و جهانی است فرا رسد:

«سبب تالیف این کتاب به فرخندگی: چون مقتضای رای اعلی سلطان شاهنشاهی - لازال من العلو بمزید - چنان بود که پارس کی طرفی بزرگ است از ممالک محروسه - حماهاالله - و همواره دارالملک و سریر گاه ملوک فرس بوده است.» (همان، ص ۴۷)

بر پیشانی این کتاب بی بهاء و در اولین سطور متن فارس نامه، دو داغ دروغ بزرگ و بدنما دیده می شود که برای بطلان کامل این سند ساخته گی کفایت می کند. نخست این که در تمام کتاب فارس نامه از آن که خواسته اند آن را به مشخصات نثر قرن پنجم در آورند، هرگز موصول «که» نیامده و نه فقط همه جا جایگزین آن را به صورت «کی» می بینیم، بل حتی صورت «که» در ترکیباتی چون «آنکه» نیز به صورت «آنک» ثبت است، اما جاعل، که در سطور نخست، هنوز قلم اش به دروغ عادت نکرده، هم در سطر مقدم موصول «که» را می آورد که نشان از آشنایی او با نثر قرون بعد می دهد و دوم این که اصطلاح سیاسی «ممالک محروسه»، ساخت منشیان دوره ی قاجار است و هرگز در هیچ متنی جز منشآت دوران قاجار به کار نرفته است و نشانی از آن در ادبیات قرن پنج و شش نیافته ایم:

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۱ /

«ممالک محروسه: عنوان و لقب گونه‌ای است مملکت ایران را که در عهد قاجار متداول بوده است.» (دهخدا، ذیل واژه‌ی محروسه)
همین قید را دهخدا ذیل واژه‌ی «ممالک» نیز آورده است و چنین است که به شرط عمر، اخراج فارس نامه‌ی ابن بلخی، این کتاب مشحون از بی‌شرمی‌های مکرر در ارائه‌ی عشوه و اباطیل فارس پرستی را از اسناد ایران شناسی نیت کرده‌ام. مختصر این که اگر در مدخل متنی و در سه سطر نخست آن دو گاف و غلط بی‌آبرو ساز یافت می‌شود، پس چنین تالیفی تنها به کار آن زده می‌شود که معلوم کنیم این کتاب سازان شلخته و ناشی کار، به طمع صید ماهی اختلاف افکنی، چه طعمه‌های متعفن‌تری را در شمایل کتاب به قلاب فرهنگ ما بسته‌اند و در دریای تاریخ ایران رها کرده‌اند و چه سان بنیان فارس شناسی و فارس پرستی و فارس ستایی آبکی را به قصد تذلیل و تخریب اتحاد ملی ما بنا نهاده‌اند.

بدین ترتیب معلوم شد که تزریق نام فارس به عنوان قوم و سرزمین پیش‌تاز و ممتاز به تاریخ و جغرافیای ایران نیز همانند تلقین نژاد آریایی به‌سان بدل کردن گبریگری به زردشتی‌بازی پاک اندیش و صاحب کتاب، همانند اختراع سلسله‌ی ناشناس اشکانی و شبیه اسناد تراشی و کتیبه‌کشی برای امپراتوری بی‌نشانه‌ی ساسانی، همه و همه اجزای یک پازل بد نقش‌اند که در دو قرن اخیر برای مشغول کردن ذهن روشن‌فکری و نوآموزان و آلودن اسناد آموزشی این سرزمین به دروغ و نیز ایجاد تفرقه و دشمنی میان مردم ممتاز شرق میانه به دست مورخین و شارحین و شرق‌شناسان و باستان‌پژوهان یهودی ساخته شده و در حال حاضر صفحه به صفحه، سطر به سطر و کلام به کلام آن چه را که در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی درباره‌ی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۲ /

پیشینه‌ی پیش از اسلام ایران و همسایه‌گان مان می‌دانیم، جز مهملات متکی بر اسناد و افسانه‌های خواب‌آور و ناباب نیست؛ چنان‌که اینک با خبریم شناسنامه‌ی اصلی و کهنه‌ی فارس شناسی یعنی کتاب «فارس‌نامه»ی ابن بلخی که برای نگارش آن نهصد سال قدمت قائل‌اند، جز اوراقی تازه نوشت و پریشان مضمون نیست.

حالا این قوم فارس که از زمان قدرت یابی‌اش به زمان رضا شاه، جز موجب پراکنده‌گی ملی نبوده و عالی‌ترین شخصیت‌های سیاسی صاحب‌منصب آن جز به خدمت مطامع بیگانه‌گان و پراکندن اندیشه‌ی جدا سوری قومی و ملی کمر نبسته‌اند و شخصیت‌های فرهنگی دولتی برخاسته از میان آنان جز به تایید اوراق جعلی فراهم شده در دانشگاه‌های کلیسایی اروپا و آمریکا در موضوع تاریخ و ادب و باستان‌شناسی و هویت‌سازی مشغول نبوده‌اند و تقریباً از میان آنان سیمایی را نمی‌شناسیم که در سده‌ی اخیر عرض اندام چاره‌سازی در مقابله با تلقینات جدا ساز یا در جهت قوام سیاست ملی کرده باشد، هنوز هم مدعی است که دیگر اقوام و بومیان کهن ساکن این سرزمین از کرد و بلوچ و گیلک و لر و ترک و خوزی و مازندرانی، گرچه تمام آنان اسناد اثبات‌حضور دیرینه لااقل به قدمت پنج هزاره در این سرزمین دارند، اما به جرم نداشتن هویت قلبی و دروغین آریایی - که درست به سبب نادرستی‌اش ظاهراً فقط برازنده‌ی فارس‌های بدون پیشینه‌ی تاریخی شمرده می‌شود - به نوعی مدیون و مغلوب فارسیان‌اند و ضروری‌ست در مقابل آنان گوش به فرمانی کنند و دست به سینه بایستند!

اینک این متفرعان فارس مسلک که از هیچ طریق حتی قادر به اثبات هموطنی خویش نیستند و در بارگاه و پیشگاه هر قضاوتی که برای اسناد

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۳ /

درست ارزش قائل شود و به بررسی عالمانه بها دهد، ناکام می ماند و شکست می خورند و به عنوان یک قوم و حتی حوزه‌ی جغرافیایی، تمامی اوراق و اسنادشان همانند همان فارس‌نامه، قابل ابطال است، عجیب است که دیگر اقوام و بومیان بزرگ ایرانی را در مقابل خویش حداکثر صاحب «خرده فرهنگ» می گویند! قدمت قدرتمندانه و بسیار قدیم و قویم تر آنان را منکر می شوند که یکی از این دست تفکرات بیمارگونه‌ی آنان درباره‌ی ساکنان قدیم ایران از جمله متوجه ترکان است!

اوج این بازیچه شمردن حیات و هستی ملی، آن جا بروز می کند که این قوم غریبه که تا ۱۵۰ سال پیش، کمترین نشانه‌ی تاریخی در اثبات خویش به عنوان یک قوم قدرتمند صاحب حشمت تاریخی ندارد و در اسناد ملی ایران پیش از رضا شاه، برگ سالم غیرجاعلانه‌ای در ارائه‌ی حضور ساده‌ی آنان هم در تاریخ پیدا نمی شود و هرگز کسی به نام فارسیان در بیست و سه قرن اخیر حکومت نکرده و حکمتی نداشته، عمده ادعاهای خود را بر مبنای دفتر شعری می گیرد به نام «شاهنامه» و در هر بن بستی، تکرار و باز خوانی حماسی ابیاتی از این دفتر شعر را به جای شناسنامه‌ی حضور دیرینه‌ی خود در ایران ارائه می دهد و از آن که در تمام موارد، جز به هیاهوی تبلیغاتی ملتسمس و متمسک بوده و جز به بوق و کرنای رسانه‌ی چنگ نزده و پشتیبانی جز به اصطلاح همین روشنفکری دود آلود نداشته که ما را به تصورات قالیچه پرندگی و موشک پرانی دو هزاره‌ی پیش پارسیان دعوت می کنند، حتی آماده نبوده است که در ابیات و اشعار همین شاهنامه‌اش دقتی کند تا بل که از توهمات خود بکاهد، از خدمت دانشگاه‌های دروغ‌باف اروپا بیرون خزد و برای همبسته گی سالم ملی، دستی بیرون آورد؛ زیرا اگر بنا را بر همین افسانه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۴ /

های خواب آور شاهنامه نیز بگذارد، خلقت سیاسی و فرهنگی جهان به زمان و بیان فردوسی را هم سه بخش خواهد دید که ظاهراً فریدون در تقسیم دنیای آن روزگار، میان سه فرزندش سلم و تور و ایرج، بدون اظهار امتیازی میان آنان، مرتکب شده است:

نخستین به سلم اندرون بنگرید / همه روم و خاور مر او را گزید
بفرمود تالشگری برکشید / گرازان سوی خاور اندر کشید
دگر تور را داد توران زمین / ورا کرد سالار ترکان و چین
یکی لشگری نامزد کرد شاه / کشید آنگهی تور لشکر به راه
بیامد به تخت مهی برنشست / کمر بر میان بست و بگشاد دست
بزرگان بر او گوهر افشاندند / جهان پاک توران شه اش خواندند
پس آن گه نیابت به ایرج رسید / مر او را پدر شهر ایران گزید
هم ایران و هم دشت نیزه‌وران / همان تخت شاهی و تاج سران
سران را که بد هوش و فرهنگ و رای / مر او را چه خواندند ایران خدای
بدین ترتیب و ظاهراً همان گونه که سرزمین توران، نام خود را از تور، یکی
از فرزندان فریدون می‌گیرد، ایران را هم می‌توان نامی مایه گرفته از ایرج
یکی دیگر از فرزندان فریدون انگاشت که برای نخستین بار در همین شاهنامه
ارائه شده است. وانگهی بنابر همین اشعار بی‌بهاء هم، چند معنای مخالف با
ادعاهای کنونی پارس پرستان بیرون می‌زند: نخست این که شأن و منزلت
تاریخی ترکان، کم‌ترین تفاوتی با رومیان و چینیان و ایرانیان پیدا نمی‌کند.
دوم این که خلاف روم و توران و چین، این اشعار چنان که متن تمامی
شاهنامه، سرانجام معین نمی‌کند که «شهر ایران»، کجای جهان است و
بالاخره در این نخستین ابیات مقسم هستی قومی و جغرافیایی جهان، خلاف

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۵ /

ترکان، نامی از پارسیان برده نمی‌شود و از همه عجیب‌تر این که در تمام شاه‌نامه تا پایان دوران کیخسرو که بنیان ریزی تاریخی و جغرافیایی اقوام در شاه‌نامه محسوب می‌شود در مقابل سیصد بار که نام و یاد ترکان در ابیات فردوسی به اثبات قدرت و عظمت می‌آید، فقط در پانزده محل، نام پارس و پارسیان آمده است که در همه جا درست مانند همین نام ایران، اشاره به اقلیم نامشخص و فاقد امتیازهای تاریخی و جغرافیایی دارد.

نبتن یکی نه که نزدیک سی / چه رومی، چه تازی و چه پارسی
به سیمین تنان آوریدند سی / از اسبان تازی و از پارسی
شما را سوی پارس باید شدن / شبستان بیاوردن و آمدن (!؟)
سوی پارس فرمود تا برکشید / به راه بیابان سر اندر کشید
سوی پارس لشکر برون راند زو / کهن بود و لکن جهان کرد نو
وز آن جا سوی پارس اندر کشید / که در پارس بد گنج‌ها را کلید
سوی پارس آن‌گاه بنهاد روی / چو چنگ زمانه رسیدی بدو
سپرد آن‌گهی تاج شاهی بدوی / وز آن جا سوی پارس بنهاد روی
بیامد سوی پارس کاووس کی / جهانی به شادی برافکند پی
همه پهلوی پارس، کوچ و بلوچ / ز گیلان جنگی و دشت سروج
سوی پارس شد توس و گودرز و گویو / ابا لشکری نام بردار نیو
از آن جا سوی پارس بنهاد روی / به نزدیک کاووس فرخنده پی
که بر کشور پارس بودند شاه / ابا نامداران زرین کلاه
هیونان فرستاد چندی به ری / سوی پارس نزدیک کاووس کی
بزرگان سوی پارس کردند روی / برآسوده از رزم و از گفت و گوی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۶ /

این تمامی ذکر پارس و پارسیان تا پایان دفتر چهارم شاهنامه است که بیش تر به یک تبعیدگاه می ماند تا مرکز قدرت و حکومت! و چنان که می خوانید یاد پارس به عنوان سرزمینی نامعین تا پایان دوران کیخسرو، جز همین چند بیت مبهم و غالباً تکراری نیست. ظاهراً تمام این اشعار به صورت های مختلف می گویند که از طهمورث و منوچهر و نوذر و لهراسب و کیتباد و کیکاووس و کیخسرو، بدون این که بدانیم کرسی و بارگاه خودشان در چه اقلیمی مستقر بوده، کسانی را برای گذران دوران بازنشسته گی و یا به طلب چیزی مثلاً اسب به فارس فرستاده اند! و چنان که خواندیم فردوسی هم آنان را به عنوان قوم برگزیده و صاحب تاریخ و سازمان ده، شناسایی نکرده است. غریب این که در همین دوران یعنی از کیومرث تا کیخسرو که دو سوم شاهنامه را شامل می شود و گرچه دست و پا شکسته و مملو از نادرستی های بسیار به خصوص در ترسیم تعلقات جغرافیایی، اما به هر حال توضیح تبدلات و تناقضات بین اقلیم و اقوام منطقه ی ماست که ضمن آن در برابر آن ۱۵ بیت بی فروغ درباره ی فارس و پارسیان که خواندید و صرف نظر از ۴۰۰ بیت که در آن ترکان به نام توران و تورانیان نامیده شده اند فردوسی، سیصد بار نام قوم و مردم و سرزمین ترکان را به لحن و زبانی می آورد که غریب نیست بگویم شاید او خود ترک بوده است. بشنوید:

به کشتی گذر کرد ترک سترگ / خرامید نزد پرستنده ترک
سپاهی برآمد ز ترکان و چین / همان گرزداران خاورزمین
چنین گفت کای کار دیده پدر / ز ترکان به مردی برآورده سر
یکی نامور ترک را کرد یاد / سپهد کروخان ویسه نژاد
ز گرد اندر آمد درفش سپاه / سپهدار ترکان به پیش سپاه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۷ /

خزروان ابا تیغ زن سی هزار / ز ترکان بزرگان خنجر گذار
که دو پهلوان آمد ایدر به جنگ / ز ترکان سپاهی چو پشت پلنگ
که آن ترک در جنگ نراژدهاست / دم آهنج و در کینه ابر بلاست
ز ترکان و از دشت نيزه و ران / ز هر سو بیامد سپاهی گران
ز ترکان به گرد اندرش صد دلیر / جوان و سرافراز چون نره شیر
از این پر هنر ترک نوحاسته / به خفتان بر و بازو آراسته
فرود آمد از درگه دژ فرود / دلیران ترکان هر آن کس که بود
ز ترکان بیامد دلیری جوان / پلاشان بیدار دل پهلوان
که آمد ز ترکان سپاهی پدید / به ابر سیه گردش بر رسید
بیارم سواران ترکان کنون / همه شهر ایران کنم جوی خون
حالا این پانزده نمونه را که از ابتدای آن سیصد بیت مذکور در موضوع
ترکان در چهار کتاب نخست شاهنامه اختیار کرده‌ام با آن پانزده بیت
درباره‌ی فارس که تمام یاد شاهنامه از آنان در همان چهار کتاب بود بسنجید
تا چند نکته‌ی مسلم قابل استخراج شود: اول این که شاهنامه از فارس فقط به
عنوان یک حاکم نشین و سرزمین نام می‌برد و نه یک قوم و قدرت محلی و
دیگر این که فردوسی در تمام شاه نامه، کسی را از فارس به هیچ نبردی نمی
کشاند و نمی‌خواند و شخصیت صاحب‌عنوانی از میان آنان، چه نظامی و چه
فرهنگی، معرفی نمی‌کند و بالاخره در قریب هزار بیتی که در سراسر
شاهنامه از توران و تورانیان و ترکان و ترک و سرزمین و قوم آنان سخن
دارد، جز چند مورد که از زبان دشمنان در حال جنگ، ایباتی در خفیف
شمردن ترکان بیان می‌شود، در تمام موارد دیگر، ترکان به شجاعت و
جنگ آوری و درایت ستوده شده‌اند که در آن ۹۵ بیتی که در سراسر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۸ /

شاهنامه اشاره به فارس می آورد، چنین تمجیدهایی دیده نمی شوند و چنین است که می توانم تکرار کنم فردوسی شاهنامه، بیش تر سخن گوی ترکان است، تا فارسیان.

بدین ترتیب به تجزیه طلبان فارس سفارش می کنم که فریب تبلیغات شعوبیه‌ی جدید و پادوهای نوپدید آنان را نخورند! لاقبل آن اوراق و اشعاری را که مستند می انگارند، بدان می نازند و به ریش خویش می بندند، درست بخوانند، حساب خود را از بومیان و اقوام کهن ایران جدا نکنند، از ادعاهای قدمت و سروری و بنیانگذاری هویت ملی که تماماً نشات گرفته از تبلیغات و تلقینات مورخین یهود در دو قرن اخیر و به قصد ایجاد تفرقه‌ی ملی و منطقه‌ی است دست بردارند، به گفت و گوی عالمانه‌ی ملی در موضوع تاملی در بنیان هستی و هویت ایرانیان تسلیم شوند، خود را به صورت دلچکان چکمه به پا و قلم به دست رضا شاهی نیاریند و فرصت پیش آمده برای بازسازی تفاهم ملی تخریب شده به زمان آن قلدر احمق و بی سواد را از دست ندهند.

باید از یاد نبریم که این سرزمین تا زمان حکومت ترکان قاجار هم نه یک مملکت منحصر به یک قوم که «ممالک محروسه‌ی ایران»، چیزی شبیه «ایالات متحده‌ی آمریکا» یا «اتحاد جماهیر شوروی» خوانده می شده که از پذیرش و رعایت حقوق برابر قومی و منطقه‌ی تا آن جا حکایت می کند که هر یک از آن‌ها را مملکتی می خوانده اند. پس آیا این فارسیان و باستان‌گرایان تسلط طلب با ادعاهایی که از پس نکبت حضور و ظهور شرق شناسان و ایران شناسان جاعل و بی سواد و دروغ گو و مزدور کنیسه و کلیسا پیش می کشند، خود را مرتجع تر و عقب مانده تر از سلاطین و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۲۹ /

سیاستمداران دوران قاجار معرفی نمی کنند و آیا ستیز مداوم با اندیشه و عمل باستان و فارس پرستان، عالی ترین نمودار ترقی خواهی نیست و آیا نباید علیه بیماری هموطن ستیزی کنونی که آسیب و انگل آن را رضا شاه نادان به فرمان بنیادهای یهودی و به قصد ایجاد تفرقه ی ملی و منطقه یی در ذهن روشنفکری حقیر و عمدتاً مزد بگیر ایران کاشت، با تمام توان بکوشیم؟!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۰ /

تاریخی گری

(مقاله ای برای مدیران جوامع بشری)

«ذلك من انباء القرى نقصه عليك منها قائم و حصيد: اين اخبار اقوام پيشين از پا برجا و برچيده است که بر تو نقل می کنيم.» (هود، ۱۰۰)

پیوسته سؤال بزرگ برای اصحاب تاریخ حول محور شناخت علل و ابزار صعود و سقوط قدرت ها دور زده است؛ حتی افسانه های غیر تاریخی و میتولوژی ها نیز مشحون از این اصل تغییرناپذیر و بیان طلوع تدریجی یک قدرت و سقوط غیرمنتظره و معجزه وار آن است. این روند طلوع و سقوط و جاگزینی چنان پُرشتاب و متوالی ست که تجمع های توانمند منطقه یی، اقلیمی و بومی کنونی در سراسر جهان نتولد اند؛ برای آن ها پیشینه ای دورتر از یک سده نمی شناسیم و پیش چشم ناظرانی هنوز زنده، مجموعه ای از قدرت های اروپایی و آسیایی و امپراتوری ها و سلطنت هایی چون تزارهای روسیه و قوم قاجار و سلسله ی پهلوی و امپراتور عثمانی و اتحاد جماهیر شوروی و رایش هیتلری و امپراتوری چین و مجموعه ای از خرده قدرت های خاور دور و آفریقا و کلکسیونی از روش های تسلط استعماری در لوای امپراتوری انگلستان و فرانسه و اسپانیا و ایتالیا پایپی و آواروار فروریخته اند، همچنان که نشانی از فراعنه ی مصر و امپراتوران روم و شمشیرکشان هخامنشی و امپراتوران صحراگرد شمالی باقی و بر جای نیست. هیچ مورخی تا کنون به قانونمندی درونی این صعود و سقوط های ظاهراً مسلم و ناگزیر پی نبرده و هیچ مکتب تاریخی برای قانون این بازی قدرت گروهی و فردی که بی استثنا به سرانجام شوم و ذلت بار و مملو از ناکامی منجر شده، توضیحی نداشته است. تا آن جا که تاریخ را تنها بیان و توصیف

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۱ /

داستان گونه‌ی دوران بلوغ این عظمت‌ها و سوگ سرایی بر ویرانه‌های آن گفته‌اند.

نوشته‌ی حاضر، تماشای تاریخ از پنجره‌ای است که قرآن جاویدان بر علل و ابزار این سقوط و صعودها می‌گشاید؛ بی‌حاصلی تخیلات عظمت طلبانه نزد اشخاص و اقوام را با زبان سرشار از ناچیزانگاری و تحقیر و تمسخر بیان می‌کند و آینه‌ای ننگه‌می‌دارد تا در آن تماشای عاقبت و آینده‌ی محتوم قدرتمندترین و قلدرترین مجموعه‌ی ظهور کرده در تاریخ یعنی ایالات متحده آمریکا به روشنی ممکن شود.

«تاریخ»، لغت قرآنی نیست. مسلماً در زبان بومیان ایران پیش از پوریم، اگر ملاک را اندک مانده‌های مکتوب بر سنگ و سفال بگیریم، کاربرد نداشته، در ترکی کهن اشاره‌ای به آن نشده و در عربی بودن آن تردید قوی داریم، زیرا مصدر و ریشه‌ای در زبان عرب ندارد و به قطع نمی‌توان گفت که این واژه، نخستین بار چه زمانی بر قلم و زبان چه کس و بر چه مبنایی گذشته که از پس پیدایی جاگزین «نأ» و «قصص» در قرآن شد؛ موارد مصرف متنوع و حتی مغایر گرفت، به مبدأی حادثه، عین حادثه و ختم حادثه‌ای در کل زمان و در اجزای آن در تمام اقالیم و یا سهمی از جهان اطلاق شد و به جای «تقویم» و «دوران» نیز به کار رفت. یک گمان هم می‌گوید که وام گرفته‌ای از لغت یونانی «آرخه» به معنای «آغاز ابدیت» است. به هر حال، قانونمند کردن این لغت در هویت ناشناس و در معنا، هنوز بی‌تعریف، طبیعی است که ممکن نباشد؛ اما همزمان با پیدایی اندیشه‌ی «مدرنیته» بر این لغت نسبتاً نوپدید تمرکز کرده‌اند و عقلانیت جامد این عصر، عمدتاً برای

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۲ /

تبیین درخواست های سیاسی معاصر با مقدمه چینی و تکاپوی فراوان و هنوز هم بدون تعریف اولیه، مکتب «تاریخگری» را بنیان گذارده است. در این تلاش اخیر، تاریخ را سرمایه ی ملی می شمردند و تصویر اختیاری از سردمدار سلسله ی واقعی و یا افسانه یی را الگوی ثابت «هویت شناسی» اقوام معرفی می کنند و از جمله، هرچند لاقول در ایران، مردمی با تنوع نژادی و زبانی و مذهبی مختلف در امتداد بسیار دیرینه تا زمان رخ داد پلید پوریم و آن گاه پس از تجدید حیات اسلامی زیسته اند، اما «تاریخگری» موجود، مفهوم هویت ملی ما را با تعلقات و تصورات درباره سرکرده گان سلسله ای که در ۲۵ قرن پیش بنیان و هستی منطقه ی ما را برچیدند، یکی می گیرد و چنین که شرایط کنونی حکایت می کند، «نگاه کنترل شده به پشت سر»، دل مشغولی عمده ی مردمی ست که نیازی مبرم تر از توجه به شرایط کنونی و پیش روی خویش ندارند.

در این حوزه ی جدید تاریخ، ظاهراً پلکانی برای صعود به تختگاه و بام ترقی شناخته می شود، برای هر کارآمدی و یا نالایقی امروز علت «تاریخی» می جویند و برای مدلل کردن آن، اندیشه ی ملی را به کاوش عهد ماضی برای بازیابی گم کرده های قرون به گونه ای هدایت می کنند که هر سنگ و کلوخ و عمارت و جام و نگینی در عالم را غارت شده ای مادی یا ذهنی از دارایی ملی و علامتی از سرآمدی خویش بگیریم و به ساده گی هم دوره های تاریخی و همسایه گان دور و نزدیک خود را دشمن غدار دیرینه و اکنون خود بینداریم! جهت عمده ی این «تاریخگری» که با مراکز و کرسی ها و کورس های دانشگاهی و مقولات «شناخت» پشتیبانی می شود، تغییر جهت «چاره اندیشی های ملی» به «اکتشاف مفاخرات و معاندین پیشین» با

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۳ /

چنان مدعاها و مراتب غریبی همراه است که با هیچ ترفند عقلی، تعیین محدوده و معیار آن میسر نیست.

در این «تاریخ ستایی» هر یک از ملت های عبور کرده از تجربه های دیرین، به نحوی مدعی بنیانگذاری مقوله های کلی و بنیانی رشداند و هستی عمومی بشر را فقط مدیون تلاش های علمی، هنری، فنی و فرهنگی اجداد خویش می شمرند! دست آورد و دستور این پیشگامی به صورت بازارهای عرضه ی لوازم مصرفی پیشینیان در مراکزی ست که با دقت تمام و کاملاً کارشناسانه در ساده ترین بیان از آب کره می گیرند.

برای تفریح خاطر خردمندان و نمایش تناقض این قضیه، تمام این مدعاها ی جدید تاریخگیری که به هر بهانه ظاهر آن را به بزرگ «علم» آراسته اند، از سوی مراکزی تبلیغ می شود که گرچه خود را در عالی ترین مدارج تکنولوژی و ترقی و فرهنگ و هنر و دانش و تمدن قرار می دهند، ولی هیچ یک پیشینه ی تاریخی دراز مدت ندارند!؟

این حقه بازی مفتضح، آن گاه به اوج نمایشی خویش می رسد که ملت های کهن، گرچه با دیدن قطعه سنگ یا پاره فلز زیر خاک مانده ای از بقایای میراث کهنه ی پیشینیان خویش به تصورات برتری طلبانه ی قوم ستایانه و نژاد پرستانه مبتلا و مجبور می شوند، اما در عین حال باید که باور و اندیشه و دریافت های عقلایی دیرین خود را دور بریزند و از «سنت»هایی که کهنه و پوسیده معرفی می شوند، دوری گزینند! بدین ترتیب این دم خروس برافراشته اثبات می کند که «تاریخگیری» در کار تبادل تجارب و تفکرات مستقل و آزموده ی ملت های کهن در قبال قیمت گذاری و حراج عتیقه جات آنان است! از آغاز مهار کامل این «تاریخگیری» نوبنیاد را غریبان و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۴ /

درست تر این که بگوییم یهودیان به دست داشته اند و فرصت ها و فرآورده های آموزشی بسیاری را با عناوین پرطمطراق فراوان فراهم کرده اند تا بازیگران تازه ای را به صورتی سازمان یافته برای سالن این نمایش جدید خویش تربیت کنند که با هیچ فن و ترفندی اندازه گیری دانایی و دریافت آنان ممکن نمی شود.

اینک هر کسی می تواند «شرق شناس»، «ایران شناس»، «مصر شناس»، «خراسان شناس»، «زبان شناس تاریخی»، «هنر شناس باستانی»، «خط شناس» و ده ها عنوان دیگر دست ساز «تاریخگری» را زیننده ی خویش شمارد، به شرط این که در صحت یافته ها و داده های بنیانگذاران محفل «تاریخگری» تردید نشان ندهد. مثلاً تاریخ ایران را با باور چشم بسته ی داده های این بنگاه ها طبقه بندی کند، کورش منجی یهود از اسارت بابل را به عنوان ناجی بشریت بستاید، شرایط طلوع اسلام در ایران را لعنت کند و گرچه این دو پدیده به طور طبیعی بخشی از تاریخ پذیرفته شده ی ایران است، اما «تاریخگری» یکی را هویت عمومی «پُرافتخار» و دیگری را نقیض و نقطه ی مقابل آن تبلیغ کرده است. کوشش برای رد و یا جا به جا کردن این دو داده ی «تاریخگری»، حتی با محکم ترین اسناد و اطلاعات نیز بلافاصله و با هیاهو، یک اقدام ضد ملی و دشمنی با «افتخارات اجدادی» و هویت دیرین معرفی می شود، زیرا برای اثبات چگونگی و چرایی لزوم توجه ستایشگرانه ی شما به دوره ای و گریز و نفی و نفرت از دوره ای دیگر، مجموعه ای از تفسیرهای گمراه کننده را بر هر قطعه شیء، هر کتیبه، هر کتاب کهنه و هر روایت و نقل بی صاحبی گذارده اند و از آن که در صورت فقدان و یا کمبود در هر مقطعی ابزارهای «تاریخگری» مورد نیاز

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۵ /

خود را در مراکز تخصصی لازم بازسازی و در موارد بسیار جعل و اختراع کرده اند، پس موشکافی داده های موجود را بر نمی تابند و برای مواجهه با آن به احساسات خام ملی گرایانه و قوم پرستانه متوسل می شوند. با این همه و برای اثبات نوپدید بودن این توطئه، کافی ست توجه کنیم که ردپای این «تاریخگری» در اسناد و تالیفات مورخین کهن دیده نمی شود و تا قرن اخیر مدارج تاریخی، تاریخ طبقاتی، فلسفه ی تاریخ، تاریخ علمی و یا هر رده بندی دیگری از تاریخ، مقولاتی نامفهوم بوده اند.

«تاریخ چیست؟ تاریخ وقتی باشد اندر زمانه سخت مشهور که اندر او چیزی بوده است، چنان که خبرش اندر امتی بر امتان پیدا شود و بگسترده چون دینی و کیشی نو شدن یا دولتی و مرگروهی را پیدا شدن یا جرمی بزرگ یا طوفانی هلاک کننده و مانده ی آن چنانک آن وقت زمانه را آغاز کنند نه به حقیقت و طبع و سال و ماه و روز همی شمرند تا به هر وقتی که خواهند و اندازه های روزگار و اجل و مهلت بدان بدانند و وقت ها دانند که کدام است پیش و کدام است ز پس.» (ابوریحان بیرونی، التفهیم، چاپ همایی، ص ۲۳۵)

چنان که می خوانیم، تعریف بیرونی از تاریخ، حادثی است، بنیان و زیرساخت ندارد و عامل تحرك و تعالی و قانونمند معرفی نمی شود. او حتی مقصد دوران شناسانه ی تاریخ را با معنای تقویمی آن می آمیزد و آشکارا سئوالی را که خود طرح کرده، مزاحم می بیند و بدون پاسخ می گذارد. در اندیشه ی بیرونی، تاریخ به عنوان یک عامل و ابزار بروز و ظهور حوادث نیز طرح نیست و «جرمی بزرگ، دینی نو و پدیداری دولتی تازه»،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۶ /

حادثه ای ست بدون علت و انتظار، درست مانند «بروز طوفان هلاک کننده» و مانند آن.

«ابوجعفر گوید: در این کتاب جز ملوک و پیمبران و خلیفگان را که شاکر نعمت خدا بودند و نعمت بیش تر یافتند و آن ها که نعمت شان به آخرت افتاد و آن ها که کفران کردند و در ایام حیات متنعم بودند بیاورم از آغاز خلقت و چیزی از حوادث ایام شان را یاد کنم که عمر از استصقای آن کوتاهی کند و کتاب ها دراز شود و مدت شان و آغاز و انجام کارشان بگویم و روشن کنم که آیا پیش از ایشان کس بوده و چه بوده و پس از آن ها چه شده و معلوم کنم که جز خدای واحد قهار دارنده ی آسمان ها و زمین و مخلوق آن کس قدیم نباشد.» (طبری، تاریخ، جلد اول، ص ۶).

طبری نیز تاریخ را نقل حادثی ایام می داند، قدمت را از آن خدا می شمارد، از منعمین منکر و از درویشان عاقبت به خیر می گوید، آمد و شد افراد و قدرت ها و خیر ملوک و پیامبران را سیر و سلسله ی بنیادین و مقرر و بی تأثیر بر یکدیگر می شناسد، به طور واضح وظیفه و نظمی را برای تاریخ قبول ندارد و قانونمندی در آن را مسلم نمی داند. نکته ی بدیع خفته در همین متن کوتاه، انتظار طبیعی «انجام» برای «آغاز» هر پدیده ای ست که از نظر طبری، تاریخی تصور می شده بی این که برای انجام و یا آغاز این رخ داده های تاریخی، توضیح و ترتیبی عرضه کند.

«اما بعد، تاریخ از فنون متداول در میان همه ی ملت ها و نژادهاست، برای آن سفرها و جهان گردی ها می کنند، هم مردم عامی و بی نام و نشان به معرفت آن اشتیاق دارند و هم پادشاهان و بزرگان به شناختن آن شیفته گی نشان می دهند و در فهمیدن آن دانایان و نادانان یکسانند، چه در ظاهر اخباری بیش

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۷ /

نیست درباره ی روزگاراها و دولت های پیشین و سرگذشت قرون نخستین که گفتارها را به آن ها می آریند و فرصت جهان گشایی می یابند و به آبادانی زمین می پردازند تا ندای کوچ کردن و سپری شدن آنان را درمی دهند و هنگام زوال و انقراض آنان فرا می رسد.» (ابن خلدون، مقدمه، ص ۲)

ابن خلدون هم که با مورخین صدر اسلام ۵ قرن فاصله می گیرد و در نظریه پردازی تاریخی، مقدم تر و مقوم تر است، به تاریخ چنان می نگرد که اسلاف او. می گوید برای فهم تاریخ «باید سفر کرد» و در فهم تاریخ «دانا و نادان» را یکسان سهیم می کند، زیرا که آن را اخباری بیش درباره ی روزگاراها نمی داند و برای آرایش گفتار او هم از آمد و رفت قدرت ها می گوید، بی این که عامل آمدن و علت رفتن جهان گشایان و دولت ها و اقوام را شناسایی و معرفی کند و هرچند از «دانش تاریخ» می گوید و برای رخ دادها «عوارض ذاتی» می شناسد، اما بررسی او نیز به نتیجه ی مدرسه یی نمی رسد و برای تسلسل تاریخی عاملی می آورد که خواهیم خواند برداشت مستقیم او از قرآن است و به صورت کلی می گوید: «ستمگری، منشأی حوادث تاریخی است» و بدین سان گام مبهم و نازوشنی به سوی برداشت درست از تاریخ برمی دارد.

«ابوحنیفه احمد بن داود دینوری که خدای اش رحمت کناد می گوید در کتاب هایی که دانشمندان در مورد اخبار نخستین نوشته اند چنین یافتیم که محل سکونت آدم (ع) منطقه ی حرم مکه بوده است و به روزگار مهلیل پسر قینان پسر انوش پسر شیث پسر آدم که در زمان خود سالار و سرور فرزندان آدم و جانشین او در حکومت بود و پدر و نیاکان اش هم همچنین بودند،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۸ /

شمار آدمیان بسیار شد و در مورد محل سکونت میان ایشان ستیزه در گرفت و مهلیل ایشان را به چهار جهتی که بادها از آن جهات می وزند پراکنده کرد و اسکان داد و فرزند و فرزند زاده گان شیث را به گزیده تر منطقهء زمین که عراق است فرستاد و ایشان را در آن سکونت داد.» (ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۵).

این آغاز کتاب دینوری، کلام قابل فهم ندارد. چنان که سراسر کتاب او مشحون از مطالب بی قواره ای ست که داده های آن از غربالی به درشت دانه گی دریاها هم نمی گذرد. در این جا می گوید که میان نام من در آوردی مهلیل و آدم ابوالبشر، چهار نسل فاصله است و در همین زمان کوتاه که هنوز هر چهار نسل زنده اند، شمار آدمیان را چندان فزونی می دهد و فضای زیستی را چندان تنگ می کند که نوترین نسل یعنی مهلیل، نسل اول یعنی آدم بزرگوار را از مکه به عراق و بقیه را به جهات دیگر تبعید کند! تمام صفحات کتاب دینوری که به معرفی ابن ندیم به فرهنگ اسلامی وارد شده با همین قبیل و بدتر از این مطالب نامطلوب انباشته است. بی شک سازنده گان و مؤلفین چنین کتاب ها که به راستی با تعلقات و تدارکات آنان ناآشنایم، مسلم است که داعیه و دغدغه ی جست و جوی نیرو و پویه ی تاریخ و توضیح و تعریفی برای مقصد گفتارشان و برداشتن گامی در شناخت بی راهه ی تاریخ، نداشته اند.

«کتابی است که در آن تواریخ و سرزمین ها یا شهرها و دریاها و گونه های ماهیان آمده است. در این کتاب، دانش نجوم و شگفتی های جهانی و اندازه ی شهرها و آبادی هر یک از آن ها و درنده گان و شگفتی های هر یک و مطالبی غیر از آن آمده است. این کتاب ارزشمند، بابی درباره ی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۳۹ /

دریایی که میان سرزمین «هند» و «سند» و «غوز»، «یأجوج» و «ماغوز» (مأجوج) و کوه قاف و سرزمین سرندیب و ابوحیث مردی است که دویست و پنجاه سال عمر کرد و در یکی از سال ها که در ماغوز اقامت کرده بود، حکیم سواح را دید و او وی را به گردش برد و ماهی را که باله های اش مانند بادبان کشتی بود به او نشان داد... در این دریا، نوعی ماهی است و مایکی از آن ها را شکار کردیم که درازای آن ۲۰ ذراع بود. سپس شکم آن را شکافتیم از آن ماهی مانند خودش بیرون آوردیم. شکم آن (ماهی دوم) را نیز شکافتیم از آن نیز ماهی دیگری از همان نوع بیرون آمد. پس از آن شکم ماهی سوم را نیز شکافتیم در شکم او نیز ماهی همانند آن وجود داشت. همه ی این ماهی ها زنده و در حرکت بودند و در صورت به یکدیگر شباهت داشتند. این ماهی بزرگ با آن خلقت بزرگ اش «وال» خوانده می شد. ماهی دیگری که درازای اش یک ذراع بود، لشک خوانده می شد و همراه وال بود. هر گاه وال سرکشی کند و به آزار ماهیان دریا پردازد، این ماهی کوچک بر او مسلط شده و در بن گوش اش می رود و از او جدا نمی شود تا آن که او را هلاک کند. گاه ماهی کوچک به کشتی می چسبد و ماهی بزرگ از ترس او به کشتی نزدیک نمی شود و از آن ماهی کوچک (لشک) می گریزد. در این دریا نیز ماهی ای ست که صورت اش مانند صورت انسان است و بر فراز آب پرواز می کند. نام این ماهی میج است.» (سلیمان تاجر سیرافی، سلسله التواریخ، ص ۴۰).

ما با چنین نوشته هایی نیز رو به روییم که اصول و قوانین و نظم ریاضی و عقلی جهان را ندیده می گیرند و به مذاق و خوش آمد عوام و رخنه در خیالات آن ها زرمزه می کنند. تولید و تولد کتاب «سلسله التواریخ» را با

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۰ /

قرینه‌هایی به نیمه‌ی نخست قرن چهارم متعلق می‌دانند. آیا در قرن چهارم هجری چنین کتاب‌ها و از این دست مطالب، چه میزانی خواستار و خریدار داشته‌اند که کسانی به تألیف آن‌ها تحریر و تشویق شوند؟ و از آن نامطلوب‌تر، چه مقدار از مطالب کتاب‌های قرون سوم تا هشتم میلادی را که مورد برداشت «تاریخ‌نگری» امروز جهان و مأخذ و منبع غالب دایره‌المعارف‌های خودی و غیر خودی بوده از چنین دست نوشته‌های بی‌اساس ساخته‌اند؟ آیا از این گونه نگارشات، اصولاً می‌توان انتظار اعلام نظری در موضوع بنیان‌شناسی تاریخ داشت تا دست‌مایه‌ی تفحصات جدید کنیم؟

«و بیش‌تر مردم عامه آن‌اند که باطل ممتنع را دوست‌تر دارند چون اخبار دیو و پری و غول بیابان و کوه و دریا که احمقی هنگامه‌سازد و گروهی هم چون او گرد آیند و وی گوید در فلان دریا جزیره‌ای دیدم و پانصد تن جایی فرود آمدیم در آن جزیره و نان پختیم و دیگ‌ها نهادیم چون آتش تیز شد و تبش بدان زمین رسید جزیره از جای برفت. نگاه کردیم ماهی بود و به فلان کوه چنان و چنین چیزها دیدم و پیرزنی جادو مردی را خری کرد و باز پیرزنی دیگر جادو گوش او را به روغنی بیندود تا دوباره مردم گشت و آن چه بدین‌مانند از خرافات که خواب‌آورد نادانان را چون شب‌برای‌شان خوانند و آن کسان که سخن‌راست خواهند تا باور دارند ایشان را از دانایان شمرند و سخت‌اندک است عدد ایشان و ایشان نیکو فراستانند و سخن زشت را بیندازند... و من که این تاریخ بگرفته‌ام التزام این قدر بکرده‌ام تا آن چه نویسم یا از معاینه‌ی من است یا از سماع درست از مردی ثقه و پیش از این به مدتی دراز کتابی دیدم به خط استاد ابوریحان و او مردی بود در

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۱ /

ادب و فضل و هندسه و فلسفه که در عصر او چنان دیگری نبود و به گزاف چیزی نوشتی.» (بیهقی، تاریخ، ص ۹۰۵).

بیهقی که کتابش استثنا شمرده می شود و خود به قرن پنجم متعلق است، از فراوانی تألیفات عوام پسند، شمار کثیر نادانان، قلت دانایان و فراوانی احمقانی که هنگامه ی تاریخی باب عوام از قماش شاهنامه می سازند خبر می دهد و این که پس از مدت ها کتابی دیده به خط ابوریحان، نه خرافات عام پسند که در ادب و فضل و هندسه و فلسفه تا بتواند ابوریحان را بستاید، از گزیده گان بشمارد و صاحب خرد بشناساند و این ابوریحان همان است که نقلی در باب تاریخ از کتاب «التفهیم» او در ابتدای این مقال خواندید، ناتوان در بیان و با تأسف بسیار از بیهقی بی مثال نیز از آن باب که مقدمه و فصول نخست کتاب او را نیافته ایم، نظر مستقیمی در باب تاریخ، الا چنین اشارات مختصر و معیوب نداریم:

«و از این جهت است حرص مردم تا آن چه از وی غایب است و ندانسته و نشنوده است بدانند و بشنود از احوال و اخبار روزگار چه آن چه گذشته و چه آن چه نیامده است و گذشته را به رنج توان یافت به گشتن گرد جهان و رنج بر خویشان نهادن و احوال و اخبار بازجستن و یا کتب معتمد را مطالعه کردن و اخبار درست را از آن معلوم خویش گردانیدن و آن چه نیامده است راه بسته مانده است که غیب محض است که اگر آن مردم بدانندی همه نیکی یا بدی و هیچ بد بدو نرسیدی و لا يعلم الغیب الا الله عزوجل. و هر چند چنین است خردمندان هم در این پیچیده اند و می جویند و گرد بر گرد آن می گردند و اندر آن سخن به جد می گویند که چون نیکو در آن نگاه کرده آید بر نیک یا بد دستوری ایستد. و اخبار گذشته را به دو قسمت گویند که

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۲ /

آن را سه دیگر نشناسد: یا از کسی بیاید شنید و یا از کتابی بیاید خواند و شرط آن است که گوینده باید که ثقة و راست گوی باشد و نیز خرد گواهی دهد که آن خبر درست است و نصرت دهد کلام خدای آن را و کتاب همچنان است که هر چه خوانده آید از اخبار که خرد آن را رد نکند، شنونده آن را باور دارد و خردمندان آن را بشنوند و فراست‌اند.» (بیهقی، تاریخ، ص ۹۰۴).

پس به بیهقی هم اخبار گذشته گان ناگزیر از دو مجرای می رسیده است: از کتاب های پیشین و از صاحبان نقل و هر دو چنان که خود می گوید، مشکوک و لازم الاحتیاط و مشروط اند: گوینده باید ثقة باشد، کتاب را خرد قبول کند و کلام خدا مؤید آن باشد و از آن که تمامی اسناد اسلامی در موضوع تاریخ از آغاز ذیل بر یکدیگر اند، بی شک و بنابر فرمان عقل، اگر رگه ای از نادرستی به کتابی رخنه می کرد، همان را منبع انتقال بعدی می شمردند و حاصل این که آسیب گسترده تر و با شروط بیهقی نامنطبق تر می شد، چنان که شده است. با این روش، توقع و انتظار ورود به مبانی تاریخ در تألیفات قرون اولیه ی اسلامی نمی رود و آن سؤال بی جواب که امروزه پیاپی از یکدیگر در باب «چیستی و علت های تاریخ» می پرسیم در آغاز تألیفات اسلامی برای مورخین مطرح و مبنا نبوده است، زیرا که بیهقی شرط فهم و درک و دریافت تاریخ را رنج عملی بر خویش نهادن و گشتن گرد جهان می داند، نه غور و غوطه در اندیشه های تاریخی که به زمان او کاربردی نداشت و مفهوم نبود.

«همه ی اقوام از سلف و خلف از طرفداران شریعت و غیره تاریخی دارند که در بیش تر کارهای خود بدان مراجعه و اعتماد کنند و خلف از سلف و باقی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۳ /

مانده از گذشته آن را نقل می کند و به کمک آن حوادث بزرگ و اتفاقات مهم را که به روزگاران سلف بوده می شناخته اند. اگر ضبط و دقت تاریخ نبود اخبار نبود و آثار نمی ماند و نسب ها فراموش می شد. بدین جهت اسکندر مردم مملکت خویش را مکلف کرده بود که حوادث ایام او را ثبت کنند و تاریخ و سرگذشت او را محفوظ دارند که آثار کوشش او محو نشود و جنگ ها که با دشمنان کرد و پادشاهان که کشت و ممالک که گرفت از یاد نرود، زیرا می دانست که مردم از روی تنبلی و کم کاری در کار نقل خبر و ثبت حوادث سستی کنند و از آن غافل مانند. (مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۱۷۷).

مسعودی هم از تاریخ همین می داند و می گوید که می خوانید. اگر لااقل به زمان بیهقی، توسل به کتاب هایی برای برداشت میسر بوده، در نقل مسعودی هم که در اوائل قرن چهارم زیسته، اشاره ای به مرجع کتاب نمی بینیم؛ چنان که مثل و نمونه ی او برای نگارش تاریخ، اسکندر است و نه حکمرانی از جهان اسلام! بدین ترتیب مورخان صدر اسلام و دیگر مورخان جهان تا دو سده پیش، جز بیان حوادث روزگار و همان صعود و افول ها نقش و نظر و مسئولیتی برای تاریخ مقرر نکرده اند و آن توهمی را که امروز به صورت پیوسته گی، همه چیز عالم و آدم به تاریخ پراکنده اند، از اجزای سیاست های جهان گردانان است که پشت درهای بسته ی مراکز دانشگاهی وابسته به کلیسا و کنیسه تنظیم و توزیع می شود و آغاز و الزامی دارد که بر زبان گزیده ترین شان به الحان و الوان مختلف چنین گذشته است:

«موضوع آلمان خیلی فرق دارد. آلمان ها همواره در آن واحد از عهده ی هر دو جنبه ی تاریخ نویسی برآمده اند: هم در تحقیق جزئیات، بسیار ماهر بوده

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۴ /

اند و هم نظریات کلان داشته اند. درست است که مومسن پس از مدتی در مورد کار درخشان خود، تاریخ روم، کمی به پوزش خواهی افتاد- چون به مرور زمان پنداشت ناشیانه نوشته است- ولی تاریخ نویسی آلمان در نسل بعد، مردانی چون ادوارد مایر بیرون داد که قادر بود سراسر تاریخ باستان را از مآخذ اصلی بفهمد و بعد از او دیگر کم تر کسی از عهده ی این کار برآمد. بنابراین، آلمان ها همیشه ذوق و شوق تعمیم و مشاهده ی کل و فلسفه ی تاریخ را داشته اند.» (آرنولد توین بی، مورخ و تاریخ، ص ۷۱).

درست در همین جا بار دیگر آن دم خروس پنهان ناشدنی بیرون می زند و معلوم می کند که آلمان ها در این مسابقه ی «تاریخ فهمی» و «تاریخ نویسی» و «تاریخگری» از دیگران پیش افتاده اند و غولی چون «ادوارد مایر» زاده اند که «قادر بوده است سراسر تاریخ باستان را از مآخذ اصلی بفهمد.» اما این مآخذ اصلی، حتی اگر ظن جعل را که در باب بسیاری از عناوین مکتوب قابل اثبات است از تمامی آن ها برداریم، مگر جز آن کتاب هایی بوده است که چند نمونه ی آن را به اجمال ورق زدیم؟ به راستی چه چیزی قابل فهم در میان آن نوشته ها مخفی مانده بود که حق کشف آن به مایر تعلق گیرد و مگر می توان بدون هیچ نقد و ارزیابی از مسیر بازخوانی چنان مآخذ اصلی، مدعی فهم «کل و فلسفه ی تاریخ» شد؟! و از آن که لااقل درباره ی اسناد شرقی تا زمان مایر و تاکنون برخوردار نقادانه نخوانده ایم، پس به واقع عصای دست این مستشرقین و بنیانگذاران مکتب «تاریخگری» جز همین پاره کهنه ی کتاب ها نیست که بیهقی هم مناسب طبع عوام می شناخت و تاریخ نویسی و «تاریخگری» جدید، اگر بخواهیم به توصیه ی بیهقی، فقط کتاب هایی را شایسته ی نقل بگیریم که در نزد خرد مردود نباشد و شنونده آن را

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۵ /

باور دارد، پس به کلی بی پایه و تکیه گاه می شود و در خدمت منافع سیاسی و فرهنگی و ابزار انتقال باور و بنیادهایی قرار می گیرد که اثبات عقلی حضور و قبول منطقی وجود آن ها ناممکن است.

«توین بی: اجازه دهید با تاریخ هایی که به عمد مغرض و جانب دارند شروع کنیم. روزنبرگ نمونه ی خوبی ست، اما مورخان معمولاً بر تعصب و غرض ورزی خویش با مهارت بیش تری سرپوش می نهند. کنفرانس های مربوط به تاریخ بسیار اند- نه کنفرانس های فی الحقیقه علمی، بل که کنفرانس هایی که پشت سرشان هدف سیاسی است- و در این مجالس بر اختلاف ها نقاب بحث و فحص روشنفکری زده می شود... مسایل همه بر مبنای ملاحظات ملی- سیاسی مشروح بحث می شوند. کسی که فاقد وابسته گی سیاسی است، اغراض پشت این مباحثات را بی درنگ تشخیص می دهد. سپس- و این، مطلبی دشوارتر است- جمعی بر آن اند که حقیقت مسلم و جاودانی جهان را یافته اند. اگر شما یهودی باشید و تفسیر مسیحیان را از تورات بخوانید، مشمئز و حیران می شوید که اینان چه بی پروا، معنی واضح و اصلی «عهد عتیق» را تحریف کرده اند تا نبوت مسیح مصداق پیدا کند، اما اگر تورات را از نو مرور کنید، می بینید- همان طور که نقدهای معتبر روشن ساخته- خود یهودی ها هم تاریخ را تحریف کرده اند تا با نظریه ی وحدانیت یهود از تاریخ- یعنی مشیت آسمانی یهوه، خدایی بی مثال در شکل دادن تاریخ امور بشر- وفق دهد. باری این شکل دادن گذشته به فراخور فلسفه ی یک دین متعال، از کار روزنبرگ محترم تر و به همین جهت بسی هراسناک تر است. به کنه ی تحریفات هم نمی توان پی برد. باستان شناسان توانسته اند داستان انجیل را از دیدگاه فنیکی ها و فلسطینی ها

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۶ /

تا حدی بازنویسی کنند. از نوشته های فنیقی و فلسطینی، البته چیزی باقی نمانده است، اما آثار و قراین فرهنگ مادی و مذهبی آنان رفته رفته از بقایای معابد و نقوش و امثالهم به دست ما رسیده است. برای نمونه در شمال سوریه در محلی به نام رأس الشمره، لوحه هایی از زیرزمین کشف شده که قدمت آن ها به قرن چهاردهم پیش از میلاد می رسد و حاوی اساطیر فنیقی زیادی اند. بدین ترتیب باستان شناسان می توانند قسمتی، نه تمامی دعوای گذشته ی فنیقی ها و فلسطینی ها را بازیابند و نشان دهند که محتویات انجیل را یکسره نباید باور کرد و باید به خاطر سپرد که یهودیان، این روایت را به خوردمان داده اند. تصویری که از روابط یهودیان و همسایه گان آنان برای مسیحیان به میراث مانده، سراپا از چشم قوم یهود است؛ حتی مسیحیان دشمن یهود هم نتوانسته اند از چنگ این تاریخ ساخته و پرداخته ی یهودی بگریزند. پس فاتح، امتیاز بزرگ دارد و یکی از چیزهایی که مورخ باید مراقب باشد، آن است که قصه ی گذشته را منحصرأ فاتح برای آینده گان نگوید.» (توین بی، مورخ و تاریخ، ص ۱۸).

همین توین بی را هم از آن که پوریم را حادثه ی تاریخی نمی شناسد و نامی از آن در سطور آثار و در اعلام کتاب هایش ندارد، در چنگ تاریخ ساخته و پرداخته ی یهود، اسیر می بینیم؛ چنان که در همین متن معترض هم آن نکته ی تاریک شناخت تاریخ، همچنان ناروشن باقی می ماند. ارزیابی اشاره ی توین بی به کنترل کنیسه یی این «تاریخگری» نوین با تمام آلات و ادوات آن و در جزء و کل یعنی مورخ سازی و محقق تراشی و باستان شناس پروری و تربیت کاوشگر و هنر شناس جهان باستان و خط شناس و زبان شناس تاریخی و موزه دار و گرداننده ی سالن های حراج عتیقه و ده ها

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۷ /

کرسی مشغول به شناخت دیرینه ی ایران و شرق و اسلام و هند و مصر و چین به ساده ترین صورت و تنها با توقف در اسامی اشخاص و مراکزی ممکن می شود که سردمدار این توطئه ی «تاریخگری» تازه اند و چه ساده لوح و عوام اندیش مردمی باشند که چون ایرانیان، ناگهان و به فاصله ای کم از صد سال، دست و پا را به ده ها و صدها رسن باستان پرستی و نیایش اجداد و باور «تاریخگری» بسته اند. آنان و فقط بر مبنای داده های نادرست «تاریخگری»، مثلاً جنس و نوع ساخت عصای دست داریوش را نشان عظمت و اقتدار و دانایی او می دانند و با توسل به انبوه حدس و گمان در باب تولید فنی و نقوش هنری آن، سراپای حکومت اش را در دریایی از توانایی های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و مدیریت استثنایی باستان غرقه می کنند و اعتنایی به این نکته ندارند که حاصل ملی تمام این تصورات، هیچ است و حتی با فرض حداکثر صحت در این مفاهیم نیز تنها می تواند به بدیهیات غیر کارساز بدل شود و سلطه ی یک سیستم بسته ی متکی بر مدار سرکوب را ثابت کند که نمی تواند برای اندیشمند امروز، قابل اعتنا باشد؛ زیرا همین برآمدن های مقتدرانه و فروریزی های مسلم بعدی آنان که هنوز پیاپی در زمان و در پیش چشم ما رخ می دهند، به توضیح قانع کننده و به اصطلاح خودشان «علمی» نیازمند اند که هنوز به پیش سخن آن نیز نرسیده اند.

«اکنون برویم به سراغ مورخ. وی مانند مردم عادی معتقد است که اعمال انسانی علی دارند که اصولاً قابل تشخیص اند. اگر این پندار را نپذیریم، تاریخ و نیز زنده گی روزمره، ناممکن خواهند شد. وظیفه ی خاص مورخ است که این علل را بازجوید. لابد فکر می کنید که این امر مورخ را بر آن

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۸ /

می دارد که به جنبه ی جبری رفتار انسانی توجه ویژه مبذول دارد: اما مورخ، اختیار را رد نمی کند؛ مگر بر اساس این فرضیه ی ناموجه که اعمال اختیاری فاقد علت است. ضمناً درباره ی مسئله ی اجتناب ناپذیری هم خود را به زحمت نمی اندازد. مورخان مانند افراد دیگر، گاه گرفتار لفاظی می شوند و رویدادی را «اجتناب ناپذیر» می خوانند و حال آن که مقصودی جز این ندارند که پیوسته گی عوامل، شخص را وامی دارد تا وقوع آن را سخت محتمل انگارد.» (دی. اچ. کار، تاریخ چیست، ص ۱۴۰).

اینک کار را به آن جا رسانده اند که بگویند زنده گی روزمره بدون داشتن اندیشه ای در باب تاریخ، متوقف می ماند، اما به واقع میان این نو نوشته ی «کار» و آن گفتار نقل شده از کتاب التفهیم بیرونی که در صدر این مقال آوردم، یعنی پس از گذشت هزار سال، کم ترین فاصله ای در بیان و در نتیجه گیری وجود ندارد. «کار» هم مثل «ابوریحان» در تبیین «چیستی» و «چرایی» تاریخ، جز لفاظی نمی داند و می کوشد بر ناتوانی و نادانی تاریخی اش سرپوشی از به اصطلاح «اما»ها و «اگر»ها بگذارد. در حقیقت «تاریخگری» نه فقط بر درک تاریخی ما نیافزوده، بل جذابیت اندیشیدن به تاریخ به عنوان قصص عبرت آموز را هم از مردم گرفته است. آن هم درست در حالی که مراکز تخصصی تاریخ، بسیار تاریک و دربسته اند و برای ورود به محفل آن ها دانستن ده ها اسم شب و عدد رمز را ضروری شمرده اند. مراکز «شناخت» تاریخی، مثلاً «ایران شناسی»، تنها حضور آن شخص و اندیشه و نظر تاریخی را رسمی می شناسد که پیشاپیش با ارائه ی مقاله ی قابل عرضه، خود را در یکی از نشریات رسمی وابسته به اصطلاح «ثبت» کرده باشد و بدیهی ست که نشریات رسمی آن ها هم آماده نباشند که به

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۴۹ /

نظریات مغایر «تاریخگری» اعتنایی کنند و همین دور باطل محافل همپيوند با «تاریخگری» و «اصالت نژادی» و از این قبیل را به میزگرد جادوگران و حاضر کننده گان «ارواح پیشینیان»، شبیه کرده است.

«چرا به تحریر این کتاب دست زده ام: نویسنده که در اواخر دوره ی سرشار از خوش بینی ملکه و ویکتوریا به دنیا آمده و در اوان عمر با پیش آمد جنگ جهانی رو به رو شده است، طی زنده گی خود از همانندی های سرگذشت جامعه ی خویش با تجربیات جهان هلنی، سخت به حیرت افتاده بود و تحقیق در این زمینه، رکن عمده ی تحصیلات اش را تشکیل داد و همین جریان چند سوال را در ذهن او برانگیخت: چرا تمدن ها از بین می روند؟ و آیا تمدن غرب هم سرنوشت تمدن هلنی را در پیش دارد؟ از این رو دامنه ی تحقیقات اش به درازا کشید تا شامل ماجرای انحلال سایر تمدن های شناخته شده نیز بشود و بدین وسیله تسهیل بیش تری در کشف پاسخ سوالات اش فراهم شده باشد. نویسنده، سرانجام بررسی های خود را به داستان تکوین و رشد تمدن ها کشانید و بدین گونه بود که کتاب «تحقیقی در باب تاریخ» نگاشته یافت.» (توین بی، تحقیقی در باب تاریخ، ص ۱۱).

هنوز رد پای همان سؤال بی جواب مانده ی نخستین را در آخرین تولیدات «تاریخگری» نوین نیز شاهدیم. توین بی نیز بدون حصول اندک موفقیتی در توضیح و تبیین «تاریخگری» وا مانده و کتاب کوچک او «تحقیقی در باب تاریخ» مسلم می کند که چنین تحقیقی که موید هدف های آنان باشد، نامیسر است، زیرا تاریخ قابل بازسازی و بررسی نیست و عوامل و ابزار لازم برای تحقیق علمی را ندارد و مبتدی ترین ابهامات آن جا بروز می کنند که نمی دانیم این پروفیسورهای عالی مقام که خود را مشغول و مسئول

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۰ /

«شناخت» تاریخ معرفی می کنند، به چه دلیل پروفیسور اند؟ زیرا هنوز هم هیچ ابهامی از تاریخ و رفتارهای مرتبط با آن را نگشوده اند و آن چه را تا به حال از آنان دیده ایم، جز افزودن کوه و ارقصه های جدید بر همان قصه های پیشین مانده از جهان باستان نبوده است و این سرگردانی و پریشان نویسی ها به گمان من علتی ندارند جز این که تمام این حضرات دانشوران و پرفیسوران ناگزیر بوده اند تاریخی بسازند که پای یهود در نسل کشی کامل پوریم به میان کشیده نشود!

و همین جا و در میان این دو ناگزیری دیرینه و نو پدید، نگاه متین قرآن به تاریخ را بدون هرگونه حشوی مستقیم و محکم می بینیم و اشاره های عام فراوان اش به سرنوشت جوامع را آسان ترین راه دسترسی به رمزگشایی تاریخ می شناسیم.

«و لکل امه اجل، فاذا جاء اجلهم، لا یستأخرون ساعه و لا یستقدمون: و جوامعی در زمان معین، بدون ساعتی تاخیر و تعجیل فرو می ریزند.» (اعراف، ۳)

در پس این آیه ی قاطع و مقتدر، ساده ترین حکم تاریخی مسلط و حاکم بر جوامع انسانی مسود است، زیرا قرآن کریم، بدون اعتنای معین به حوادث و اشخاص، تاریخ و رخ دادهای مرتبط با آن را از اجزای تربیت آدمی و مدارج و مناسک سالم سازی محیط های تجمع انسانی می شناسد. قانونمندی تاریخ در قرآن، تعریف مشخص و لایتغیر و پیام واضح و معین دارد: قدرت ها و مدعیان فانی اند؛ حاکم بر سرنوشت آدمیان نیستند و بیش تر نمایشی از ناکامی کج اندیشی و کج اندیشان شمرده می شوند. آن گاه که جایگاه خویش گم می کنند و علم طغیان برمی دارند و این برآمدن و فروریزی،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۱ /

چنان که قرآن می گوید، سرنوشتی ست حاصل سرشت و مشیتی معین که قرآن به عبرت آموزی از آن دعوت می کند:

«قد خلت من قبلهم سنن، فسیروا فی الارض، فانظروا کیف کان عاقبه للمکذبین. هذا بیان للناس و هدی و موعظه للمتقین: این روش ها نزد پیشینیان نیز متداول بود. پس بر زمین گذر کن و بنگر که بر نفی کننده گان چه گذشت؟ حاصل این کار، آگاهی مردم و راه نمایی نخبه گان است.» (آل عمران، ۱۳۸، ۱۳۷)

بدین ترتیب قرآن برای بیان تاریخ، تنها یک روشمندی می شناسد: معلوم کردن بی حاصلی کج اندیشی در تجربه های مکرر قومی و فردی که به طلوع و غروب تجمع ها، اقوام و افراد می انجامد. از دیدگاه قرآن تاریخ، پدیده ی پیچیده نیست. می گوید که جوامع انسانی نیازمند تربیت اند و خداوند برای هدایت آنان نماینده گان و رسولانی می گمارد. رسولان، تبعیت نمی شوند و جوامع فرو می ریزند. عامل انحطاط در این چرخه، هیچ یک از پدیده های تاریخی شناخته شده در «تاریخگری» مدرن، مثلاً نیروی کار و ابزار تولید و اندازه گیری سود نیست. در این جا فرم بندی جوامع انسانی، موکول به پیش نیاز پذیرش محدودیت ها و آماده گی تبعیت از فرامینی ست که از مدیریت بنیانی عالم به صورت کتاب های آسمانی صادر شده است. آن کس که اندازه و جایگاه و وظایف خود را در مجموعه ی خلقت می شناسد و به اوامر سازمان دهنده ی هستی تسلیم می شود «مومن» است و در مدارج تطابق خویش با جمع و در رعایت حقوق عمومی می تواند تا ارتفاع یک «متقی» هم صعود کند. قرآن با صراحت بی نظیر هر جامعه ای را که استعداد درک و دنبال گیری فرامین فرستاده ی پیشآهنگ و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۲ /

دستورات راهگشا و نجات دهنده ی او را نداشته باشد، محکوم و حتی مستحق اقول و سقوط می شمارد!

«و لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا و جائتھم رسلھم بالبینات و ما کانوا لثومنونوا. کذلک نجزی القوم المجرمین. ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدھم لننظر کیف تعلمون: بسیاری از ستم کاران پیشین، گرچه راهنمایی می شدند، ولی پذیرنده نبودند. پس نابود شدند و جزای جرم خود را دیدند.

اینک شما جانشین آنان شده اید. ببینیم چه آموخته اید؟» (یونس، ۱۴، ۱۳)
چنین برخورد قاطع با ظالمان و سرکشان و نپذیرنده گان و فاسقان و نیز مدعیان و نورسیده گان در مبدا و معنای خود بهاء دادن به «نقش» و نه «نفس» آدمی است. قرآن در موارد و مقاطع متعدد بر سرنگونی و سرنوشت نامطلوب گذشته گان اشاره دارد و یادآوری می کند که بقایا و باز مانده های جوامع گذشته، تصویر آموزنده ای از سرانجام مردمی ست که از بی حاصلی تبعیت از روش های نادرست، عبرت نمی گیرند. قانون بقای قرآن بر مدار سعی مادی و گسترش فنی و فزونی دارایی و انباشت سرمایه نیست. برای قرآن، سرکش ترین بنده گان، گرچه مانند فرعون، بالاترین امکانات را در اختیار داشته باشد، باز هم شایسته ترین نمونه برای نمایش حقارت ذاتی طغیان کننده است.

«و کم اهلکنا قبلھم من قرن هل تحس منھم من احدائ تسمع لھم رکزا: چه سان از میان رفتند، صدای شان برید و اثری از احدی از آنان پدیدار نیست.» (مریم، ۹۸)

نظارت الهی بر رفتارهای اجتماعی انسان که غالباً و سرانجام و ناگزیر به اجرای «قانون حذف» از سوی خداوند منجر می شود، به صورت پیاپی و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۳ /

منظم در سراسر جهان و در تمام زمان ها صورت گرفته و می گیرد. این «قانون حذف» هم در ابعاد محلی و ملی و منطقه یی و هم در سطح جهان قابل دیدار و پی گیری است. ما در صد سال گذشته در سطح ملی، شاهد فروریزی دو سیستم مقتدر قاجار و پهلوی و در سطح جهان نیز ناظر بی سرانجامی قدرت های بزرگی چون امپراتوری عثمانی و فاشیسم هیتلری و روسیه ی شوروی و نیز ظهور قدرت های تازه ای چون چین و جاپان و آمریکا بوده ایم. آن سقوط سریع و مطلق و آموزنده که در پیش چشم ما شامل سیستم سلطنت محمدرضا شاهی شد، از نظر خداوند، منظر و مکتبی برای فراگیری و عبرت و پرهیز از ستم کاری است که گویا در منظر مبتکران و ممکن کننده گان آن نیز نادیده گرفته می شود!

«و كذلك اخذ ربك اذا اخذ القرى و هي ظالمة ان اخذه اليم شديد. ان في ذلك لاية لمن خاف عذاب الاخرة: عقوبت خدا بر مردمی که ستم می کنند، دردناک و نیرومند و نشانه ای برای مردمی ست که از چنین سرانجامی خوف می کنند.» (هود، ۱۰۳، ۱۰۲)

آن گاه تذکر مستقیم قرآن، شائبه ی بازیچه پنداشتن چنین عروج و سقوط و عزت و ذلت های پیاپی را مردود می کند و با برقراری پیوند میان حال و گذشته و آینده، مسیر عبور آدمی در کل ماجرای هستی را به صورت تردیدناپذیر وابسته به یکدیگر و صرفاً به قصد تربیت و هدایت نشان می دهد و در همه جا سقوط را همسان و همشان هلاک می گیرد.

«افلم يهد لهم كم اهلكنا قبلهم من القرون يمشون من مساكنهم ان في ذلك لآيات لاولى النهى: آیا از هلاک شده گان پیشین که اینک در مقر آنان می

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۴ /

گذرید، عبرت نمی گیرید؟ برای اهل معرفت در این مطلب، نشانه هاست.»
(طه، ۱۲۸)

از دیدگاه قرآن، اجتماع مومنانه، وارسته و غیر متجاوز بشری، چنان که آرزوی پیامبران بوده تحقق نیافته و صورت بندی جهان را به ستیز مستمر میان «صلحا» و «فجار» منحصر دیده است؛ ستیزه ای که حکایت از اختلاف فهم در مظاهر هستی می کند، نه اختلاف سطح در ظواهر زنده گی. آموزنده ترین مطلبی که از پیام قرآن می تراود، استقرار حرکت تاریخ بر مدار تقوی و تربیت است و نشانه ای از تاثیر اقتصادی و طبقاتی بر روند رخ دادهای جوامع در قرآن نمی بینیم. آن چه را که قرآن، عامل سقوط می شناسد، کفر و سرکشی و عدم توجه به دستورات فرستاده گان الهی، بدون طبقه بندی افراد و جوامع است و به صراحت تذکر می دهد که فقط مردم و اقوام نیکوکار از سرانجام سقوط در امان اند.

«و ما کان لیهلک القری بظلم و اهلها مصلحون: و ممکن نیست خداوند، مردم صالح را به سرنوشت ظالمین دچار کند.» (هود، ۱۱۷)

بدین ترتیب در قرآن، مراتب و مقام تاریخی تمام اقوام روی زمین، منوط و موکول به ایمان الهی و پرهیز از قدرت نمایی و گردن کشی و کفر است. در حقیقت پیام قرآن از مبدا و بنیان واضح، قاطع و روشن در بیان تاریخ برخوردار است: پیش از تبدیل بنده گان به موجوداتی منضبط که تجمع خرد و ورزانه و سالم جمعی با اجزای آن میسر باشد، گویی تاریخ آدمی آغاز نمی شود و صعود و سقوط اقوام به تذکرات و یادآوری های مکرری می ماند که دریافت پیامی را سهل تر کند. قرآن، معتقد است که رهایی انسان

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۵ /

آن گاه ممکن است که قادر به درس آموزی و تجربه اندوزی عام از این صعودها و سقوط های پیاپی شود و به روشنی تذکر می دهد که:

«و لو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة و لا يزالون مختلفين الا من رحم ربك و لذلك خلقهم: اگر اراده ی خدا بود، تمام مردم، امت واحده می شدند، اما اختلاف میان شما، جز آنانی که شامل مرحمت اند، باقی و برقرار می ماند؛ زیرا که هدف از خلقت همین است.» (هود، ۱۱۹، ۱۱۸)

می توان پذیرفت که سایه ای از این گونه نگاه به تاریخ با قبول عبادانه و بنده وار قرآن به نحوی در سراسر حیات فرهنگی نخبه گان و مورخین و جامعه شناسان اسلامی برقرار بوده و «تاریخگری» کنونی به عنوان یک مدار پیشرفت و یا پس مانده گی مسلم بر اساس رشد ابزار تولید و علم و تنش ها و کنش های طبقاتی از مکاتب هدفمند و جدید غربی است. بطلان این نظریه ی جدید که پیشرفت تاریخی را موکول و منحصر به رشد صنعتی و مادی می داند، اینک در هستی متجاوز غریبان پدیدار است که علی رغم توانایی های غول آسای تکنیکی و پیشرفت های فنی و علمی متعالی، به صورت عامل و ابزار تجاوزات عام جهانی درآمده اند و لاجرم به سقوط کامل از آن قماش که گردن کشان پیشین را شامل شد، کشانده خواهند شد تا بشر بار دیگر برای تدارک تجمعی موجه و ممکن تر به تجربه ی دیگر رو آورد و هدف خلقت که تربیت بشر برای همزیستی و فهم ضرورت رعایت سلامت جمعی است، تحقق یابد.

در باور عمومی و امروزی، علی رغم ظواهر مترقی و مرفه ی عالم، نیاز به تجدید بنای محیط خانواده گی، بومی، ملی، قومی و بین المللی و اقرار به ناکامی آدمی در تسلط به نفس و سازمان دهی قوانین نوتر برای زنده گی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۶ /

جمعی، اندیشه و دغدغه‌ی جمعی جهان و نیاز به بازسازی و حتی تخریب عمدی، واقعیت انکار ناپذیر است. با نگاه قرآنی هنوز هم در جهان، صورت بندی تاریخی حضور اجتماعی بشر آماده نیست و طغیان و سرکشی و زیاده گویی و برتری طلبی، جوامع را به سقوط و نه اعتلا می کشاند. آن چه را اینک به عنوان «تاریخ» در نمایشات خبری خویش بیان می کنیم، در حقیقت جز طرح «قصصی» از عدم توفیق همه گانی در مقوله‌ی همزیستی و هدایت نیست؛ هر چند که آدمی در رشد صنعتی و تکنیکی و تسلط بر علوم به طور نسبی کامیاب بوده است. قرآن، پیشرفت تاریخی به صورت ساخت وسایل و تدارک و تنظیم برنامه هایی به قصد سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی بر دیگران را هر اندازه ای نیز که از توانایی های متنوع سازنده گان آن حکایت کند، تنها برای تمثیل بی حاصلی آن معتبر می شمارد. در چنین چشم اندازی آیا بالیدن و نازیدن به آن چه مدعی می شویم، زمانی در اختیار داشته ایم، لخته ای از بی خردی خون آلود و بسته‌ی «تاریخگری» و باستان ستایی غیر عاقلانه و مصنوعی و کودکانه‌ی کنونی نیست؟

«فلما نسوا ما ذکرنا به، فتحنا علیهم ابواب کل شیئی، حتی اذا فرحو بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون. فقطع دابر القوم الذین ظلمو و الحمد لله رب العالمین: وقتی تذکرات را فراموش کردند، تمام درها را بر آنان گشودیم تا بدان دلخوش و مغرور شوند و به ناگاه ریشه‌ی ستم شان را خشکاندیم. و ستایش سزاوار خدای عالمیان است.» (انعام، ۴۵، ۴۴)

وقت است تا تلفیقات جامد «تاریخگری» نشئت کرده از میان شیوه های ضد تمدنی مراکز نوکلیسایی و نوکنیسه یی را به دور اندازیم. وقت است که از توجه به ظواهر مادی که مصنوعاً بنیان و بیان تاریخی به آن داده اند، فاصله

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۷ /

گیریم و با تبعیت از فرامین پیامبران به برقراری چنان مقرراتی بیاندهشیم که پیش شرط حرکت مترقی تاریخ است.

در این میان، پرسش بزرگ، بقای دراز مدت آموزه های سه پیامبر بزرگ الهی در میان هیاهوی مداوم این صعودها و سقوطهاست. از معبدگردانان مصر و یونان و روم تا پیروان خدایان مایا و آزتک و بابل و آشور و ایلام و معتقدان به یاسای مغول و شمن های اندرزگوی چین و خاور دور و آسیای جنوب شرقی و جاپان و هند تا لیبرالیسم و سوسیالیسم و فاشیسم و مراتبی چون نیهلیسم و راسیسم و انگزیستانسیالیسم تا هزاران قدرت بومی و محلی و منطقه یی و جهانی که همراه و همسو و پشتیبان آنان لشکری از نظریه پردازان فلسفی و نظامی بوده اند و کوهی از کتاب و رساله و مانیفست و مدرک، هر یک جز به قدر کورسوی مختصر کوتاه مدتی در روند تجربی حیات انسان دوام نیاورده اند و به زمان ما از سوسیالیسم جز گورهای جزایر گولاک و از لیبرالیسم جز موشک های کروزر پرتاب شده به دهکده های عراق و افغانستان در وجدان بیداران جهان، ردی نمانده است، اما معتقدین واقعی به آموزه های الهی و پایگاه های پرستش خداوند یکتا و دستورات مندرج در تورات و انجیل و قرآن در میان آوار این همه قدرت فروریخته و اجساد این همه اندیشه های باطل، استوار و پا برجا و زنده مانده اند؛ صبورانه راه تربیت آدمی را می پویند و مومنین را به برقراری نظم و امید به امنیت موعود الهی، این تنها مسیر باز مانده در پیش پای انسان، دعوت می کنند.

اینک تجربه ی دراز مدت، بطلان گزینه های غیر الهی برای پیشرفت را اثبات کرده و بشر، شاهد فروپاشی و بی حاصلی پیایی مکاتب و ممکنات مدعیان راهگشایی زمینی و نیز استقامت و اصالت دعوت های دیرین انبیاء

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۵۸ /

است. اینک دیگر راه قابل عبور، جز توسل به آیات و دستورات الهی و استقرار در محکم ترین و مدرن ترین سفینه ی نجات یعنی قرآن برای مردم جهان، باقی نمانده است.

تاملی در مدخل اجرای عدالت

(استقرار تساوی و برابری و حقوق انسان ها)

حافظ:

«ساقی به جام عدل بده باده تا گدا

فرصت نیاورد که جهان پُر بلا کند»

در مرحله ی کنونی، پیچیده گی ویژه ای که در ورود ماهوی به فصل «عدل» بروز می کند، برخورد و تضاد فراینده ای است که میان مقوله ی برقراری «عدالت» با برنامه ریزی برای «توسعه ی اجتماعی» ظاهر می شود. تا آن جا که در تعریف این مُدل شناخت از مدخل «عدل» می توان گفت: «اجرای عدالت با مفهوم رایج کنونی و در شرایط حاکم و موجود، مانعی برای رشد شناخته می شود.»

مختصرتر این که عدالت اقتصادی با افزایش و انباشت سرمایه، عدالت سیاسی با مدیریت متمرکز و عدالت فرهنگی با پذیرش ها و باورهای مسلط و سخت جان سازش ندارند و به دلیل فقدان راهکارهای تلفیق در محاسبات و مناقشات رسمی، برقراری عدالت را از صورت مسئله و فاکتورهای روابط اجتماعی حذف می کنند. ظهور چنین مظهري در رشد صوری کنونی که در برابر عدالت قرار گرفته، آشکارترین نشان بیماری در کالبد و نادرستی شیوه های کسب آن در جوامع جاری است، زیرا برگشت از مسیر عدالت برای گسترده تر کردن فضای توسعه، چرخش به سوی توحش است!

اگر مراد از عدل در هر زمینه ای رفع و قطع نابرابری هاست، از جمله قادر نخواهیم بود رتبه های اجتماعی ناشی از درجات آموزشی را در تقسیم بندی بهره برداری از امکانات نادیده بگیریم، زیرا هر ردیه ای در این رده، بدون تردید با توقف رشد و از هم گسیخته گی فرهنگ پیشرو برابر می شود. این

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۰ /

جا محور اصلی این تضاد را می یابیم که چرخ های آموزش عمومی را می گرداند: دست یابی به مدارج عالی دانایی به باز کردن دکان دو نبشی شبیه شده که سود سرمایه گذاری در علم آموزی را تضمین می کند! و چنین است که عالی ترین مغزهای آموزش دیده را مشغول مصاحبه با کارگزینی های مفتضح ترین مراکز تولیدی و تحقیقاتی جهان برای پذیرش فرمول های همکاری می یابیم!

شگفتی کامل زمانی بروز می کند که بدانیم به همان میزان که شعار «برابری عادلانه»، درون روابط روستا، کلنی های جمعی جوامع کهن آفریقا، انضباط قبیله یی کوه پایه ها و صحراها و میان اسکیموها و آمازون ها و از این قبیل نامفهوم و بدون شنونده است، در جوامع رشد یافته، عملاً با طیفی از قوانین و رفتارهای غیرعادلانه و واکنش های عمومی ادواری در برابر آن درست منطبق با درجات پیشرفت این جوامع مواجه ایم. به بیان واضح تر، هرچه عرصه ی رشد پهناورتر است، فاصله های ناعادلانه ی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی نیز عمیق تر دیده می شوند. بدین ترتیب و بدون هیچ ابهامی بی عدالتی از مظاهر رشدی شناخته می شود که پیشاپیش از زمینه های تطابق و ترقی فرهنگی لازم برخوردار نبوده و برای آدمی اسباب شرمساری ست که تلاش های شتاب آلود او برای تدارک پیشرفت ناعادلانه و بدون زمینه، فضای عمومی را از ملاحظات همزیستی رایج در یک واحد اجتماعی عصر حجر نیز محروم کرده است! ظهور این ضایعه ی هولناک رو به گسترش و به ظاهر لاعلاج در سیمای تمدن کنونی افشا می کند که هرچه جوامع انسانی در بهره برداری از عوامل طبیعی و تولیدی توانا تر می شود، امکان برقراری عدل را در تقسیم امکانات ناممکن تر می یابد و بر مبنای تجربه ها کوشش

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۱ /

برای برقراری توازن میان «پیشرفت» و «عدل» در آخرین راه حل سوسیالیستی آن نیز ناکام و غیر ممکن از کار درآمد!

دشواری بیش تر چنان که تجارب و تصاویر کنونی نمایش می دهد در این است که بی اعتنایی به عدل در جوامع پیشرفته، موجب گریز و جدایی دائماً فرایندهای واحدهای برخوردار از فرم بندی طبیعی و قابل تحمل جامعه و در نتیجه بروز و ظهور اغتشاشات «عدالت خواهانه»ی ناکامان خواهد شد که با تخریب مظاهر و امکانات استیلا به صورت پنهان اعلام می کنند که خواهان توقف رشد قدرانه و ناعادلانه اند!

بدین ترتیب حاملان و مدافعان توسعه ی سرطانی رشد که به صورت مهار نشدنی در پیکره ی تمدن کنونی گسترده می شوند، برای مقابله با روش مداوای انقلابات و اغتشاشات بنیان کن به استقرار انضباط و کنترل فاشیستی بیش تر متوسل می شوند که عملاً تعارض رشد با ماهیت تمدن، حقوق انسانی و عدل را آشکارتر می کند و گردابه ای می سازد که بالا گرفتن گردش دائماً سریع شونده ی آن، سرانجام موجب انهدام کامل و بلعیده شدن زمینه های هرگونه تفاهم و تعقل خواهد شد.

در مرحله ی کنونی، نه فقط چاره اندیشی های مدرسه یی برای گشودن روزن برون رفت از بن بست موجود، دائماً علیل تر می نمایند، بل در حوزه ی اجرایی نیز انتخاب روش مطمئن تجربه شده برای اختراع شیوه هایی برای توسعه که در ماهیت خود «ضد عدل» نباشند، عملاً ناممکن می نمایند و ناکامی مضاعف زمانی ظهور می کند که تلاش های آرزومندانه ی «عدالت طلبی» محلی و مکتبی در این جا و آن جا برای بالا بردن نمودارهای برابری، بلافاصله خود را با جریان و منافع قدرتمند «انحصار ناعادلانه و جهانی تولید»

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۲ /

مواجه می بیند و پس از تلاش های ضعیفی که به دست و پا زدن های عصبی با زنجیر بسته شده ای می ماند، خود را در اندازه ی تکرار شعار گونه ی خواسته های ناممکن متوقف می یابد.

به نظر می رسد که تضاد آشکار دائماً عمیق شونده ی موجود میان قطب تفکرات و تقاضاهای فرهنگی عدالت طلبانه با مراکز بهره کشی جهانی که به رشد تکنیک، ابزار مدرن کنترل و تبلیغ و تحریک نو طلبی در «مصرف» مجهز اند، به نقطه ی کوری رسیده که هر یک از دو طرف را به اخلال در هویت و اقدام به انهدام آن دیگری هدایت می کند.

اینک شتاب در رشد تولیدات به مرحله ی سرسام آور رسیده و تصویر عمومی جهان به کاریکاتور نوظهوری بدل شده که بدون شک تعریف منطقی ندارد و در نهایت درهمی می تواند تابلوی نابودی کامل هستی عمومی و تمایزات آدمی تلقی شود. این تصویر، ناهمخوانی غیر قابل توضیح و درک را میان انسان مشغول سیاحت و اکتشاف کهکشان با کودک مبتلا به ایدز بدون غذا مانده ای در آفریقا عرضه می کند که مشمتر کننده است. مدت هاست مظاهر نو در تولید و تکنیک و مصرف، جاگزین مفاهیم بنیادین تمدن شده و سازنده گان و حتی بهره برداران از موبایل و کامپیوتر و ماهواره را برخورداران از تمدن گمان می کنیم؛ مشغولیاتی که به تدریج جوامع را از ماهیت و هویت انسانی محروم کرده است. میلیون ها میلیون از آدمیان پول خود را برای احوال پرسی مکرر و غیر ضرور روزانه از طریق ارتباطات سهل و ساده و افاده فروشانه ی تلفن همراه به دور می ریزند. در حالی که صدها هزار انسان مستأصل در حل مصائب ناشی از یک حادثه ی طبیعی در پاکستان احاطه شده در سرمای ۲۵ درجه زیر صفر کوهستان های هیمالیا،

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۳ /

چشم به راه توجه انسانی اند و در کنار میلیون ها اتومبیل که مکرراً و روزانه با آب گرم پُر فشار شسته می شوند، میلیون ها بازوی کار از استحمام ماهانه نیز محروم اند!

در آغاز قرن پیش، آدمی تنها به نیروی مهار بخار، چرخ های تمدن خویش را می گرداند، اما در پایان آن قرن با وجود عبور از دو جنگ ویرانگر جهانی، آسمان ها را می کاوید و با ابر رایانه ها سخن می گفت. این پیش افتاده گی کهکشانی تکنیک و تولید، بدون تدارکات فرهنگی و پیش زمینه های لازم برای تفاهم و مراعات، همه چیز را به ضد خویش بدل کرده است: جاسوسی، اساس این ارتباطات است. غارت، پایه ی داد و ستد شمرده می شود. جنگ بر راه حل هر اختلاف و ابهامی سایه گسترده. دولت ها در حد توان کیسه ی خود پیاپی مسلح تر می شوند و بخش بزرگی از امکانات موجود برای تربیت کاربران تسلیحات، برنامه ریزان تجاوز و طراحان به اصطلاح دفاع ملی و محلی مصرف می شود.

در جهان کنونی سیمای دوست، همسایه، هماندیش، همسایه و همراه غبار آلود است و یافتن دست بی خنجر، موجب حیرت می شود. ظرفیت تحمل ها در زمینه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نقصان می گیرد. فرهنگ انسانی با صدای ضعیف از زیر آوارهای مهیب رشد، ناله می کند. گوشی برای شنودن استغاثه ها و اندرزهای اخلاقی محبوس در میان کتاب های متفکران و پیامبران باقی نمانده. بادهایی از طوفان دوم نوح در حال وزیدن اند. مشعل های بنیان سوز آخرین دست آوردهای تسلیحاتی در دست هایی به گردش درآمده و روزنه های امید به خردمندی انسان، هر روز مسدودتر می نمایند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۴ /

اینک کلیسا زیر کانه و آب زیر کاه خاموش است و کنیسه، پوریم دیگری را تدارک می بیند تا مزاحمان و سدکننده گان راه اجرای سفارشات تلمود را برچیند.

ملت های کهنی که بنیان مسالمت را با صدای مصلحان دیرین خویش ندا می دادند، ناگزیر به ثوری «بلعیدن پیش از بلعیده شدن» گردن نهاده اند. چین، مسابقه ی پیش افتاده گی تکنیکی و تولیدی را برنده می شود. از توصیه های «لین پو» و «کنفوسیوس» فاصله می گیرد و فشار و شتاب پیشرفت، لبخند پُر اسرار را از صورت «شامان»ها برچیده است. هند با پنهان کردن آموزه های «بودا» در پس دیوارهای معابد کهن، راه سازش با سفارشات اقتصادی و فروش های پُر سود جهانی را حتی به بهای فراموش کردن حقانیت همسایه گان می پیماید. به نظر می رسد رشد شتابان و ناموزون تکنیک و تجارت، نه فقط برقراری، بل حتی تفکر درباره ی عدالت را از بیم اتهام واپس مانده گی از فرهنگ و سیاست و اقتصاد حکومت ها محو کرده و در مرحله ای قرار داریم که تسلط مطلق تکنیک، اندیشه های غیرتجاری را که خواهان بازگشت به آرامش و آداب انسانی اند با تمسخر، متعلق به مرتجعین و سنت گرایان عقب مانده می داند!

و در این میان، آوای مکرر تلاوت قرآن از گلوی قاریین و بر مناره ها تنها صدای باقی مانده برای دعوت آدمی به نیکی و مسالمت و مراعات و اخلاق و اقتدار سخن الهی در تنبیه و انهدام متجاوز و نیز ملاطفت بر مراعاتگر، تنها آموزه ی اندرز و هشدار دهنده ی موجود است.

«خداوند برای مسلمانان و مومنین و معتقدین و صادقان و صابران و فروتنان و خیرین و روزه نگه داران و کسانی که عصمت خود را به باد نمی دهند و

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۵ /

ذاکرین مکرر خداوند از زن و مرد، پاداش بزرگ و آماده دارد... چنان که بدکاران را از درگاه خود می راند و مستحق نابودی می شمارد. این سنت الهی در تمام ادوار بوده و هرگز مبدل نخواهد شد.» (احزاب، ۳۵، ۶۱ و ۶۲)

قرآن عظیم به مقدمات و پیش شرط های اخلاقی رشد، بیش از نمودارهای تکنیکی و آماری آن بهاء می دهد؛ توصیه ای برای جهش به ماه، پیش از رعایت احوال مسافر و مهاجر از راه رسیده ندارد و متذکر است که بدون آماده گی اخلاقی، توسعه ی تکنیکی جز ابزاری برای نابودی و نفاق عمومی نخواهد بود.

«آنانی که جز راه خدا را برگزینند، مانند عنکبوتان اند که خانه ای بنا می کنند سخت لزران و بی اساس... بین این نادانان و آرزوهای شان فاصله خواهد افتاد؛ چنان که در گذشته پیش آمد... تجارت پُر سود و بی زوال از آن کسانی ست که به کتاب خدا عمل کنند؛ نماز گذارند و از بخشش آشکار و نهان به دیگران دست برندارند... پس با خوش رویی به مساکین و دورمانده گان از مسقط الرأس و نزدیکان خود نیکی و بخشش کنید! اگر عنایت و رعایت خداوندی را می طلبید.» (عنکبوت ۴۱، سبأ ۵۴، فاطر ۲۹ و ۳۰، نور ۲۲)

توجه و توصیه ی عمده ی قرآن عظیم به رعایت دیگران، تابع احوال و محدوده نیست. خداوند در قرآن، سرکشی و طغیان را در حد به کارگیری صدای بلند در گفتار با دیگران هم نهی می کند؛ یادآور ناکامی حریصان و زیاده طلبان است و دعوت می کند که از امحای گذشته گان قدرتمند برای تنظیم عادلانه ی امور جاری درس بگیریم؛ مهربانی را در اطراف خود

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۶ /

بگسترانیم و با صراحت تمام اعلام می کند که پس از این آخرین راه نمای عمل درست، عذرها را فرومی گذارد و ناشنیده می گیرد.

«بر زمین سیر کنید تا با عاقبت نادرستان آشنا شوید... پیش از آن که در عین بی یآوری دچار عذاب شوید، به راه خدا بیایید! مسالمت پیشه کنید و تابع آموزه های نیک در این بهترین فرامین الهی شوید تا ناگهان عذاب نامنتظر نازل نشود و به استغاثه نیافتید که کاش افراط نمی کردیم و از فرامین سر نمی پیچیدیم.» (انعام ۱۱، زمر ۵۴ و بعد)

جز سرسپرده گی به اوامر الهی، راهی برای استقرار عدالت گشوده نیست. باید بدون ترس و یأس، گام به گام خود را با آموزه های قرآنی تطبیق دهیم و مطمئن باشیم در آن سرزمین اسلامی که خمس حاصل تلاش آدمی صرف بازپرداخت نزول خواهی مراکز استعانت مالی برای تدارک تولید می شود و عملاً تا حد جنگ با خدا و رسول از آموزه های الهی فاصله گرفته ایم، برقراری عدالت اجتماعی تا ابد نامیسر است.

«عمل رباخواران به مانند فریب خورده گان از شیطان است. ادعا می کنند که رباخواری نیز گونه ای معامله است، ولی خدا، داد و ستد را حلال و رباخواری را حرام کرده است. از خدا بترسید اگر ایمان آورده اید! پس رباخواری را ترک کنید و گرنه چنان است که با خدا و رسول او ستیزه می کنید.» (بقره، ۲۵۷ و بعد)

از یاد نبریم که خداوند در آیات مکرر، نادیده گرفتن و بخشیدن هرگونه لغزش بنده گان را ممکن می داند، الا شرک و رزی و رباخواری را که مشمول عذاب مسلم می شمارد. لا اقل از سخط الهی خوف کنید و پیش از هر چیز با الغای رباخواری رسمی و غیر رسمی، تنها گام در این مرحله ی

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۷ /

میسر را به سوی عدالت اجتماعی و اثبات تعلقات قرآنی خویش بردارید و در عمل از سمت گیری های پیشین، فاصله بگیرید! و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۸ /

فصل ششم: نامه های من به استاد ناصر پورپیرار

نامه ی اول:

استاد گرامی! سلام بر شما. دو جلد کتاب از دو عنوان آثار پُر ارزش تان را از طریق صندوق پُستی دریافتیم. کتاب های «اسلام و شمشیر» و چاپ دوم کتاب «مگر این پنج روزه»، جزو پُست ارسالی بودند. از این که به زحمت افتادید و ارسال این کتاب ها باعث تحمیل هزینه شده است، معذرت می خواهم، اما بی نهایت خرسندم که بالاخره نوع مطبوع کتاب های شما که امکان مطالعه و پخش راحت تر دارد به دستم رسید که به دسترس دوستانم نیز قرار خواهم داد.

امیدوارم با ارزشمندی ای که آثار تان دارند، طی روندی که برای معرفی آن ها در کابل روی دست گرفته ایم، به زودی قادر به چاپ و تکثیر آن ها شویم؛ هرچند در افغانستان ما، دغدغه ی خاطر، قید می باشد، اما در زمینه ی آزادی های افغانی، دست ما باز است تا به راحتی آثار شما را در زمانی که امیدوارم بسیار دور نباشد، منتشر کنیم.

زیاده باعث زحمت نمی شوم. طول عمر و صحتمندی تان آروزی ماست. خدا نگه دار!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۶۹ /

نامه ی دوم:

با تقدیم سلام و احترام! ضمیمه ی این ایمیل، فارمت پی.دی.اف کتاب «پور خرد» نیز قرار دارد که تقدیم شما می شود. این همان نسخه ای ست که پیرامون تان در کابل منتشر کرده ایم. یادآوری این نکته را بایسته می دانم که عاری از ایراد و اشکال نیست. پیش از انتشار این کتاب، تصمیم داشتم از طریق دوستان در محفل بنیان اندیشان در فیس بوک، خواهان کمک شوم و سافت کتاب را برای آنان بفرستم، اما بر اثر عدم اطمینان که شاید جدی نگیرند و مورد التفات قرار نگیرد که در دنیای غیر ملموس نت، امر عادی است و نیز باعث تاخیر چاپ کتاب خواهد شد، تصمیم گرفتیم خود دست به کار شویم.

به تعقیب این ایمیل، فارمت وورد این کتاب را نیز برای تان ارسال می کنم. اگر ملاحظه داشتید، حسب دلخواه تصحیح کنید! اگر زحمت نباشد، واپس برابم ارسال کنید.

ما خیلی امیدواریم که به زودی چاپ های بعدی کتاب «پور خرد» را شاهد باشیم که افزودی های جالب تر نیز داشته باشند؛ اما مهمتر از همه، بیشترین امیدواری ما میسر کردن زمینه ها برای چاپ سایر آثار شما خواهد بود. می دانیم که نیاز های جامعه ی فرهنگی افغانان و انگیزه هایی که کتاب «پور خرد» ایجاد خواهند کرد، مردم ما را قادر خواهند ساخت از خیر تمام آثار، تفکرات و قلم تان بهره ببرند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۰ /

نامه ی سوم:

جناب استاد! با سلام دوباره. امیدوارم ادامه ی پیام هایم باعث ضیاع اوقات مهم شما نشود. از این که بالاخره کتاب ارزشمند «اسلام و شمشیر» با افزودی ها چاپ می شود، خرسند شدم. ما که در تلاشیم آثار شما را در افغانستان معرفی کنیم، دست یافتن به آن نسخه هایی که در ایران منتشر شده باشند، باعث تسهیل در برنامه های ما نیز خواهند شد؛ زیرا به نسخه های طباعتی بسیار ضرورت داریم.

تورید کتاب ایران از تجارت های مهم افغانستان است. گرچه کتاب هایی که موازی به افکار شما باشند، تاکنون فقط از طریق نت به دست ما رسیده اند، اما تلاش خواهیم کرد نسخه های هارد آن را که چاپ جمهوری اسلامی ایران باشند نیز به دست آوریم.

از این که لطف کردید و به پاس کار های کوچکم از یاری خویش اعلام آماده گی کردید، بی نهایت سپاسگزارم. آرزومندیم بر اثر عدم دسترسی راحت به آن آثار شما که خوشبختانه با سهولت دنیای نت زندانی نشده اند، آن چه را که در بازار های کتاب افغانستان نداریم، به زودی و از طریق مجازی در اختیار همه گان قرار دهید!

من برای دست یابی به آثار شما در کنار استفاده از وبلاگ ها و سایت ها، بر اثر زحمت دوستان، پی.دی.اف هشت جلد از مجموعه ی «تاملی در بنیان تاریخ ایران»، کتاب «اسلام و شمشیر»، کتاب «دیدار از اندونزی»، کتاب «افسانه های ترکستان شوروی» و فارمت صوتی کتاب «هزار اتفاق می افتد» را به دست آورده ام. متأسفانه از گنجینه ی آثار شما، فقط همین عناوین در اختیار ما قرار دارند.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۱ /

امیدوارم دوستان، حسب هدایت شما زحمت بکشند که ما نیز تا زمانی که به هارد آثار شما دسترسی خواهیم یافت، حداقل از نسخه های سافت در نت، بی بهره نمانیم.

زیاده وقت تان را هدر نمی دهم. خدا، توفیق دهد تا به زودی آن آثار تان را که در دسترس داریم در کابل منتشر کنیم.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۲ /

نامه ی چهارم:

جناب استاد! سلام بر شما. آثار تان، هر چند گنجینه ای ست که رایگان به دست آورده ایم، اما با هیچ بهایی از دست نخواهیم داد. از لطف شما سپاسگزارم. بلی در حدود دو- سوم کتاب اسلام و شمشیر را خوانده ام و انگیزه های زیادی وامی دارند در راستای معرفی محتوایش، داشته های دینی خود را به خواست خداوند بیافزایم.

از مدتی ست تلاش می کنم اگر بتوانم در کنار سایر آثار شما، این کتاب مهم (اسلام و شمشیر) را نیز در کابل منتشر کنیم. دشواری کار، فقط سایه ی شوم سیاست هایی ست که بر ما افکنده اند. گرچه از رهگذر معرفی تفکرات و قلم شما در افغانستان، مانعی نیست، اما متاسفانه حجم جعلیات فرهنگی و انکشافاتی که بر اساس آن ها در تمام حوزه های تاریخ، ادبیات و فرهنگ رخ داده اند، چنان است که اگر بخواهیم به زودی آن ها را با حقایقی که در آثار شمایند، تعویض کنیم، مثل این می ماند که زیر یک برج زهر مار، بمبی با توان اتوم منفجر کنیم. بنابراین در نتیجه ی تخریب، ممکن آوار آن حتی بر سر خود ما نیز بریزد. به این دلیل ترجیح داده ایم در برابر یک قرن جعلیات نوساخته از برداشت های مغرضانه، به تدریج به تکثیر روشنگری های شما و آثار موازی به افکار تان پردازیم.

از آن جایی که زیر سنگینی جعلیات در منجلا ب عقب مانی ها دست و پا می زنیم، فکر می کنم یکی از بهترین راه های نجات، پرداختن به حقایقی ست که در آثار شما وجود دارند. صحتمندی تان آرزوی ماست!

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۳ /

Jul 28, 2014, 11:42 AM

☆ ☆

Turn off for: Persian x

info@karangbooks.com
to me

Persian > English > Translate message

سلام بر دوست و برادر عزیز. این که از میان این همه مبتکر و ملاح و مولی که اندیشه اسلامی را محاصره کرده اند صاحب نظری از کشور افغانستان به دفاع از حقیقت برخاسته موجب افتخار مردم شماست. امیدوارم این گام نخستین در رسالت تازیدگی مسلمانان شمرده شود. با آرزوی سلامت برای شما

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۴ /

info@karangbooks.com Fri, Dec 12, 2014, 12:26 PM ☆ ↶ ⋮
to me ▾

🌐 Persian ▾ > English ▾ [Translate message](#) Turn off for: Persian ×

سلام
نامه جناب عالی به رییس جمهور را خواندم و
ان شجاعت شما در دفاع از داده های جدید فرهنگی لذت بردم
و بر صراحت شما افرین گفتم
نمی دانم با مجموعه یادداشت های اسلام و شمشیر
آشنایی دارید یا نه. بار دیگر سئایش ام نسبت به زحمتی که کشیده اید ایران می کم
موفق باشید.

info@karangbooks.com Mon, Dec 15, 2014, 10:45 PM ☆ ↶ ⋮
to me ▾

🌐 Persian ▾ > English ▾ [Translate message](#) Turn off for: Persian ×

سلام
به نظر عالی می رسانم که اسلام و شمشیر یازده یادداشت
اضافه بر 45 یادداشت موجود در کتاب دارد که با باری خداوند
به زودی و به صورت کتاب منتشر خواهد شد. به گمانم تبلیغ و توزیع و
نشر 56 یادداشت اسلام و شمشیر بیش از بررسی های تاملی در بنیان تاریخ
مورد نیاز مردم منطقه و مسلمین است. خواستم بدانید که در زمینه
زحمتی که می کشید برای هرگونه همکاری که ضرور باشد آماده ام
.. خداوند مدد کار شما باشد.

info@karangbooks.com Fri, Dec 19, 2014, 11:17 PM ☆ ↶ ⋮
to me ▾

🌐 Detect language ▾ > English ▾ [Translate message](#) Turn off for: Persian ×

سلام
با عرض امتنان از زحمات خیرخواهانه جناب عالی
اگر آدرس ارسال کنید یا بومی را بفراستید
نسخه های موجود را برای تان ارسال خواهم کرد
اسلام و شمشیر
همانستیان
اشکاتیان
ناسانیان (3 جلد)
برآمدن اسلام (3 جلد)
صفریه (7 جلد)
برآمدن مردم (2 جلد)
آن چه را از فهرست بالا نادارید اعلام کنید تا با احترام تقدیم کنم
موفق باشید

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۵ /

info@karangbooks.com Sun, Dec 28, 2014, 6:56 PM ☆ ↶ ⋮
to me ▾

🌐 Persian ▾ > English ▾ [Translate message](#) Turn off for: Persian x

سلام
به صندوق پستی شما دو کتاب فرستادم
در پشت جلد هدی گفته شد با افغانستان ارتب ادب من ت هوایی نداریم
و بنا بر این کتاب ما را لایق دو هفته دیگر در وقت می کنید
موفق باشید

info@karangbooks.com Wed, May 13, 2015, 11:13 AM ☆ ↶ ⋮
to me ▾

🌐 Persian ▾ > English ▾ [Translate message](#) Turn off for: Persian x

آقای عمرزی لطفا در صورت نیاز با شماره تلفن 09125400657 تماس بگیرید

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۶ /

آدرس های مجازی دست یابی به آثار استاد ناصر پورپیرار و بنیان اندیشی

www.karangbooks.com/Home/farsi.html

jobs.af

Search

English site

تماس مختلف این برنامه طبق فوروس برقر فاروق مصطفی به انتشارات کارنگ می باشد.
طراحی شده توسط شرکت یارس مجوز شماره 1380-1381

KARANG Books

کتابخانه

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷ /

www.naria.ir

Google

آیا این اولین بار دید شما از این سایت است ؟
پس کلیک کنید ...

خرید کتاب ها و مستندات آقای پورپیرار

اطلاجه 2

ناریا کتاب خانه شخصی خود، قریب 2500 جلد را می فروشند.

ادامه مطلب... | 3 بیغام

کنو کای در نوازده قرن سکوت - بخش دوم - بهرام آجریلو

کندوکاو خوش را در کتاب برج دوازده قرن سکوت با بررسی اندیشه های مولف گرامی درباره تمدن های ایران و بین النهرین و خاستگاه آن ادامه می دهیم...

ادامه مطلب... | 2 بیغام

صفحه اول

آدرس جدید وبلاگ «حق و صبر»

بر آمدن مردم

اسلام و شمشیر

انجمن بنیان اندیشان

ایران شناسی بدون دروغ

فروشگاه کتاب ها و مستندها

باسخ ها و یادداشت ها

پرسش و پاسخ - FAQ

کتاب های آنلاین

فایل های خاص

همراه با دیگران

فیلم - Video

داستان ها

در باره ما

تماس با ما

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۷۸ /

w3.naria.ir X Google

در تیره ما ☆ 🔍

تماس با ما

حسنت و جوی

Search

باردیداها

باردید امروز از این صفحه: 813

باردید کلی از صفحه: 391284

باردید امروز از سایت: 2080

باردید کلی از سایت: 2232491

آرشیو

سال ۱۳۹۲ (6)

سال ۱۳۹۲ (65)

سال ۱۳۹۱ (33)

سال ۱۳۹۰ (45)

سال ۱۳۸۹ (42)

سال ۱۳۸۸ (68)

ادامه مطلب... | 2 پیام

کتبو کاوی در نوازده قرن سکوت - بخش اول / بیرام آجریلو

دوازده قرن سکوت عنوان اولین جلد از مجموعه «تاملی در سنان تاریخ ایران» به قلم مولف ارجمند ناصرپوربیرام می باشد....

ادامه مطلب... | 1 پیام

گوروش نوالقرنین، شخصیتی است جهانی

دکتر فریدون جنیدی، پژوهشگر و باستان پژوه در گفتگو با خبرنگار هنری ایسنا به تشریح دیدگاه های خود در ارتباط با چاپ کتاب 12 قرن سکوت پرداخت....

ادامه مطلب... | 3 پیام

گزارش سخنرانی پوربیرام در دانشگاه زنجان(فاجعه پوریم بزرگ ترین واقعه تمدن سوز)

فاجعه پوریم به عنوان بزرگ ترین واقعه تمدن سوز تاریخ بشر، به دستور داریوش هخامنشی به وقوع پیوسته است....

ادامه مطلب... | 5 پیام

اطلاعیه (2)

با صرف زمان و تحمل زبان بسیار سرانجام دانسته های یهودساز کنوی بشر را در حوزه فرهنگ و تاریخ ابطال کردم. تاریخ و فرهنگ جاری آدمی، در چنگال بنیان اندیشی اسیر و دست بسته

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۰ /

ستارگان دروغ از فرشتگان خیانت؛ آزادی بیان حق و صبر (ناصر پورپیرار)

لینک دانلود فیلم عکس، تصاویر، کتب و جدیدترین مقالات از طریق گروه اینترنتی کنار صفحه



مشاهده شبکه های دنیا
بدون نیاز به هزینه‌های اضافی فقط با این
نرم افزار تمام شبکه ها را ببینید



شماره رفح سعیدی مو
بیش از 15 سال جوان شوید
با این شماره مگر ساری به رنگ مو نذارید
تجربیات در بلاگ اسکای X

ورود به صفحه اصلی وبلاگ

links

بازدید کننده عزیز! آنچه در این صفحه مشاهده می کنید، مستلزم صرف وقت فراوان و مطالعه عمیق و دقیق است. بیش از هزار صفحه مطلب در آن قرار داده شده است و موضوعات متنوعی نظیر تاریخ ایران و شیادهاى به کار رفته در آن، قرآن و اسلام، شاهنامه و زبان فارسی، محورهای اصلی آن هستند ضمن اینکه حاشیه‌هایی فرهنگی نیز در آن وجود دارد. لازم است با تأمل و تألی مورد مذاقه قرار گیرد و سرسری خواندن و سطحی نگری، نتیجه باارزشی در پی نخواهد داشت. ضمن اینکه در صورت تمایل، امکان انجام هرگونه مناظره نیز پذیرفته می شود. نویسنده این یادداشتها (آقای ناصر پورپیرار) نیز در داخل کشور به دلیل تحریمات

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۱ /

narayna.blogspot.com
DVDVideoSoft

حق و صبر

تاملی در بیان تاریخ ایران

شماره رفع سندی مو

پیش از 15 سال جوان شنود
با این شماره دیگر نیازی به رنگ مو ندارید

تلفات در بلاگ اسکای X

axemix.ir
آهنگ بساز و برنده باش

هوا خوری 1۷

پخشیه 14 دی 1391 ساعت 11:41 PM

آرشیو

| ش | ی | د | س | ب | ج |
|----|----|----|----|----|----|
| 1 | | | | | |
| 8 | 7 | 6 | 5 | 4 | 3 |
| 15 | 14 | 13 | 12 | 11 | 10 |
| 22 | 21 | 20 | 19 | 18 | 17 |
| 29 | 28 | 27 | 26 | 25 | 24 |
| | | | | | 23 |
| | | | | | 30 |

منوی اصلی

« صفحه نخست

« نسخه موبایل

« عنوان مطالب وبلاگ

« تماس با من

عنوان آخرین یادداشت ها

« هوا خوری 1۷

« کتاب چهارم، براندن مردم، مقدمه

« کتاب چهارم، براندن مردم، مقدمه

لطفا حتما بخوانید روزی به کار می آید

شرفات از دست رفته ی پزشکی

حدود دو ماه پیش سینه‌های شب، یکی از بستگانم مشکلی برایش پیش آمد و رفت اورژانس، و متخصص قلب تجویز کرد: آنژیوگرافی. نتیجه: 20 درصد گرفتگی قلبی. تجویز: درمان دارویی.

چند هفته گذشت و فرعی کار به نام پدر و مادر خودم افتاد. تجویز: آنژیوگرافی.

هوا خوری ۱۷

متن زیر یادداشت نسبتا کوتاهی است که کسی به ای مهل من فرستاده و خواندن آن را توصیه کرده بود.

Click here to begin...

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۲ /


bonyanandish.blogspot.com/1390/07/30/post-2/

تبلیغات

با پیش

۲۶ مدل مزه

بافت مر



تأملی در بیان تاریخ ایران

در راستای ترویج اندیشه های ناصر بوینزار

گوگل

☆

صفحه نخست

عناوین مطالب وبلاگ

تفاس با هن

آرشیو

آذر 1391

| | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|
| ش | ی | د | س | چ | خ |
| 3 | 2 | 1 | | | |
| 10 | 9 | 8 | 7 | 6 | 5 |
| 17 | 16 | 15 | 14 | 13 | 12 |
| 24 | 23 | 22 | 21 | 20 | 19 |
| | | | | | 18 |
| | | | | | 30 |
| | | | | | 29 |
| | | | | | 28 |
| | | | | | 27 |
| | | | | | 26 |
| | | | | | 25 |

انتخاب ماه

بزرگ دوستان


حرف و صبر

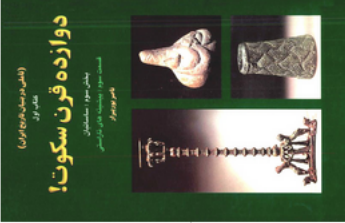
جلد پنجم نسخه PDF مجموعه کتابهای «تأملی در بیان تاریخ ایران»

شماره 30 مهر ماه سال 1390 ساعت 02:51

جلد پنجم (دوازده قرن سکوت: بخش سوم: ساسانیان، قسمت سوم: پهنشینه های نارسایی، 384 صفحه)

نوشته شده توسط بیان اندیش | چاپ پانداثبت | 5 نظر





پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۳ /

محفل بنیان اندیشسان

در راستای
انتشار
اندیشه های
ناصر پورپیرای



Joined

انتشار انگذاری

اعلان ها

محتفل بنیان اندیشسان (در راستای ترم...)

اعضا

رویدادها

عکسها

فایلها

جستجو در این گروه

درباره

گروه بسته

از هر طریق که با این گروه و مطالب آن آشنا شده باشید، توجه به مدهمانی ضروری است.

در این جا با ... ادامه ...

1.850 عضو (3 تازه وارد) · دعوت با ایمیل

+ افزودن افراد به گروه

CREATE NEW GROUPS

Groups make it easier than ever to share with friends, family and teammates.

گپ (off)

افزودن عکس / ویدیو

افزودن فایل

نوشتن بست

جزئیات بنویسید...

video Masoud Sanjari

۲۳ ساعت، ۰۳:۳۳

را به اشتراک گذاشت.

تصاویری از مراسم عزووسی یهودیان شرقی در آمریکا، طبق معمول یهودیان شرقی همگی با زبان فارسی آشنا هستند که اصلی ترین زبان آنهاست. جالب اینکه زبان و مردان در مراسم از هم جدا هستند ولی همه جای جهان را با این داستانشا پر کرده اند که جدایی زن و مرد پدیده ای اسلامی است!



افزودن عکس / ویدیو

افزودن فایل

نوشتن بست

پورخرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۵ /

۱ wikinaria.info

فارسى

ویکی‌گنجینه

ویکی‌گنجینه

آب انبارهای ایران

بانکداری و ربا

بخشش سازمان های مسلمان به بهبود در تورات

انتساب پیمانان به قوم بهبود

جامعه عمر پیامبر

اختراع پشه‌بورو کهن

تاریخ مساجد ایران

تاریخچه مدارس

رستم التواریخ

تعریف تورات و انجیل

مصلی ها

برج هرمز

مجموع البلدان یا توبات

ناصر خسرو

بررسی اشکافی

بیتفان


تفت چمشید

ترکیه

تصاویر مجاهدین مشروطه

جستجو

دریاز ما




ناصر پورفرمان

ترباره ما

ویکی‌گنجینه، چنانچه از نام آن قابل فهم است، دانشنامه‌ای از نتایج تحقیقات بنیان‌انثیسی بوده و منابع جمع‌آوری اطلاعات این دانشنامه سری کتاب‌های «تلفی در بنیان تاریخ ایران»، اثر ناصر پورفرمان (تاریخ) می‌باشد. در اینجا بسان یک دانشنامه، به بررسی موضوعی مباحث و مسائل مطرح شده پرداخت خواهد شد. برای فهم هر چه بیشتر عناوین، اسناد مختلفی را ارائه خواهیم داد تا از طریق آن بتوانیم موضوعات را تشریح کنیم.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۶ /



ناصر پورپیرار
نویسنده

پست‌ها ویدیوها عکس‌ها درباره

پیشنهاد شد

نشان می‌کند

بیم

ناسر پورپیرار دسامبر 9, 2011

مجموع بنیان اندیشمان (در راستای ترویج اندیشه های ناصر پورپیرار

از هر طرفی که با این گروه و مطالب آن آشنا شده باشید، توجه به مقدماتی ضروری است، در این جا با مطالبی نظیر رد جمله ی عرب به ایران و یا فقدان امپراتوری های اشکانیان و ساسانیان و تشکیل در اصالت آثار و ...

1,850 members


لغو پسندیدین * نظر دادن * اشتراک‌گذاری


Shares 2 17 29

ناسر پورپیرار دسامبر 9, 2011

1,519 پسند

دیگر این را می‌پسندند:





Mirwais Tander، **Mohemmed Ucal Ulutürk** و **2 نفر**

Invite your friends to like this Page

ABOUT

جهت معرفی کتب و مستندات استاد ناصر پورپیرار

[/http://www.naryna.blogspot.com](http://www.naryna.blogspot.com)

Suggest Edits

ناسر پورپیرار دسامبر 9, 2011

(گروه "حقی و صبر" (بارگشت به فران

1 • **کتب (Off)**

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۷ /

www.yotain.com/ia/

Yotain history starts today

صفحه اصلی | تصاویر | کتابخانه | ویدئو | درباره ما

Yotain history starts today

زمان آزدوان بیشتر بناهای باستانی یا بسیار بعد تر از زمانی که ادعا میشوند ساخته شده اند و یا جعلی هستند.

به دنبال چیزی می گردید؟

جستجو

و یا یک سوال بپرسید

نام کاربری | رمز ورود | ورود

www.salammohammadi.com/fa/index.php

☆

وَقَوَّصُوا يَا بَاقِيَّ وَتَوَاصُوا يَا صَبِيَّ

فیلم مستند : فراسوی دین

پور اسحاق کتاب " فراسوی دین " نوشته ی سالم محمدی ، از طریق لینک زیر " سایت جامع بینان اندیش " قابل دیدن می باشد .
<http://www.haghsabir/video-archieve.aspx>
 این فیلم را می توانید می گوید که سیرت و تفسیر هر یک از فرزندان خیر را کلیه شبکه های نمرود و دین ، تقاضی ایرانی ، تقاضی لبنان ، کارتون ، قلبی ایرانی)
 " جشن خون جریان بر رگهای " کارتون (کارتونگاتور موسیقی) " را به نقد ، که پیشگویی تصویبی برای آزادیان حوزة ی تفکری خویش ، و " کارتونیت " را به مستند ، بلکه مستندیمی جهت انتقال کلام انبیا ، و " تقاضی لبنان می " را به برپیدن آن طبیعت ، که گدای برکه او می بینیم و .
 مناطق نور برآمده و تاز و درود را انتقال کرده ای خواجه بافت ، که بابت زندگی دیگری را آتیم این نموده و در گاه جهانیان سندنشینان معجزا می خدایند ، که منتظر های این جهانی بود خویش را ، عالم مبارکوت تشاماسی ، و تصویر کلام خلف حکیم اثر را ، شرح و تبیین آن یابند ؟!

صفحه اصلی

بزرگاری

گالری

مقالات

دیدگاه ها

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۸۹ /

www.haghsabr.ir/home.aspx

وبسایت جامع بنیان اندیشی
زبان: فارسی | آدرس: تهران | تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸

صفحه نخست | وبلاگ | فروشگاه | انجمن | رسانه | لینک ها | درباره ما | ارتباط با ما

مقاله: **مقبره فردوسی - طوس**

قدم هر بنی قزاقی بزمه فردوسی در این عکس قدیمی که امروز یکی از بنا در محوطه مربوطه نمی بینم حاصل چه مفهومی است؟

آزترین لینک ها

سینه‌زنی مسیحیان برای توبه و پاک شدن در روز خون
۱۳۹۶/۶/۲۷
Davud J
https://www.am

تازه ترین مقالات محبوب ترین ها

تاریخچه و زندگی نامه حضرت زینب کبری (ع.ا.س) | حضرت زینب کبری (ع.ا.س) در جنگ جمل | حضرت زینب کبری (ع.ا.س) در جنگ بدر | حضرت زینب کبری (ع.ا.س) در جنگ خیبر

تاریخچه و زندگی نامه حضرت زینب کبری (ع.ا.س) | حضرت زینب کبری (ع.ا.س) در جنگ جمل | حضرت زینب کبری (ع.ا.س) در جنگ بدر | حضرت زینب کبری (ع.ا.س) در جنگ خیبر

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی


۴۹۰ /

biryol.blogspot.com
بازگشت

کشف در تاریخ

بنیان نظریات جدید درباره تاریخ آذربایجان ، ایران و جهان

در باره من



اگر تا کنون بنیان اندیشی و نتایج ارائه شده، نتوانسته است حسن مطالعه و نگارش و تحقیق در رابطه با موضوعات مختلف از در شخصی به خود خوش بگذرد و این را بداند است که اگر بنا بر آن موضوع بنویسد در غیر زمان نمی توان آن شخص را تکرار کننده دانست های گذشته دانست چه بسا آن مطالب دیگر تاریخ معروف خود را از دست داده اند!

یادگاری

صفحات


دائره مقالات

آخبار سایت

پیوندها

فهرست جغرافیای تاریخی
آزمایشگاه، دولتی، سازمان آموزشی

01:15



صفحه نخست

آرشیو مطالب

خروجی وبلاگ

تماس با من

از بی شهری مسئولین تا بسنگ بی شهر!

درباره جریانات اخیر توضیح چند تکیه را ضروری دیدم:
 زلزله اخیر در کرمانشاه نشانه های دیگری از ناکارآمدی دولت و مسئولین کشور را به اثبات رسانید. احمدی نژاد و دولت او عامل اصلی ساخت و ساز های غیر فنی و غیر کارشناسی گسترده مسکن مهر می باشند. او و همراهانش شرافت را انقدر به کنار گذاشته اند که به جای بر گردن گرفتن اشتباه های انجام داده، ماجراجویی جدیدی را شروع کرده اند.

epubba.blogspot.com

صفحه نخست | آرشيو مطالب | دسته موبایل | تماس با من

ePub Bonyan Andish

ePub : Electronic Publication

جستجو

اسلام و شمشیر

نویسنده : ناصر بونیرباز

نظرات: 1

« آرشيو »

« خرداد 1391 (2) »

« آخرين ارسالها »

« اسلام و شمشير »

« Hardware reading systems »

« ليست كامل عناوين پادآرشميا »

« آمار »

« بازدیدکنندگان: 3116 »

اینگ زمان دفاع با تمام توان از هفتی شریف میانه و از جمعیت مسلمانین است. این حکمی بیت شده در کتاب گشوده ی تاریخ معاصر است و حاصلی که از مرز بزرگ تجربه جنس های استقلال خوفازه ی منظره ی ما برداشت می شود. اینک که عربیان درصند ما را مستعمره ی کوشش کنند. دفاع از مقاومت اسلامی تنها پناه است. اگر عربیان با یک ساقط کردن سرسختی شریف میانه را، که ظاهر از افغانستان و عراق آغاز شده، برنده شوند. هیچ یک استوار و بر جای نخواهیم ماند و دیر نیست، به اجبار منابع منطقه را، به زرگان تقدیم شان کنیم و از هفتی و هوسا کوی دست بشویم. اینک ضرورت استوارگی را مستولین عربستان سعودی نیز می داند و با ایالات متحده اتمام حجت تاریخی می کند. پس چه گویم روشنگران پی میانه ی حزب پرونده ی ما. این گویم کوشش خیالی اند. اگر در واقع کاسه گردان گشای جهانای بیستند و امید ی به حصه های حزب تر از سفره ی گسترده تری، که خواب آن را می بینند، نازند؟

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۹۳ /

کتاب و حکمت

گنجینه‌های تاریخ و فرهنگ

بازداشت برای کافر

بازداشت برای کافر

جناب کافر، از گفتار تاشاهه تان بر منی آید که با منین قران، آسما نیتسید و جندان منسخ و مسخو کلام باطل و شایعات دور از واقع در مورد قران شده آید که هر از گرد رسیده و ضد قرانی، به اجنای افسان دهن تان را کرده و به هر سوی دل خواه خود می کشاند. برای آسما شدن با منی و مضوی قران، افعال دهنی را کنار بگذارید. همت کنید و به خود قران رجوع کنید. آن هم به به عنوان یک متن مقدس آسمانی و نور از جمله فی دهن و درک بشر که بنا به جزافات، می بایست برای نفس آن به تبار و مراسم مخصوص موعول شوند. بل به هتاه سخنی بنشوند. بر آن نامل کنید و برای قضاوت، به گفته های کوتاه و بازاری این و آن انگفا نکنید.

بررسیده بودید چتر نابل قران را بنیریم و میبای قضاوت خود قرار دهیم. هیچ اخبار و بایستی در این مورد وجود ندارد. احتمالاً (به معنوی ۲۵۶ سوره بقره را نیتسیده آید که: "خبر پذیرش دین، اجباری نیست و راه از پاره، قابل تشخیص است." در این کتاب که مدعی آموزش راه درست زندگی کرد و جدایی از ذیای وحشی حیوانات است، و شما هنوز با آن بیگانه آید، بارها به اخبار آسمان در رد و قبول آموزه ها اشاره مستقیم آمده است. چند نمونه به تضاد گرفته را شاهد می آورم تا بدانید و اگر مثال بودند در فرضی مناسب، تمام موارد را بررسی خواهیم کرد.

۱- آیه ۱۷۰ سوره نساء : ای مردم، به حق پیامبری از جانب پروردگارتان به سوی شما آمده چه ایمان بیاورید و چه روی بگردانید. بدانید که آن چه در آسمان ها و زمین است در اختیار خداست.

۲- آيات ۳ و ۲ سوره انسان: انسان را از نطفه آفریدیم و او را می آرزاییم. برای او بینای و شنوایی قرار دادیم و راه را به او نشانیدیم، می خواهد بندد یا روی بگرداند.

تاداشسته، ایمان بشر را مطوط به اطاعت کور گویانه و برده وار می دانید و گویا به طرز اسف باری بخت تاثیر عقاید و خرافات رایج در میان یهودیان و مسیحیان قرار دارید. تنها کتاب آسمانی است که پیوسته به تامل و تدبر به درون و برنامه رسانی دعوت کرده و به انگشت اشاره خرد ورزانه، جسم آدمی را به اطراف زمین و خوات و اجرام و اجسام سماوی گردانیده و او را به ستایش شکافته داده، فرود آورده بران زندگی بختی، فروزانده خورشید، بر پا دارنده آسمان بی سنون، هدایت کننده گمشده های سنگین رون بر امواج دریا و پدید آورنده زمین و آسمان دعوت نهمه و فرهنگ و رشد بشر را تا بدانجا محترم دانسته که نشان خفایت خود را، سوگند به قلم می گیرد و اطاعت و بندگی را در گرو علم و آگاهی گفته است:

۱- آیه ۱۷۰ سوره بقره: و اگر به آن ها گفته شود: از آن چه خداوند بر شما نازل کرده بپروغ کنید، **حنین اگر**

مرفی اصنام

صلحه نجست

بست الکرونگ

آرتسبو قطانب

آرتسبو

هغه سور خرداد ۱۳۹۰

هغه اوان بهمی ۱۳۸۷

هغه چهارم دی ۱۳۸۷

هغه چهارم بهمی ۱۳۸۶

هغه سور بهمی ۱۳۸۶

هغه اوان دی ۱۳۸۶

هغه چهارم مهر ۱۳۸۶

هغه سور مهر ۱۳۸۶

هغه اوان مهر ۱۳۸۶

هغه چهارم شهریور ۱۳۸۶

هغه چهارم آذرینبشت ۱۳۸۶

هغه سور آذرینبشت ۱۳۸۶

هغه اوان آذرینبشت ۱۳۸۶

هغه چهارم فروردین ۱۳۸۷

هغه سور فروردین ۱۳۸۷

هغه اوان اسفند ۱۳۸۵

هغه چهارم بهمی ۱۳۸۵

هغه سور بهمی ۱۳۸۵

هغه اوان بهمی ۱۳۸۵

هغه سور دی ۱۳۸۵

هغه دوم دی ۱۳۸۵

هغه اوان دی ۱۳۸۵

هغه چهارم آذر ۱۳۸۵

هغه سور آذر ۱۳۸۵

هغه اوان آذر ۱۳۸۵

هغه سور آذر ۱۳۸۵

هغه سور آذر ۱۳۸۵

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۴۹۵ /

ultraimperialism.blogsky.com

☆

🔍

ultraimperialism

مقاله آقای ناصر پورخرد (فوق) بصورت تفکیک شده

مقدمه ای از مقاله اولترا امپریالیسم (Ultra Imperialism)

جمعه 17 شهریورماه سال 1391 ساعت ۱۰:۰۲:۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم

این وبلاگ، نخست به منظور انتشار نسخه نهایی پادشاست اولترا امپریالیسم آقای ناصر پورخرد تأسیس شد و پادشاست های بعدی، به مرور افزوده شدند.

این مقاله، اولترا امپریالیزم و مقاله دوم، سزینوست یک شاگرد اول، در کتاب «چند نگو مگو درباره حزب توده، طبری، گانزوری و ...» یا چند مقاله دیگر» در سال 1374 فرست، به قلم آقای ناصر پورخرد، چاپ شده است.

اولترا امپریالیسم در تشریحات مختلف و متعدد نظیر مجله آریه و یا خروان معروف به نازیها، چاپ شده که نسخه قبلی و کنونی با اصلاحاتی چند توسط خود ایشان، ارائه می گردد. به درخواست ایشان، مقاله ای در مورد اقتصاد جهانی و بانکداری به نام و تفسیری **منعم مقاله و نتیجه گیری اقتصادی و سیاسی** افزوده شده است که می توانید آن را پس از اتمام مقاله و به عنوان تکمیل موضوع اولترا امپریالیسم، مطالعه نمایند.

مقاله دوم نیز که تاکنون حاوی تجدید چاپ نشده است، برای اولین بار منتشر می شود و نگاهش است به حزب توده ایران، توراتین گانزوری و حیات ها و دروغ های بی پایان او که در زمان حیات خود آقای گانزوری منتشر شد و هرگز جوابی ای برای آن ارسال نشد! همچنین اشاره هایی سازنده به ماجراهای تاریخ معاصر نظیر کودتای 28 مرداد.

مقاله سوم، پادشاست های تاریخ معاصر نظیر مهاباد، اشاره دارد به یکی از مهم ترین تحولات بنیادین بشری و باعث و بانی انقلابات فکری و عقیدتی که حتی می تواند راه حلی برای اختلافات فرهنگی و دینی و اعتقادی و حتی رسیدن به اتحاد و یکپارچگی جهان اسلام و ریشه پایی اختلافات فرقی باشد.

(اصفهان شده در 20 آذر 1391 و 10 دسامبر 2012)

عنوان آخرین پادشاست ها

« عقیده ای از مقاله اولترا امپریالیسم (Ultra Imperialism) »

« **لیست کامل عناوین پادشاستها** »

نویسندگان

« آئیوی (1) »

حیرانه وبلاگ

Powered by **Yahoo! Groups** Join Now!

us.groups.yahoo.com

آرشیو

انتخاب ماه: ▼

مهرگی اصلی

« صفحه نخست »

« نسخه موبایل »

« عناوین مطالب وبلاگ »

« تماس با من »

الحق و الصبر

روه فریده و منقشه انظر الاسلام و تاريخ الشرق الأوسط

الاسلام و السيف 45
09228 الساحة في 1389/08/27

و وصلنا الي الفصل الأخير من كتاب الإول من مجموعة الإسلام و السيف، الذي نستطيع على اساس مقطعا منه ان نبتدء بمرحلة جديدة من الحوار الحديث حول الإسلام و المسلمين، خاصة في موضوع فترة حياة النبي المكرم. اكتفنا في هذا الكتاب الذي تكون على اساس رفض لجوء المسلمين الإوليين الي استخدام السيف في توسيع السلام، الي بدائع حديثه من القرآن المبين باعتباره السند التاريخي الوحيد المتزامن لسورة اهداء فترة بعثة النبي المكرم، و في النهاية تبين ان القرآن لم يكن مراً شقياً لرؤية أحداث سنين حياة النبي في بنية نمو الاسلام فحسب، بل يبحثه تاريخيا وصلنا الي نقاط جديدة من هذا النص اللائق له، حيث زعم وصور أهم ما واجهه المسلمون في معابلتهم مع اليهود و النصارى بشكل جمل ثقافي خائب وغير متفتح، الذي أدى في النهاية الي رفض معاند لوحاديثه الله و الترحيد من قبل اهل الكتاب، و خاب الأمل بتسكيل جبهة من الموحدين، ربما ينتهي صسر اهداء هذا الكتاب بقراءة هذا الفصل و يؤوموا بمعالجات و عريضة ضد المؤلف، ربما يخيطوا قيص ضمان لأحد و يرتفعوه علما لكي يبيحوا دم مؤلف هذا الكتاب، ربما يخيطوا اجراء كاتهم فاجرا احدا في القاء خطبة تكفيرية في ساحة المدينة، و بما التي اظم جيبا انهم لن يخيطوا لسماع هذه المواضيع، ولم يستقيموا ايضا رفضها بما انها تدخل في أساس التقييم و الي اساس التصايا فان تكون هذه الاضوار من قبلهم منجأ. تناست

فائده الرئيسية

- « الصلحة الرئيسية
- « نسخة الجوال
- « عناوين المونة
- « الاتصال معنا

المواضيع

- « الاسلام و السيف (46)

احدث الاصدارات

- « الاسلام و السيف 45
- « الاسلام و السيف 44
- « الاسلام و السيف 43
- « الاسلام و السيف 42
- « الاسلام و السيف 41
- « الاسلام و السيف 40
- « الاسلام و السيف 39
- « الاسلام و السيف 38
- « الاسلام و السيف 37
- « الاسلام و السيف 36
- « الاسلام و السيف 35
- « الاسلام و السيف 34
- « الاسلام و السيف 33
- « الاسلام و السيف 32

لر و غلهاي شيرين

بررسی برتسنوای گلی خورهه محلات

بررسی برتسنوای گلی خورهه محلات (مهنار رحیمی فر ، بخش موره ملی ایران)

در دوره ساسانیان مهر به عنوان یک ابزار مهم مالکیت و تجارت در بین گروههای مختلف اجتماع رایج بوده . اهمیت استفاده از مهر در این دوره سبب گردید هنر مهر سازی در این دوره از پیشرفت قابل توجهی برخوردار شود .

تجارت در زمان ساسانی ، (ریخارد نلسون فرای)

ساسانیان برای فروش کالا از مهرهای گلی استفاده می کردند .

کشف مهر ساسانی در حفريات «هانباي» در **سرلنگ** بازياب روابط تجاري بازرگانان ايراني با سرزمين هاي دور دست است. نشانه هاي گستره تجارت بين‌المللي ساسانيان در اويرفا نیز مشاهده شده ، سکه‌های یافت شده در آن جا این مساله را تصدیق می کند.

در اواخر سده چهارم میلادی تهاجم بدوین به آسیای مرکزی و ایران شرقی به طور قابل ملاحظه‌ای مانع تجارت در شرق شد . اما تا این وجود ، توسعه دینواسازی پادار در هر دو امپراتوری پارتی و ساسانی و رشد اهمیت تجارت بین آنها و همچنین تجارت با شرقی دور به پیشرفت در طول دوره خسرو اول (531 _ 79 م) و جانشینانش کمک کرد.

در این مدت سعیدیان فعالترین بازرگانان جاده ابریشم بودند . چینی‌ها ، میوه ، شراب ، آثار فلزی (به خصوص از آهن) ، زره ظروف شیشه‌ای و همه نوع سرگرمی‌های سفیدی را وارد می‌کردند . برای مثال اسباب و مفاهیم هنری ایران ساسانی با طرح **طاووس بر و اسب‌های بالدار روه‌روگ هم بر خامه‌های گلی ظاهر شد که در آسیای مرکزی ، چین و حتی ژاپن عمومیت دانست.**

کعبه از این نوع و با منشاء ایرانی باقی مانده است.
(بریتانکا)
ریخارد نلسون فرای (شیخ)

با مطالعه این چند سطر هم به اهمیت مهرهای گلی بی تردید و هم به بهایور بودن و قرآنی حجم معاملات و داد و ستد شاهان و اعیان ساسانی و همچنین به ضرورت وجود نمادهای ملی برای بیان عظمت این امپراطوری ، و انطور که فرای عنوان کرده است طرح های هنری ساسانی بر روی اسب چینی ها و ژاپنی ها بصورت مد در آمده بود.....

پس اجازه دهید تا با هم به دیدن این نمادهای ملی و بومی بر مهرهای گلی در موره ملی ایران برویم.

teresaath.blogsky.com

جستجو

جستجو

تلدگری بر تاریخ

میلاد اصنام

عطفه نخست
عناون مطالب وبلاگ
خبروس وبلاگ
نمناس یا فین

بانگامی

ایان 1386 [4]
مهر 1396 [4]
بهس 1394 [1]
خرد 1394 [1]
فرورد 1394 [1]
اسعد 1393 [4]
دی 1392 [1]
شهرور 1392 [1]
خرد 1393 [3]
اردیبهشت 1393 [1]
فرورد 1393 [2]
اسعد 1392 [1]
دی 1392 [1]
آذر 1392 [4]
ایان 1392 [2]
مهر 1392 [4]
شهرور 1392 [4]

یونینها

سناات ناربا
سناات خرد ۵ صبر

ریدی یونین ایران
جمعه 26 آبان 1396

کشور ایران از ابتدای شکل گیری تا امروز همواره از بزرگ ترین مراکز تجمع یونین در جهان بوده است که بسیاری از آئین هم اکنون به شکل آئوس و مخفی، در لباس شیعه و سنی و بهایی و... به عنوان ایرانی مشغول زندگی در میان این مردم هستند. آن‌ها هنگام ورود به این کشور، بیش تر، مناطق خوش آب و هوا یا مناسب برای کشاورزی را برای اسکان انتخاب می کردند و به هر مکانی که وارد می شدند مچر و علامت خود را برآن منطقه می گسار بند.

یکی از این مناطق استان سمنان است که از زمان قدیم مرکز تجمع یونین بوده است. حتی قسمتی از آن را نیز به نام «اسرائیل» و روستای «ارمیا» می شناسند. به دلیل ورود دسته های مختلفی از یونینان به آن منطقه، از همان ابتدا هر محله سمنان، زبان یونین مخصوص به خود را داشته که با یونین محله دیگر متفاوت بود.

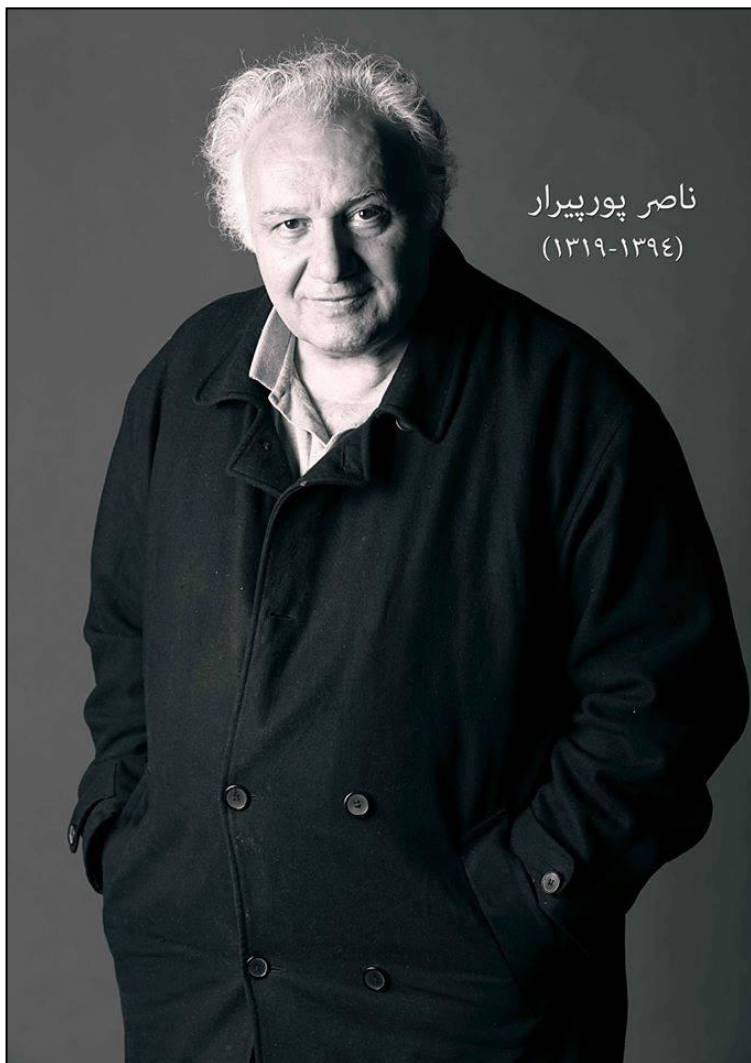
جالب است که در شهر پور سال 1391 صدا و سیما مرکز سمنان در نقشه استان و شهرستان شاهرود، نام «اسرائیل» را درج کرد که ظاهراً اعتراض مردم شهرستان های شاهرود و میامی را به دنبال داشت و این خود نشان دهنده نفوذ یونینان در آن منطقه است.



پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۳ /

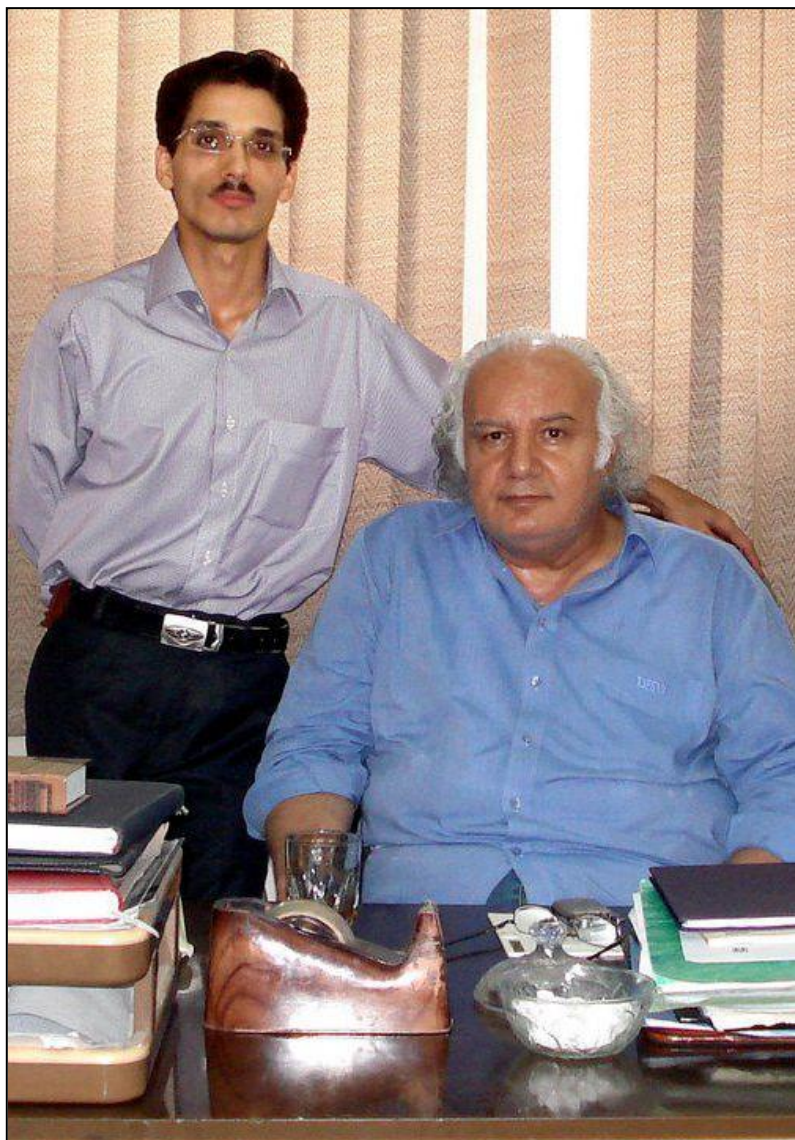
تصاویر استاد ناصر پورپیرار



ناصر پورپیرار
(۱۳۱۹-۱۳۹۴)

پور خرد: به کوشش مصطفیٰ عمرزی

۵۰۴ /



پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۵ /



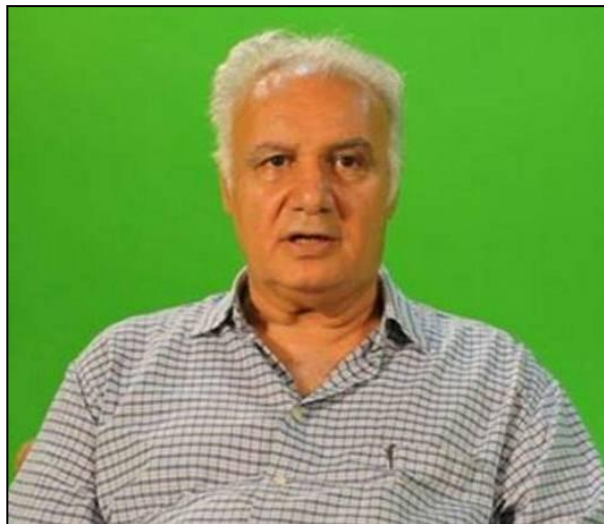
پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۶ /



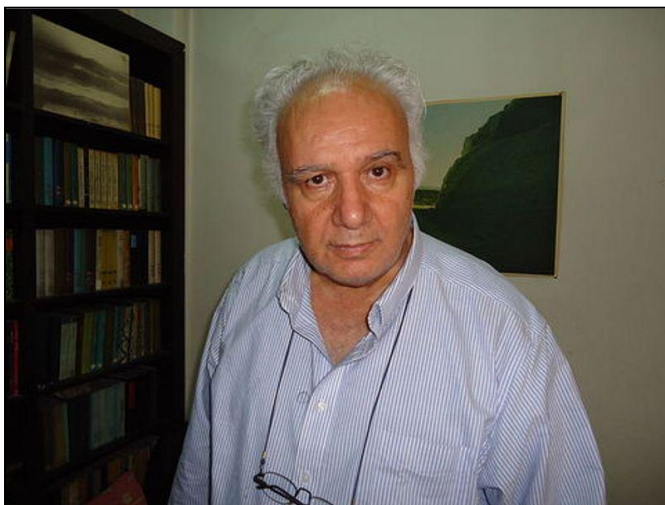
پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۷ /



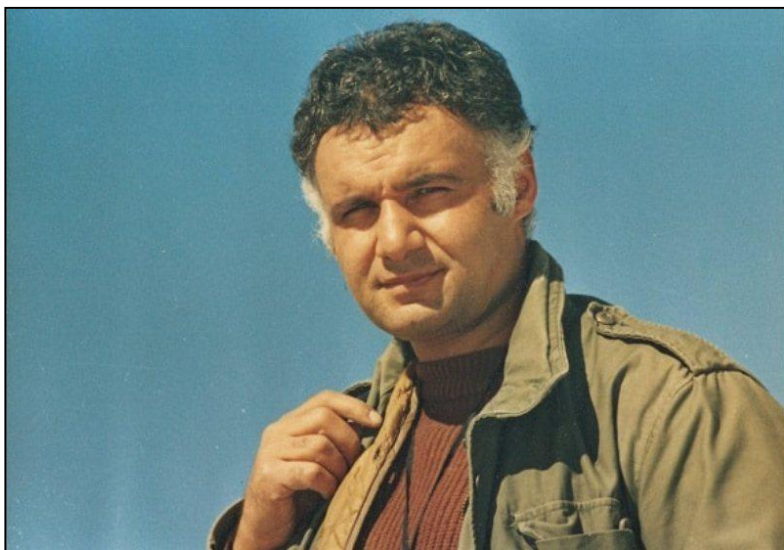
پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۸ /



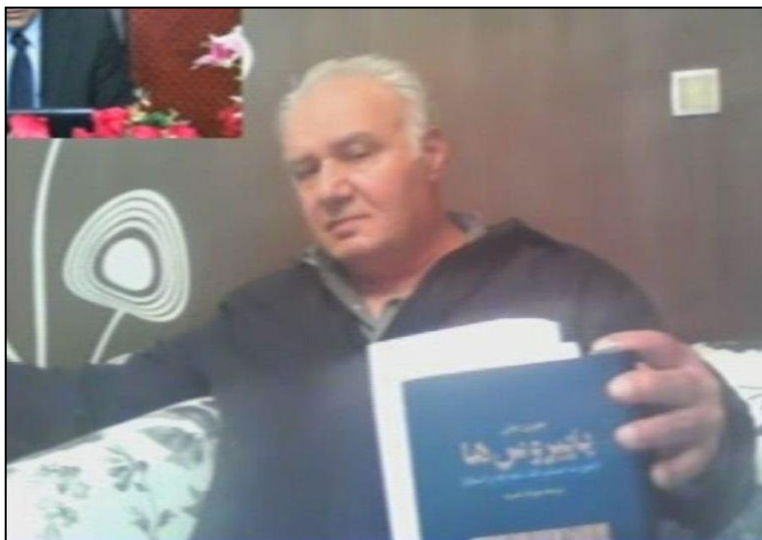
پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۰۹ /



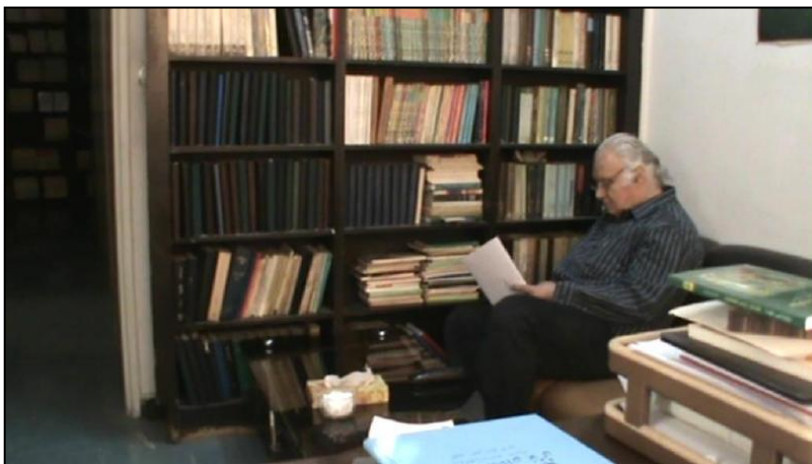
پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۰ /



پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۱ /



پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۲ /



پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۳ /



معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی و مسوول واحد فرهنگی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، وب سایت «تپول افغان»، وب سایت «تپول

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۴ /

افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان» و واحد تولید «آمو فلم».

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون

«باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸

قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴

دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر

فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از

۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی)- منتشر شده است.

۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۵ /

- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ تا امروز) - منتشر شده است.

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تفقید تاریخی) - منتشر شده است.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۶ /

۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.

۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).

۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).

۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.

۶- مَنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.

۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی) - منتشر شده است.

۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.

۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.

۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.

۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).

۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).

۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.

۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).

۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).

۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).

ترجمه ها:

۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۷ /

- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرانامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها

پور خرد: به کوشش مصطفی عمرزی

۵۱۸ /

کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکیمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، «برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تأییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنخی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Boy crushed



استاد ناصر «پوپیراره»:

«... و متوجه نیستند که این دشمنی از جانب کلیسا و کتیسه، حتی یک روز هم علیه مسلمانان قطع نشده و بدترین شیوه اش همین قومپرستی، قومتراشی، تاریخ سازی و تاریخ نویسی است؛ یعنی مسلمانان را در منطقه ی پیدایش و ظهور اسلام، چنان به جان هم انداخته اند که هیچ کدام از آن دیگری در امان نیستند. هر روزی ممکن است، یکی از ما، خون آن دیگری را بریزد، به مخاطر این که می خواهد ثواب انجام دهد. بنابراین اگر ما، اسلام را به عنوان هویت اولیه و اصلی خود می پذیریم، اگر پی می بریم که کلیسا و کتیسه تا چه حد دشمن ما هستند و اگر تصاویر موجود در منطقه، ما را هدایت می کنند که با یک دشمن خونخوار و مستقیم و بی تعارف روبه رو هستیم، پس بیایم نگاه کنیم دانیایی هایی که به ما منتقل شده و سراپا بدون سند و معجزات اند، بخشی از مبارزه ی وسیع کلیسا و کتیسه علیه مسلمین اند. این جا صحبت ترک، فارس، عرب، عجم، اردو زبان و افغانی نیست، این جا صحبت اسلام و ادیان ماقبل اسلام است. آنان نمی خواهند سنگرهای شان را به نفع اسلام ترک کنند؛ هر چند که می بیند اسلام در جهان حرکت می کند و اسلام جهان را تسخیر می کند. بنابراین برای متوقف کردن این توان، دست از هیچ کاری بر نمی دارند؛ از هیچ توطئه ای کوتاهی نمی کنند و چنان ما را به جان هم انداخته اند که در واقع نمی دانم چه زمانی می توانیم حریف این یاورهای قلبی شویم که تبدیل شده اند به تحصیبات زدوده ناشدنی و هویت نزدیک به هویت خانواده گئی؛ یعنی هر کدام از ما گمان می کنیم که از آن دیگری برتریم؛ چون سال هایی را که در روی زمین بوده ایم مثلاً پانصد سال از آن یکی بیشتر بوده است یا زبان او، دو نالغت بیشتر از آن یکی دارد یا ما رستم داشتیم و آن یکی نداشته و یا ما کوروش داشته ایم و آن یکی نداشته است. مطالبی که سر تا پا کودکانه، بدون سند و جاهلانه اند.»

By:
Mustafa Omarzai

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**